TEXT PROBLEM WITHIN THE BOOK ONLY

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_191153

UNIVERSAL
LIBRARY

BIBLIOTHECA INDICA:

A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY

THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES. NOS. 755, 764, 771, 775.

THE

RIYÁẒU-S-SALÁṬÍN

OF

GHULÁM-I-ḤUSAIN, SALÍM.

EDITED BY

MOULAVI ABDUL HAK ABID,

CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,

1890.

ریاض السلاطین

(تاریخ بنگاله)

۲۴
تاریخ

تالیف

غلام حسین - سلیم

بتصحیح

مولوي عبد الحق عابد

برای ایشیاٹک سوسائٹیٔ بنگاله

در مطبع بپٹسٹ مشن

بطبع درآمد

کلکته

۱۸۹۰

ERRATA

TO

RIYA'ẒU-S-SALAṬIN.

غلط‌نامهٔ ریاض السلاطین

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۷	بهرهٔ یاب	بهره یاب
۷	۱۹	سطر ۱۴	سطر ۱۲ و ۱۴
۹	۲	نرائینی	نرائنی
〃	۳	رای	رائ
۱۰	۱۲	حاشیه ۵	حاشیه ۴
۱۱	۱۹	سطر ۱۵	سطر ۱۴
۱۲	۴	اسامی	آشامی
〃	۱۹	صفحه	صفحه
۱۵	۱۳	کیفبت	کیفیت
〃	۱۵	بود -	بود) -
〃	۱۸	حاشیه ۴	حاشیه ۳

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹	۱۷	هدود	هنود
۲۰	۶	براشته	برداشته
۲۱	۴	بازش	بارش
۲۱	۱۷	صحیح	صحیح
۲۲	۱۲	متفتن	متفنن
۲۳	۲۰	خظ	خط
۲۶	۲	هندوستان از	هندوستان - از
۲۷	۱۶	دیکر	دیگر
۲۸	۱۷	باکیدار	با کیدار
۲۹	۱۷	حاشیه بنگرند	حاشیه ۴ بنگرند
۳۰	۹	کناهکاران	گناهکاران
〃	۱۴	سکنونت	سکونت
۳۱	۳	شاهزادهٔ	شاهزاده
〃	۱۴	آبادی شهر	آبادی شهر
۳۲	۳	مشابه	مشابهه
〃	۱۸	در دو نسخه های	در دو نسخهٔ
۳۴	۱۴	که در	در
۳۵	۱۷	با چندن نگر	تا چندن نگر
۳۷	۳	کوتهی	کوتهی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۹	۱۶	دلگش	دلکش
۴۰	۱۴	دیگر	دگر
۴۲	۱۲	درخواست نواب	درخواست - نواب
۴۸	۳	کرگ	گرگ
۵۵	۱۵	گشتاشپ	گشتاسپ
۵۸	۱۰	راجهٔ	راجه
۵۹	۱۴	سلطنت	سلطنت
۶۰	۱۱	بغتیمت	بغنیمت
۶۱	۱۸	نامری	ناصری
۶۳	۶	فموده	فرموده
۷۰	۱	سبعمائه	ستمائه
۷۹	۶	علٰحده	علٰحده
۹۷	۱۶	تیرانداز	شیرانداز
۱۰۹	۵	سیف الدپن	سیف الدین
۱۱۰	۲	متبنی	متبنی
۱۱۲	۵	دینوی	دنیوی
۱۲۷	۱۱	جشن خان	حبش خان
۱۳۵	۲۰	صفحه ۱۴۴	صفحه ۱۴۴ سطر ۹
۱۳۶	۱۶	پادشا	پادشاه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴۳	۱۳	قلب	قلب (؟)
۱۶۲	۵	مقبل	مقتل
۱۷۰	۱۴	یکدگر	یکدیگر
۱۷۰	۱۵	غائبانه	غائبانه (؟)
۱۹۵	۱۱	متعاقت	متعاقب
۲۰۸	۱۹	سطر ۵	سطر ۶
۲۰۹	۱۴	هشتم	بستم
۲۱۲	۱۹	شکشت	شکست
۲۱۳	۱۹	هندوستان به هندوستان	به هندوستان هندوستان
۲۱۸	۱۹	حاشیه ۵	حاشیه ۴
۲۳۳	۲۰	سطر ۲	سطر ۳
〃	〃	صفحه ۲۲۷	صفحه ۲۲۸
۲۳۷	۱۳	سلاحدار	سلحدار
۲۳۹	۸	میکه دنبر	میکده دنبر
۲۴۲	۲۰	متنوي	مثنوي
۲۴۴	۱۴	متعلقه	متعلقه
۲۴۶	۱۹	جائی دیگر	جائی دیگر صفحه ۲۹۸ سطر ۳

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۵۶	۱۸	شکاری	شکاری (ر)
〃	۱۹	درنسخه های قلمی	(۲) درنسخه‌های قلمی
〃	۲۰	(۲)	(۳)
〃	〃	(۳)	(۴)
۲۶۰	۱۴	بحمایتمش	بحمایتش
۲۶۹	۲	نوب	توپ
〃	۱۰	با سینه	تا سینه
〃	۱۵	خطاث	خطاب
۲۷۰	۱۰	محمد خان	محمد جان
۲۷۱	۱۷	شد	شد
۲۷۴	۱۷	اوذپسد	اوذیسه
〃	۲۰	حاشیه ۱	حاشیه ۲
۲۸۱	۹	معظه	معظمه
۲۸۴	۱۸	داروغهٔ	داروغه
۲۸۷	۲۰	صفحه ۳۲۴	صفحه ۲۷۵ سطر ۶
۲۹۸	۹	مصلح	مسلح
۳۰۴	۵	راج بلب را که	راج بلب را - که
〃	۸	اظلم	ظلم
۳۰۵	۷	کهبرا کوندي	کهبرا کوندي (؟)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
〃	〃	لکرا کهونده	لکرا کهونده (؟)
〃	۸	اطوار	اطواد
۳۱۱	۶	میر حبیب	میر حبیب و
۳۲۱	۱۳	نوپخانه	توپخانه
۳۳۶	۱۶	جاجی	حاجی
۳۳۹	۱۹	صفحه ۳۱۹	صفحه ۳۲۹
۳۴۱	۱۷	بهیله	بهلیه
۳۴۳	۸	و تیرت کونه	در تیرت کونه
۳۴۶	۱۳	عبور	(عبور)
۳۴۹	۱۰	مقرهٔ	مقرعهٔ
۳۶۱	۱۹	اندیشده	اندیشیده
۳۷۵	۱۹	سطر ۷	سطر ۶
۳۸۰	۲۰	صفحه ۳۸۱	صفحه ۳۸۱ سطر ۱۲
۳۸۱	۹	فومودة	فرموده
۳۹۲	۴	کالیو کوت	کالیکوت
۳۹۶	۱۱	سردران	سرداران

فهرست مضامین ریاض السلاطین بالفاظ مؤلف *

دیباجه *

حمد ۱

نعت ۲

حال مؤلف ۳

سبب تالیف این رساله ۴

فهرست مضامین این رساله مرتبهٔ مؤلف مشتمل بر مقدمه
و چهار روضه ۵

مقدمه مشتمل بر چهار چمن *

چمن اول — در بیان کیفیت حدود و اطراف ممالک بنگاله —

بنگاله ۶

کوچ بهار ۸

بهوٹنت ۹

آشام ۱۰

تبت ۱۳

ارخنگ ۱۴
پیگو .. .. ″
اوڈیسه ۱۵
جگرناته ۱۸
چمن دوم — در بیان بعضي خصوصیات ممالک بنگاله ... ″
چمن سیوم — در ذکر بعضي شهرها و آبادي بعضی بلاد ملک بنگاله
لکهنوتي ۲۸
مرشدآباد ۳۰
هوگلي و سانگام ۳۲
کلکته ۳۴
چندن‌نگر - عرف فراشڈانگه ۴۱
پورنیه ۴۲
ڈهاکه جهانگیرنگر ۴۵
سونارگام ۴۶
اسلام‌آباد - عرف چاٹگام .. .. ″
بگلا ۴۶
رنگپور و گهوڑا گهاٹ ۴۷
محمودآباد .. .. ″
باربک‌آباد .. .. ″
بازوها ۴۸

سلهت ۴۸
شریف آباد ۴۹
مدارن .. .. ″
اکبرنگر - عرف راج محل .. .. ″
مالده و پندوه .. .. ″
چمن چهارم — در شرح حکومت رایان در زمان سلف در ممالک بنگاله بر سبیل اجمال ۵۱
شرح تسلط بعضی رایان هند بر ممالک بنگاله - و سبب رواج بت پرستي در هند .. ۵۴

روضهٔ اول — در ذکر حکومت حاکمان اسلام که از طرف سلاطین دهلي بنیابت درین ملک فرمانروائي کرده‌اند *

تمهید ۵۹
محمد بختیار ۶۰
حاکم شدن علي‌مردان خلجي در بنگاله ۶۹
مسلط شدن غیاث‌الدین خلجي در بنگاله .. .. ″
حکومت سلطان ناصرالدین پسر سلطان شمس‌الدین .. ۷۰
حکومت علاءالدین خان ۷۱
حکومت سیف‌الدین ترک ۷۲

حکومت عزالدین طغا خان ۷۲
حکومت ملک قرا بیگ تیمور خان ۷۳
حکومت ملک جلال‌الدین خانی ۷۴
حکومت ارسلان خان .. .. 〃
حکومت محمد تاتار خان .. .. 〃
حکومت طغرل المخاطب سلطان مغیث الدین ۷۵
حکومت بغرا خان المخاطب ناصرالدین بن غیاث‌الدین .. ۸۴
فرمانروائی بهادرشاه ۸۹
حکومت قدر خان ۹۰

روضهٔ ثانی — در ذکر سلاطین که در ممالک بنگاله بر سریر سلطنت جلوس فرموده خطبه بنام خود خوانده اند *

تمهید ۹۱
ذکر سلطنت سلطان فخرالدین ۹۲
سلطنت یافتن علی مبارک المخاطب سلطان علاءالدین .. ۹۳
سلطنت حاجی الیاس المخاطب سلطان شمس‌الدین (بهنگره) ۹۵
ذکر سلطنت سکندر شاه بن شمس‌الدین ۹۹
ذکر سلطنت غیاث‌الدین بن سکندر شاه ۱۰۵
سلطنت سیف‌الدین ملقب سلطان‌السلاطین ۱۰۹
سلطنت شمس‌الدین بن سلطان‌السلاطین .. .. 〃

مساط شدن راجه کانس زمیندار ۱۱۰
ذکر سلطنت جلال‌الدین پسر راجه کانس ۱۱۶
سلطنت احمد شاه بن جلال‌الدین ۱۱۷
سلطنت ناصر خان غلام .. .. 〃
سلطنت ناصر شاه ۱۱۸
سلطنت باربگ شاه بن ناصرالدین .. .. .. 〃
سلطنت یوسف شاه ۱۱۹
سلطنت فتح شاه بن یوسف شاه .. .. .. 〃
سلطنت باربگ خواجه سرا مخاطب سلطان شاهزاده .. ۱۲۰
سلطنت ملک اندیل حبشي المخاطب فیروز شاه .. ۱۲۵
سلطنت سلطان محمود بن فیروز شاه ۱۲۶
سلطنت سیدهي بدر المخاطب مظفر شاه . .. ۱۲۷
سلطنت علاءالدین سید حسین شریف مکّي ۱۲۹
ذکر سلطنت نصرت شاه بن علاءالدین حسین شاه ۱۳۶
سلطنت فیروز شاه بن نصرت شاه ۱۳۹
ذکر سلطنت محمود بن علاءالدین .. .. .. 〃
جلوس فرمودن نصیرالدین محمد همایون پادشاه بر سریر بلدهٔ گور ۱۴۳
بر تخت نشستن شیرشاه در شهر گور ۱۴۵
حکومت خضر خان در گور ۱۴۷
ذکر ایالت محمد خان سور در بنگاله ۱۴۸

فرماندهی خضرخان المخاطب بهادرشاه ۱۵۰
سلطنت جلال‌الدین بن محمد خان ۱۵۱
فرمانروائی پسر جلال‌الدین .. .. ″
سلطنت غیاث‌الدین .. .. ″
فرماندهی تاج خان کرانی ۱۵۲
فرماندهی سلیمان کرانی ۱۵۳
فرماندهی بایزید خان بن سلیمان خان ۱۵۵
ذکر سلطنت داؤد خان بن سلیمان خان .. .. ″
حکومت نواب خان جهان در ممالک بنگاله و کیفیت قتل
داؤد خان ۱۶۴
کیفیت مستاصل شدن بعضی امرای داؤد خان .. ۱۶۷

روضهٔ ثالث — در ذکر حکومت ناظمانی که از حضور سلاطین تیموریهٔ دهلی بنظامت بنگاله ممتاز شدند *

نظامت راجه مان‌سنگه ۱۷۰
نظامت قطب الدین خان ۱۷۱
نظامت جهانگیر قلی خان ۱۷۴
حکومت نواب اسلام خان و کیفیت قتل عثمان خان .. ۱۷۵
نظامت قاسم خان ۱۸۱
نظامت ابراهیم خان و آمدن شاه جهان در بنگاله .. ″

ذکر رسیدن موکب شاه جهاني در بنگاله و کشته شدن ابراهیم خان فتح جنگ ۱۹۰
جنگ نمودن شاه جهان با عساکر پادشاهي و رفتن بسمت دکن ۱۹۶
مقرر شدن صوبهٔ بنگاله در جاگیر نواب مهابت خان و پسر او ۲۰۲
نظامت نواب مکرم خان ۲۰۵
نظامت نواب فدائي خان ۲۰۶
نظامت نواب قاسم خان ۲۰۷
نظامت نواب اعظم خان .. .. 〃
حکومت نواب اسلام خان ۲۰۸
حکومت شاهزاده محمد شجاع ۲۰۹
نظامت نواب اعتقاد خان .. .. 〃
کیفیت حکومت شاه شجاع دفعهٔ دوم و مآل حال او ۲۱۰
حکومت نواب معظم خان خان خانان ۲۱۶
حکومت نواب امیر الامرا شایسته خان ۲۲۲
نظامت نواب ابراهیم خان ۲۲۳
حکومت شاهزادهٔ والاگوهر محمد عظیم الشان و قتل ابراهیم خان ۲۳۲
مقرر شدن نظامت بنگاله به نواب جعفر خان نیابةً از طرف شاهزاده عظیم الشان ۲۵۱
جلوس فرمودن سلطان فرخ سیر بسریر سلطنت دهلي .. ۲۷۳
نظامت نواب شجاع الدین محمد خان که ناظم صوبهٔ اوڈیسه بود ۲۸۸

نظامت نواب سرفراز خان ۳۰۷
نظامت نواب علي وردي خان مهابت جنگ ۳۲۴
نظامت نواب سراج الدوله ۳۶۳
نظامت شجاع الملک جعفرعلي خان ۳۷۶
نظامت عالي جاه نصيرالملک امتيازالدوله قاسم علي خان بهادر
نصرت جنگ ۳۷۹
نظامت بار ثانی جعفرعلي خان بهادر ۳۸۵

روضهٔ رابع — در ذکر مسلط شدن نصارای انگریز در ممالک دکن و بنگاله و دران دو خیابان است *

خیابان نخستین - در ذکر آمدن نصارای فرقهٔ پرتگیس و فرانسیس وغیره در دکن و بنگاله ۳۸۷
خیابان دویم - در ذکر مسلط شدن نصارای انگریز در ممالک بنگاله و دکهن وغیره ۳۹۴

بسم الله الرحمن الرحيم *

جهان جهان حمد سزاوار بارگاه جهان آفريني ست که - اين مظاهر کوني را بيد قدرت کاملهٔ خويش بحليهٔ وجود محلی ساخته - علم خداوندي افراشت * و عالم عالم ثنا لائق درگاه پروردگاري ست که اين نگارستان هستي را بقلم حکمت بالغهٔ خود بر صحيفهٔ کائنات بخط رنگا رنگ نگاشت * حکيم عليمي که امور انتظام عالم و عالميان و صلاح و سداد جمهور انام (را)[1] بوجود سلاطين - و زمام[2] حل و عقد کاربار اصناف بني نوع انسان را بقبضهٔ اختيار فرمانروايان خطهٔ غبرا - وا گذاشت[3] * دارر جهانداري که - رتق و فتق مهمات طوائف انام و خير و شر مرکز نشينان دائرهٔ خاک را بميزان مصالح جهانداري سنجيده - در هر اقليمي و ملکي فرماندهي بر گماشت * لمولفه -

---

(۱) (را) اينجا افزوده شد - در نسخه‌های قلمي که مدار تصحيح بر آنهاست مذکور نيست * (۲) در نسخه‌های قلمي بجای و - که نوشته * (۳) متأخرين تحقيق کرده اند که در الفاظ زبان فارسي ذال نخذ نيامده *

ز ابر فیض او باغ جـــهان سبز -
ز باد لطف او گلـــذار[۱] جان سبز *
ز رنگ آمیـــزی نقاش صنعـــش -
زمرد میشود در جوف کان سبز *

سبحانه تعالی - جل شانه و ثنائه - و عم نواله و آلائه - و الحمد علی نعمائه *

و صلوات بیضا لمعات و تحیات زاکیات بر جمیع فرمانبران بارگاه وحدتش که نفوس انبیا و رسل باشد - علی الخصوص بران آیهٔ رحمت عالمیان - مقتدای اهل ایمان - خاتم پیغمبران - شارع شرع قویم - سراج وهاج صراط المستقیم - لمولفه -

مقصود ظهور این مظاهر - نور اول ظهـــور[۲] آخر -
یعنی فخر انبیا - سید ازکیا - شفیع یوم الجزا - محمد مصطفی احمد مجتبی - صلی الله و سلامه علیه و آله و اهل بیته الطاهرین - و اوصیائه و اصحابه اجمعین *

اما بعد اضعف العباد - الراجی بشفاعة السید[۳] الکونین - غلام حسین - المتخلص سلیم زید پوری[۴] - چنین گوید که چون از چندگاه - بحسب اتفاق وقت - بملازمت خدمت صاحب والا

---

(۱) محققین گلزار به زای هوز نویسند * (۲) در نسخه‌های قلمی بعد لفظ اول و نوشته * (۳) در نسخه‌های قلمی همچنین * (۴) چنان بایستی نگاشت - غلام حسین زید پوری متخلص به سلیم *

مناقب - اعلی مناصب - خجسته سیرت - فرخنده سریرت - کریم الطبع - حلیم المزاج - ستوده شیم - سراپا همم - حاتم کشور سخاوت - نوشیروان ممالک عدالت - خداوند فیاض زمان - مشفق و مهربان - بسیار بخش و کم ستان - قدردان فیض رسان - ازهمه اوصاف مستغنی مستر جارج اذنی[۱] - ادام الله تعالی اقباله - و زاد حشمته - و رفع درجته - وضاعف عمره و قدره - بسلک ملازمان منتظم گردیده - همواره مستفیض فیض و احسانش و بهره یاب انعام و نوالش بوده و هست * الحق ذات مجمع الحسنات و منبع الفیوضات آن معدن جوهرشناسي - یگانهٔ عصر بل از مغتنمات روزگار و دهر - عدیم المثال[۲] است * لمولفه -

بود در هر فضیلت ذات او مجموعهٔ خوبي -
هران وصفي که آید در گمان افزون ازان دارد *
دل روشن صواب اندیش چون پیران دانا دل -
و لي اقبال عمر و حشمت[۳] و بخت جوان دارد *
سخن سنجد بدامن گوهر معني فرو ریزد -
دو لب همچون دو کف وقت تکلم درفشان دارد *

---

(۱) در نسخه‌های قلمي ادلي به لام نوشته مگر در تاریخ بنگالهٔ چارلس اسگوارت به نون است و همین صحیح است * (۲) در یک نسخهٔ قلمي مثال نوشته و در دو دیگر مثل * (۳) شاید که بعد لفظ اقبال و قلم انداز شده *

مهیا خوان نعمایش[1] بمسکینان و محتاجان -
زر و دینار موجود از برای مفلســان دارد *

چون طبع بلندش علی الدوام مائل بمطالعهٔ کتب تواریخ و سیر (و) خواهان انواع علم و هنر است - لهذا رای فیض پیرایش - در ایام سنه ۱۲۰۰ یک هزار و دو صد هجري مقدسهٔ نبوي و[2] مطابق ملت نصاری سنه ۱۷۸۶ یک هزار و هفت صد و هشتاد و شش سال[3] عیسوي - جویای احوال سلاطین و حکام سلف - که در ممالک جنت البلاد بنگاله رایت فرماندهي افراشته به نهانخانهٔ عدم شتافته اند - شده - باین قلیل البضاعت حکم محکم اصدار گردید که هرچه از کتب تواریخ وغیره دریافت شود بعبارتي سلیس عام فهم خاص پسند بحیز تحریر در آرد * این هیچمدان قلیل الاستعداد - امتثال مثال خداوند نعمت را واجب و متحتم دانسته - رهی[4] مثال انگشت قبول بر دیده نهاده - کمر سعي و اهتمام بر میان جان بسته - از هرجا فقره فقره بهم رسانیده - بعرض دو سال بتالیف و ترتیب این رساله پرداخته * و پس از اختتام نامش موافق تاریخ اتمام ریاض السلاطین[5] ساختم - امید که منظور نظر

---

(۱) در یک نسخهٔ قلمي یغمایش نوشته * (۲) و و ملت نصاری این الفاظ بیکار است چه لفظ عیسوي پائین مذکور است * (۳) لفظ سال بیکار * (۴) درنسخه‌های قلمي زهي به زای‌هوز نوشته کاتب غلط کرده باشد * (۵) بحساب ابجد ۱۲۰۲ میشود *

ارباب بصیرت شود • التماس از واقفان آثار سلف آنست - ازانجا که فقیر از ناقلي بیش نیست - مع هذا[۱] - بمقتضای الانسان مرکب مع الخطاء و النسیان - اگر خطائي و سهوي ملحوظ نظر گردد - معذور و معاف داشته -

بقدر وسع در اصلاح کوشند - اگر اصلاح نتوانند بپوشند[۳] •

و بنای این رساله بر مقدمه و چهار روضه نهاد • و ترتیب فهرست آن برین نهج است -

مقدمه - مشتمل بر چهار چمن -

چمن اول - در بیان کیفیت آبادي ممالک بنگاله و حدود و اطراف آن •

چمن دوم - در بیان بعضي خصوصیات آن ملک •

چمن سیوم - در ذکر بعضي بلاد آن ممالک •

چمن چهارم - در ذکر حکومت رایان هند بر سبیل اجمال و اقتصار[۴] •

روضهٔ اول - در ذکر حکومت حاکمان اسلام که از طرف سلاطین دهلي بنیابت درین ملک فرمانروائي کرده اند •

روضهٔ دوم - در ذکر سلاطین که - در بنگاله بر سریر سلطنت

---

(۱) معهذا نیز رسم خط است • (۲) در نسخه‌های قلمي مرکبه نوشته •

(۳) اینجا شاید که سکتهٔ حرفي را جائز داشته یا بجای بپوشند پوشند باشد • (۴) در نسخه‌های قلمي اقصار نوشته و غالباً اختصار باشد •

جلوس فرموده - خطبهٔ سلطنت بنام خودها خوانده اند *

روضهٔ سیوم - در بیان احوال ناظماني که از حضور سلاطین چغتیه[1] ها درین ملک بنظامت پرداخته اند *

روضهٔ چهارم - مشتمل بر دو خیابان -

خیابان نخستین - در ذکر آمدن نصارای فرقهٔ پرتگیس و فرانسیس وغیره در دکن و بنگاله *

خیابان دوم - در ذکر مسلط شدن نصارای انگریز در ممالک بنگاله و دکن *

مقدمه - مشتمل بر چهار چمن *

چمن اول - در بیان کیفیت حدود و اطراف ممالک بنگاله *

مشهود خواطر سیاحان اقالیم سیر و تواریخ باد که صوبهٔ بنگاله در اقلیم دوم است - از اسلام آباد عرف چاٹگام[2] تا به تیلیا گڈهي[3] شرقاً غرباً چهار صد کروه طول - و عرض شمالاً و جنوباً از کوهستان شمالي تا سرکار مدارن - که حد جنوبي این صوبه است - دو صد کروه مسافت دارد * و چون در زمان سلطنت جلال الدین محمد

---

(۱) جائي دیگر چغتائي نوشته و همین صحیح است - صفحه ۲۹ سطر ۲ بنگرند * (۲) بعض مردم چاٹگانو نویسند و خوانند * (۳) متأخرین گڑهي خوانند و به رای هندي نویسند * صاحب سیر المتأخرین تلیاگڈهي نوشته *

اکبر پادشاه غازي صوبهٔ اوڈیسه[۱] بر دست کالا[۲] پهاڑ مفتوح شد - و آن صوبه داخل ممالک محروسهٔ پادشاه دهلي گردید - و صوبهٔ اوڈیسه را نیز با بنگاله منتظم[۳] کردند - طول چهل و سه کروه و عرض بست کروه افزوده شد * در حدود جنوب این صوبه دریاي شور واقع است - و سمت شمال و مشرق کوهستان شوامخ - و طرف مغرب بصوبهٔ بهار اتصال دارد * و در زمان جلال الدین محمد اکبر پادشاه - عیسی خان افغان - بعضي ممالک مشرقي را مفتوح ساخته - سکه و خطبهٔ اکبري رائج نموده - متعلق صوبهٔ بنگاله کرد * بست و هشت سرکار و هشتاد و هفت محال درین صوبه است * در ازمنهٔ ماضیه پنجاه و نه کرور و هشتاد و چهار لک و پنجاه و نه هزار و سه صد و نوزده دام جمع مقرري آن صوبه بوده است - که یک کرور و چهل و نه لک و شصت و یک هزار و چهار صد و هشتاد و دو روپیه پانزده آنه و کسري روپیهٔ سکه میشود * و بست و سه هزار و سه صد و سي سوار - و هشت لک و یک هزار و یک صد و پنجاه و هشت نفر پیادهٔ مدامي - و یک صد و هشتاد زنجیر فیل - و چهار هزار و دو صد و شصت

---

(۱) اُڑیسه نیز خوانند و نویسند - صفحه ۶ حاشیه ۳ بنگرند * (۲) در نسخه‌های قلمي اینجا کالا نوشته و جا های دیگر کالا - صفحه ۱۵ سطر ۱۳ بنگرند * (۳) ضم با یستي نگاشت - در نسخه‌های قلمي منتظم و منظم نوشته و همچنان جائي دیگر - صفحه ۱۵ سطر ۱۳ بنگرند *

ضرب توپ - و چهار هزار و چهار صد کشتي - متعین میبود *

و متصل حدود شمالي چاٹگام - ملک راجهٔ ٹپره است - و آن ملکي وسیع است * رایان آنجا خطاب مانک دارند - چنانچه نیامانک وغیره * و خطاب امرای آنجا نرائن است * راجهٔ آنجا یک هزار زنجیر فیل و دو لک پیاده نوکر میداشت * و سوار اسپ بهم نمیرسد *

ما بین شمال و مغرب بنگاله مائل بطرف شمال - ولایت کوچ بهار واقع است - طولش شرقاً و غرباً از ابتدای[1] پرگنهٔ بهیتربند - که داخل ممالک محروسه است - تا پات گانون[2] - که سرحد ممالک مورنگ است - پنجاه و پنج کروه جریبي - و عرضش جنوب و شمالاً از پرگنهٔ ناج هات - که از جملهٔ ممالک محروسه است) - تا پو[3] شکر پور - که متصل کهونتا گهاٹ است - پنجاه کروه جریبي * و این ملک در گوارائي و عذوبت آب - و اعتدال و لطافت هوا - و نزاهت امکنه و بساتین - از سائر زمین شرقي ممالک هندوستان ممتاز است * نارنج کلان بسیار خوب میشود - و دیگر فواکه هم افراط دارد * نهال فلفل دران ملک میشود - بیخش باریک - و شاخهایش بالای تالارها میدوانند - خوشه هایش بطور خوشه های انگور از شاخ مي آویزد * ساکنان آنجا دو قوم اند

---

(۱) در نسخه های قلمي اند * (۲) بعض گانو نویسند * (۳) در نسخه‌های قلمي تا پو شکر پور نوشته *

منج[۱] و کوچ - و راجه از قوم اول است * و سکه بر زر میزنند * و روپیهٔ مضروب آن ملک را نرائیني میگویند * رایان عظیم الشان درانجا شده اند * یک هزار و یک لک پیاده علی الدوام ملازم رای آنجا بوده است * و ملک کامروپ[۲] - که آنرا کامروپ کامتّه[۳] گویند - در حکومت رایان آنجا بوده است * مردمان ملک کامروپ خوبصورت - و در جادوگري علم استادي مي افرازند * و اکثر حکایات آنجا دور از عقل روایت میکنند * چنانچه از نباتات آنجا میگویند که بوي گلها بعد از چیدن چند ماه بدستور قائم و بحال میماند - و قداس ازان میسازند * و از بریدن درختان اکثر عرق شیرین حاصل میشود * و درخت انبه بطور انگور بر تالارها میبالد - و میوه انبه میدهد - علی هذا القیاس *

و کوهستان بهوٹنت - که مسکن بهوٹیه است - در سمت جنوبي کوچ بهار واقع[۴] است * اسپان ٹانگن و بهوٹ و بري (؟) - و آهوی مشک دران کوهستان میشود * و در وسط آن ملک نهري.

---

(۱) در تاریخ فرشته منج و کونج نوشته - تاریخ فرشته چاپ بمبئي سنه ۱۸۳۲ع صفحه ۵۷۲ سطر ۹ بنگرند * و در طبقات ناصري کوچ و میچ نوشته - طبقات ناصري مطبوعهٔ کلکته سنه ۱۸۶۴ ع صفحهٔ ۱۵۶ سطر ۷ بنگرند * (۲) کامرو و کامرود و کانورو نیز نوشته اند * (۳) در دیگر کتب تواریخ کامتا نوشته * (۴) در نسخه‌های قلمي واقعه - دیگر جا در همان نسخه‌ها واقع - صفحه ۱۵ سطر ۹ بنگرند .

از میان دو کوه جاري ست - عرض کم دارد اما بسیار تند و عمیق * زنجیرے از آهن بالای آب بسته - هر دو سر زنجیر را بسنگهای طرفین نهر بند کرده - و زنجیر دیگر محاذئ زنجیر مسطور بر فوق آن بارتفاع قد آدم تعبیه نموده - میدارند * مترددین پا بر زنجیر اسفل نهاده دست بر زنجیر اعلی زده عبور مینمایند * طرفه تر آنکه اسپان تانگن و جمیع احمال و اثقال را نیز ازین آب بر همین زنجیر میگذرانند * مردم آن ملک سرخ و سفید و تنومند میشوند * و موی سر میگون از اطراف سر و گردن فرو هشته دارند * و لباس غیر از یک لنگ - که ستر عورت توان ساخت - دیگر ندارند * اناث و ذکور این ملک بهمین هیأت و وضع میباشند * و لهجهٔ زبان شان با زبان مردم کوچ بهار موافقتي دارد * گویندکان فیروزه هم دران کوهستان ست *

و ما بین شمال و مشرق ممالک بنگاله - پیوسته بملک کامروپ - ولایت آشام واقع[1] است * نهر برمها پتر در وسط آن از مشرق جانب مغرب جریان نموده * طولش شرقاً و غرباً - از گواهٹي تا سدیه - تخمیناً دو صد کروه جریبي - و عرضش شمالاً[2] از کوهستان قوم مري[3] و مجمي و دفله و ولانده تا[4] جبل قوم نانگا[5] -

---

(۱) صفحه ۹ حاشیه ۵ بنگرند * (۲) شاید که لفظ جنوباً اینجا قلم انداز شده * (۳) در نسخه‌های قلمي این چهار نام مشکوک * (۴) در نسخه های قلمي تا نوشته * (۵) در بعض کتب نانگه *

قیاساً هفت هشت روزه راه * جبال جنوبش با(۱) کوهستان خسیه(۲) و کچهار و کشمیر در طول لاحق - و در عرض باروطان(۳) مسکونهٔ قوم نانکا لاحق * و کوهستان شمالش در طول با رواسي شامخ کامروپ پیوسته - (و) در عرض پیش روی(۴) کوه های سابق قوم ولانده(۵) کشیده * سر زمین ساحل شمال نهر(۶) برمها پتر را اوتراکول (گویند) از گواهتي تا مسکن مري و مجمي - و امتداد دکهن کول از ملک نکتي راني تا موضع سدیه * آب و هوای سواحل نهر برمهاپتر فی الجمله براي غیر بومي سم است * هشت ماه بارش باران میشود - و چهار ماه زمستان هم خالي از بارش نیست * و ریاحین و فواکه هند و بنگاله دران ملک بهم میرسد - و سوای(۷) آن نیز میشود که در سائر ممالک هند نیست * محصول عمدهٔ آن ملک شالي ست * گندم و جو و عدس نمیکارند - اما زمینش قابل است هرچه بکارند * نمک کمیاب و عزیز - و آنچه در دامن بعضي از کوه ها بهم رسد تلخ و گزنده * خروس جنگی آن ملک رو از حریف نمیتابد - اگرچه طرف ثاني قوي و کلان

---

(۱) در نسخه‌های قلمي تا نوشته * (۲) در نسخه‌های قلمي به صاد نوشته * (۳) در نسخه‌های قلمي اطوان نوشته * (۴) در نسخه‌های قلمي رو * (۵) دربعض جا در نسخه‌های قلمي الانده * (۶) در نسخه‌های قلمي اینجا نحر نوشته و بالا (صفحه ۱۰ سطر ۱۵) نهر نوشته و همان صحیح * (۷) در نسخه‌های قلمي سیوای *

باشد - آنقدر بجنگد که مغز سر پریشان شود و بمیرد * و فیل کلان متناسب الاعضا در صحاري و جبال وافر * و آهو و گوزن و نیله و قوچ نیز بسیار میشود * از ریگ دریاي برمهاپتر طلا حاصل میشود * دوازده هزار اسامي برین کار مقرراند * هر سال بحساب في نفر یک توله طلا بسرکار راجه داخل میسازند - اما طلا کم عیار - که یک توله بهشت و نه روپیه فروخت میگردد - (و) روپیه و اشرفي بنام راجهٔ آنجا مسکوک * و خرمهرهٔ رائج[1] دارد - و فلوس مس رواج ندارد * و آهوي[2] مشکین در کوهستان آشام است - نافه اش بزرگ پر از دانه هاي کلان و خوشرنگ و اذفر * و چوب عود - که منبتش کوهستان دامروپ (؟) و سدیه و لکهوٗ ه است - سنگین و معطر میشود * و خراج از رعیت نمیگیرند * از هر خانه در سه نفر یک نفر بخدمت راجه قیام مینمایند - و در اطاعت حکم راجه تهاون نمیورزند - و اگر تهاوني واقع شود بقتل رسند * راجهٔ آنجا بر مکان بالا میباشد - و پا بر زمین نمیگذارد - و اگر پا بر زمین نهد از راجگي عزل شود * و اعتقاد باطل آنها بر آنست که آبا و اجداد شان بر آسمان میبوده اند - وقتي نردبان طلا نهاده

---

(۱) رواج بایستي نگاشت - جائي دیگر نیز رائج نوشته - صفحه ۵۵ سطر ۱۴ بنگرند * (۲) در نسخه هاي قلمي اینجا یاي اضافت ننوشته - و همچنان جاهاي دیگر * در صفحهٔ ۹ سطر ۱۴ آهوي مشک و اینجا مشکین *

بر زمین فرود آمده بود[۱] - ازان زمان بر زمین بماند - لهذا او را راجهٔ سرگي گویند - و سرگ بزبان هندي آسمان است * و راجه هاي آنجا زبردست و عظیم الشان بوده اند * گویند چون راي آنجا فوت میشود - ذکور و اناث و خواص و خدمهٔ متوفی را - با برخي از اسباب تجمل و حوائج و فروش و لباس و ماکولات - با چراغي پر روغن - با او در دخمه باستحکام تمام بچوبهاي قوي بپوشند *

و متصل ملک آشام تبت است - و متصل تبت خطا[۲] و ماچین ست - و دار الملک خطا خان بالغ است - که از دریاي شور چهار روزه راه فاصله دارد * گویند از خان بالغ تا کنارهٔ دریاي شور نهر آب کاویده - و هر دو کنارهٔ آن سنگین ساخته اند * و در کوه ها جانب شرقي آشام - طرف اوترا کول - بمسافت پانزده روز - قوم مري و مجمي سکونت دارند * دران کوهستان آهوي مشکین و فیل پیدا میشود * نقره و مس و ارزیز ازان جبال بهم رسد * طرز و وضع آن قوم از آشامیان موافقتي دارد - و در حسن و ملاحت از نسوان آشام بیشتر اند * و از تفنگ بسیار میترسند - و گویند بد چیزي ست - نعره میزند - و از جا حرکت نمیکند - و بچه از شکمش بر آمده آدم را میکشد *

---

(۱) بود بصیغهٔ واحد آورده و فاعلش مذکور نکرده * (۲) در آئین اکبري خطا به تای قرشت و جای دیگر در بیان بر هم پتر به طای حطي نوشته *

و ما بین جنوب و مشرق بنگاله ولایتي وسیع - که آنرا ارخنگ گویند - واقع شده - و چاتگام بآن متصل است * نر فیل[۱] در آنجا بسیار میشود - و اسپ نایاب است - و شتر و خر بقیمت اعلی میسر میتواند شد - و گاو و گاومیش معدوم مطلق * اما جانوري مشابه گاو و گاومیش - و رنگ ابلق و متلون - است که شیر میدهد * و کیش و ملت آنها خارج از اسلام و هندوان[۲] ست * سواي مادر هر زن را بزوجیت میتوانند گرفت - چنانچه برادر خواهر خود را زوجه میتواند کرد * و از حکم سردار و پیشواي خود - که آنرا والي[۳] گویند - قاصر نشده همگي در اطاعت او راسخ اند * و زنان نوکران سپاه بدربار حاضر میباشند - و شوهران شان بخانهٔ خود میمانند * و سکنهٔ آنجا کلهم اسود اللون اند * و مردان ریش ندارند *

و متصل ملک ارخنگ[۴] ملک پیگو ما بین جنوب و مشرق بنگاله است * و افواج آن ملک از فیل و پیاده است - و فیل سفید

---

(۱) در آئین اکبري صرف فیل نوشته - لفظ نر افزودهٔ مولف باشد * (۲) پیش لفظ هندوان لفظ مذهب بایستي نگاشت * در آئین اکبري چنان نوشته - " و کیش ایشان بر خلاف هندو و مسلمان نشان دهند " * (۳) در آئین اکبري راولي نوشته - در سیر المتأخرین ولي - در تحفته الهند راولا - در خلاصته التواریخ راوتي * (۴) در نسخه هاي قلمي اینجا یرخنگ و رخنگ نوشته *

در جنگل آنجا[۱] * و در حدود آن ملک کان فلزات و جواهر است - لهذا درمیان پیگوان[۲] و مردم ارخنگان[۳] خصومت میباشد *

و متصل این ملک ملک مگ است * حیواني چند (به) لباس انساني ملبس شده اند * از جانوران خشکي و تري هرچه بدست آید میخورند - هیچ جانداري را نمیگذارند * و دین و آئین و مذهب درست ندارند * و خواهر خود را - که از مادر دیگر باشد - بزني میگیرند * و لهجهٔ زبان اینها با زبان مردم تبت نزدیک است *

و در حدود جنوبي صوبهٔ بنگاله ولایت اوڈیسه واقع است * از لانده دلول تا مالوه و عبور رود خانهٔ چلکه حدود آن ملک است * در عهد سلطنت سلطان جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازي آن ملک - بر دست کالا پهاڑ مفتوح شده - داخل دیوان اکبري گردیده - در بنگاله منتظم[۴] گشت * و کیفیت آن مجملاً اینست که کالا پهاڑ - از امراي بابري - (که شجاع و اهل دل و صاحب کرامت بود - حسب الامر محمد اکبرپادشاه - با دوازده هزار[۵]

---

(۱) فعل را در چنین جا مذکور نکردن خالي از رکاکت نباشد * (۲) پیگوبان دایستي نگاشت * (۳) ارخنگیان دایستي نگاشت * در نسخه های قلمي اینجا نیز یرخنگان و رخنگان نوشته * (۴) صفحه ۷ حاشیه ۴ بنگرند * (۵) بعد لفظ هزار شاید که لفظ لشکر یا لفظي دیگر مترادف آن قلم انداز شده *

جوار انتخابي - به تسخير آن ملک پرداخت * راجه مکند دیو
مرزبان آن ملک از بس عیاش و آرام طلب بود * شش ماه
بارعام داده - بضبط و ربط و تنظیم[۱] و تنسیق امورات ملکي پرداخته -
تن بآرام داده بخواب غفلت میگذرانید * و تا شش ماه ایام
استراحت و آرام او امتداد میکشید * و احیاناً (اگر) کسی او را
درین عرصه[۲] بیدار میکرد - بقتلش اقدام مینمود * چون خبر در
آمدن کالاپهاڑ باژراج پادشاهي دران ملک سامعه آشوب راجه
شد - براي حفاظت و خود داري قلعهٔ باره بانّي را - که جاي
مستحکم بود - تعمیر نموده متحصن گشت * و افواج شایسته
بمقابلهٔ حریف تعین نموده - خود بدستور سابق بر بستر استراحت
مشغول خواب غفلت گردید * کالاپهاڑ - افواج او را بجنگ و
جدل بسیار انهزام داده - تمامي قلمرو اودیسه را بحیطهٔ تصرف
و ضبط خود در آورد - حتّی[۳] که رانی را معه[۴] اموال و اسباب[۵]
خانه اش بغنیمت برد - با این همه[۶] - از خوف قتل - کسی را
یاراي بیدار ساختن آن سر مست خواب غفلت نشد - تا آنکه

---

(۱) در نسخه های قلمی تنضیم * (۲) اهل زبان بجای این لفظ عرض
نویسند - مولف نیز جائي دیگر همین لفظ آورده - صفحه ۴ سطر ۴ را بنگرند *
(۳) در نسخه های قلمي حیني نوشته * (۴) مختار متأخرین مع * (۵)
در نسخه‌های قلمي بعد لفظ اسباب و نوشته * (۶) در نسخه‌های قلمي
باز اینهمه نوشته *

کالا پهاڑ از تسخیر تمامي ولایت او مفروغ شد - (و) قلعهٔ بارہ بانّي را - که محل خواب او بود - محاصرہ نموده بجنگ پرداخت * اهلکاران و متصدیان راجه - سرناچیان را طلبیده - تمامي ماجراي این حال را در نای سرنا دمیدند * چون خبر کالا پهاڑ بگوش آن خفته بخت بستر النوم اخو الموت[1] خورد - آن واقعه را نمودار واقعهٔ قیامت تصور نموده - بسان خفتگان قبور از نفخ صور - سراسیمه از خواب غفلت برجست - و حرکت مذبوحي نموده - سر خود را وقف تیغ غازیان اسلام نمود * ولایت اودیسه و قلعهٔ بارہ بانّي مفتوح شده داخل ممالک محروسهٔ پادشاه اسلام گردید * دین متین محمدي و شرع مبین احمدي دران ولایت رواج یافت * پیش ازین عمل و دخل سلاطین اسلام دران مرز (و) بوم نبوده * از کرامات کالا پهاڑ یکي این ست که هرجا که دران ملک آواز نقارهٔ او میرفت دست و پا و گوش و بیني اصنام معبود هنودان از بدن سنگین شان از هم میپاشید - چنانچه آلان بتان سنگین دست و پا شکسته و بیني و گوش بریده دران سر زمین جا بجا افتاده است * و هنود باطل پژوه از کور دلي خود دیده و دانسته به پرستش آن[2] اشتغال دارند * بیت -

بود معلوم کز سنگي چه خیزد -
ز معبودیش جز ننگي چه خیزد *

---

(۱) در نسخه های قلمي اخ الموت نوشته * (۲) آنها باید خواند *

گویند کالا پهاز در زمان مراجعت در سر زمین کیونجهر در جنگلي نقارهٔ گذاشته رفته (که) معکوس افتاده است - مردم آن ملک احدي از بیم جان براست کردن آن جرأت نمیکنند * العهدة علی الراوي *

و جگرناتهه (۱) که (۲) معبد سترگ هنود دران صوبه است * گویند چون مردم هنود براي زیارت جگرناتهه در موضع پرسوتم - که جگرناتهه در آنجاست - میرسند - اول بدستور مسلمانان موی سر میتراشند - و بدروازهٔ اول مکان شیخ کبیر - که مرد درویش کامل و ولي وقت بود - و پدر و مادرش حائک (۳) - یعني جولاهه بوده اند - آب و طعام او را - که بزبان آن ملک ترانی نامند - میخورند - بعد ازان در معبد جگرناتهه به پرستش میروند * و در پرسوتم هندوان با مسلمانان - بلکه با هر قوم - خلاف عادت طعام میخورند * و اقسام طعام مطبوخ در بازار میسر میشود - و هنود و مسلمین میخرند و یکجا میخورند و مینوشند *

چمن دوم در بیان بعض خصوصیات ممالک بنگاله *

معلوم جوهر شناسان در (۴) آثار باستان باد * اکثري از اصحاب فن تواریخ رقم زدهٔ خامهٔ تحقیق گردانیده اند که چون حضرت

---

(۱) جگنناته نیز خوانند * (۲) که اینجا محل معنی ست * (۳) در نسخه های قلمي هائک به های هوز نوشته * (۴) شاید که درر باشد که جمع در است *

حام بن نوح - علی نبینا (و) عم - حسب الاجارت پدر فرجام[۱] خود متوجه بوسعت آباد جنوب شده - در تعمیر آن کمر اهتمام بر بست - پسران خود را - که یکي هند[۲] و دومین سند و سیومین حبش و چهارمین زنج و پنجمین بربر و ششمین نوبه نام داشت - بهر طرفي که جهت آبادي رخصت فرمود آن سر زمین بنامش موسوم گردید *

پسر کلان که هند باشد چون در سر زمین هند فرو کش کرد - آن ملک بنامش موسوم گشت * و سند نیز برفاقت برادر کلان بسمت سند توجه بر آبادي گذاشته - همان جا رخت اقامت افگند * آن ملک بنام او مشهور شده *

اما هند را چهار پسر بودند - یکي پورب دوم بنگ سیوم دکن چهارم نهروال * و هر دیاري که از ایشان آباد شد - بالفعل آن ملک[۳] بنام آنها اشتهار دارد * و دکن بن هند را سه پسر بوجود آمد[۴] * ملک دکن بر آنها تقسیم یافت * نام ایشان مرهت و کنر[۵] و تلنگ بود * و دکهنان[۶] همه از نسل اویند * و الیوم این هر سه

---

(۱) شاید که بعد لفظ پدر لفظ نیک یا فرخنده وغیره قلم انداز شده * (۲) در نسخه‌های قلمي اینجا هنود وپائین (سطر ۷) هند نوشته * (۳) آن ملک اینجا بیکار * (۴) فعل بصیغهٔ جمع باید * (۵) در فرشته کنهر * (۶) اگر نام پسر هند دکن باشد چنانکه مولف بالا نوشته است اولادش را دکنیان باید گفت و اگر نامش دکهن باشد اولادش را دکهنیان باید نوشت نه دکهنان *

فرقه دران ملک ریاست دارند *

و نهروال را سه پسر بهروج و کنّاج[۱] و مال راج نام بودند * بنام ایشان هم شهرها آباد گردید *

و پورب بن هند را - که پسر کلان بود - چهل و دو پسر بهم رسیده * و در اندك فرصتي اولاد ایشان - بسیار شده - ملکها آباد ساختند * و چون بسیار شدند - یکي را بسروري براشته - در نظام ملک سعي نمودند *

و بنگ بن هند را فرزندان بوجود آمده ملک بنگاله آباد گردید * و نام بنگاله در اصل بنگ بود - و لفظ آل که مرکب آن شده سبب آنست که آل در زبان بنگاله بمعني پشتهٔ کلان ست که گرد باغ و زراعت وغیره مرتفع سازند - تا آب داخل آن باغ و زراعت نشود * چون در زمان سلف رایان بنگاله در زمین نشیب - که در دامن کوه وغیره هم بود - پشته هاي کلان بارتفاع[۲] ده ده دست که عرضش بست دست باشد - در حدود بنگ میساختند - و خانه و زراعت و عمارت درون آن میکردند - لهذا عوام نواح[۳] این ملک را بنگاله میگفتند * هواي بنگاله باعتدال نزدیک است - و بسبب قرب دریاي شور و بارندگي بسیار رطوبت تمام دارد * برشکال از ماه اردي بهشت - که بهندي ماه جیٹهه خوانند - شروع

---

(۱) درفرشته کنباج * (۲) در آئین اکبري - " بلندي ده گز و پهنا بیست گز" نوشته * (۳) در نسخه هاي قلمي نواع *

شود - و تا شش ماه بارش باران باشد - بخلاف دیگر ممالک هندوستان - که آنجا برسات از نصف ماه خورداد[۱] - که هندیان اساژ[۲] گویند - آغاز باران[۳] - و تا شهریور - که هندیان آسن نامند - چهار ماه بارش ماند - و در موسم باران زمینهای نشیب بنگاله همه غرق * و بموسم برسات آن جا هوای بد دارد - خصوصاً آخر برسات * آدم و حیوانات اکثر بیمار و تلف میشوند * زمینش طراوت بسیار دارد - چنانچه در بعضی از بلاد خانه های گچ و خشت دو منزله سازند * و با وجود که زمین را از گچ و خشت ببندند تا هم مکان زیرین لیاقت بود و باش ندارد - و اگر کسی بماند زود بیمار شود * و به سبب شادابی زمین بنگاله قوت نبت بسیار دارد - چنانچه بعضی از قسم شالی - آن قدر که آب برسات ببالا رود - تا سرش غرق نشده باشد - در بالیدگی برابر شود - و خوشه هرگز غرق نمیشود * و همچنین در بعضی از قسم شالی در یک دانهٔ تخم او دو سه آثار[۴] شالی حاصل میشود * و اکثر زمین در تمام سال سه فصل زراعت میدهد * و زراعت آن ملک بالتمام شالی ست - چه باریک و چه گنده * مزروعات

---

(۱) خرداد نیز می نگارند * (۲) صحیح اسارة * (۳) لفظ باران ایجا مخل معنی ست بجایش گرده یا شود باید خواند *
(۴) آثار بمعنی سیر وزن مشهور در لغات عربی و فارسی نیامده کما فی الغیاث *

دیگر - مثل گندم و جو و نخود وغیره - بعض جا شاذ[۱] و خال بهم رسد * طرفه آنکه این قدر افراط شالي وافر[۲] میشود و احتیاج بآب باران غیر موسم و چاه و دریا ندارند - مگر آب[۳] باران برسات - که اگر خدا نخواسته باران برسات نشود نقصان تمام دارد *

و سکنهٔ قریات مطیع و منقاد حکام میباشند - و بطور زمینداران و رعایاي دیگر ممالک هندستان با حاکم جنگ نمیکنند * و مالگذاري سال تمام را هشت قسط کرده در هشت ماه ادا کنند * و زر خراج را رعایا خود بکچهري رسانند * و مدار بند و بست هر فصل بر نسق است - و نسق کاغذ سر رشته را گویند که پیش محرر و پٹواري و کارکن بمهر عامل میباشد * مگر در معاملات داد و ستد و خرید و فروخت و دیگر قضایاي دنیوي مفسد و دغاباز و حیله ساز و متفقن و شریر مثل بنگالیان در تمامي ربع مسکون نبوده باشد * قرض را واجب[۴] الدین نمیدانند - و وعدهٔ یک روز را بیک سال هم وفا نکنند * و خوراک سکنهٔ آن ممالک از اعلی تا ادنی ماهي و برنج و روغن سرشف و جغرات و نقلیات[۵] است * و مرچ سرخ و نمک هم بیشتر خورند * نمک در بعضي جا هاي این ملک کمتر بهم میرسد * مردم آن ملک

---

(۱) در نسخه‌های قلمي ساز و حال * (۲) محض بیکار * (۳) بآب بایستي نوشت * (۴) بجای واجب الادا * (۵) غالبًا نقولات باشد *

یکقلم کثیف[۱] الدهن و کثیف المزاج و کثیف الکسوت اند * نان گندم[۲] و جو مطلق نمیخورند - و گوشت[۳] گوسپند و مرغ و روغن زرد بمزاج شان موافقت ندارد * و اکثر چنانند اگر بخورند معده قبول نکند - و فی الفور بقي بر آید * مدار پوشاک ذکور و اناث همگي اعلی و ادنی بر یک پارچه که ستر عورت بدان توان کرد - چه مردان یک پارچهٔ سفید - که عوام آنرا دهوتي گویند - از زیر ناف تا زانو بندند - و یک دستارچهٔ خورد[۴] بقیاس دو سه دست بر حاشیهٔ سر پیچند که تمام کاسهٔ سر و پرچم مو نمایان باشد - و زنان یک پارچه - که آنرا ساڑي گویند - نیمي از زیر ناف تا ساق پیچیده - و سر دیگرش از طرفي کشیده - بگردن اندازند - و سر برهنه باشند - و دیگر پارچه نپوشند * و زنان شان کفش و موزه در پا نکنند * و مردان و زنان هر روز روغن سرشف در بدن مالند - و غسل بدریا و تالاب کنند * و زنان بنگالي پرده ندارند - و براي حوائج و امورات خانگي بیرون میروند * ویراني و آبادي این ملک حکم مساوات دارد - چه خانه هاي علفي دارند - که از بانس و کاه سازند - و ظروف اکثر سفالین و کمتر

---

(۱) شاید که بمعني گنده دهن آورده مگر چنین ترکیب لفظ عربي با فارسي جائز ندارند و دهن بالضم درین ترکیب بی معني * (۲) در نسخه های قلمي نان و گندم * (۳) در نسخه هاي قلمي گوشت و گوسپند * (۴) در رسم خط محققین خورد *

برنجي * هرگاه از جائي بر خاسته[۱] جاي ديگر رفتند - فی الفور مثل اول خانهٔ علفي تيار ساختند - و ظروف گلي بهم رسانيدند * و اکثر آبادي آنها در بيشه و درختزار است - که پيرامن خانه درختان باشد * و اگر خدا نخواسته در يک خانه آتش گيرد - تمام بسوزند - و بعد از سوختن نشان خانه نيابند - مگر از آثار درختان که گرد پيش خانهٔ شان بودند * و سفر اکثر بر آب ميکنند - خصوصاً در موسم برسات - که دران موسم کشتيهاي خورد[۲] و کلان براي سفر و آمد شد مهيا دارند * و براي سفر خشکي سنگهاسن[۳] و پالکي و جواله (؟) هم دارند * و فيل در بعضی جاي اين ممالک گرفته شود - و اسپ خوب بدست نيايد - و اگر بهم رسد بقيمت اعلی * طرفه کشتي درين ملکها ميسازند که براي حصارگيري بکار آيد * و آن چنان ست که کشتي کلان ميسازند - و سرکشتي را - که بزبان آنجا گَلْهِيْ گويند - بآن طور بلند تيار کنند که هرگاه بديوار قلعه رسانند مردم از کشتي بديوار بر آيند و داخل قلعه شوند * و قسمي از غاليچه از درخت تيسي سازند که بسيار خوش قماش و طبع پسند باشد * و جواهرات و مروارید و يشم[۴] و عقيق درين ملک نيست - از ديگر ممالک در بنادر اين صوبه

---

(۱) در نسخه های قلمي برخواسته * (۲) صفحه ۲۳ حاشيه ۴ بنگرند *

(۳) در آئين اکبري در ذکر اوديسه سکهاسن نوشته * (۴) در نسخه های قلمي يشم *

مي آيد - و بهترين ميوهٔ اين ملک انبه است که در بعضي (جا) انبهٔ[1] کلان و شيرين و بيريشه و خوش طعم ميشود - و خسته کوچک دارد * و درخت سه ساله - که بقد آدم رسيده باشد - بارور ميشود * و نارنج کلان که کونلا[2] گويند و خورد که نارنگي خوانند درين ملک خوب ميشود - و ترنج کلان اقسام * و ليموي[3] کاغذي و اناس و نارجيل و فوفل و تاڑ و افراط خارپشت[4] و موز[5] يعني کيلا انتها ندارد * و انگور و خربزه وغيره ميوه ها درين جا نميشود * اگرچه تخم خربزه و نهال انگور اکثر درين ملک کاشته شد - اما خوب نشد * و نيشکر نفيس و نازک و شيرين سرخ و سفيد و سياه وفور دارد * و زنجبيل و فلفل در بعضي جاها بسيار ميشود * و برگ تنبول بافراط است * و ابريشم خوب و وافر پيدا ميشود * و پارچهٔ ابريشمي درين ملک خوب ميشود - و پارچهٔ ريسماني بهترين ميبافند * و انهار خورد (و) کلان درين ملک بسيار است * و رسم تالاب ساختن خارج از حساب * و آب چاه درين ملک کمتر خورند - چه هرجا آب نهرها و تالاب افراط

---

(۱) در نسخه های قلمي لفظ انبه نوشته - شايد که لفظي ديگر باشد *
(۲) بتلفظ بعضي کولا * (۳) در صفحه ۲۷ سطر ۱۹ ليمون نوشته *
(۴) در يک نسخهٔ قلمي خارپوس و آن خارپوست يا خارپوش باشد و در يکي ديگر خارپشت * (۵) در نسخه های قلمي مويز و آن بمعني کيلا نيست *

دارد * و اکثر آب چاه شور است - مگر در اندک حفر آب برآید *
و بهترین انهار گنگ است که[۱] ازکوهستان شمالي هندوستان
از جائي که گؤمکهه گویند - برآمده در صوبه هاي هندوستان
فرخ آباد و اله آباد و بهار شده - به بنگاله رسیده - و در بنگاله
متصل قاضي هته متعلقهٔ سرکار باربگ آباد - مسمی به پدا شد *
و از آنجا شعبهٔ از گنگ جدا شده - به مرشد آباد رفته - و در
ندیه با[۲] نهر جلنگي ملحق شده - بدریاي شور رفته - و نام آن
بهاگیرتي گویند - و بدان طرف چانگام رفته - بدریاي شور ملحق
گشت * و این گنگ در اله آباد با نهرجون[۳] و سورستي[۴] ملحق
شده - و نزدیک حاجي پور - با گندک و سرو و سون هم ملحق

---

(۱) در آئین اکبری چنان نوشته - " از شمالي کهسار پدید آمده بصوبهٔ دهلي
و دار الخلافت آگره و اله آباد و بهار گذشته بدین صوبه در آید و نزد موضع
قاضي هته از سرکار باربک آباد دو بخش شود - یکي بسوی خاور رفته نزد
بندر چانگانو بدریای شور در شود * درین جدائي بدهاوتي نام گیرد
و دیگرے رو بجنوب آورد - سه بخش گردد - یکي را سرستي گویند - و
دیگري را جَمُنّ - و سوم را گنگ - بهندي زبان تریبني خوانند و بس
گرامی دارند * و سومین نزد سانگانو هزار شعبه شده بدریای شور پیوندد *
و سرستي و جون نیز در شوند " * صفحه ۳۸۸ - جلد اول * (۲) در
نسخه هاي قلمي تا * (۳) جمن و جمنا نیز خوانند * (۴) در
آئین سرستي *

شده - پهنائي عظيم دارد * و جائي که هر سه نهرها ملحق شده هندوان آنرا تريبني گويند - و احترام آن در مذهب هنود زياده از حصر است * و اين گنگ (و) سورستي (و) جون تا رسيدن بدرياي شور و چاٹگام هزار شعبه شده رفته است * و هندوان در باب برکت اين آبها کتابها نوشته * و اين آبها را متبرک دانسته - غسل در آن موضع رفع گناهان تمام عمر دانند - خصوصًا غسل بعضي گهاٹهاي گنگ - مثل بنارس و الٰه آباد و هردوار - متبرک ميشمارند * و اغنياي شان آب گنگ را از راه‌هاي دور دراز طلب داشته نگاه دارند - و در بعضي روزهاي متبرک پرستشهاي آنها بکار آيد * و حق آنست که آب گنگ در شيريني و سبکي و خوشگواري نظير ندارد * و آب اين نهر را هرجائي که نگاه دارند هرقدر دير بماند گنده نميشود * هيچ دريائي کلانتر ازو در ممالک بنگاله نيست *

و ديگر از انهار کلان اين ملک بر مهاپتر است که از اقصاي خطا تا کوچ و از آنجا براه بازوها بدرياي شور ملحق گرديد * و درنواح چاٹگام نام او مَيگنا شهرت دارد * ديگر نهرهاي خورد را حسابي نيست * و بر هر دو کنار اکثر انهار زراعت شالي ميکنند * ديگر از خصوصيات اين ملک - بر خلاف ديگر ممالک هندوستان - اينست که شاخ درخت انبه و ليمون را قلم کرده در زمين مينشانند - و در سال اول بارور ميشود *

چمن سیوم - در ذکر بعضي شهرها وآبادئ بعضی بلاد ملک بنگاله *

شهر لکهنوتي - که در ازمنهٔ سابقه دار السلطنت بنگاله بود - از تعمیرات سنگلدیب[1] است * گویند وقتي که فیروز راي راجهٔ هند از رستم دستان شکست خورده به نرهت گریخت - و از آنجا هم بکوهستان جهارکهنڈ و گوندوارہ گریخته فوت شد - رستم دستان - که از بی اندامی او کوفته خاطر بود - سلطنت هند بفرزندانش مسلم نداشته - هندوئي سورج نام را مملکت هند ارزاني داشته * و او راجهٔ عظیم الشان شده - تمامي مرو دکن را عمل نموده - تا بنگاله بقبضهٔ اقتدار خود آورد * و چون فوت شد - و نوبت سلطنت به پسرش بهراج[2] رسید - دران وقت تخلل در ممالک او افتاده در هر سر سودائي پدید آمد - و آخر کیدار نام برهمني - از کوهستان سوالک خروج کرده - و بغلبهٔ جنگ غالب گشته - زمام مملکت هند را بکف آورد * و در آخر عهد او سنگلدیب نام شخصي - از نواحي کوچ - که در حدود ملک بنگاله است - بر وي خروج کرده - اول تمامي ملک بنگ و بهار را بتصرف در آورد - و بعد ازان باکیدار جنگها نموده غالب آمد - و شهر لکهنوتي را احداث نموده پاي تخت خویش

---

(۱) در تاریخ فرشته شنگل * (۲) در تاریخ فرشته همچنین *

ساخت * و دو هزار سال آن شهر دار الملک بنگ بوده - در عهد سلاطین چغتائي ویران شده - عوض آن بلدهٔ تانده نشیمن حکام گردید * و بعد ازان تانده هم ویران شده - جهانگیر نگر - و بعد ازان مرشد آباد - صوبه نشین شد * و وجه تسمیهٔ گور[1] معلوم نشد * اما بخاطر میرسد که در زمان حکومت فرزندان نوج گوریه[2] شاید این نام یافته باشد * و همایون پادشاه گور را تجنیس ناخوش دیده جنت آباد نام ساخت * این شهر الحال خراب و ویران مطلق شده مسکن شیر و پلنگ است * جز آثار و دروازهٔ قلعه و عمارات شکسته و ریخته و مسجد و بنای آثار قدم رسول صلی الله علیه و سلم چیزے دیگر نمانده است *

جائي[3] که بوده خسروان با دوستان در بوستان -
شد زاغ و کرگس را وطن شد شیر و روبه را مکان *

قلعهٔ کلان داشت[4] که آثار آن الیوم نمود[5] است * و سمت مشرق آن شهر جهیل جتیه (؟) و بهتیه (؟) و دیگر آبشارها ست * و بند آب

---

(۱) در نسخه های قلمي گوڑ به رای هندي * در تاریخ بنگالهٔ چارلس استوارت نوشته که گور نام دیگر شهر لکهنوتي ست * (۲) در آئین اکبري و سیر المتأخرین بهوج گوریا - صفحه ۱۵ حاشیه بنگرند * (۳) مولف درین شعر تصرف کرده - در اصل چنانست - " جائي که بود آن دلستان با دوستان در بوستان - شد زاغ و کرگس را مکان شد گرگ و روبه را وطن " * (۴) فاعل فعل مذکور نکرده * (۵) بجای نمودار آورده *

ازان وقت تا حال موجود است - اما دران وقت که آبادی شهر بود استحکام تمام داشت - و مدخل آبها در موسم برسات نبود * و درین وقت در موسم برسات کشتي دران طرف میگذرد - و همه آب میشود * شمالي[۱] آن یک قلعه بفاصلهٔ یک کروه - یک عمارتي کلان از تعمیرات قدیم بود و حوض آبي - مسمی به پیازباري - که آب آن حوض متعفن بود - هر که میخورد بامراض متضاده مبتلا شده هلاک میشد * گویند در زمان سابقه[۲] گناهگاران را دران عمارت محبوس میکردند - و از خوردن آب آن حوض بزودي تمام هلاک میشدند[۳] * و محمد اکبرپادشاه آنرا[۴] مروت کرده گناهگاران را ازان عقوبت و صعوبت منع فرمود *

شهر مرشد آباد شهري کلان بر لب نهر بهاگیرتي واقع شده - بر هر دو کنار نهر آبادي دارد * در ابتدا شخصی سوداگري مخصوص خان نام - سرائي در آنجا ساخته - مخصوص آباد نام گذاشته بود * خانهٔ چند دکانداران[۵] سکنونت داشتند * چون در عهد پادشاه اورنگزیب عالمگیر نواب جعفرخان نصیري - که خدمت دیواني

---

(۱) غالباً چنان باشد - " جانب شمال آن قلعه بفاصلهٔ یک کروه یک عمارتي الخ " * (۲) تای تانیث در ترکیب فارسي خلاف سلیقهٔ اهل زبان ست * جای دیگر زمان سابق آورده * (۳) در نسخه های قلمي میشد بصیغهٔ واحد * (۴) لفظ آنرا اینجا بیکار - یا چنان باشد - " و محمد اکبر پادشاه از راه مروت گروه گناهگاران را " * (۵) در نسخه های قلمي دوکانداران *

اوڈیسه داشت - کار طلب خان خطاب یافت - و بدیوانی ممالک بنگاله سرافرازی یافت - بعد رسیدن در جهانگیر نگر عرف ڈهاکه - که دران وقت جای حاکم نشین بود - و شاهزادهٔ عظیم الشان - از حضور پادشاه اورنگزیب بحکومت بنگاله اختصاص یافته - از پیشتر در آنجا بود - چنانکه بعد ازین مذکور خواهد شد - صحبت خود با شاهزاده برار ندیده - ببهانهٔ آن که محالات بنگاله ازان جا بعید مسافت دارد - از ملازمت (۱) شاهزاده جدا شده - در مخصوص آباد طرح اقامت افگند - و عملهٔ زمینداران و قانونگویان و ارباب دفاتر دیوانی خالصهٔ شریفه را دران جا ساکن ساخت * و دوگهریه (۲) - که ویرانهٔ محض بود - محلسرا و دیوانخانه و کچهریٔ پادشاهی آراسته تحصیل مالواجب مقرر کرد * و چون اصالةً بصوبه داریٔ بنگاله و اوڈیسه - بانضمام دیوانی و خطاب مرشد قلی خان و عطای خلعت فاخره و علم و نقاره و اضافهٔ منصب - مباهات اندوخت - بعد رسیدن مخصوص (۳) آباد - آبادی شهر (را) بنام خود حکم کرده موسوم به مرشد آباد ساخت * و دارالضرب مقرر کرده در سکه ضرب مرشد آباد مسکوک نمود * ازان وقت این شهر صوبه نشین گردید * شهرے خوب است * سکنهٔ آنجا - در

---

(۱) در نسخه های قلمی ملاذمت * (۲) پیش لفظ دوگهریه لفظ در قلم انداز شده باشد * (۳) یعنی بعد رسیدن به مخصوص آباد *

مصاحبت صوبه[1]دار با مردم شاهجهان آباد همصحبت بوده - شعار و گفتار شایسته و درست - بر خلاف دیگر ممالک بنگاله - با مردم هندوستان فی الجمله مشابه دارند * از تعمیرات آنجا آنچه لیاقت تحریر داشته باشد بنظر نیامده - مگر یک مکان امام باژه از تعمیرات نواب سراج الدوله * وصفش[2] مستغنی البیان ست - مثل آن (در) تمام ممالک هندوستان نیست * اگرچه الآن از عشر عشیري نیست - اما جزوي نمونهٔ آن یادگار کلي ست * این دو بیت مولانا عرفي شیرازي - رحمة الله علیه - مناسب محل دیده ثبت شده *

چه قدر صبح شناسند ساکنان درش -
که در حوالی آن شام را نبوده گذار *
زهی صفاي عمارت که در تماشایش
بدیده باز نگـردد نگاه از دیـوار *

و مکانات موتي جهیل و هیرا جهیل - که خوبترین جا بود - حالا از بیخ کندیده شد - و خراب مطلق گردید *

بندر هوگلي و سانگام[3] بفاصلهٔ نیم کروه از یک دیگر واقع شده * پیش ازین سانگام شهري کلان[4] و آبادي بسیار داشت - و

---

(۱) در نسخه های قلمي اینجا صوبدار نوشته * (۲) در دونسخه های قلمي وصفتش * (۳) در آئین سانگانو * (۴) بعد لفظ کلان لفظ بود قلم انداز شده باشد *

جاي حاكم نشين بود * و كوٹهي نصاراي پرتگيس و ديگر تجاران هم بود * چون سانگام بسبب[1] دريا گذاشت ويران شد بندر هوگلي آبادي كمال پذيرفت * فوجدار اين بندر هميشه از حضور سلاطين دهلي مقرر شده مي آمد - و با ناظمان بنگاله چندان تعلق نداشت * نواب جعفر خان خدمت فوجداري آنجا ضميمهٔ خدمت نظامت و ديواني در[2] علاقهٔ خود نمود - چنانكه مذكور خواهد شد - انشاء الله تعالى * و بسبب آن كه نواب موصوف اليه مدار زر خيزي ملك بنگاله بر محصول سوداگران نهاده - با تجارت پيشگان فرنگ و چين و تجاران ايران و توران زمين سلوك و مراعات بسيار مينمود - و سواي محصول واجبي مجوز اخذ يک دام بيجا و غير معمول نميشد - لهذا در عهد او بندر هوگلي زياده از سابق معمور و آبادان شد - و تجار سائر بنادر عرب و عجم و نصاراي فرنگ مالک جهازات و اغنياي مغليه مسكن كردند - اما اعتبار مغليه[3] بنسبت تجار ديگر فرقه زياده تر بود * اهل فرنگ را از احداث برج و بازار و قلعه و خندق ممانعت و مزاحمت تمام بود * بعد ازان - چون ظلم و سختگيري و زياده طلبي فوجداران ازدياد[4] گرديد - بندر هوگلي رو بويراني نهاده - و كلكته بسبب رعايت و صيانت فرقهٔ انگريز و آسانی محصول آباد گشت *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي نسبت * (۲) عبارت اينجا مبهم است *
(۳) موصوف مذكور نكرده * (۴) بجاي زائد گرديد *

شهر کلکته در سنین ماضیه دیهي بود در تعلقهٔ مصارف کالي نام بتی که در آنجا ست * چون در زبان بنگاله کرتا و کتا بمعني مالک و خداوند است لهذا آن دیه به کالي‌کتا موسوم شد - یعني مالک آن کالي ست * رفته رفته بتغیر السنه الف و یاي تحتانیه حذف نموده - کلکتا[1] گفتند * شرح آبادیي این شهر و موجب قائم شدن کوٹهي کمپني انگریز چنین ست - که در زمان نظامت نواب جعفرخان کوٹهي کمپني انگریز - که در بندر هوگلي متصل لکهوگهات و مغلپوره بود - ناگاه بعد زوال آفتاب - که سرداران انگریز بتناول طعام مشغول بودند - بر زمین فرو شدن گرفت - سرداران انگریز افتان و خیزان بدر رفته ازان ورطهٔ هلاک مناص یافتند - و کلهم[2] مال و اسباب وقف قعر آب گردید * اکثر ذي روح و بعضی مردم نیز تلف شدند * مستر چانک[3] - سردار همهٔ آنها - باغ بنارس گماشتهٔ کمپني را - که که در لکهوگهات متصل شهر بود - بقیمت گرفته - اشجار آنرا بریده - احداث کوٹهي نموده - طرح عمارات دو منزله و سه منزله نمود * چون احاطهٔ دیوار تیار شد - و کار بآن رسید که مسقف به شاه‌تیرها سازند - شرفا و نجباي مردم سادات و

---

(۱) پیشتر کلکته نوشته و اینجا کلکتا و هیچ نگفته که هاي هوز بجاي الف از کجا آمده * (۲) کلهم بجاي کل اینجا صحیح نباشد *
(۳) صحیح چارنک *

مغليه كه عمدهٔ تجار بودند پيش ميرناصر فوجدار هوگلي ظاهر ساختند كه هرگاه نا محرمان بر بالاي بام و بالاخانه‌هاي مرتفع بر آيند . موجب هتک حرمت و بيشرمي ننگ و ناموس ما خواهد شد * فوجدار حقيقت اين حال را بحضور نواب جعفرخان عرضداشت نمود - و متعاقب تمام مغليه و شرفا و وجها را نيز روانه ساخت * آنها بحضور رسيده تظلم و استغاثه نمودند * نواب جعفرخان پروانه - باين مضمون كه زنهار خشتي بالاي خشتي ننهند - و چوبي بالاي چوبي نگذارند - بنام فوجدار مرقوم قلمي نمود * فوجدار - بمجرد ورود پروانه مانع شده - معماران و نجاران را حكم نمود كه احدي براي كار عمارات نرود * آن عمارات همچنان نا تمام ماند * مستر چانک آزرده شده مستعد بجنگ گشته * اما چون جمعيت قليل داشت - و سواي يک منزل جهاز ديگر دران وقت موجود نبود - و علاوهٔ آن حكم نواب جعفرخان غالب - و ازدحام[1] مغليه بسيار - و فوجدار بالا دست بآنها متفق[2] - از دست و پا زدن هيچ فائده متصور نكرد - ناگزير لنگر جهاز برداشت * و آئينهٔ آفتابي از بالاي جهاز محاذي آبادانيِ شهر مقابل نموده - آبادانيِ شهر كنار دريا را با چندين نگر آتش زده - روان شد * فوجدار بجهت تدارک اين معني به تهانه دار مكهوه نوشت كه جهاز رفتن نيابد * تهانه دار مذكور زنجير

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي ازدهام * (۲) اي متفق بود *

آهني - که هر حلقهٔ آن مقدار ده آثار سطبر بود (و) جهت انسداد راه آمد شد کشتیهاي غنیم ارخنگ و قوم مگ (از) این روي دریا تا آن رو ساخته بدیوار قلعه تعبیه کرده مهیا داشت - بر روي آب کشید * جهاز بزنجیر رسیده بند شد و از رفتار ماند * مستر چانک زنجیر را بشمشیر فرنگ[1] بریده راه نورد شد - و جهاز بدریاي شور رسانیده - عازم ولایت دکن گردید * و چون بادشاه اورنگزیب دران ایام در دکن (بود) - و غنیم از هر چهار طرف رسد غله بند کرده - قحط عظیم در لشکر بادشاهي روي داده بود - سردار کوٹهیٔ کرناٹک - رسد غلات بحمل جهازات بلشکر رسانیده - مجراي دولتخواهي و نیکو خدمتیٔ خود بظهور رسانید * و بادشاه عالمگیر - از فرقهٔ انگریز بسیار راضي شده - استفسار مطلب کمپنیٔ انگریز نموده * سردار انگریز درخواست سند فرامین احداث کوٹهیها در ممالک محروسه علی الخصوص احداث کوٹهي بنگاله کرد - و درجهٔ پذیرائي یافت - و فرمان والا بمعافیٔ محصول جهازات کمپنیٔ انگریز و گرفتن سه هزار روپیه در وجه پیشکش بخشبندر و احداث کوٹهي صادر شد * مستر چانک - با احکام و فرامین بادشاهي - از دکن مراجعت کرده باز به بنگاله آمد[2] - و در مکاني که به چانک[3] مشهور است لنگر

---

(۱) در یک نسخهٔ قلمي لفظ فرنگ اینجا ننوشته * (۲) در نسخههاي قلمي آمده * (۳) حالا به اچانک شهرت دارد *

اقامت انداخت * و وکلا را با نذور و پیشکش و تحف و هدایا نزد نواب جعفر خان فرستاد - و سند مطابق[1] اجازت کوٹهی کلکته حاصل کرده - احداث کوٹهي نو کرده - بآبادي شهر پرداخت - و کاروبار تجارت بنگاله جاري ساخت * الآن آن کوٹهي شهرت دارد *

کلکته شهري کلان بر لب نهر بهاگیرتي واقع است * بندر کلان تجارتگاه کمپنی انگریز و تبعهٔ آنهاست * جهاز هاي خورد - که سلب[2] گویند - از ولایات چین و فرنگ و دیگر ممالک همیشه و هر سال دران بندر آمد و رفت دارد - و اکثر موجود میباشد * درین وقت آن شهر مسکن سرداران انگریز و توابع و لواحق ایشان ست * یکقلم عمارات پخته از چونه و گچ است * چون زمینش بسبب قرب دریاي شور همه مرطوب و شور است - لهذا عمارات آن شهر دو منزله و سه منزله است * مکان زیرین لیاقت بود و باش ندارد * عمارانش بطور ولایات فرنگستان ست - و هوا دار و وسیع و رفیع ساخته میشود * سڑکهاي آن شهر وسیع و همه پخته خشت کوب است * و سواي سرداران انگریز بنگالیان و ارامنه وغیرہ سکنهٔ آن شهر هم عمدہ تجار اند * و آب چاه درین شهر بسبب شوري لیاقت خوردن ندارد - و اگر کسي بخورد مضرت تمام بیند * و در موسم گرما و برسات آب نهر هم

---

(۱) اي مطابق سند * (۲) در تاریخ بنگالهٔ چارلس اسٹوارٹ که بزبان انگریزي ست اسلوپ نوشته *

تلخ و شور شود - مگر آب تالابها که کثرت دارد بخوردن مي آید * دریاي شور از آنجا چهل کروه فاصله دارد * هر روز و هر شب یک بار مد و جزر[1] آب دریا میشود * و در وقت ایام بیض و دیجور سه روز مد کلان بزور و شور تمام هر روز و شب[2] یک بار مي‌آید * عجب حالتي و طرفه شورشي رو میدهد * اکثر کشتیها از دریا بخشکي مي‌اندازد - و اکثر میشکند * و آنچه بر ساحل نباشد آنرا نقصاني نمیرسد - لهذا آن روز در آنجا کشتي خورد و کلان را بی‌لنگر بدارند * آنرا بزبان بنگاله هوصان گویند * و آنچه هر روز و شب میشود آنرا جوار میگویند * قلعهٔ گلپن بجانب جنوبي بیرون شهر ساخت انگریزان عجب اختراعي[3] ست - وصفش بنوشتن قاصر[4] است - تعلق بمعائنه دارد * حصار چار دیواري آن از هر چهار طرف از بیرون همچو پشتهٔ تالابها پست مینماید - و از درون آن بلند مینماید * عمارات کلان و مرتفع درونش ساخته است * طرفه صنعتها درین قلعه بکار رفته است * و دیگر صنائع عجائب و غرائب درین شهر است * مثل این شهر در خوبیهاي عمارات و اختراع مصنوعات در تمامي بلاد هندوستان - بعد از شاهجهان‌آباد که آن عدیم المثال است - دیگر

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي جَر * (۲) در دو نسخهٔ قلمي میان لفظ روز و لفظ شب وَ ننوشته * (۳) در نسخه‌هاي قلمي اختَراي * (۴) لفظ قاصر اینجا بیمحل و بیمعني و عبارت بی ربط *

نیست * اما عیبي که دارد اینست که هوایش متعفن و آبش شور و زمینش مرطوب - بحدي که در زميني که زیر سقف است - با وجودي که همه از خشت و چونه گچکاري کرده اند - تا هم از کثرت رطوبت لائي ست - و در و دیوار (۱) هم تا ارتفاع دو سه دست تر و نم میباشد * چهار ماه زمستان فی الجمله آب و هوایش چندان مضرت ندارد - مگر هشت ماه تابستان و بارش بسیار مضر است * درین وقت - که از چند سال قلمرو بنگاله و بهار و اوڈیسه در تحت و تصرف سرداران کمپني انگریز در آمده - دارالحکومت این ممالک همین شهر است * عمده ترین ایشان - که خطاب گورنر جنرل دارد - درین شهر میباشد - و نائبان در هر ضلع جداگانه مقرر شده میروند - و تحصیل زر مالواجب از هر ضلع بکلکته ارسال نمایند * عملهٔ دفتر و کچهري خالصه در کلکته است * لمولفه -

زهی شهر و کلکته در ملک بنگ
که هست آن نمودار چین و فرنگ *
عمارات آن دلکش و جانفزا -
همه (۲) سر کشیده بارج هوا *
صنائع دران کرد استاد کار

---

(۱) در نسخه‌های قلمي دارد و دیوار * (۲) در نسخه‌های قلمي که همه بجای همه *

همه رنگ[1] رنگ و همه خوش نگار •
ز بس صنعت کار اهل فرنگ
خرد در تماشاي آن گشته دنگ •
کله پوش انگریز ساکن درو -
همه راستگوي و همه نیکخو •
مکان این چنین و مکین آن چنان -
کنم تا کجا شرح اوصاف آن •
مصفا سرکهاي آن خشت کوب -
صبا هر صباحش کند رفت و روب •
بهر کوچه اش مه رخان در طواف -
ببر کرده پوشاک رنگین و صاف •
رخ شان چو ماه منور بتاب -
تو گوئي زمین سیر شد ماهتاب •
یکي چون مه و آن دیگر مشتري -
یکي همچو زهره بجاوه گري •
ز بس شد چو سیاره هرسو چمان
شده کوچه ها نقشهٔ کهکشان •
ببیني کذي گر ببازار رو
متاع نفیس جهاني درو •

---

(۱) در نسخه‌های قلمي رنگ و زنگ •

بود هرچه در ربع مسکون قماش
بیابی ببازار او بی تلاش *
گر از اهل صنعت نمایم رقم
چنان نقش صورت نبندد قلم *
ولي هست مشهور در خاص و عام
که صنعت بچین و فرنگ است تمام *
سوادش مسطح چو سطح سما
سرکها درو بسته چون استوا *
بگلگشت مردم چو دانشورند (۱)
چو سیار در سیر باهم شوند *
چنین شهر در ملک بنگالیان
ندیدست کس - نی شنیده چنان *

چندن نگر (۲) - عرف فراشدانگه - از کلکته بفاصلهٔ دوازده کروه واقع است * کوٹهیٔ نصاراي فرانسیس در آنجاست * شهری خورد و برلب نهر بهاگیرتي آبادي دارد * سرداری از طرف فرانسیس در آنجا ست - ضابط نظم و نسق آن شهر و امور تجارت میباشد * سرداران انگریز در آنجا عمل و دخل ندارند * همچنین در چوچرّه (۳) عمل و دخل فرقهٔ اولندیز است *

---

(۱) بجای دانشورند لفظی دیگر باشد مثلاً آنسو روند یا بیرون روند *
(۲) چندرنگر نیز مشهور * (۳) چنچرّه و چنسورة نیز مشهور *

چوچړه - متصل بندر هوگلي - جانب جنوب بندر مذکور - و از فراشڈانگه بفاصلهٔ یک کروه جانب شمال - واقع است * و همچنین چهرامپور[1] بر لب نهر مذکور آن روي چانک کوٹهئ فرقهٔ دینامار[2] است - و آنرا دینامارنگر نیز گویند * درین مکانها سواي مالک کوٹهئ آنجا عمل و دخل دیگري نیست *

شهر پورنیه - در زمان سابق پرگنهٔ حویلي میگفتند * سي و دو هزار روپیه جمع تحصیلي بود * چون راجهٔ بیرنگر - که جمعیت پانزده هزار سوار و پیاده داشت - و دیگر سکنهٔ آن نواح قوم چکوار وغیره متمرد پیشه و غارتگر بودند - متردد‌بن را ایذاي کمال میرسانیدند - لهذا بسرحد مورنگ قلعهٔ جلال‌گڈه - بفاصلهٔ دو کروه از پورنیه - احداث شده قلعه دار در آنجا میبود * نواب جعفر خان - بموجب درخواست نواب سیف خان نبیرهٔ امیر خان کلان را - که بنام و لقب پدر ملقب و از نسل سادات و امراي عظام و پادشاه نسبت بود - از حضور پادشاه اورنگزیب درخواست تعیناتي خود نمود - و بتقریب تنبیه و تادیب راجهٔ بیرنگر وغیره مفاسید آن نواح متعین[3] شد * نواب جعفر خان - آمدن چنین کس را غنیمت شمرده - فوجدارئ ضلع پورنیه و قلعه دارئ جلال‌گڈه بخان مذکور تفویض نمود - و پرگنهٔ بیرنگر عرف دهرمپور

---

(۱) سیرام‌پور نیز مشهور * (۲) یعني دینمارک * (۳) در نسخه‌های قلمي متعینه *

و گوندوارہ - متعلقۂ صوبۂ بہار ضمیمۂ پورنیہ و محال سرحد جاگیر مشروط قلعہ داري قلعۂ مزبور - نیز بار مسلم داشت * خان مسطور - حاکم مستقل الضلع شدہ - درجن‌سنگھہ پسر بیر شاہ راجۂ بیرنگر را - کہ باغي و سرکش بود - بجنگ و جدال بسیار اخراج نمودہ - پرگنۂ مذکور را بضبط خود آوردہ - و تنبیہ مفاسید دیگر هم کما ینبغي نمودہ - فسدۂ راہ را یکقلم مستاصل ساخت * و احوال را بحضور پادشاہ عرضداشت نمود - و التماس کرد کہ محال اندک است - بودن غلام درین محل محض لاحاصل * لہذا حکم اورنگزیب بنام جعفر خان اصدار یافت - کہ من شیري را در قفس کردہ نزد شما فرستادہ ام - اگر علوفۂ خود نخواهد یافت البتہ شما را تصدیع خواهد داد * نواب موصوف - کہ بودن چنین کس را از مغتنمات میدانست - زر توفیر را مرفوع القلم ساخت - و مد نظر غور و پرداخت احوال بواقعي نمودہ لوازم مراعات بجا مي آورد * و خان موصوف - تمامي زمینداران آن ضلع را بطور جعفرخان بحبس در آوردہ - دقیقۂ از دقائق زرکشي فرو نگذاشت * چنانچہ هژدہ لک روپیہ ازان محالات تحصیل نمودہ بتصرف خود مي آورد - و روز بروز قوت ملک گیري و خزانہ و فوج افزون میشد * و با زمیندار مورنگ طرح آشتي انداختہ - شروع جنگل بري و آبادان‌کاري نمود - قریب نصف جنگل تا دامن کوهستان مورنگ آباد کردہ - بقابوي خود در آوردہ - ملک و مال او

افزایش یافت * و جعفر خان دیده و دانسته مراعات میکرد *
اکنون پورنیه شهری کلان شده - و رودخانهٔ کوسي و سونرا درمیان
پورنیه جاري ست * زمینش نشیب و ملک آبي ست * در
موسم برسات سیل از کوهستان مورنگ فرو میریزد - و دشت و
صحرا پر آب میشود - اکثر آبادي هم وقف سیل میگردد * شالي
و گندم و ماش و خردل وغیرہ غلات و حبوبات وافر میشود * و
روغن و زرد چوب و شورهٔ آبي و آنشي و فلفل و قاقلهٔ کبار
و تیزپات و درختان ساج بسیار کلان خوب میشود * و گل یاسمین
و بیلا و گل سرخ وغیرہ گلهاي خوشبو افراط دارد * کوهستان
مورنگ از پورنیه شش منزل طرف شمال واقع است * چوب
مورنگي - که بهادري گویند - از همان کوهستان مي آید * از
بالاي کوہ راہ بطرف نیپال و کشمیر بسیار قریب است - اما
نشیب و فراز بسیار دارد * و محالات پورنیه نصف از مضافات
صوبهٔ بهار[1] - و پورنیه تعلق به بنگاله دارد * و ملک سرد و آب
و هواي آن سر زمین نا گوار و نا موافق است * اورام بگلوي
خاص و عام - تا وحوش و طیور - سرشت ذاتي آن ملک است *
و عمارات پخته کمتر دارد - مگر قلعه و لعل باغ و بعض جاي دیگر *
سابق ازین آبادي سرنه بهتر از پورنیه بوده است - و گنده گوله -
بکنار گنگ - مکان تجاران و مهاجنان از جاهاي دیگر * بسبب

(۱) بعد لفظ بهار شاید که لفظ است قلم انداز شده *

ارزانی غله و آسایش[۱] خوشباشان و مسافران اهل روزگار[۲] از هر دیار آمده مقیم میشوند * و اکثر براي سرحد با راجهٔ مورنگ خصومت و جنگ واقع میشد * سیف خان هر سال برای ملاقات نواب جعفر خان در مرشد آباد مي آمد * نواب موصوف با وي سلوک برادرانه میکرد * هرگاه خرخشهٔ دران ضلع رومیداد - نواب معزي الیه فوج برای کومک[۳] میفرستاد * از گنده گوله و لب گنگ تا مورنگ مقدار ده روزه راه ملک وسیع پورنیه است - و از کوه مورنگ به کوچ بهار و آشام راه میرود * و پیشکش راجهٔ مورنگ طیور شکاري ست *

ڈهاکه - جهانگیرنگر * این شهر بر لب نهر بوڈهي گنگا واقع است - و نهر گنگ موسوم به پدّا از آنجا بفاصلهٔ سه کروه جاري ست * در زمان سابق بهمین نام مشهور است - در عهد نور الدین محمد جهانگیر پادشاه به جهانگیرنگر موسوم شد * ازان وقت تا اواخر سلطنت اورنگزیب همین شهر صوبه نشین بوده * چون در عهد نظامت خود نواب جعفرخان شهر مرشد آباد را دار السلطنت مقرر ساخت - ازان وقت آن شهر صوبه نشین شد * درین وقت هم از طرف سرداران کمپنی انگریز صاحب ضلع در آنجا - یعني جهانگیر نگر - میباشد * و پارچهٔ سفید در آنجا بهترین بافته میشود *

---

(۱) در نسخه های قلمي بعد لفظ آسایش و نوشته * (۲) در نسخه های قلمي اهل روز * (۳) بعض کمک نویسند *

سرکار بازوها[1] درختزاري ست اما درختان ساج که بکار عمارت و کشتي صرف میشود * و کان آهن هم دران نواح است *

سرکار سلهت کوهستان ست * سپر کرگ در آنجا خوب میشود - که در قلمرو هندوستان بخوبي مشهور است * و میوه های خوب - مثل سنگتره[2] وغیره - بهم رسد * و چوب چیني ازان ملک بدست آید * و عود در کوهستان آنجا افراط دارد * گویند در آخر ماه برسات درخت عود را بریده در آب و هوا چند گاه میگذارند[3] - پس هرچه خوب برآید بکار برند - و هرچه تباه شود آنرا بیندازند * بذراج[4] نام پرندهٔ خورد - که رنگ سیاه و چشم سرخ و دم دراز دارد - و بازویش متلون - خوشرنگ و طویل بازو ست - درانجا بآساني بدست آرند و رام کنند - آواز هر جانوری که بشنود یاد گیرد * همچنین شیرگنج نام پرندهٔ دیگر از بذراج هیچ تفاوت ندارد - مگر این قدر که پا و منقار شیرگنج احمر است * این هر دو گوشت[5] خوار اند و صید طیور خورد چون گنجشک وغیره میکنند *

---

(۱) در نسخه‌های قلمي بازوة * در آئین بازوها و همین صحیح *

(۲) در آئین و سیرالمتأخرین سونتر * (۳) در نسخه‌های قلمي میگذرانید * (۴) در آئین بهنگراج * (۵) در نسخه‌های قلمي گوش خوار * در آئین درپیان آن جانور نوشته - که - "گوشت خورد" *

شریف آباد * گاوان کلان و خوب باربردار و گوسفند کلان و خروس جنگي کلان ازانجا خیزد *

سرکار مدارن - که[1] سرحد جنوبي ممالک بنگاله واقع است - کان الماس خورد درانجاست *

اکبر نگر - عرف راج محل - بر لب گنگ واقع است * سابق ازین شهري کلان و آباد بود - و فوجدار صاحب شان از طرف ناظم بنگاله اقامت میداشت * حالا شکستگي و ویراني تمام دارد *

قصبهٔ مالده بر لب نهر مهاندا واقع است * و بفاصلهٔ سه (؟) کروه سمت شمال - مقام حضرت پندوه - که درانجا آستانهٔ منورهٔ مولع زهد و پرهیز حضرت مخدوم شاه جلال تبریز - قدس الله سره - و مزار مبارک حضرت نور قطب العالم بنگالي - نور الله مرقده - که زیارتگاه خلائق و مرجع حاجتمندان و مستمندان است - واقع است - و مجراي انواع فیوضات است * چنانچه هر مسافري (و) فقیري و مسکیني یا اهل دنیا داري[2] - (که) درانجا وارد شود و شب باش گردد - تا سه وقت او را طعام پختن نمیدهند[3] * طعام پخته یا که برنج و دال و نمک و روغن و گوشت و تمباکو - بقدر مناسب حال آنکس - از بهندار سرکار - خدما و لوازم آنجا میدهند * و هر سال در ایام شب برات یا ذوالحجه[4] - در هر شهر

---

(۱) شاید که بجاي که به باشد * (۲) لفظ اهل اینجا بیکار * (۳) در نسخه‌هاي قلمي نمیدهد * (۴) صحیح ذي الحجه *

که ایام خشکي شود - میله (و) هجوم و ازدحام[1] خلائق بدرجهٔ کثیر میشود - چنانچه لکها مردم از فاصلهٔ پانزده بست منزل - مثل هوگلي بندر و سلهٹ و جهانگیرنگر وغیره - آمده جمع میشوند - و مستفیض زیارت میگردند * و در مالده و اطراف آن پارچهٔ ابریشمي خوب میشود - و پارچهٔ سفید از قسم ململ هم یافته[2] میشود * و کرم پیله در اطراف آن افراط دارد - و ابریشم خوب میسازند * و از مدت یک قرن کوٹهی کمپنی انگریز آن روي مهاندا مقرر شده است * پارچهٔ سفید و ابریشمي - فرمایش سرداران کمپني انگریز - روپیه پیشگي داده بطریق بیع سلم - خرید میکنند - و ابریشم هم دران کوٹهي تیار میسازند * و از مدت دو سه سال کوٹهی نیل هم متصل کوٹهی مذکور تیار شد * نیل خوب تیار ساخته در کمپني خرید کرده - بحمل جهارات بولایت خود میبرند * همچنین متصل خرابهٔ گور در موضع گوامالتي یک کوٹهی پختهٔ دیگر تیار شده - درانجا نیل تیار میشود * اگرچه ذکر قصبهٔ مالده (را) ضرورت نبود - لیکن چون از دو سال سردار کوٹهی کمپني خداوند نعمت مستر جارج اڈني صاحب - دام اقباله - مقرر اند - و فقیر در همین جا بتحریر و تالیف این رساله پرداخته - لهذا مذکور شد *

---

(۱) در نسخه‌های قلمي ازدهام * (۲) در نسخه‌هاي قلمي یافته نوشته و باشد که بافته باشد *

چمن چهارم - در شرح حکومت رایان در زمان سلف در ممالک بنگاله برسبیل اجمال *

چون بمساعی جمیلهٔ بنگ بن هند ممالک بنگاله آبادان گردید - فرزندانش - بطناً بعد بطنٍ[1] آن ملکها را بوجه احسن معمور گردانیده - بحکومت و ریاست پرداختند * اول کسی که در ملک بنگاله قدم برمسند حکومت و فرماندهي گذاشت راجه بهاگیرت[2] از قوم کهتري بوده است * مدتها بامر حکومت بنگاله پرداخته - آخر بدهلي رفته - در جنگ درجودهن به مهابهارت کشته شد * مدت حکومت او دو صد و پنجاه[3] سال بود * بعد ازان بست و سه نفر دیگر از فرزندانش بطن در بطن قریب دو هزار و دو صد سال حکومت کردند * پس ازان حکومت از خاندان شان انقراض پذیرفته به نوج گوریه[4] - که از قوم کایسته بود - رسید - و دو صد و پنجاه[5] سال او و فرزندانش هشت کس حکومت کرده - دولت سلطنت از خاندان او هم انقطاع یافته

---

(۱) در نسخه‌های قلمي بطناً بعد بطناً * (۲) در آئین نام راجهٔ اول بهگدت و بهگرت نوشته - در سیر المتأخرین سکهدت * (۳) در آئین و سیر دویست و هزده * (۴) در آئین و سیر بهوج گوریا - و همین صحیح باشد * (۵) در اکثر نسخه‌های آئین پانصد و بیست سال - و در سیر چهار صد و هشتاد سال *

به ادسر[۱] - که او هم کایسته بود - رسید * و یازده کس - او و اولاد او - بسلطنت رسیده هفت صد و چهارده سال سلطنت بنگاله کرده * و بعد ازان که سلطنت از خانهٔ او هم انقلاب کرده به بهوپال کایسته رسید - او و فرزندانش - ده کس - مدت شش صد و نود و هشت سال حکومت این ممالک کردند * چون دولت ایشان نیز زوال یافت - سکه سین[۲] کایسته و فرزندانش - همگي هفت کس - یک صد و شصت[۳] سال بحکومت ملک بنگاله پرداختند * و این شصت و یک کس مدت[۴] چهار هزار و دو صد و چهل سال باستقلال کمال بر مسند حکومت این مملکت متمکن بودند * و چون زمان اقبال ایشان انقراض یافته - دولت ایشان سپري شد - سکه سین[۵] قوم بید بر مسند فرماندهي جاگیر شد - و سه سال بنظم و نسق آن ممالک پرداخته رخت هستي بربست * بعد ازان بلال سین - که قلعهٔ گور تعمیر ساخته بود - پنجاه سال

---

(۱) در آئین و سیر ادسور * (۲) در آئین سوکه سین * (۳) در آئین و سیر یک صد و شش * (۴) در آئین "چهار هزار و پانصد و چهل و چهار سال" - در سیر "چهار هزار و سه صد و سي سال" * (۵) در آئین سکه سین از قوم بید مذکور نیست * بلال سین و لکهن سین و مادهو سین و غیرهم که اینجا بعد سکه سین قوم بید آورده در آئین بعد سوکه سین کایته مذکور کرده - و این هفت کس را از شصت و یک تن که ذکر شان بالا گذشت شمار نموده - آئین صفحه ۴۱۳ بنگرند *

بر وسادهٔ تخت حکومت متمکن بوده فوت کرد * بعد ازان لکهن سین هفت سال - بعد ازان مادهوسین دهٔ[1] سال - و پس ازان کیسوسین پانزده سال - و بعد ازان سدا سین هزده سال - و بعد ازان نوج[2] سه سال * چون نوبت اینها گذشت - راجهٔ لکهمنیا[3] پسر لکهن بر تخت حکومت نشست * دران وقت دارالراج[4] رایان بنگاله شهر ندیه[5] بود - و این ندیه شهری معروف و دار العلم هنود است * آلان که بنسبت سابق خراب و ویران گشته نیز در علم ضرب المثل است * منجمان آنجا - که در علم نجوم و کهانت شهرهٔ آفاق بودند - متفق اللفظ در زمان وضع حمل بمادر لکهمنیا اظهار کردند که درین[6] ساعت فرزند ادبار تولد شود - در اعانت ادبار شامت باشد - و اگر بعد[7] ازین بدو ساعت بزاید بسلطنت گذراند[8] * آن

---

(۱) در نسخه‌های قلمي قبل لفظ دهٔ لفظ که نوشته * (۲) در آئین نوجه - و در سیر توچه نوشته * (۳) در فرشته لکهمنه - در طبقات ناصري لکهمنیه * (۴) لفظ عربي را با لفظ هندي پیوند داده * صفحه ۲۳ حاشیه ۱ بنگرند * (۵) در آئین ندیا در طبقات ناصري نودیه * (۶) درین جمله بعض الفاظ ادبار و اعانت وغیره مشکوک است - شاید که جمله چنان باشد - درین ساعت اگر فرزند تولد شود در غایت ادبار و شامت باشد * در فرشته چنان نوشته - " اگر این فرزند درین ساعت تولد شود ظاهرا در شقاوت و ادبار روزگار خواهد گذرانید " * صفحه ۵۷۰ * (۷) در نسخه‌های قلمي نود * (۸) در نسخه‌های قلمي گذارند *

شیرزن فرمود تا هر دو پایش را بهم بسته سر نگون آویختند - و پس از دو ساعت فرود آوردند - و مقارن وقت مسعود فرزند بر زمین آمد - اما مادرش فوت کرد * راجه لکهمنیا هشتاد سال بسلطنت گذرانید - و در عدالت عدیل نداشت - و در سخاوت نظیرش نبود * گویند عطیات او کمتر از صد هزار نبوده است * و در اواخر عمرش - که کمال ایام سلطنتش بزوال قریب بود - منجمان آنجا براجهٔ لکهمنیا اطلاع کردند که از روي علم ما را چنین دریافت شده - که عنقریب سلطنت تو بزوال رسد - و دین تو درین ممالک رواج نیابد * راي لکهمنیا - این سخن را وقعي ننهاده - بذبهٔ تغافل و تجاهل بگوش نهاد * اما اکثري از رؤساي آن شهر خود را بجاهاي خفیه افگندند * و این معني از آمدن ملک اختیار الدین محمد بختیار خلجي ظهور یافت - چنانکه عنقریب مذکور خواهد شد *

شرح تسلط بعضی رایان هند برممالک بنگاله ـ و سبب رواج بت پرستي در هند *

مخفي و مستتر مباد که در قدیم الایام رایان ممالک بنگاله صاحب جاه و حشم و عظیم الشان بوده اند - و اطاعت مهاراجهٔ هند - که صاحب سریر دهلي باشد - هم نمیکردند - چنانچه سورج (۱)

(۱) در نسخه‌های قلمي شرح به حای حطي نوشته شاید که سرج باشد چه در فرشته سورج دیده شده *

که راجهٔ عظیم الشان شده ممالک دکن را متصرف گردید[1] * دران وقت گماشته‌هاي او قابض و متصرف گشتند * و در ممالک هندستان رواج بت پرستي از زمان او شد * گویند در ابتدا هند چنانچه از پدر خود حام بن نوح - علیه السلام - دیده و شنیده بود بطاعت و عبادت ایزدي اشتغال داشت - و فرزندانش نیز بهمان طریق بشیوهٔ یزدان پرستي اقدام مینمودند - تا در وقت راي مهاراج شخصي از ایران آمده بپرستش آفتاب مضل مردم هند گردید * بمرور ایام بعضی ستاره پرست و برخي آتش پرست شدند * و در عهد راي سورج - برهمني - از کوهستان جهارکهنڈ بملازمت او رسیده - هندوان را تعلیم بت پرستي نمود - و گفت هر کس شبیه پدر و جد خود را از طلا و نقره و سنگ ساخته بپرستش آن اشتغال نماید * و این امر از همه شائع‌تر شد * و الیوم در مذهب کفار هندو پرستش بت و آفتاب و آتش رائج[2] تمام دارد * بعضي بر آنند که آتش پرستي از وقت گشتاشپ بادشاه ایران - که ابراهیم زردشت رواج داده - تا کابل و سیستان و تمامي مملکت ایران رائج شد - بمرور ایام در هندوستان نیز شیوع یافت - چنانکه[3] گذشت * دران وقت ممالک بنگاله بتصرف راي هند در آمد - و رایان بنگاله باج

---

(۱) در نسخه های قلمي کردند * (۲) صفحه ۱۲ سطر ۷ بنگرند *
(۳) در نسخه‌های قلمي وچذانکه *

و خراج و انواع پیشکش گذرانیدند * بعد ازان چون شنگلدیپ[۱] - از نواحی کوچ خروج کرده - بر کیدار غالب آمد - دران وقت راجه شنگلدیپ شهر گور را احداث نموده پای تخت ساخت - و مدتی بر ممالک بنگاله و تمامی مملکت هند فرمانروا بود * شنگلدیپ چهار هزار فیل و یک لک سوار و چهار لک پیاده بهم رسانیده - باد نخوت بکاخ دماغش پیچید - و خراج بادشاهان ایران - که بطریق معمول رایان هند میدادند - نداد * و چون افراسیاب کس بمطلب[۲] باج و خراج فرستاد - بزجر و اهانت تمام بر گردانید * افراسیاب در خشم شده پیران ویسه را - که سپهسالار او بود - با پنجاه هزار ترک خونخوار فرستاد * در کوهستان کوچ نزدیک سرحد گهوزا[۳] گهات بنگاله مقابله شده - تا دو شبا روز جنگ قائم بود * هرچند ترکان آثار شجاعت بظهور رسانیدند - و پنجاه هزار کس کشته[۴] را علف تیغ ساختند - اما (بسبب) کثرت لشکر هند کاری پیش نرفت - و از ترکان نیز هزده[۵] هزار کس کشته شد * روز سیوم آیت مغلوبیت از ناصیهٔ حال خود مشاهده نموده - پهلو از جنگ تهی کردند * و چون فوج هند

---

(۱) در فرشته شنگل - و خود مولف نیز جائی دیگر شنگل آورده - سطر ۷ صفحه ۵۷ بنگرند * (۲) در فرشته بطلب * (۳) در نسخه‌های قلمی اینجا گهوزاگهت * (۴) کشته اینجا بیکار * (۵) در فرشته اینجا سیزده - جلد ۱ صفحه ۲۰ *

غالب و ملک ایشان دور بود - جنگ[۱] در گریز کرده - بکوهستان رفته - جائي محکمي بدست آورده - پناه کردند * و به افراسیاب عریضهٔ مشعر احوال فرستادند * دران وقت افراسیاب در شهر گنگ دژ - که مابین خطا و چین[۲] و از شهر خان بالغ یکماهه راه آن طرف واقع است - اقامت داشت * بمجرد وصول عریضه و اطلاع احوال با یک لک سوار جرار انتخابي بقصد کومک[۳] ایلغار کرد * و در وقتي که شنگل - رایان نواحي را طلبیده - و پیران را بمحاصرهٔ تنگ ساخته - نزدیک بود که همه را علف تیغ سازد - و هم[۴] از گرد راه حمله کرد * هندوان را بحملهٔ اولینش دل از جا و دست از کار رفته - بنات النعش وار متفرق شدند * و پیران از ضیق محاصره بر آمده (به) ملازمت (در آمد) * افراسیاب از لشکر هنود آن قدر که توانست بخاک فنا انداخت * و شنگل - با بقیة السیف هزیمت خورده - بشهر لکهنوتي در آمد * و از تعاقب افراسیاب زیاده از یک روز در لکهنوتي مجال اقامت نیافته - بکوهستان ترهت گریخت * و ترکان - ممالک بنگاله را تاراج کرده - اثر آبادي نگذاشتند * و چون افراسیاب عازم بکوهستان ترهت شد - شنگل - بوساطت ایلچیان دانا استدعای عفو جرائم نموده - با تیغ

---

(۱) شاید که از جنگ گریز کرده باشد * (۲) در فرشته ختن * (۳) در برهان و غیاث کمک * (۴) اینجا و بیکار - در فرشته هم نیست - یا بجاي و - او باشد *

و کفن بخدمت شتافت - و التماس رفتن بولایت توران کرد *
افراسیاب خوش شده - ممالک بنگاله (و) تمامي هندوستان
به پسرش ارزاني داشته - شنگل را همراه خود برد - و در جنگ
هاماوران (۱) بر دست رستم کشته شد (۲) * و در زمان حکومت راي
جیچند - که بسبب بي پروائی او اکثر ممالک هندوستان رو
بخرابي آورده بود - سالها هندوستان بحال اصلي نیامده - در
تمامي قلمرو هندوستان بیرونقي پدید آمده بود * دران وقت
بعض رایان ممالک بنگاله - فرصت یافته قابض الملک شده - دم
استقلال زدند * و چون فور که از خویشان راجهٔ کمایون بود خرو ج
کرده - اول ولایت کمایون را متصرف شد - بعد ازان راجهٔ دهلو
برادر جیچند را - که دهلي آباد کردهٔ اوست - بجنگ اسیر
کرده - قنوج را بتصرف آورد * بعد ازان لشکر به بنگاله کشید -
(و) تا کنار دریاي اخضر بحیطهٔ تصرف خود در آورد * و این
فور همان ست که بر دست سکندر کشته شد * بعد ازان راجه
مدیو راتهور (۳) - که مثل او راجهٔ عظیم الشان در هندوستان کم نشان
میدهند - لشکر برده ممالک لکهنوتي را مفتوح ساخته - به برادر
زاده‌هاي خود تقسیم نمود * و نظم و نسق کلي نموده - با غنائم
بیشمار به قنوج رفت * و بعد مرور ایام باز رایان بنگاله مستقل

---

(۱) در فرشته هماوران - در لغت هردو * (۲) اي شنگل کشته شد *
(۳) در فرشته رامدیو راتهور *

شده - مدتها بفراغ خاطر بحکومت پرداختند *

چون غرض مؤلف ذکر سلاطین اسلام ست - لهذا بشرح احوال رایان هندو نپرداخته - کمیت خوشخرام خامهٔ مشکین رقم را از طی این وادی عطف عنان نموده - بتحریر و تقریر کوائف (۱) حالات حکام و سلاطین اسلام اجازت جولان میدهد *

بیان ابتدای منور شدن ظلمت آباد بنگاله بشعاع آفتاب جهانتاب دین محمدی صلعم از رسیدن ملک اختیار الدین محمد بختیار خلجی و مسلط شدن او بران ممالک *

روضهٔ اول در ذکر حکومت حاکمان اسلام که از طرف سلاطین دهلی بنیابت درین ملک فرمانروائی کرده اند *

بر ضمائر بیضا نظائر مستخبران آثار سلاطین و حکام اهل اسلام مخفی و محتجب نماند که ابتدای شعاع خورشید دین محمدی در ممالک بنگاله از وقت سلطنت سلطان قطب الدین ایبک پادشاه دهلی ست * و وجه تسمیهٔ ایبک آنست که انگشت خنصر او شکسته بود - لهذا ایبک میگفتند * چون سلطان قطب الدین - در سنه تسعین و خمسمائه قلعهٔ کول را بجبر و قهر از کفار مستخلص ساخته - یک هزار اسپ و غنائم بیشمار بدست

---

(۱) صحیح کیفیات *

آورده - دران ایام خبر توجه سلطان معزالدین محمد سام - که به سلطان شهاب الدین اشتهار دارد - بقصد تسخیر قنوج و بنارس شیوع یافت * سلطان قطب الدین از کول باستقبال رفته - غنائم کول را با نفائس بسیار نذر گذرانید - و بخلعت خاص سرفراز گردیده - طلیعهٔ افواج سلطان شده - پیش پیش روان گشت * و با افواج رای بنارس مقابل شده - منهزم گردانید - و آخر راجه جیچند رای بنارس را هم بمیدان کشته - مظفر گردید * چون سلطان شهاب الدین که از عقب بافواج می آمد رسید - ببلاد بنارس در آمده - تمام آن دیار را تا ممالک بنگاله بیسر ساخته - قریب یک هزار بتخانه را خراب ساخته - و نفائس و جواهر افزون از حد حصر بغنیمت گرفته - مراجعت به غزنین کرد * و مملکت بنگاله اضافهٔ مملکت دهلی بدست قطب الدین ماند * سلطان قطب الدین ملک اختیارالدین محمد بختیار خلجی را - که سپهسالار و از امرای کبار او بود - حکومت ولایت بهار و لکهنوتی تفویض فرمود *

محمد بختیار - از اعیان[1] غور گرمسیر - مردی شجاع و دلیر و قوی الجثه و پرزور بود * در اول بخدمت سلطان شهاب الدین غوری به غزنین شتافت * چون جمال صوری و وجاهت ظاهری نداشت وظیفهٔ مختصر مقرر گردید * محمد بختیار بیدل شده -

---

(۱) در نسخه‌های قلمی اعیال *

چون[۱] همراه رکاب سلطان به هندوستان آمده همین جا ماند - و منظور نظر دیوانیان[۲] هندوستان هم نشد * و از آنجا برخاسته - در برداوان[۳] نزد اوغل[۴] بیگ که حاکم ملک دواب بود رفت - و درانجا عزتي بهم رسانیده بسپهسالاري سر افتخار باوج فلک سود * و ملک کمبله[۵] و بیتالي[۶] بجاگیرش مقرر شد * از آنجا بخدمت ملک حسام الدین بصوبهٔ اوده رفت * دران ملک مسلط شده - شوکت و منزلت دیگر بهم رسانید * چون آوازهٔ جلادت و سخاوت و طنطنهٔ تهور و پردلی او در اطراف هندوستان منتشر گشت - سلطان قطب الدین - که هنوز بر سریر سلطنت دهلي متمکن نشده در لاهور بود - خلعت گران بها فرستاده او را پیش خود طلبید - (و) فرمان ایالت ممالک بهار (و) منیر بنام او داده - بآن طرف گسیل کرد * و او بآن طرف یورش نموده دقیقهٔ از قتل و غارت فرو نگذاشت *

گویند در بهار کتبخانهٔ هنود[۷] (بود) که بدست ملک محمد بختیار افتاد - و موجب اجتماع کتب از برهمنان استفسار نمود -

---

(۱) چون اینجا زاید * (۲) در طبقات ناصري چنان نوشته - " بسبب آنچه در نظر دیوان عرض جمالي نداد قبول نیافت " * (۳) در طبقات ناصري بداون * (۴) در طبقات ناصري اغلبگ * (۵) در فرشته کنپله - و در آئین کنپلا * (۶) در فرشته بیتالي * (۷) یا لفظ بود اینجا قلم انداز شده - و یا بجای هنود در اصل بود باشد *

گفت[1] تمام این شهر مدرسه بود - و در لغت هند مدرسه را بهار گویند - لهذا این شهر بدین نام موسوم است *

و بعد ازان چون محمد بختیار مظفر و منصور مراجعت نموده - بخدمت سلطان پیوست - از ملازمان دیگر ممتاز و محسود الاقران گردید * و درجهٔ اعتلایش آن قدر ارتفاع یافت - که ارکان دولت سلطان قطب الدین را عرق حسد بحرکت آمده - در آتش رشک و غیرت میسوختند - و در افنا و دفع او همدستان[2] شدند * تا آنکه روزي در مجلس سلطان بتقریب قوت و زور بازویش متفق اللفظ بر زبان آوردند - که محمد بختیار از وفور قوت و زور ارادهٔ جنگ با فیل میکند * سلطان از راه تعجب از وي سوال کرد * محمد بختیار از جرأت جاهلیت انکار نکرد - و بدانست که مطلب ارکان دولت بر افناي اوست * الغرض روزي که جمیع خواص و عام[3] در دربار حاضر بودند - فیل سفید که مست بود در قصر سفید حاضر کردند * محمد بختیار دامن بر کمر زده - بمیدان در آمده - گرزی بر خرطومش زد - فیل نعره زنان گریخت * جمیع نظارگیان از حاضران و حاسدان نداي تحسین و آفرین بفلک رسانیده - متعجب گردیدند * سلطان - ملک محمد بختیار را بخلعت خاص و انعامات بیکران سرفراز

---

(۱) صحیح گفتند * (۲) در نوشته همداستان * (۳) صحیح خاص و عام یا خواص و عوام *

ساخته - بامرا فرمان داد که هریکي او را انعامات ارزاني دارند * چنانچه همگي امرا اموال بی پایان برو ایثار کردند * محمد بختیار هم دران مجلس تمامي آن اموال و چیزے از مال خاصهٔ خود بران افزوده بر حاضران تقسیم کرد *

القصه درین وقت حکومت ممالک بهار و لکهنوتي هم باو تفویض فموده - خود بجمعیت خاطر مفیض[1] المرام متوجه دار السلطنت دهلي گردید[2] * ملک بختیار دران سال صوبهٔ بهار را بعد فتح متصرف شده بنظم و نسق پرداخت * و سال دوم بممالک بنگاله در آمده - در هرجا تهانه نشانده - بشهر ندیه[3] - که دران آوان دار الراج ممالک بنگاله شده - عزیمت نموده روانه شد * راجهٔ آنجا - که لکهمنیا نام داشت و مدت هشتاد سال بحکومت آن ممالک گذرانیده بود - در زماني که بر سر مائده باکل ماکولات اشتغال داشت - بیک ناگاه محمد بختیار با هژده سوار تاخت آورده - تا خبردار شدن راجه بدرون سرایش داخل شده - تیغهای برق کردار صاعقه بار از نیام آهیخته - بده و زن در افتادند - و خرمن عمر اکثري را وقف صواعق محرقهٔ سیوف ساختند * و راجه لکهمنیا - از هول این واقعه دست و پا گم

---

(۱) بجای مقضـــی المـــرام آورده چه در فرشتـــه جائي همچنین نوشته * (۲) فاعل فعل مذکور نکرده * (۳) در آئین ندیا - در فرشته نودیا *

کرده - تمامي خزانه و خدم و حشم بجا گذاشته - برهنه پا از پس پشت سراي بدر زده - در کشتي سوار شده - بسمت کامروپ گریخت * محمد بختیار - شهر را بجاروب غارت روفته - ویران مطلق ساخت * و شهر لکهنوتي را - که از قدیم دار الملک ممالک بنگاله بود - مجدداً دارالملک خود ساخته - بر چاربالش وسعت آباد بنگاله بفراغ خاطر متمکن گشت * و خطبه و سکه بنام سلطان قطب الدین جاري کرده - در رواج امور اسلام کوشید * اران تاریخ مملکت بنگاله در تصرف سلاطین دهلي در آمد *

ملک اختیار الدین محمد بختیار اولین کسي ست از اهل اسلام که در ممالک بنگاله حکومت کرد * و در سنه ۵۹۹ تسعه و تسعین و خمسمائه چون سلطان قطب الدین بعد فتح قلعهٔ کالنجر بشهر مهونه - که پایتخت کالپي بود - رفته متصرف شد - ملک محمد بختیار از بهار عازم ملازمت شده - در وقتي که سلطان از مهونه متوجه بداؤن بود - رسید * انواع جواهر و اصناف نفائس بنگاله و نقود فراوان پیشکش گذرانید * و چندي همراه رکاب سلطان بوده - باز رخصت معاودت یافته - بممالک بنگاله آمد * و مدتي متمکن وسادهٔ فرماندهی آن ممالک بوده - بقلع و قمع بتخانه ها پرداخته - تعمیر مساجد نمود * پس ازان عازم ممالک خطا و تبت گردیده - با جمعیت ده دوازده هزار سوار جرار - از راه کوهستان مشرقي و شمالی بنگاله - براهنمائی یکي

از رؤساي کوچ[1] علي ميچ[2] نام - که بر دست محمد بختيار باسلام مشرف شده بود - بران جبال رسيد * علی‌ميچ لشکر او را بسر زميني که شهر آنجا را ابردهن[3] گويند و برهمن‌گدي نيز خوانند برد * گويند که آن شهر از آثار گرشاسپ شاه است * و پيش آن شهر دريائي موسوم به نمکدي[4] - که در عمق و وسعت سه چند نهر گنگ است - جاري ست * چون آن درياي زخار عريض و پهنا و متعسر المعبر است - از آنجا گذشته بعد ده روز بجائي رسيد که پلي عظيم از سنگ تراشيده بطول بست و نه طاق بنا نهادهٔ باستانيان است * گويند گرشاسپ شاه - در وقت يورش هندوستان آن پل را ساخته - بملک کامروپ در آمده بود * القصه محمد بختيار - ازان پل عبور عساکر نموده - دو سردار صاحب فوج را بجهت محافظت آن پل نگاه داشته - عازم

---

(۱) در طبقات ناصري کوچ - در فرشته کونچ * (۲) در نسخه های قلمي مسيح - در اسٹوارت ميخ - در طبقات ناصري ميچ * کوچ و ميچ نام دو قبيله * در طبقات ناصري نوشته - " يکي از روساے قبائل کوچ و ميچ که او را علي ميچ گفتندي بر دست محمد بختيار اسلام آورده بود " - در فرشته نوشته - " يکي از روساى منج .... گرفتار محمد بختيار گرديده بر دست او اسلام آورد و به علی‌منج مشهور گرديد " * (۳) در طبقات ناصري بردهن و مردهن - در فرشته ابردهن * (۴) در طبقات ناصري بنگمتي و نکمدي - در فرشته تيمکري *

پیشتر شد * رای کامروپ مصلحت برفتن نداده گفت - اگر امسال یورش تبت موقوف نموده - سال آئنده جمعیت لائق بهم رسانیده - باستعداد تمام عزیمت آن طرف نمایند - من هم پیشرو لشکر اسلام بوده - کمر جانفشانی بر میان بندم * محمد بختیار - اصلا برین سخن گوش ننهاده - نهضت به پیشتر کرد - و بعد شانزده روز بزمین تبت پیوست * با قلعهٔ - که بنای گرشاسپ شاه (و) از بس حصین[1] بود - جنگ شروع نمود - و خلائق بسیار از سپاه اسلام شربت ممات چشیدند[2] - و کاری از پیش نرفت * و از مردم آن بوم - که (به) بندی و اسیری در آمده بودند[3] - دریافت شد - که در پنج فرسنگی[4] این قلعه شهری عظیم در غایت آبادانی ست * پنجاه هزار سوار ترک خونخوار تیرانداز دران شهر موجود است * هر روز (در) نخاس آن شهر قریب هزار[5] پانصد راس اسپ ترکی بفروخت میرود * اسپان بدیار لکهنوتی از همان جا میروند * شما با این جمعیت قلیل خیال محال در سر دارید * محمد بختیار - از دریافت این احوال از ارادهٔ خود پشیمان شده - بی نیل مقصود مراجعت کرد * و چون سکنهٔ آن

---

(۱) در نسخه های قلمی خفتن * (۲) در نسخه های قلمی چشیدن *
(۳) در نسخه های قلمی بود * (۴) همچنان در نسخه های قلمی *
(۵) در طبقات ناصری نوشته - " هر روز بامداد در نخاس آن شهر بقدر یک هزار و پانصد اسپ فروخته شود" *

اطراف علف و غله را آتش زده - رخت خود در شعاب جبال کشیده بودند - هنگام معاودت تا پانزده روز مردم لشکر (را) یک مشت غله و ستوران را یک ساق علف بنظر نیامده *

نه آدم بجز قرص خـــور[1] دید نان -

نه حیوان علف دید جز کهکشـــان *

از غایت جوع مردم لشکر بگوشت ستوران دندان فرو بردند - و ستوران مرگ را بر زندگي ترجیح داده گردن زیر خنجر شان مینهادند * القصه باین حالت تبه تا[2] پل رسیدند * چون آن هر دو سردار - در یکدیگر خصومت کرده - از سر پل برخاسته رفته - و مردم آن نواح پل را شکسته - بودند - از ملاحظهٔ این شکستگي دل امیر و فقیر معاً چون کاسهٔ[3] چیني بشکست * محمد بختیار - غریق دریای تحیر و تفکر شده - از چارهٔ کار در ماند * بعد کنکاش بسیار خبر یافت که درین نزدیکي بتخانه ایست در غایت ارتفاع - و بتان زرین و سیمین در غایت عظمت در آنجا نصب اند * گویند بتي دران بتخانه بود که هزار من وزن داشت * الغرض محمد بختیار با فوج خود دران بتخانه مامن کرد[4] - و بتدبیر ساختن معبر سر گرم گردید * راي کامروپ همگي سپاه

---

(۱) در نسخه های قلمي خوردند نان * (۲) در یك نسخهٔ قلمي ته بابل و در دیگري به بابل * (۳) در نسخه‌های قلمي کانسه * (۴) در نسخه‌های قلمي کردند *

و رعایای ولایت خود را حکم کرد که دست بتاراج دراز سازند * مردم آن ولایت فوج فوج شتافته بمحاصرهٔ بتخانه پرداختند - و از هر طرف نی نیزه‌ها در زمین فرو برده - و در هم بافته - بشکل دیوارها ساختند * محمد بختیار دید که کار از کار میگذرد - و کارد باستخوان میرسد - بیک بار از بتخانه برآمده با جمعیت خود یورش نموده - بران حصار نیستان زد - و راهی سر کرده خود را از تنگنائی بیرون کشید * کفار آن ممالک تا لب آب بتعاقب پرداختند - و دست بغارت و قتل کشادند - تا برخی بآب تیغ و قدری بسیل آب غریق بحر فنا شدند * اما لشکر اسلام - چون بلب آب رسیدند - متحیر ایستادند * ناگاه یکی از لشکریان اسپ خود در آب راند - و بقدر یک تیر انداز پایاب یافت - تا تمامی لشکر از معائنهٔ این حال خود را در آب انداختند * چون زیر آب همه ریگ بود - باندک حرکت همه غرق آب گردیدند * بالجمله محمد بختیار با هزار سوار - و بقولی با سه صد سوار - پایاب گذشت - باقی همه وقف سیل آب گشتند * چون محمد بختیار ازان دریای زخار با جمعیت قلیلی بسلامت عبور کرده - از غایت خشم و انفعال - که زنان و فرزندان مقتولان و غریقان از کوچه و بام زبان به تشنیع و نفرین او میکشادند - بمرض دق مبتلا شد - و در دیوکوت رسیده عرضهٔ مرگ شد * و بقول بعضی علی مردان خلجی - که از امرای

او بود - دران بیماري سرش از تن جدا کرده - علم حکومت در ممالک لکهنوتي افراخت * حکومت ملک اختیارالدین محمد بختیار در بنگاله دوازده سال بود *

چون محمد بختیار از حکومت این جهان فاني در گذشته عازم جهان باقي گردید - ملک عزالدین خلجي بحکومت این[1] بنگاله عز امتیاز یافت * هنوز هشت ماه بیش نگذشته بود که علي مردان خلجي بقتلش مبادرت نمود *

حاکم شدن علی مردان خلجي در بنگاله *

بعد قتل عزالدین قاتلش - که علي مردان خلجي باشد - قابض ممالک بنگاله شد - و خود را سلطان علاءالدین مخاطب کرده - خطبه و سکه بنام خود جاري ساخت * باد نخوت و کبر در کاخ دماغش پیچید - و ظلم و بدعت آغاز نهاد * دو سال بحکومت پرداخت * آخر چون افواج سلطاني از دهلي رسید - جمیع خلجیان با افواج بادشاهي متفق شده[2] انتقام عزالدین ازو کشیدند * بعد ازان نوبت حکومت این ممالک به غیاث الدین خلجي رسید *

مسلط شدن غیاث الدین خلجی در بنگاله *

چون غیاث الدین خلجي بحکومت بنگاله فائز شد - ازانجا

---

(۱) شاید که بجای این زمین باشد * (۲) در نسخه‌های قلمي شد *

که در شهور سنه ۶۰۷ سبع و سبعمائه سلطان قطب الدین در لاهور بحالت چوگان‌بازي از اسپ افتاده وفات یافته بود - پسرش آرام شاه بر سریر سلطنت دهلي نشسته - سلطنتش بیرونقي تمام داشت - غیاث الدین - درین دیار تسلط تمام پیدا کرده - خطبه و سکهٔ این ممالک بنام خود ساخت - و چندي اطلاق سلطنت بر خویش کرده بحکومت پرداخت * و چون سریر دهلي بجلوس سلطان شمس الدین التمش زیب و زینت یافت - در سنه ۶۲۲ اثنا و عشرین و ستمائه لشکر به بهار کشید - و به لکهنوتي در آمد * سلطان غیاث الدین - تاب مقاومت در خود ندیده - سي و هشت زنجیر فیل و هشتاد هزار روپیه معه دیگر نفائس و تحف نذر گذرانیده - خود را از هواخواهان سلطان شمرد * سلطان شمس الدین خطبه و سکهٔ انجا بنام خود کرده - پسر مهین خود را سلطان نا صرالدین خطاب داده - ولایت لکهنوتي باو مفوض فرموده - و چتر و دورباش مرحمت کرده - خود بدارالملک دهلي مراجعت فرمود * سلطان غیاث الدین بصفت[1] عدالت و سخاوت متصف بود * ایام سلطنتش دوازده سال بود *

حکومت سلطان ناصرالدین پسر سلطان شمس الدین *

چون سلطان ناصرالدین بحکومت بنگاله فائز شد - بعد

---

(۱) در نسخه های قلمي بعد لفظ بصفت - حرف و - نوشته *

مراجعت سلطان شمس الدين بجانب دهلي - غياث الدين - كه باطراف ممالک کامروپ رفته بود - معاودت کرده علم بغي افراشت * سلطان ناصرالدين بعد محاربهٔ عظيم اورا بقتل رسانيد - و غنائم بسيار بدست آورده - و نفائس و تحائف اين ملک باکثر مردم روشناس بدهلي فرستاد * و سه سال و چند ماه بحکومت بنگاله پرداخته - در سنه ٦٢٦ سته و عشرين و ستمائه در لکهنوتي شربت ناگوار اجل چشيد * و حسام الدين خلجي - که يکی از امرايان محمد بختيار بود - بر ممالک بنگاله فائز شد *

حکومت علاءالدين خان *

چون سلطان شمس الدين - خبر وفات فرزند دلبند خود شنيده مراسم تعزيت بجا آورده - در سنه ٦٢٧ سبع و عشرين و ستمائه جهت اطفای آتش فتنه - که بعد وفات ناصرالدين در ممالک بنگاله وقوع يافته بود - به لکهنوتي در آمد - و با ملک حسام الدين خلجي - که طغيان ورزيده خلل تمام در نظم و نسق بنگاله انداخته بود - در سنه ٦٢٨ ثمان و عشرين و ستمائه جنگ کرده اورا گرفتار ساخت - بعد قلع بنای فساد و دفع فتنهٔ شورش حکومت آن ممالک به عزالملک ملک علاءالدين خان تفويض فرمود * و او بضبط و ربط آن ممالک پرداخته - خطبه و سکهٔ سلطاني درين ديار جاري داشت * مدت سه سال حکومت کرده معزول شد *

حکومت سیف الدین ترک *

بعد عزل عزالملک علاءالدین - سیف الدین ترک بفرمان نیابت بنگاله مباهات اندوخت * او هم سه سال متکي وسادهٔ فرماندهي بوده بزهر مقتول شد *

حکومت عزالدین طغاخان[1] *

چون فلک شعبده‌باز دران هنگام زمام سلطنت دهلي به رضیه سلطان بنت سلطان شمس‌الدین سپرده بود - در عهد او حکومت لکهنوتي به عزالدین طغاخان مقرر شد * او به نظم و نسق آن ملک پرداخت - و مدتي کامیاب و کامروا بود * چون در سنه ۶۳۹ تسع و ثلاثین و ستمائه سلطان علاءالدین مسعود سریر سلطنت دهلي را زیب و زینت بخشید - طغاخان تحائف و نفائس بسیار مصحوب شرف الملک سنقري بحضور سلطان به دهلي فرستاد * و سلطان چتر لعل و خلعت خاص مصحوب قاضي جلال الدین حاکم اوده برای عزالدین طغاخان مرحمت فرمود * و در سنه ۶۴۲ اثنا و اربعین و ستمائه سی هزار مغول افواج چنگیز خان - از راه کوهستان شمالي بولایت لکهنوتي در آمده - فتنه پرداز شدند * ملک عزالدین حقیقت حال بحضور سلطان علاءالدین التماس نمود * بدریافت این معني ملک قرا بیگ تیمور خان را -

---

(۱) در طبقات ناصري عزالدین طغان‌خان - و در فرشته اعزالدین طغاخان *

که از بندگان خواجه تاش بود - جهت امداد طغاخان با لشکر گران بلکهنوتي فرستاد * عندالمقابله افواج مغول تاب جنگ نیاورده - هزیمت خورده بملک خود بر گشتند * و در همان نزدیکي بتقریباتي چند میان عزالدین طغاخان و ملک قرابیگ تیمورخان مخالفت واقع شد * لهذا سلطان علاءالدین بمقتضای آنکه - ع - دو فرمانده بیک کشور نگنجند[1] -

ملک قرابیگ تیمورخان را بحکومت لکهنوتي سرفراز فرموده - ملک عزالدین طغاخان را به دهلي طلب فرمود * مدت ایالت طغا خان سیزده سال و چند ماه بود *

حکومت ملک قرابیگ تیمورخان *

بعد از عزل عزالدین طغاخان - ملک قرابیگ تیمورخان - حاکم ممالک لکهنوتي شده - بضبط امور ملکداري پرداخت * تا ده سال بحکومت گذرانیده فوت کرد * و در عهد سلطنت ناصرالدین محمود بن سلطان شمس‌الدین التمش - در سنه ۶۵۵ خمس و خمسین و ستمائه حکومت لکهنوتي به ملک جلال‌الدین خاني[2] تفویض یافت *

---

(۱) در نسخه‌های قلمي نگنجد * (۲) در نسخه‌های قلمي جاني - و در فرشته و طبقات ناصري خاني *

حکومت ملک جلال الدین خانی *

چون ملک جلال الدین خاني بحکومت ممالک لکهنوتي شرف امتیاز یافت - یک سال کم و بیش بحکومت لکهنوتي گذرانیده - در سنه ۶۵۶ سته و خمسین و ستمائه معزول شده - حکومت آن دیار به ارسلان خان مقرر گردید *

حکومت ارسلان خان *

چون ارسلان خان بحکومت لکهنوتي رسید بنظم و نسق پرداخت * فی الجمله استقلالي بهم رسانیده - در سنه ۶۵۷ سبع و خمسین و ستمائه دو زنجیر فیل و جواهر بسیار و پارچهٔ نفیسهٔ[1] بیشمار بسلطان ناصرالدین فرستاده - و در همان زودي در لکهنوتي وفات یافت *

حکومت محمد تاتار خان *

بعد از وفات ارسلان خان پسرش محمد تاتار خان - که در همت و سخاوت و شجاعت و پاکدامنی شهرهٔ آفاق بود - بحکومت لکهنوتي مستقل گردیده - باطاعت سلطان ناصرالدین چندان سر فرو نمي آورد * و بعد چندی خطبهٔ ممالک لکهنوتي بنام خود خواند - و چند گاه بهمین منوال گذرانیده * و چون در سنه ۶۶۴ اربع و ستین و ستمائه سریر سلطنت دهلي بوجود پر جود سلطان

---

(۱) صفحه ۴۷ سطر ۱۴ بنگرند *

غیاث‌الدین بلبن[۱] زیب و زینت یافت - و آوازهٔ بلند حوصلگی و استقلال مزاج و کمال عزم آن بادشاه در اکناف و اطراف شائع گشت - محمد تاتار خان مآل‌اندیشی کرده - شصت و سه زنجیر فیل معه دیگر تحائف و هدایا به دهلی ارسال نمود * چون سال اول جلوس بود - سلطان غیاث‌الدین این معنی را تفاؤل دانسته در شهر قبه‌ها بسته شادیها کرد - و امرا و ملوک و صدور نذور و پیشکشها گذرانیده - بانعامات سرفراز شدند * و فرستاده‌ها (را) بانعامات لائق سرفراز ساخته - رخصت معاودت فرمود * تاتارخان از عنایات سلطانی خوشدل شده - تن باطاعت داده - خود را در سلک امرای پادشاهی منتظم ساخت * سلطان غیاث الدین طغرل نام غلام ترک را بحکومت لکهنوتی سرفراز گردانید *

حکومت طغرل المخاطب[۲] سلطان مغیث‌الدین *

چون[۳] طغرل حکومت لکهنوتی یافت - ازانجا که در سخاوت و شجاعت و دلیری و چالاکی عدیم المثال بود - در اندک فرصت ضبط و ربط ممالک لکهنوتی نموده - تا کامروپ فتح نمود * در سال شش صد و هفتاد و هشت از لکهنوتی به جاجنگر[۴] لشکر کشید -

---

(۱) در نسخه‌های قلمی بلبین * (۲) المخاطب به سلطان بایستی نگاشت - در دیگر جاها نیز حرف به مذکور نکرده * (۳) اینجا باندک تغیر الفاظ از فرشته نقل کرده * (۴) در نسخه‌های قلمی حاج نگر - در فرشته و طبقات ناصری جاجنگر - در فیروز شاهی حاجینگر *

و رای آنجا را شکست داده - فیل و مال فراوان و امتعه و اقمشهٔ بي پایان بدست آورد * و بنابران که سلطان غیاث‌الدین پیر شده بود - و هر دو پسرانش با فوج گران در ملتان بمقابلهٔ مغلان بودند - در خیال سلطنت لکهنوتي افتاده - ازان فیلان و غنائم برای سلطان حصهٔ نفرستاد * و چون دران ایام سلطان در دهلي بیمار شده قریب یک ماه از خانه بیرون نیامد و اراجیف فوت سلطان در ممالک منتشر گردید - طغرل یک باره میدان را خالي دیده از پوست برآمد - و جمعیت فراوان بهم رسانیده - خود را سلطان مغیث الدین خطاب کرد - و چتر سرخ بر سر گرفته - خطبهٔ آن بلاد بنام خویش گردانید * مقارن آن حال سلطان شفا یافته - فرامین پادشاهي متضمن شفا و صحت مزاج رسید * طغرل - بحکم الشروع ملزم[1] - از کرده پشیمان نگردیده - دست اصرار بر دامن مخالفت زد * سلطان غیاث الدین چون بران حال اطلاع یافت - ملک ایتکین[2] مودراز را - که خطاب امین خان داشت و حاکم اوده بود - سر لشکر کرده - و صاحب صوبهٔ لکهنوتي گردانیده - با امرای[3] دیگر مثل تمرخان شمسي[4] و ملک تاج الدین پسر علي خان و جمال الدین قندهاري[5] جهت استیصال

---

(۱) در فرشته ملزوم * (۲) در فیروز شاهي همچنین - در فرشته ایلتگین - در اسکوارت ابکنگین * (۳) در نسخه‌های قلمي بامرای * (۴) در نسخه‌های قلمي شمي - در فرشته شمسي * (۵) در نسخه‌های (illegible) قندري - در فرشته قندهاري *

طغرل گسیل کرد * و چون ملک ابتکین با لشکر موفور از آب سرو عبره نموده - و برسمت لکهنوتي روان شد - طغرل هم بافواج شایسته بمقابله آمده * ازانجا که در سخاوت و بخشش بي‌نظیر بود - بعض امرا و سپاهیان - ترک رفاقت امین‌خان کرده - به طغرل پیوستند - و مشمول انواع رعایت شدند - لهذا روز محاربه شکست بر لشکر امین‌خان افتاد * و چون امین‌خان هزیمت خورده به اوده گریخت - سلطان از دریافت این‌خبر آشفته شده - دست بدندان گزید - و حکم فرمود تا امین‌خان را بدروازهٔ اوده[۱] بحلق کشیدند - و بعد ازان ملک ترمیني[۲] را با فوج بسیار بدفع طغرل تعین فرمود * و طغرل - حملهٔ دلیرانه کرده این فوج را نیز شکست داده - غنیمت فراوان بدست آورد *

به نیروي اقبال آن شیر مست
دو بارهٔ سپاه عدو را شکست *

سلطان غیاث‌الدین - از استماع این خبر کلفت اثر غمگین و درهم شده - عزم ملوکانه کار بسته - بهمت عالي قرار رفتن خود داد - و فرمود تا کشتیهاي بسیار در جون و گنگ مهیا کردند * و خود برسم شکار بجانب سنام (و) سمانه[۳] برآمد - و ملک سونچ[۴] را بحکومت

---

(۱) همچنین در طبقات اکبري - در فرشته بجای اوده - آورده نوشته *
(۲) در نسخه‌های قلمي ترمیني - و در فرشته ترمني - و در استوارت ترمتي * (۳) در فرشته سنام و سمانه - در طبقات اکبري ساسانه و سام * (۴) همچنین در طبقات اکبري - مگر در فرشته سراج *

سمانه سرفراز ساخته - و پسر خورد[۱] - بغرا خان - (را) با لشکر خاصه همراه گرفته - از سمانه برگشته بمیان دواب آمد * و ملک الامرا[۲] فخرالدین کوتوال را به نیابت غیبت در دهلي گذاشته - و از گنگ عبره کرده - با آنکه موسم برسات بود ملاحظه نکرده - کوچ بکوچ جانب لکهنوتي یلغر[۳] کرد * طغرل - که درین فرصت لشکر مستعد بهم رسانیده بود - با مال و اقبال و جمعیت تمام راه جاجنگر پیش گرفت - و خواست (که) آنرا متصرف شده درانجا بماند - و بعد ازان که سلطان معاودت به دهلي کند - باز به لکهنوتي درآید * اما چون سلطان به لکهنوتي رسید - چند روز توقف کرده سالار حسام‌الدین وکیل‌در باربگ را - که جد مؤلف تاریخ فیروز شاهي باشد - بضبط ممالک لکهنوتي مقرر فرموده - خود بعزم تنبیه طغرل بجانب جاجنگر روان شد * وقتی که بحدود سنارگام[۴] رسید[۵] - بهوج رای - که ضابط آنجا بود - بخدمت رسیده در سلک هواخواهان منتظم گشت - و تعهد نمود که اگر طغرل ارادهٔ گریختن بطرف دریا نماید نگذارد * اما چون سلطان بتعجیل تمام ازانجا گذشته منزل چند

---

(۱) در نسخه‌های قلمي لفظ خرد را در اکثر مقامات به و نوشته * اینجا شاید که بجای خورد - خود باشد * (۲) همچنین در طبقات اکبري - مگر در فرشته ملک فخرالدین * (۳) در صفحه ۵۷ سطر ۶ ایلغار آورده * (۴) همچنین در طبقات اکبري - در فرشته سنام * (۵) در نسخه‌های قلمي بعد لفظ رسید - حرف و نوشته *

شتافت - خبر طغرل منقطع گردید - و هیچ کس ازو نشان نمیداد * سلطان ملک باربگ[۱] برس را فرمود که با هفت هزار سوار جرار انتخابي ده دوازده کروه پیش میرفته باشد * هر چند ایشان لوازم تتبع و تفحص بجا مي آوردند - اما از نشان طغرل اثری نمي یافتند - تا روزی ملک محمد تیرانداز[۲] حاکم کول و برادر او ملک مقدر[۳] - از لشکر مقدمه علحده شده - با سي چهل سوار پیش پیش میرفتند * ناگاه در صحرا با بقالی چند دوچار شدند - آنها را گرفته متفحص شدند - و برای تخویف شروع بکشتن کرده یکی را گردن زدند - و دیگران فریاد بر آوردند که اگر مقصود شما متاع و اسباب است هرچه داریم گرفته ما را از جان[۴] امان دهید * ملک محمد تیرانداز گفت ما را با مال و اسباب شما مدعائی نیست - غرض ما را سراغ طغرل است -

---

(۱) در فرشته باربگ برلاس - در طبقات اکبري باربگ نیکرس - در اسکوارت ملك باریک - در تاریخ فیروز شاهی ضیای برني باریك بیگترس * (۲) همچنین در طبقات اکبري - در فیروز شاهي و فرشته ملك محمد شیرانداز - در اسکوارت فقط محمد شیر * (۳) در فرشته ملك مقدر - در طبقات اکبري ملك مقدور - در فیروز شاهي مقدر * در نسخه‌های قلمي انجا مقدار و جائي دیگر مقدر * صفحه ۸۱ سطر ۸ بنگرند * (۴) در فرشته بجای از جان - بجان - و همین صحیح *

اگر راه نمائید[۱] از جان و مال امان یابید - و الا هرچه بینید از خود بینید * بقالان گفتند ما غله باردوی طغرل برده بودیم - و بالفعل از همان جا مي آئیم * از شما تا طغرل نیم فرسخ راه بیش نیست * امروز مقام کرده است - فردا کوچ کرده به جاجنگر خواهد رفت * ملک محمد تیرانداز - بقالان را با دو سوار پیش ملک باربگ[۲] برس فرستاده - پیغام نمود که حقیقت حال را از بقالان بخاطر آورده بعجلت تمام برآیند - مبادا طغرل - ازانجا کوچ کرده بولایت جاجنگر - که مملکت بنگاله است - در آمده - با مردم آن حدود ساخنگي[۳] کرده - در جنگلي متواري شود * و خود با سواران برنشسته[۴] پیشتر روان شد - دید که بارگاه طغرل ایستاده - و لشکرش بغفلت تمام آرام گرفته - و فیلان و اسپان بچرا مشغول اند * فرصت را غنیمت تصور کرده - متوجه بارگاه طغرل شد * و مردمان را گمان اینکه از ملازمان لشکر طغرل اند - هیچ کس متلا شي و متعرض ایشان نشد * چون محاذي بارگاه طغرل رسیدند - بیک باره شمشیرها کشیده هر که را در دربار یافتند بکشتند - و فریاد

---

(۱) در نسخه‌های قلمي نمائي * (۲) در نسخه‌های قلمي باربگ بیگ برس * (۳) بجای سازش آورده * (۴) در فرشته - "با سواران ترک بر پشته برآمده دید که" - در طبقات اکبري - "چون سواران ترکي بر پشته برآمدند دیدند که" * در فیروزشاهي - "بربندي برآمدند دیدند که" *

برآوردند که دولت دولت[1] بلبن * چون طغرل نام بلبن شنید -
بخیال آنکه سلطان رسید - یک باره دست و پا گم کرده -
بسراسیمگی تمام از راه طهارتخانه بدر رفت - و بر اسپ بي‌زین
سوار شده - از کمال اضطراب بیاران خود نپیوست - و خواست
که خود را بآب که نزدیک لشکرگاه بود زده بیرون رود - و خود را
گرد آورده به جاجنگر شتابد * قضا را از گم شدن طغرل تمامي
امرا و سپاه برهم خورده هر کدام رو بجانبي نهادند * و ملک
مقدر - که قتل طغرل بر دست او مقدر شده بود - بدنبال طغرل
شتافته - در کنار آب باو رسید * تیر شکاري بر پهلوي او زده -
از اسپ فرو انداخت - و خود از اسپ فرود آمده - سرش از تن
جدا کرد - و چون مردم طغرل در تفحص ولي‌نعمت خود بودند -
ملاحظه کرده - سر را زیر گل بکنار آب پنهان ساخته - تن او در آب
انداخت - و جامه‌هاي خود کشیده - بجامه شستن مشغول شد *
در این اثنا سلاحداران طغرل رسیدند - و خداوند عالم خداوند عالمگیان
طغرل را میجستند - چون نیافتند راه فرار[2] پیش گرفتند * لمؤلفه[3] -

مرا و را یکي تیـــر زد بر جگـــر -

---

(۱) در فرشته لفظ دولت مکرر ننوشته * (۲) در نسخه‌های قلمي فرا *
(۳) از مؤلف هرگز نیست - این همه ابیات باندک تصرف و تغیر از تاریخ
فرشته نقل کرده - بجای از اسپ فقط اسپ نوشته - و مصراع آخرین را چنان
سرائیده - ع - " هم از سري گشته بیدل تمام " - و آن محض ناموزون شده *

فرود آمد از اسپ و بهـــرید سر *
چو شد طغرل آنجـــا بغفلت تلف -
بر آمد یکـــي شور از هر طـــرف *
شکستند یاران طغـــرل تمـــام -
هم از بیسري جملـه گشتنـــد رام *

درین هنگام ملک باربگ برس رسید - و مقدر پیش دویده بشارت فتح رسانید * ملک باربگ - تحسین و آفرینها کرده - سر طغرل را با فتحنامه بخدمت سلطان ارسال نموده * و روز دیگر با غنائم و اسیران لشکر طغرل بملازمت رفته - ماجراي فتح بعرض رسانید * و ملک محمد تیرانداز درجهٔ اعلی یافت - و برادرش ملک مقدر - طغرل‌کش نام یافته - بر مسند امارت متمکن گردید * و سلطان غیاث‌الدین - بعد ازان به لکهنوتي آمده - هنگامهٔ سیاست را گرم ساخت * هر دو طرف رستهٔ بازار شهر دارها نصب کرده - اعوان و انصار طغرل را - که اسیر و دستگیر شده بودند - بر دارها کشیدند * و زنان و فرزندان ایشان را هرجا که یافتند گرفتار کرده - بشهر لکهنوتي بسیاست غیر مکرر بقتل رسانیدند * تا آن زمان احدي از پادشاهان دهلي زنان و فرزندان مردم گنهکار را نکشته بود * بعد ازان اقلیم لکهنوتي به ولد خود بغراخان ارزاني داشته - خزانه وغیره - هرچه از اموال طغرل بدست افتاده بود - سواي فیل همه بوي داد - و مخاطب بخطاب سلطان ناصرالدین ساخته - و چتر بر سرش

گرفته - خطبه و سکهٔ آن ولایت بنام او گردانید * و در حین وداع وصیتي چند کرده گفت - فرمانرواي لکهنوتي را با پادشاه دهلي - خواه خویش باشد خواه بیگانه - درافتادن و بغاوت ورزیدن لائق نیست * و اگر پادشاه دهلي قصد لکهنوتي کند - حاکم لکهنوتي را باید که عطف عنان نموده بجاهای دوردست رود - و چون پادشاه دهلي مراجعت نماید - باز به لکهنوتي در آمده کار خود بسازد * و در ستدن باج و خراج از رعایا میانه روی کار[1] نماید - نه این قدر ستانند که متمرد (و) سرتاب شوند و نه آن قدر که عاجز و زبون گردند * و نوکران خود را مواجب آن قدر دهد که ایشان را سال بسال کفایت کند - و از باعث معیشت و اخراجات لابدیه عسرت نکشند * و در امور ملکي شروع بمشورت اهل رای که مخلص و خیرخواه باشند نماید - و در اجرای احکام از هواپرستي اجتناب نموده برای نفس خود خلاف حق نکند[2] * و از تتبع احوال حشم غافل نبوده - نگهداشت خاطر و دلجوئی ایشان را از ضروریات شمرده - تغافلي[3] و سهولیت را کار نبندد - و هرکس (که) ترا برین تحریص نماید - او را دشمن دانسته سخن او را نشنوي * و خود را در پناه کسی انداز که از دنیا اعراض نموده رو بجانب خدا آورده باشد *

---

(۱) در فرشته میانه‌روي را کار فرماید * (۲) در نسخه‌های قلمي نکنند *

(۳) صحیح تغافل و سهولت *

حمـــایت از کهـــن دامان[1] درویش -
ز صد سد سکنـــدر قوتش بیـــش *

بعد ازان پسر را وداع نموده به دهلي مراجعت کرد - و بکوچ متواتر بعد سه ماه[2] به دهلي رسید * ایام حکومت و سلطنت طغرل در بنگاله بست و پنج سال و چند ماه بود *

حکومت بغراخان المخاطب ناصرالدین بن غیاث الدین بلبن *

چون سلطان ناصرالدین در ممالک لکهنوتي فرمانروا شد - بعد چندی برادر کلانش - که سلطان محمد نام داشت و به خان شهید مشهور است - در ملتان بجنگ مغلان شهادت یافت - و سلطان غیاث‌الدین که با او دلبستگی تمام داشت در فراق او کاهیدن گرفت - سلطان ناصرالدین را از لکهنوتي طلب داشت * چون به دهلي رسید - مراسم تعزیت برادر بزرگ بجا آورده - در تسلي خاطر پدر[3] کوشید * سلطان گفت که فراق برادر تو مرا رنجور و ضعیف ساخته است - و عنقریب وقت رحلت من

---

(۱) در فرشته داناي - صاحب طبقات اکبري این مصراع چنان آورده - حمایت را کهن دامان درویش * (۲) همچنین در فرشته - در نسخه‌های قلمي سه سال * (۳) در نسخه‌هاي قلمي مذکور *

است - درین وقت جدائي از من لائق نیست - چرا که جز تو وارثی ندارم * پسرت کیقباد و پسر برادرت کیخسرو خورد اند - و تجارب روزگار ندیده اند * اگر ملک بدست ایشان افتد - از عهدهٔ محافظت نتوانند برآمد * و هرکه بر تخت دهلي نشیند ترا اطاعت او لازم خواهد شد * پس میباید که تو حاضر باشي * ناصرالدین قبول نموده در خدمت پدر ماند * همین‌که اندک آثار صحت در پدر مشاهده کرد - بعجلت تمام به بهانهٔ شکار از شهر برآمده - بی رخصت سلطان به لکهنوتي آمد * سلطان را گران آمد - و باز بیمار شده در سنه ۶۸۵ ازین جهان گذران در گذشت * و چون سلطان معزالدین کیقباد - بعد وفات جد خود - بعمر هژده سالگي در دهلي بر تخت سلطنت نشست - و بمقتضای جواني در لهو و لعب افتاده - بجز شاهد و شراب از امور مملکت مستغني گردید - و ملک نظام‌الدین - در فکر استیصال خانوادهٔ بلبني شده - معزالدین را بران آورد که پسر عم خود را - که کیخسرو باشد - از ملتان طلب داشته - در اثنای راه بکشت - و اکثری از امرای خیرخواه را از میان برداشت - سلطان ناصرالدین بغراخان - در لکهنوتي خبر غفلت پسر و استیلای ملک نظام‌الدین شنیده - مکتوبات نصیحت‌آمیز به پسر نوشت - و به رمز و اشارت بر اندیشهٔ حریف دغلي ایما کرد - سودمند نیفتاد * لاعلاج شده - بعد فوت سلطان بلبن بدو سال در سنه ۶۸۷ بقصد انتزاع ملک دهلي

با نصائح[۱] فرزند - لشکر کشید * و چون[۲] به بهار رسیده فرود آمد - و چون سلطان ناصرالدین از بهار بکنار آب سرو رسیده نزول فرمود -

نصب[۳] شد اعلام شهنشاه دهر
بر لب[۴] گهگر به حوالي شهر *
گهگر ازین سو (و) سرو زان طرف
از تف لشکر بلب آورده کف[۵] *
تیغ زن مشرق ازان سوی آب -
کرد چو روشن که رسید آفتاب -
بر لب آب آمد و آراست صف -
تافت دو خورشید ز هر دو طرف *

الغرض بعد (حصول[۶]) قرب جوار - سلطان ناصرالدین خاطر از استخلاص دهلي پرداخته طالب صلح گردید * و سلطان معزالدین -

---

(۱) بجاي بانصائح شاید که بانصاح یعني به انصاح باشد * (۲) در فرشته چنان نوشته - " سلطان معزالدین کیقباد چون خبر توجه پدر و وصول او به بهار شنید او نیز ساختگي لشکر کرده متوجه آن‌حدود شد و در عین گرمي بلب آب گهگر رسیده فرود آمد وسلطان ناصرالدین از استماع این خبر از بهار بکنار آب سرو رسیده نزول نمود " * درنسخه‌هاي قلمي عبارت اینجا بی ربط * (۳) از قران‌السعدین * (۴) درنسخه‌هاي قلمي چنان نوشته - بر لب آب گهگر حوالي شهر * (۵) درنسخه‌هاي قلمي گفت * (۶) در فرشته لفظ حصول مذکور *

از اغوای ملک نظام‌الدین از صلح ابا نموده - عازم جنگ شد * و بعد ازان که سه روز از طرفین مراسلات واقع شد - روز چهارم سلطان ناصرالدین بخط خود نوشت - که ای فرزند اشتیاق دیدار بسیار است - و بیش ازین طاقت و شکیبائي[1] در فراق تو مرا نمانده * اگر نوعی نمائي که این سوختهٔ آتش حرمان بوصال تو رسد - و یعقوب صفت یک بار دیگر چشم رمد رسیده از مشاهدهٔ طلعت یوسفي روشن گردد - در پادشاهي و عیش و عشرت تو خلل نخواهد شد * و این بیت دران[2] ثبت کرد -

گرچه (که) فردوس مقامی خوش است -
هیچ به از لذت دیدار نیست *

سلطان معزالدین - از مطالعهٔ مکتوب پدر متأثر[3] شده - خواست (که) جریده بملاقات پدر رود * نظام‌الدین مانع آمد - و چنان کرد که سلطان با کوکب و دبدبهٔ پادشاهي بقصد ملاقات از کنار آب گهگر کوچ کرده - در صحرا رو آورده[4] - بکنار آب سرو فرود آمد * و چنان مقرر شد که - بواسطهٔ حفظ مرتبهٔ پادشاه[5] دهلي - ناصرالدین از آب سرو گذشته بدیدن کیقباد آید - و کیقباد بر تخت نشسته باشد * پس بغراخان بر کشتي سوار شده از آب بگذشت -

---

(۱) در فرشته - طاقت شکیبائي * (۲) در فرشته - دران نامه * (۳) در یک نسخهٔ قلمي - متاثره * (۴) همچنین در فرشته - در نسخه‌هاي قلمي - در صحراي اودة * (۵) در نسخه‌هاي قلمي - بادشاهي *

و متوجه بارگاه معزالدین کیقباد گشت * کیقباد - بیطاقت شده - از تخت فرود آمده - بر پای پدر افتاد - و یک دیگر را در کنار گرفته - بوسه بر سر و روی همدیگر داده - گریه ها کردند * بعد ازان پدر - دست پسر گرفته - بر بالای تخت[1] نشاند - و خواست که خود پیش تخت ایستد * پسر - از تخت فرود آمده - پدر را بر تخت نشاند - و خود بادب پیش او نشست - و لوازم شادماني بجا آوردند * بعد از ساعتی سلطان ناصرالدین برخاست - و از آب گذر نموده - به بارگاه خود رفت * و از طرفین تحفه ها ارسال نموده * چند روز متواتر سلطان ناصرالدین براي ملاقات پسر رفته - در[2] یکدیگر صحبتها داشتند * و روز رخصت نصیحتی چند گفته - پسر را در آغوش گرفته - رخصت نمود - و گریان و نالان بمنزل خود رفت - و آن روز طعام نخورد - و با محرمان خود گفت که امروز پسر را وداع آخرین کردم * پس ازان جا نهضت فرموده - بمملکت خود باز آمد * و چون سلطان معزالدین کیقباد در آخر سنه ۶۸۹ کشته شد - و سلطنت از خاندان غوریه به سلسلهٔ خلجیه انتقال یافت - و سلطان جلال‌الدین خلجي بر تخت دهلي نشست - سلطان ناصرالدین - صرفه بجز اظهار اطاعت و متابعت

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بعد لفظ تخت الفاظ فرود آمده پدر را بر تخت از سهو کاتب غلط نوشته شده * (۲) بجاي در - با صحیح *

ندیده - چتر و خطبه بر طرف ساخته - همچو سائر امرا سلوک نمود * و باقطاع لکهنوتي قانع شد - و تا عهد سلطان علاءالدین و سلطان قطب‌الدین بهمین منوال گذرانید * ایام حکومت سلطان ناصرالدین در بنگاله شش سال بوده است *

فرمانروائی بهادر شاه *

در زمان سلطنت سلطان علاءالدین - بهادر خان - که از خویشان سلطان ناصرالدین (و) یکی از امراي کبار سلطان علاءالدین بود - بایالت بنگاله ممتاز شده - مدتها بر مسند ایالت متمکن بوده - خطبه و سکهٔ سلاطین دهلي جاري داشت * در عهد سلطان قطب‌الدین خلجي - سلطنت بنگاله بخود قرار داده - خود را بهادر شاه نامیده - خطبه و سکهٔ ممالک بنگاله بنام خود کرد - و ظلم و تعدي آغاز نهاد * چندي برین منوال گذشت * و اما چون نوبت سلطنت دهلي به غیاث‌الدین تغلق شاه رسید - و در سنه ۷۲۴ عرائض از لکهنوتي مشعر بر ظلم و بیداد حکام آن دیار رسیده - سلطان تغلق شاه با لشکرهاي مستعد متوجه ممالک بنگاله گردید * چون به ترهت رسید - سلطان ناصرالدین - که بسبب سلامت‌روئی او در عهد علائي تغیر اقطاعش نشده بود و در گوشهٔ لکهنوتي میبود - طاقت[1] مقاومت با تغلق شاه در خود[2]

---

(۱) در فرشته - " تاب مقاومت تغلق شاه نیاورده " * (۲) در نسخه‌های قلمي حق *

ندیده - رضا بقضا داده - از لکهنوتي کوچ فرموده - به نرهت رفته - ملازمت نمود - و تحف و پیشکش بسیار گذرانیده * سلطان غیاث‌الدین تغلق شاه باحترام او کوشیده - چتر (و) دورباش داده - اقطاعش بدستور سابق بحال او مقرر داشت * و بهادر شاه را - که داعیهٔ سرکشي داشت - بدرگاه آورده داخل زمرهٔ امرا گردانید * او نیز تن باطاعت سلطان داده سلوک امرایانه پیش گرفت * سلطان غیاث‌الدین - پسر خواندهٔ خود تاتارخان را والي سنارگام[۱] ساخته - محافظت[۲] سنارگام و گور و بنگاله نیز به سلطان ناصرالدین رجوع کرده - به دهلي مراجعت فرمود * اما در همان زودي سلطان ناصرالدین بجوار رحمت حق پیوست * عهد حکومت بهادرشاه در بنگاله سي و هشت سال بوده است *

حکومت قدرخان *

چون سلطان غیاث‌الدین تغلق‌شاه از بنگاله مراجعت کرد - هنوز به دهلي نرسیده در اثناي راه در ماه ربیع‌الاول سنه ۷۲۵ در زیر سقف قصر نواحداث وفات یافت * پسرش الغخان بر تخت سلطنت دهلي جلوس نموده - خود را محمد شاه نامیده - جمیع امرا را بمناصب و جاگیر سرفراز ساخت * و ملک بیدار خلجي را

---

(۱) در فرشته ستارگام - و در طبقات اکبري بعض جا سنارگام و بعض دیگر جا ستارگام - در فیروزشاهي سنارگام * (۲) در نسخه‌های قلمي مخاطب *

که از امراي کبار او بود - قدرخان خطاب داده - اقطاع لکهنوتي را - که از وفات سلطان ناصرالدين خالي بود - باو تفويض نمود * و تاتارخان را - که تغلق شاه والي سنارگام کرده بود و برادر خواندهٔ سلطان محمد شاه ميشد - بهرام‌خان خطاب داده - در يک روز صد زنجير فيل و هزار راس اسپ و يک کرور اشرفي نقد بخشيده - و چتر و دورباش مرحمت فرموده - ولايت بنگاله و سنارگام باو مقرر داشته - بتعظيم و احترام تمام باز رخصت به بنگاله فرمود * و او چهارده سال به نظم و نسق آن ممالک پرداخته - از دست فخرالدين - که ملازم او بود - مقتول شد - چنانکه تذکره ميشود *

روضهٔ ثاني در ذکر سلاطين که در ممالک بنگاله بر سرير سلطنت جلوس فرموده خطبه بنام خود خوانده اند *

بايد دانست که از وقت سلطنت سلطان قطب‌الدين ايبک تا عهد پادشاهي سلطان غياث‌الدين محمد تغلق شاه - هفده کس از سلاطين مدت يک صد و پنجاه سال در دهلي سلطنت کردند * و در ممالک بنگاله حاکمان از طرف پادشاه دهلي به نيابت حکومت و فرماندهي ميکردند - و خطبه و سکهٔ پادشاه دهلي در ممالک بنگاله جاري ماند * و اگر کسي از حاکمان بغي ورزيده خطبه و سکه بنام خود کرد - سلاطين دهلي - گوشمالي[1] او واجب دانسته - زود بسزا

---

(۱) فصيح گوشمال *

رسانیدند * اما چون - در عهد سلطنت محمد شاه - قدرخان بحکومت و نیابت لکهنوتي فائز شد - و چهارده سال در لکهنوتي مانده بنظم و نسق ممالک پرداخت - ملک فخرالدین - که سلاحدار قدرخان بود - مداخلت در امور ملکي بهم رسانیده - استعداد تمام پیدا کرد - و داعیهٔ ریاست و حکومت در دلش متمکن شده - در کمین فرصت مي بود - تا قابو یافته - باغي شده - ولي‌نعمت خود را کشته - بر ممالک بنگاله فرمانروا شد * چون سلطنت محمد شاه پادشاه دهلي بیرونقي تمام پیدا کرده بود - گرفتاري او را در امورات دیگر بخاطر آورده - دست از اطاعت پادشاه دهلي کشیده - اسم سلطنت بر خود اطلاق نمود * پادشاه دهلي بسبب هرج مرج سلطنت خود دست تصرف بر ممالک بنگاله رسانیدن نتوانست * ازان وقت سلطنت بنگاله از دهلي جدا گردید * و این فخرالدین پادشاه اول است که خطبهٔ سلطنت در ممالک بنگاله بنام خود خواند *

ذکر سلطنت سلطان فخرالدین *

چون سلطان فخرالدین بر سریر سلطنت لکهنوتي جلوس[1] فرمود - مخلص‌خان غلام خود را با لشکر آراسته بجهت ضبط ممالک اقصاي بنگاله فرستاد * ملک علی‌مبارک - عارض لشکر قدرخان - با لشکر مستعد قتال بمقابلهٔ او درآمده - بعد از محاربه و مقابلهٔ بسیار مخلص‌خان را بقتل آورده - تمامي حشم او را متصرف شد *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي جلو بجاي جلوس *

سلطان فخرالدين - كه نودولت بود و از امراي خود نيز اطمينان خاطر نداشت - نتوانست كه بر سر علي‌مبارک رود * و ملک علي‌مبارک - جمعيت تمام بهم رسانيده - خود را سلطان علاءالدين خطاب داده - بر سر سلطان فخرالدين لشكر كشيد - و در سنه ۷۲۱ بعد از جنگ او را دستگير ساخت - و بسياست رسانيده انتقام قدر خان گرفت * آري -

اي كشته كرا كشتي كامروز ترا كشتند -
فردا بكشند آنرا كامروز ترا كشته *

بعد ازان سلطان علاءالدين - فوجي معتمد بطور تهانه درلكهنوتي گذاشته - خود بعزم ضبط محال ديار بنگاله مراجعت نمود * حكومت سلطان فخرالدين دو سال و پنج ماه بود *

سلطنت يافتن علي‌مبارک المخاطب سلطان علاءالدين *

گويند در ابتداي حال ملک علي‌مبارک از ملازمان معتمد ملک فيروز رجب بود * و ملک فيروز برادرزادهٔ سلطان غياث‌الدين تغلق‌شاه و پسر عم سلطان محمد شاه بود * چون سلطان محمد شاه بر تخت سلطنت دهلي جلوس نمود در سال اول جلوس ملک فيروز را نائب باربک ساخت * دران آوان از حاجي الياس - كوكهٔ علي‌مبارک - خطائي بوقوع آمد - و بسبب آن از دهلي گريخت *

چون ملک فیروز از علی‌مبارک درخواست او نمود - علی‌مبارک متفحص شد * چون اثری از سراغ او نیافت - پیش ملک فیروز از گریختن او اطلاع نمود * ملک فیروز بر وی اعتراض فرموده او را از قرب حضور دور ساخت * علی‌مبارک روانهٔ سمت بنگاله گردید * در اثنای راه بعالم رویا (با) حضرت شاه مخدوم جلال‌الدین تبریزی - قدس الله سره - در خورد - و عجز و منتها نموده حضرت مخدوم را خوش ساخت - تا حضرت مخدوم فرمودند که ما ترا صوبهٔ بنگ دادیم - اما برای ما هم مکانی راست خواهی کرد * علی‌مبارک - انگشت قبول بدیده نهاده - پرسید که در کدام جا حکم تیار ساختن مکان میشود * فرمودند که در بلدهٔ پندوه جائی که سه خشت بالای هم بیابی - و یک گل صدبرگ تازه و تر زیر آن خشتها بینی - همان جا باید ساخت * چون به بنگاله رسید - با قدرخان ملازمت نموده - طرح اقامت افگند - تا رفته رفته خدمت بخشیگری لشکر قدرخان باو تفویض یافت * و چون ملک فخرالدین از قدرخان بغی ورزیده - ولی‌نعمت خود را کشته - اطلاق سلطنت بر خود نمود - علی‌مبارک - خود را سلطان علاءالدین خطاب داده - لشکر برفخرالدین کشیده - چنانچه مذکور شد - انتقام ولی‌نعمت خود از فخرالدین گرفت * و باستظهار تمام - تهانه در لکهنوتی گذاشته - متوجه ضبط دیگر ممالک بنگاله شد * چون خطبه و سکهٔ مملکت بنگاله بنام خود ساخت - سرشار نشهٔ عیش

و کامراني بوده - ايماي حضرت مخدوم را از خاطر سهو کرد - تا شبی در خواب دید که حضرت مخدوم فرمودند که اي علاءالدين سلطنت بنگاله يافتي و حکم ما را فراموش ساختي * علاءالدين - روز ديگر تفحص نشان خشتها نموده - چون مطابق فرمودهٔ حضرت مخدوم براي‌العين مشاهده کرد - همان جا مکاني - که اليوم آثار آن موجود است - راست کرد * در همان ايام حاجي الياس هم در پنڈوه وارد شد * سلطان علاءالدين او را چندي محبوس ساخت - اما آخر باستعفاي مادرش - که دايهٔ سلطان علاءالدين بود - از قيد رها کرده - و بپايهٔ اعتبار رسانيده - در مجلس خود راه داده * حاجي الياس - باندک فرصت لشکر را بخود موافق ساخته - روزي باتفاق خواجه سرايان سلطان علاءالدين را کشته - خود را شمس‌الدين بهنگره لقب ساخته - ديار لکهنوتي و بنگاله را متصرف گرديد * سلطنت سلطان علاءالدين يک سال و پنج ماه بود *

سلطنت حاجي الياس المخاطب سلطان شمس‌الدين (بهنگره) *

چون سلطان علاءالدين کشته شد - و سلطنت بنگاله به حاجي الياس علائي رسيد - خود را سلطان شمس‌الدين خطاب داده - در بلدهٔ شريفهٔ پنڈوه بر سرير سلطنت نشست * چون بنگ بسيار ميخورد لهذا به شمس‌الدين بهنگره اشتهار يافت * در استرضاي مردم

و دلجوئي سپاه مساعي جميله مبذول داشت * پس از چندگاه سامان لشكر نموده به جاجنگر رفت - و ازان جا نفائس و پيشكش بسيار و فيلان بزرگ بدست آورده - بدارالملک خود مراجعت نمود * و بسبب اختلال سلطنت دهلي - كه در وقت سلطان محمد شاه رو داده بود - تا سيزده سال سلاطين دهلي متعرض حال بنگاله نشدند * سلطان شمس‌الدين بكمال استقلال بمشاغل سلطنت بنگاله قيام ورزيد * بتدريج تا حدود بنارس متصرف گرديد - و شوكت و عظمت بيش از پيش[1] بهم رسانيده * تا نوبت سلطنت دهلي به فيروزشاه بن رجب رسيد - در صدد استرداد ملک بنگاله گرديد[2] * گويند دران (زمان) سلطان شمس‌الدين حوضي بتقليد حوض شمسي دهلي تيار ساخت * سلطان فيروزشاه - كه از شمس‌الدين خار خار بوده در تاب ميبود - در سنه ۷۵۴ متوجه ديار لكهنوتي (شد) - و بكوچ متواتر - متصل بلدهٔ پنڈوه - كه دارالملک سلاطين بنگاله بود - رسيده - و در جائي كه اليوم فيروزپور آباد است مضرب خيام ساخت - و ازانجا سواري فرموده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت * سلطان شمس‌الدين - پسر خود را با جمعي در قلعه گذاشته - خود بقلعهٔ اكدالّه[3] - كه حصانت تمام داشت - پناه برده متحصن گرديد * فيروزشاه متعرض حال مردم سكنهٔ پنڈوه نشده - پسر سلطان شمس‌الدين را بجنگ

---

(۱) در فرشته جائي بيش از بيش * (۲) فاعل گرديد - فيروزشاه *
(۳) در فرشته اكدالّه *

اسیر کرده - متوجه قلعه اکذاله شد * در اول روز جنگ عظیم واقع گردید * بعد ازان مدت بست و دو روز بمحاصرهٔ قلعه پرداخت * چون کار از پیش نرفت - فیروزشاه خواست که تغیر مکان نموده بکنار آب گنگ فرود آید * پس بنفس نفیس تفحص جاي مناسب میکرد * سلطان شمس‌الدین - بخیال آنکهٔ فیروزشاه بعزم مراجعت سوار شده است - از قلعه برآمده صفوف جنگ آراست - لمؤلفه -

ز شمشیر (و) تیر و سنان (و) تفنگ
شد از هر دو طرف(۱) گرم بازار جنگ *
تن پهلوانان تهي شد ز روح -
چو گل بر رخ شان شگفته جروح *

بعد قتال بسیار از طرفین مردم بیشمار کشته و خسته گردیدند * آخرالامر نسیم ظفر بر پرچم فیروزشاهي وزید - و شمس‌الدین - تاب نیاورده گریخته - باز بقلعه تحصن جست * چهل و چهار زنجیر فیل بزرگ - که از جاجنگر آورده بود - با چتر و علم معه دیگر اسباب سلطنت و حشم بدست بهادران فیروزشاه افتاد * گویند در همان عرصه مخدوم شیخ راجا بیاباني - که سلطان شمس‌الدین اعتقاد کمال در حق آن جناب داشت - ارتحال بعالم بقا کردند * سلطان شمس‌الدین - بلباس فقیرانه از قلعه برآمده - بجنازهٔ شیخ حاضر شد *

---

(۱) بجاي لفظ طرف سو یا رو بایستي نگاشت - یا بجاي هر دو طرف هر طرف *

بعد فراغ از تجهیز و تکفین جریدهٔ سر سواري با سلطان فیروزشاه ملازمت نمود - و بي آنکه پادشاه معلوم کند باز بقلعه آمد * چون سلطان دریافت احوال نمود تاسف خورد * القصه چون مدت محاصرهٔ امتداد کشید - و موسم برسات در رسید . ازانجا که در موسم برسات ولایت بنگاله یکسر آب میشود - و تردد متعذر تمام میگردد - سلطان فیروزشاه صلح گونه درمیان آورد * سلطان شمس‌الدین - که از ضیق محاصره عاجز آمده بود - في الجمله گردن باطاعت نهاده - طالب صلح گردید * فیروزشاه - پسر سلطان شمس‌الدین را با دیگر اسیران بلاد لکهنوتي رها کرده - علم مراجعت افراشت * و در سنه ۷۵۵ سلطان شمس‌الدین پیشکش بسیار و نفائس شاهانهٔ بیشمار مصحوب رسولان سخندان براي سلطان فیروزشاه فرستاد * سلطان نیز طریقهٔ التفات با رسولان مسلوک فرموده رخصت معاودت ارزاني داشت * و چون سلطان شمس‌الدین از فیروزشاه دغدغهٔ تمام داشت - لهذا در سنه ۷۵۷ ایلچیان دانا و سخن‌سنج به دهلي فرستاده التماس صلح نمود * فیروزشاه قبول کرده ایلچیان را بعزت و حرمت تمام رخصت فرمود * ازان وقت درمیان دهلي و بنگاله حدود بسته شد - و پادشاهان دهلي - بران عهود و مواثیق قائم بوده - متعرض حال سلاطین بنگاله نشدند - و بارسال تحف و هدایا از طرفین سلوک پادشاهانه در یکدیگر مرعي داشتند (۱) * و در سنه ۷۵۸

(۱) بجاي بایکدیگر یا در حق یکدیگر *

سلطان شمس‌الدین از بنگاله ملک تاج‌الدین را با چند نفر امرا برسم رسالت با تحف و پیشکش بسیار باز به دهلي فرستاد * و سلطان فیروزشاه - تفقد بر حال رسولان بیش از پیش[1] فرموده - بعد[2] چند روز اسپان تازي و ترکي با دیگر تحف و هداياي نفیسه - مصحوب ملک سیف‌الدین شحنه فیل - براي سلطان شمس‌الدین در عوض فرستاد * چون دران نزدیکي سلطان شمس‌الدین در بنگاله وفات یافته بود - ملک تاج‌الدین و ملک سیف‌الدین قریب چهار[3] کروه رسیده بودند - که خبر وفات سلطان شمس‌الدین شیوع یافت * ملک[4] سیف‌الدین حقیقت حال را به دهلي عرض داشت - و بموجب فرمان سلطان اسپان را در عوض مواجب سپاهیان متعینهٔ بهار داده - تحف[5] و نفائس نیز - و ملک تاج‌الدین به بنگاله آمد * مدت سلطنت شمس‌الدین شانزده سال و چند ماه بود *

ذکر سلطنت سکندر شاه بن شمس‌الدین *

---

(۱) در فرشته بیش از بیش * (۲) از فرشته نقل کرده - صفحه ۵۷۶ جلد ۲ بنگرند * (۳) بجاي چهار بهار باشد چنانکه از فرشته و اسٹوارت مفهوم میشود * کاتب بهار را چهار خوانده و لفظ کروه از طرف خود افزوده باشد * (۴) در فرشته چنان نوشته - "ملک سیف‌الدین حسب‌الحکم اسپان را بامرای بهار داده و ملک تاج‌الدین به دهلي رفت" * (۵) در نسخه‌هاي قلمي چنان نوشته - "تحف و نفائس هر دو ملک تاج‌الدین" *

چون[۱] سلطان شمس‌الدین بهنگره جهان گذران را پدرود کرد - روز سیوم - بتجویز امرا و سران سپاه - فرزند بزرگ او سکندر شاه - بر تخت سلطنت بنگاله اجلاس نموده - دامن عدل و احسان بر مفارق عالمیان مبسوط گردانیده - نوید امن و امان در داد * و استرضای خاطر سلطان فیروزشاه اهم دانسته - پنجاه زنجیر فیل با[۲] اقسام امتعه و اقمشه برسم پیشکش مرسول نمود * و در همان ایام فیروزشاه پادشاه دهلی بعزم تسخیر ممالک بنگاله در سنه ۷۶۰[۳] روان شد * چون به ظفرآباد رسید - برسات شروع گردید * سلطان همان جا مقام کرد - و ایلچی نزد سکندر شاه فرستاد * سکندر شاه از ارادهٔ پادشاه دهلی متردد بود - که در همان آوان ایلچی فیروزشاه رسید * سکندرشاه - بزودی تمام حاجب خود را معه پنج زنجیر فیل و با تحف و هدایا همراه ایلچی فرستاده - ابواب مصالحه کشاده - اما اثری دران مترتب[۴] نشد * بعد انقضای ایام برشکال سلطان فیروزشاه به لکهنوتی شتافت * چون موکب سلطانی حدود پندوه را معسکر ساخت - سکندرشاه - خود را مرد میدان ندیده - برسم پدر بحصار اکذاله متحصن گشت * فیروز شاه در تضییق محصوران کوشید * چون کار بر آنها

---

(۱) از فرشته نقل کرده - صفحه ۵۷۷ جلد ۲ بنگرید * (۲) در نسخه‌های قلمی وبا - در فرشته فقط و * (۳) دریک نسخهٔ قلمی ۶۶۰ - در فرشته ۷۶۰ و همین صحیح * (۴) در نسخه‌های قلمی مرتب *

تنگ شد - سکندر شاه - چهل زنجیر فیل با مال بسیار و تحف و نفائس بیشمار پیشکش فرستاده - و پیشکش هرساله قبول نموده - در صلح زد * فیروز شاه قبول فرموده علم مراجعت بدارالملک خود افراشت * پس ازان سکندر شاه باستقلال تمام سالي چند داد عیش و عشرت داد * و در سنه ۷۶۶ مسجد آدینه بنا کرد - اما هنوز باتمام نرسیده بود که نامهٔ عمرش تمام شد - و عمارت مسجد نیم‌گله ماند * الآن قدري از تعمیرات آن مسجد در جنگل پنڈوه - از آبادي پنڈوه بمفاصلهٔ یک کروه - موجود است * فقیر آنرا ملاحظه کرده * الحق خوب مسجدي ساخته - و مبلغ خطیر در تعمیر آن صرف شده باشد * سعی او مشکور باد * گویند سکندر شاه را از زن سابق هفده پسر بوجود آمده - و از زن دیگر یک پسر - مسمی به غیاث‌الدین - که در حسن اخلاق و جمیع اوصاف بر همه برادران فائق و در امور سلطنت و جهانداري انسب و لائق بود * لهذا زن اولین - آتش حسد و حقد مشتعل ساخته - خواهان دفع غیاث‌الدین شده - در صدد ایذا و آزار او قابوجو میبود - تا روزي فرصت یافته - بحضور پادشاه دست ادب بر سینه نهاده - میخواست که مرکوز خاطر خود را بعرض رساند * سلطان از طرز اداي زن بتفرس دریافت - و فرمود چه التماس داري بگو * زن گفت تمنائي که هست اگر پادشاه در اخفاي آن قسم یاد فرماید - و حتي‌الامکان متوجه انجاح شود - بپایهٔ عرض

رسانم * پادشاه در اخفاي آن قسم یاد کرد - و مبالغه نموده فرمود -

تمنائي که داري جلوه‌گر کن -
لبت آئینهٔ خاک[1] جگر کن *

زن مکار از روي پرکاري عرض نمود که از حرکات غیاث‌الدین خلجاني تمام در دل دارم * او درین فکر است که قاصد ضرر جان پادشاه شده - قلع و قمع پسران من نموده - خود متکي وسادهٔ سلطنت شود * اگرچه مرا بمنزلهٔ فرزند است - و نمیخواهم که مضرت جاني باو رسد - اما چون سلامتي[2] نفس پادشاه (مقدم است) - سررشتهٔ حزم و احتیاط از دست نداده - علاج واقعه پیش از وقوع نماید - و اصلح آنست که او را بزندان حبس نماید - یا که حدقهٔ دیدگانش از نور بصارت عاطل سازد * سلطان - از اصغاي این حرف برهم شده - فرمود که این چه آیهٔ (؟) غرض[3] است که با شربت دولتخواهي آمیختي - و چه نائرهٔ حسد انباغي ست که بتمدا[4] ریختي * شرم نداري که توهفده پسر داري و این ضعیفه همین یک پسر * هرچه بر خود نپسندی بر دیگري مپسند * زن باز با الحاح تمام التماس نمود که هرگز حسد و بغض را در این معني مدخلي نیست - انچه لوازم

---

(۱) شاید که چاک یا خال باشد * (۲) فصیح سلامت * (۳) در نسخه‌هاي قلمي عرض * (۴) شاید که بخرمن تمدا باشد مگر لفظ تمنا نیز اینجا بیمحل مي‌نماید *

خیرخواهي ست بجا آوردم - آیندهٔ پادشاه اختیار دارد * سلطان قفل سکوت بر درجک دهان نهاده سلکت ماند - و با دل خود گفت - چون غیاث‌الدین پسر خلف است و لیاقت سلطنت دارد - گو قاصد جان من است باش باش *

فرزند خوش است اگر خلف زاد -
گر نا خلفي بود تلف باد *

سلطان غیاث‌الدین را پس ازان مطلق العنان ساخت * اما غیاث‌الدین - که از مکر و خداع آن زن همواره متشکی بود - روزي به بهانهٔ شکار سوار شده بطرف سنارگام گریخت * و عنقریب فوجي مستعد کارزار بهم رسانیده با پدر درخواست (و) پیغام سلطنت کرد * و متعاقب - بعزم استخلاص مملکت - با فوج عظیم از سنارگام کوچیده - سنارگدهی را مضرب خیام ساخت * ازین طرف پدر هم با لشکر قیامت‌اثر طبل استقبال نواخت * روز دیگر در میدان گوالپاره - طرفین به تسویهٔ صفوف پرداخته پا بجنگ قائم کردند * لمؤلفه -

پسر با پـدر کیـن بر آراستـه -
محابا شد از سیـنه بر خاستـه *
پدر رشتـهٔ مهر و الفت گسیخت -
تو گفتي که شفقت ز عالم گریخت *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي و گر نا خلف *

اگرچه غیاث‌الدین به پهلوانان و جنگ‌آوران لشکر خود بمبالغهٔ تمام فرمان داده بود که حتی الامکان سعي بلیغ نموده پادشاه را زنده دستگیر نمائید - اما ازانجا که تقدیر بنوع دیگر بود - سکندر شاه بر دست یکي از پهلوانان لشکر غیاث‌الدین نادانسته کشته شد * هنوز قاتلش بر سر استاده بود - که یکي ازان میان - سکندر شاه را کشته دیده - پرسید که اینرا که کشت * او گفت من کشتم * گفت حیف نکردي سلطان سکندر است * پس هر دو خائف و ترسان پیش غیاث‌الدین رفتند - و گفت[1] که اگر بیم آن باشد که اگر دست خود باز دارم مقتول شوم - درین صورت سبقت نموده میتوان کشت * غیاث‌الدین گفت البته میتوان کشت - و بعد تامل گفت ظاهرا[2] تو سلطان را کشتهٔ * گفت بلي نا دانسته زخم نیزه بر سینهٔ سلطان زدم - هنوز رمقي دارد * غیاث‌الدین - بعجلت تمام رفته - از اسپ فرود آمد - و سر پدر بزانوي خود نهاد - و اشک بر رخساره روان کرد - و گفت - اي پدر چشم وا کن - و وصیتي فرما تا بجا آرم * سلطان چشم باز کرد - و گفت - کار من آخر شده است - سلطنت ترا مبارک باشد *

تو سرسبز باشـــي بشاهنشهي -
که من کردم از سبزه بالین تهـــي *

این بگفت و طائر روحش طیران نمود * غیاث‌الدین - مصلحت در

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي گفتند * (۲) در نسخه‌هاي قلمي ظاهر *

توقف خود ندیده - چند کس امرا را براي تجهیز و تکفین پدر گذاشته - خود جلوریز متوجه پنڈوه شد - و بر سریر سلطنت جلوس فرمود * مدت سلطنت سکندر شاه نه سال و چند ماه بود * و با حضرت مخدوم علاءالحق - قدس الله سره - معاصر بود *

ذکر سلطنت غیاث الدین بن سکندر شاه *

چون سکندر شاه در تهخانهٔ زمین استراحت کرد - سریر سلطنت بنگاله بوجود ذوي(۱)الجود سلطان غیاث‌الدین زیب و زینت یافت * اول چشمان برادران علاتي را کندیده پیش مادر شان فرستاد - و خاطر خود را از دغدغهٔ برادران فارغ پرداخت(۲) - بعد ازان عدل و داد پیش نهاد - و همت ساخته تمام عمر بعیش و عشرت گذرانید * نقل است که نوبتي سلطان غیاث‌الدین - به بیماري صعب مبتلا شده - از زندگي مایوس گشت * و سه کس از ندماي محرم حرم خود را - که یکي سرو(۳) و دیگري گل و سیومي لاله نام داشت - بغسالگي مقرر ساخت * و چون حق تعالی صحت بخشید - آنها را به تیمن برگزیده - منظور نظر بیش از پیش(۴) ساخت * انباغان دیگر از راه حسد بطعن غسالگي حرف میزدند -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي همچنین * (۲) بجاي پرداخت ساخت باشد ورنه لفظ فارغ بیکار * (۳) در نسخه‌هاي قلمي پیش لفظ سرو از نوشته *

(۴) محاوره بیش از بیش *

تا روزي در حالت انبساط بحضرت سلطان اظهار این معني کردند * سلطان را این مصرع در خاطر گذشت - ع -

ساقي - حدیث سرو و گل و لاله میرود *

مصرع دیگر نتوانست بهم رسانید - و از شعراي پاي‌تخت هم (کسي) از عهدهٔ مصرع دیگر نتوانست برآمد * پس سلطان مصرع خود را نوشته مصحوب رسول بخدمت خواجه شمس الدین حافظ به شیراز فرستاد * خواجه حافظ بدیهه[1] مصرع دیگر فرمود - مصرع -

این[2] بحث با ثلاثهٔ غساله میرود *

این مصرع دیگر خالي از کرامات غیب اللساني نیست * و غزلي تمام بنام او گفته فرستاد * پادشاه نیز صلهٔ لائق در عوض آن عنایت نمود * این دو بیت ازانست -

شکرشکن شوند همه طوطیان هند
زین[3] قند پارسي که به بنگاله میرود *
حافظ - ز شوق مجلس سلطان غیاث[4] دین
خامش مشو که کار تو از ناله میرود *

الحق سلطان غیاث‌الدین پادشاه خوب بود - و در متابعت شرع شریف سر موئي قاصر نمیشد * چنانچه منقول است که روزي

---

(۱) اي في البدیهه * (۲) در اصل وین * (۳) درنسخه‌هاي‌قلمي این *
(۴) در نسخه‌هاي قلمي غیاث‌الدین *

در حالت تيراندازي - (تير) سلطان غياث‌الدين به پسر بيوه زني رسيد * بيوه زن پيش قاضي سراج الدين دادخواه شد * قاضي متحير شد كه اگر رعايت پادشاه كنم بدركاه خدا ماخوذ شوم - و اگر نكنم طلبيدن او كار دشوار است * آخر بعد از تأمل بسيار پيادهٔ را بطلب پادشاه فرستاد - و خود درّه زير مسند گذاشته در محكمه نشست * پيادهٔ قاضي چون بدربار رسيد - رسيدن پيش سلطان محال دانسته - اذان آغاز كرد * سلطان - اذان بيوقت شنيده - باحضار مؤذن فرمان داد * چون حاجبان درگاه او را بحضور بردند - سلطان از موجب اذان بيوقت استفسار نمود * گفت مرا قاضي سراج‌الدين تعين كرده كه پادشاه را در محكمهٔ شريعت برم * چون رسيدن بحضور متعسر(۱) بود - باين حيله خود را رسانيدم * حالا برخيز و بمحكمه حاضر شو * پسر بيوه زني را كه زخم تير زدهٔ مستغيثه است * پادشاه في‌الفور برخاست - و نيمچهٔ شمشيري زير بغل پنهان گرفته - روان شد * چون پيش قاضي رسيد - قاضي - اصلا با پادشاه ملتفت نشده - فرمود كه استرضاي خاطر اين ضعيفه بكن * سلطان بطوري كه توانست او را راضي ساخته - و گفت - ايها القاضي - اينك ضعيفه راضي شد * پس قاضي رو بضعيفه كرد - و پرسيد كه بداد خود رسيدي و راضي شدي * گفت بلي راضي شدم * آنگاه

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي متغير - بجايش متعسر باشد يا متعذر *

قاضي بشگفتگي تمام برخاست[1] - و تعظيم سلطان نموده - بر مسند نشاند * سلطان شمشير از بغل برآورد - و گفت - اي قاضي - من بموجب حكم شرع در محكمهٔ تو حاضر شدم - اگر يک سر مو امروز از اداي شرع خلاف از تو مشاهده ميكردم - بهمين شمشير گردنت ميزدم[2] * شكر خدا كه خير شد * قاضي نيز درّه از زير مسند بر كشيد - و گفت - اي سلطان - امروز اگر از تو اندک تجاوز از امور شرع معائنه مينمودم - بخدا كه بهمين درّه پشت تو سرخ و سياه ميكردم - ع -

رسيده بود بلائي[3] ولي بخير گذشت *

سلطان - خوشوقت شده - قاضي را بانعام و اكرام نوازشها فرموده خود راضي و شاكر مراجعت فرمود * سلطان غياث‌الدين از ابتداي حال با حضرت نور قطب‌العالم - قدس الله سره - اعتقاد تمام داشت - و همعمر و همسبق بودند - چنانچه هر دو بخدمت شيخ حميدالدين كنج نشين ناگوري[4] كسب علوم نموده بودند * و مدت العمر در خدمت قطب‌العالم قاصر نشد * و آخر در سنه ۷۷۵ بحيله و تزوير راجه كانس - كه زميدار آن ناحيه بود - بدغا كشته شد * مدت سلطنت غياث‌الدين هفت سال و چند

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي برخواست نوشته * (۲) در نسخه‌هاي قلمي ميبردم * (۳) در نسخه‌هاي قلمي بلا بجاي بلائي * (۴) در نسخه‌هاي قلمي ناگواري *

ماه بود * و در رساله دیده شد که شانزده سال و پنج ماه و سه روز سلطنت کرده ودیعت حیات سپرد *

سلطنت سیف‌الدین ملقب سلطان‌السلاطین *

چون سلطان غیاث‌الدین از تنگنای جسمانی بوسعت‌آباد روحانی شتافت - امرا و سران سپاه سیف‌الدین پسر او را - سلطان السلاطین لقب نهاده - بر تخت پدر جلوهٔ جلوس دادند *

یکی میرود دیگر آید بجای -
جهان را ندارند بی کدخدای *

و او پادشاه حلیم‌المزاج و کریم‌الطبع و شجاع بود * مدت ده سال بسلطنت بنگاله گذرانیده - در سنه ۷۸۵ مرحله پیمای طریق عدم گردید * و در رساله سه سال و هفت ماه و پنج روز نوشته * و الله اعلم بالصواب *

سلطنت شمس‌الدین بن سلطان‌السلاطین *

بعد از وفات سلطان‌السلاطین - شمس‌الدین نام - پسرش - بمشورت اعیان و ارکان دولت - قدم بر سریر جهانداری گذاشت * و بدستور اسلاف مراسم سلطنت و حکومت تقدیم رسانیده - چندی بعیش و کامرانی گذرانیده * و در سنه ۷۸۸ بمرض[1] طبعی یا بخداع راجه کانس - که دران وقت تسلط تمام پیدا کرده بود - ره نورد

---

(۱) در نسخه‌های قلمی بمعرض * جرنل ایشیاتک سوسائٹی بنگاله حصه ۱ نمبر ۳ سنه ۱۸۷۳ - صفحه ۲۵۹ بنگرند *

منزل فنا گردید * و بعضي نوشته اند که این شمس‌الدین پسر سلطان السلاطین نبوده - اما متبنی بوده است - و نام او شهاب‌الدین بود * بهر تقدیر ایام سلطنت او سه سال و چهار ماه و شش روز بود * و اصح آنست که راجه کانس - که زمیندار بتهوریه[1] بود - بر وي خروج کرده - او را بقتل آورد - و اسم سلطنت بر خود گذاشت *

مسلط شدن راجه کانس زمیندار *

چون سلطان شمس‌الدین رخت هستي بر بست - راجه کانس زمیندار هندو - بر تمامي قلمرو بنگاله استیلا یافته - بر مسند حکومت مربع نشست * و ظلم و سفاکي بنیاد نهاد * و صدد[2] قتل مسلمین پرداخته - اکثري از علما و مشائخ را مقتول تیغ ستم کرد * و میخواست که بیخ اسلام را از قلمرو خود مستاصل سازد * گویند روزي شیخ بدرالاسلام - ولد شیخ معین‌الدین عباس - پیش آن بدفرجام بی سلام[3] نشستند * گفت اي شیخ چرا بر من سلام نکردي * شیخ فرمود اهل علم را سلام بکافر کردن روا نیست - خصوصاً چون تو کافر ظالم سفاک را که خون مسلمانان سبیل کرده * ازین سخن آن ملحد ناپاک ساکت شده - و همچو مار پیچ و تاب خورده - در صدد قتل گردید * روزي در مکاني - که دروازهٔ تنگ و کوچک

---

(۱) جرنل مذکور - صفحه ۲۶۳ بنگرند * (۲) بجاي در صدد قتل مسلمین شده * (۳) در نسخه‌های قلمي اسلام - جرنل ایشیاتک سوسائٹی بنگاله حصه ۱ نمبر ۳ - سنه ۱۸۷۳ - صفحه ۲۶۴ بنگرند *

داشت - نشست و شیخ را طلب کرد * شیخ چون رسید مطلب او در یافت - اول پا را درون گذاشت - بعد ازان سر فرو نکرده[۱] داخل شد * آن مردود را آتش خشم در اشتعال آمده - گفت شیخ را در صف برادرانش نشانند * في‌الفور آن جناب را شربت شهادت چشانیدند * و بقیهٔ علما را همان روز بر کشتي نشانده بدریا غرق ساخت * حضرت نور قطب‌العالم - قدس الله سره - از استیلاي آن کافر و قتل مسلمین بیطاقت شده - بسلطان ابراهیم شرقي - که دران زمان تا سرحد بهار در قبض تصرف او بود - نامه نوشت - بدین مضمون که کانس نام حاکم این ملک کافر بیدین است - ظلم و خونریزي شعار خود ساخته - اکثري از علما و مشائخ را کشته - و غریق بحر فنا ساخته - الحال در صدد قتل بقیهٔ (اهل) اسلام است * میخواهد که بناي اسلام را ازین ملک منهدم سازد * ازانجا که معونت و محافظت مسلمین بپادشاه اسلام لازم و واجب است - بناءً علي هذا بدو کلمه متصدع اوقات شریف گشت * مامول آنکه قدم نزول اجلال بر سر سکنهٔ این محال و منت بر حال این شکسته بال نهند - که رهائي مسلماني چند از شکنجهٔ جفاي این ظالم شود * والسلام[۲] * چون مراسله بحضور سلطان ابراهیم گذشت - باعزاز تمام و اکرام مالاکلام (وا) کرده - مطالعه کرد * و قاضي شهاب‌الدین

---

(۱) در نسخه‌های قلمي سر فرو کرده * (۲) در نسخه‌های قلمي و اسلام *

جونپوري - که از فضلاي وقت و سرآمد علماي عصر بود - و سلطان در تعظیم و توقیر او بسیار میکوشید - و در روزهاي متبرک در مجلس سلطان بر کرسي سیمین مي‌نشست - ترغیب تمام کرد - و گفت که بر جناح استعجال باید روان شد که درین یورش فواید دیني و دینوي متصور است - یعني هم ملک بنگاله در حوزهٔ تصرف درآید - و هم دیدار حضرت شیخ - که منتج حسنات حال و مآل است - با ضمیمهٔ ثواب دادرسي زمرهٔ اهل اسلام بحصول پیوندد * سلطان ابراهیم - خیمه بیرون زده - طبل ارتحال نواخته - بکوچ متواتر با فوج بحرموج باندک ایام به بنگاله رسیده * و سراي فیروزپور مضرب خیام ساخت * راجه کانس - از دریافت این حال مضطر شده - بملازمت حضرت قطب‌العالم شتافته - بعجز و الحاح و زاري درآمد - و گفت رقم عفو بر صحیفهٔ جرائم این گنهگار کشیده - تسلط سلطان ابراهیم ازین ملک باز دارند * حضرت مخدوم فرمودند که براي سفارش کافر ظالم مانع پادشاه اسلام نمي توانم شد - خاصه آنکه حسب الطلب (۱) و اشارت ما آمده باشد * کانس لاعلاج شده سر بر قدم گذاشت - (و) گفت هرچه رضاي حضرت باشد قبول میکنم * فرمود تا بشرف اسلام مشرف نشوي من سفارش تو نمیتوانم کرد * کانس انگشت قبول بر دیده نهاده * اما زن آن ضال - او را بچاه ضلالت انداخته - مانع استیعاب سعادت اسلام گردید * آخر پسري

---

(۱) حسب طلب باید *

دوازده ساله را - که جدو[۱] نام داشت - بخدمت حضرت قطب‌العالم برد - و گفت من پیر شدم - تارک دنیا خواهم شد - همین پسر را مسلمان ساخته سلطنت بنگاله او را بخشید * حضرت قطب‌العالم سفل پان از دهان خود برآورده بدهن جدو گذاشتند[۲] - و تلقین شهادت نموده - بخلعت اسلام مشرف ساختند - و جلال‌الدین نام او کرده - حسب‌الحکم در شهر منادي زده - خطبهٔ سلطنت بنام او خواندند * و امور شرع شریف ازان تاریخ رواجي دیگر یافت * بعد ازان حضرت قطب‌العالم - بملاقات سلطان ابراهیم رفته - معذرت قدوم نموده - درخواست معاودت پادشاه کردند * سلطان ازین معني کوفته‌خاطر شده رو به قاضی شهاب‌الدین کرد * قاضي گفت - ای حضرت - سلطان حسب استدعاي شما درینجا رسیده - اکنون شما خود حمایت و جانبداري او نموده - وکیلانه پیش آمدید - چه تصور توان کرد * حضرت فرمودند که آن وقت حاکم[۳] ظالم بر اهل اسلام مسلط شده بود - الحال که به یمن قدوم سلطاني پادشاه بشرف اسلام مشرف شده - جهاد بر کافر لازم است - نه بر اهل اسلام * قاضي لاجواب شده ساکت گردید * اما چون مزاج سلطان برهم شده بود - پاس خاطر سلطان نموده - بامتحان علوم (و) کمالات آن حضرت اقدام نموده -

---

(۱) در فرشته جنمل و آن غالباً جتمل یا جیمل باشد - در استوارت چیتمل * جرنل ایشیاتک سوسائٹي صفحه ۲۶۶ بنگرند * (۲) درنسخه‌هاي قلمي گذاشتن * (۳) در نسخه‌هاي قلمي بعد لفظ حاکم و نوشته *

ملزم و منفعل گردید * و بعد سوال و جواب بسیار - حضرت قطب فرمودند که بر درویشان بچشم حقارت و انکار نگریستن و طالب امتحان شدن جز خسارت نتیجهٔ نه بخشد * نزدیک است که بحال تباه بمیري * و در روي سلطان نیز نگاه غضب‌آلود نمودند * القصه سلطان ناخوش (و) کوفته‌خاطر به جونپور رفت * گویند در همان زودي سلطان ابراهیم و قاضي شهاب‌الدین جونپوري وفات یافتند[1] * آري - ع -

با[2] دل‌شدگان هرکه درافتاد برافتاد *

اما راجه کانس شنید که سلطان ابراهیم وفات یافت - سلطان جلال‌الدین را از سلطنت معزول کرد - و خود بر سریر شرارت متمکن شد * و بحکم مذهب باطل خود چند گاو از طلا ساخته - جلال‌الدین را از دهان گاوان انداخته از راه سفرهٔ گاوان برآورد - و آن طلا را به برهمنان تقسیم کرد - و پسر را تلقین مذهب خود نمود * ازانجا که جلال‌الدین تلقین‌فرمودهٔ حضرت قطب‌العالم بود از دین مستقیم خود برنگردید - و سخن کفار در دل او مؤثر نیفتاد * و راجه کانس - باز لواي شقاوت افراخته - در فکر قلع و قمع مسلمانان گردید * و چون ظلم و ستم او از حد گذشت - روزي شیخ انور پسر حضرت قطب العالم شکایت آن ظالم پیش

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي یافت * (۲) این مصرع از حافظ شیراز است - در اصل چنانست - " با درد کشان هرکه درافتاد برافتاد " *

پدر برد - گفت حیف باشد که بارجود همچو شما قطب وقت مسلمانان از دست این کافر در ایذا و آزار باشند * حضرت شیخ دران وقت بعبادت و یاد الٰهي مستغرق بودند - باستماع این معني در غضب آمده فرمودند که این ظلم وقتي فرو نشیند که خون تو بر زمین افتد * شیخ انور دانست که هرچه بر زبان پدر بزرگوارش گذشت شدني ست * بعد از لحظهٔ عرض نمود که هرچه در بارهٔ فقیر ارشاد شد عین صواب(۱) است * دربارهٔ برادر زاده‌ام شیخ زاهد چه حکم میشود * فرمودند طبل نیکنامی زاهد تا قیامت * القصه راجه کانس(۲) - زیاده از سابق در ظلم و جور اصرار کرده - بتدریج بر خادمان و لواحقان آن حضرت نیز دست تعدي دراز نمود - و اسباب و اثاثهٔ آنها بتاراج داد * شیخ انور و و شیخ زاهد را دستگیر نموده * چون سخن حضرت شیخ زاهد شنیده بود در قتل آنها جرأت نکرده به سنارگام فرستاد - و تاکید ساخت که زر مدفون پدر و جد ایشان ازانها معلوم کرده خواهند کشت * و چون بعد رسیدن سنارگام تهدید بسیار کردند - و از زر که هرگز مدفون نبود نشان نیافتند - اول شیخ انور را شربت شهادت چشانیدند - و چون قصد شیخ زاهد نمودند - ایشان فرمودند که در فلان موضع دیگ کلان مدفون است * چون کاویدند - آوندي

---

(۱) در نسخه‌های قلمي ثُواب * (۲) در نسخه‌هاي قلمي اینجا کنس نوشته *

کلان بر آمد - وغیر از یک اشرفي دیگر دران ندیدند * گفتند دیگر چه شد * فرمود ظاهرا کسی دزدیده باشد * و این معني از تلقین غیب بوده است * گویند روزي که شیخ انور را در سنارگام شهید کردند - و خون مبارک ایشان بر زمین رسید - همان روز راجه کانس در همان وقت از دارالراج خود بدوزخ شتافت * و بقول بعضي پسرش جلال الدین - که در حبس بود - با خدمتکاران اتفاق نموده - او را کشت * مدت حکومت و ظلم آن سفاک را هفت سال نشان میدهند *

ذکر سلطنت جلال الدین پسر راجه کانس *

بعد ازان جلال الدین باستقلال تمام بر تخت سلطنت جلوس نمود * اکثر کافران را - علی الرغم پدر - مسلمان نمود - و زناردارا ن (را) - که گاو طلا خورده بودند - بعنف و زجر تمام گوشت گاو خورانید (۱) * و حضرت شیخ زاهد را از سنارگام طلبیده در اعزاز و احترام کوشید - و خدمتها نمود - و اکثر بملازمت حاضر میشد * و امور مملکت و جهانداري را چنانچه باید و شاید میکرد * در زمان سلطنت او مردم برفاهیت و آسودگی تمام میگذرانیدند * گویند در عهد او شهر پنڈوه آن قدر آباد شد که تقریر نتوان کرد * و مسجد و حوض و تالاب جلالي و سرائي در گور بفیاد نهاد * و مجدداً ابتداي آبادی گور در وقت او شد * مدت هفده سال سلطنت

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي خورانیدند *

نمود * در سنه ۸۱۲ خانهٔ گور را منزل‌گاه ساخت * الیوم گنبدی کلان بر مقبرهٔ او در پنڈوه موجود است - و قبر زن و پسرش هم در پهلوی او در همان مقبره است *

سلطنت احمد شاه بن جلال الدین *

چون سلطان جلال الدین در مضجع خاک خوابید - پسرش احمد شاه - بتجویز امرا و سران سپاه - بر سریر سلطنت بجای پدر جلوس نمود * از بسکه تندمزاج و ظالم و سفاک بود خونها ناحق ریختی - و شکمهای زنان حملدار میدرید * چون نوبت ظلم بحد رسید - و صغار و کبار از تعدی او بجان آمدند - شادی خان (و) ناصر خان - که هر دو غلام بودند - و درجهٔ امارت داشتند - متفق شده احمد شاه را بقتل آوردند * و این واقعه در سنه ۸۳۰ رویداده * مدت سلطنت او شانزده[1] سال و بقولی هژده سال بوده است *

سلطنت ناصر[2] خان غلام *

چون سریر سلطنت از وجود احمد شاه خالی ماند - شادی خان خواست که ناصر خان را از میان برداشته خود متصدی امر سلطنت گردد * ناصر خان - بر مافی الضمیر او مطلع شده - سبقت نموده - شادی خان را بقتل آورد * و خود از روی جرأت قدم بر تخت سلطنت گذاشته شروع در انفاذ احکام نمود * امرا

---

(۱) نزد متأخرین شازده * (۲) در فرشته ناصرالدین *

و ملوک سلطان احمد شاه تاب فرمانبرداري او نیاورده - او را هم بقتل رسانیدند * سلطنت او هفت روز و بقول بعضي نیم روز بود *

سلطنت ناصر شاه (۱) *

چون ناصر خان غلام بسزاي کردار خود مقتول شد - امرا و ملوک اتفاق نموده یکي از نبائر سلطان شمس‌الدین بهنگره را - که لیاقت این شغل خطیر داشت - ناصر شاه خطاب کرده - بر تخت سلطنت اجلاس دادند * ناصر شاه آئین معدلت و سخاوت پیش نهاد خاطر ساخت - تا مردم خورد و بزرگ مرفه الحال بوده - جراحتهاي ظلم احمد شاهي رو بالتیام آورد * و عمارت گور و قلعه از احداث آن پادشاه عالي‌جاه است * مدت سي و دو سال بسلطنت بنکاله پرداخته مانند دیگران از (۲) این جهان پدرود کرد - و بقول بعضي ایام سلطنت او از بست و هفت سال تجاوز ننمود *

سلطنت باربگ (۳) شاه بن ناصرالدین *

چون ناصر شاه رخت هستي بربست - پسرش باربگ شاه متکي وسادهٔ سلطنت گردید * مردي دانشمند و متشرع بود * در عهد او مردم سپاهي مرفه و آسوده حال بودند * و او هم مدت العمر بعیش و عشرت گذرانیده - در سنه ۸۷۹ عازم

---

(۱) در فرشته ناصرالدین شاه * (۲) بجاي " این جهان را پدرود کرد " * (۳) غالباً به کاف فارسي باشد چنانکه صاحب غیاث اللغات تحقیق کرده *

ملک عدم گردید * مدت سلطنت او هفده یا شانزده سال بود *

سلطنت یوسف شاه *

بعد از وفات باربک شاه - پسرش یوسف - بتجویز امرا و معارف ممالک - بر سریر فرمانروائي جلوس فرمود * و او پادشاه حلیم و خیرخواه خلق و نیکبخت و صاحب علم و ریاضت بود * هفت سال و شش ماه سلطنت (کرده) - در سنه ۸۸۷ راه‌نورد سفر آخرت گردید *

سلطنت فتح‌شاه بن یوسف شاه *

بعد از فوت یوسف شاه - پسرش سکندر شاه بر تخت سلطنت نشست * فی الجمله مایهٔ سودا داشت * چون قابلیت این امر عظیم نداشت - امرا و اعیان تعمق کرده - همان روز او را از سلطنت معزول نموده - پسر دیگر یوسف شاه را - که فتح‌شاه نام داشت - بر سریر فرماندهي متمکن ساختند * و او مردي دانا و عاقل بود * رسم ملوک و سلاطین سلف را پیش نهاد همت خود ساخته - امرا را فراخور مرتبهٔ هر یکی منزلت داده - با خلائق طریق نوازشها مسلوک داشت * در زمان او ابواب عیش و نشاط بر روي مردم بنگاله مفتوح گردید * چون در بلاد بنگاله رسم بود که هر شب پنج هزار پایک بنوبت حاضر میشدند[1] - و علی الصباح پادشاه

---

(۱) در فرشته بنوبت بهره میداشتند *

ساعتي برآمده سلام آن جماعه گرفته رخصت میداد - آنگاه جماعت دیگر حاضر میشدند * روزي خواجه سراي فتح‌شاه - که باربگ نام داشت - با پایکلن اتفاق نموده - فتح شاه را بکشت * و این واقعه در سنه ۸۹۶ وقوع یافت * سلطنت فتح‌شاه هفت سال و پنج ماه بود *

سلطنت باربگ خواجه‌سرا مخاطب سلطان شاهزاده *

چون باربگ خواجه سرا - نمکحرام بیدولت - بقتل ولي نعمت خود اقدام نمود - بمقتضاي آنکه - ع -

بیشه چون خالي بود روباه شیریها کند -

خود را سلطان شاهزاده لقب نهاده - و بر اورنگ فرماندهي مربع نشست * هر جا که خواجه سرائي بود نزد او جمع آمد * و مردم دون‌همت را بمال فریفته بر خود[1] فراهم آورد * در افزونی شوکت و قوت کوشید - و چون قابوي خود برابر دید - در فکر دفع امراي بزرگ صاحب جمعیت گردید * ازان جمله سر و سرکردهٔ جمیع امرا ملک اندیل حبشي - که در سرحد می بود - بر این معني مطلع گشته - در صدد تدبیر و اندیشهٔ آن شد که بچه لائق[2] خود را بهاي تخت رسانیده کارش بکفایت رساند * دران اثنا خواجه سراي

---

(۱) در فرشته بر گرد خود جمع کرد * (۲) در فرشته طریق *

خون گرفته[1] را بخاطر رسید که (او را طلب داشته - بحیله و تدبیر مقید گرداند - پس فرمان طلب صادر فرمود) * ملک اندیل فرمان طلب را از لطیفهٔ غیبي انگاشته - با جمعیت شایسته خود را بحضور رسانید * و چون بهوشیاري و احتیاط تمام بدربار آمد و شد میکرد خواجه سرا در دفع او عاجز شد * تا روزي مجلسي ترتیب داده - با ملک اندیل گرم‌جوشي بیش از بیش نموده - مصحف اقدس بمیان آورد - و گفت دست بمصحف بگذار که بمن آسیبي نرساني * ملک اندیل قسم یاد کرد که تا تو بر تخت باشي مضرت نرسانم * و بسبب آنکه جمیع مردمان ازان خواجه (سراي) بیدولت خونین‌دل بودند - ملک اندیل نیز در انتقام خون ولي‌نعمت مستعد بوده - دربانان را با خود متفق ساخته - فرصت میجست * تا آنکه شبي آن کافرنعمت - شراب وافر خورده سرشار شده - بر تخت خفته بود - ملک اندیل برهنمونيِ دربانان بقصد قتل او بحرم‌سرا در رفت * چون او را بر تخت خفته یافت - قسم بیادش آمده

---

(۱) در تاریخ فرشته - که ماخذ این حکایت است و جملهٔ پیشین و پسین لفظ بلفظ ازان ماخوذ - چنان نوشته - " خواجه‌سراي خون گرفته را بخاطر رسید که او را طلب داشته بحیله و تدبیر مقید گرداند پس فرمان طلب صادر فرمود ملک اندیل حبشي آنرا لطیفهٔ غیبي دانسته با جمعیت خوب بحضور آمد " * کاتب سهواً سطری قلم انداز کرده *

متأمل شد * ناگاه[1] آن اجل‌گرفته - بقدرت قادر مطلق که یکي را از تخت‌نخوت بخاک مذلت اندازد و دیگري را کلاه سروري بر تارک گذارد - بسبب غلیان مستی شراب غلطیده از تخت فرود افتاده * ملک اندیل خوشوقت شده تیغ برو انداخت - اما کارگر نیامد * سلطان شاهزاده - هوشیار شده - خود را در مقابلهٔ شمشیر برهنه دیده - با ملک اندیل درآویخت - و چون قوي و عظیم الجثه بود - ملک اندیل را در کشتي بزیر انداخت - و خود بر فراز سینهٔ او نشست * ملک اندیل - که موي سر او را در دست خود محکم گرفته بود - نگذاشت - و به یُغرش خان - که بیرون حجره ایستاده بود - آواز داد که جلاد خود را بمن برسان * یغرش خان ترک با جمعي از حبشیان في الفور بدرون آمد - و ملک اندیل را بزیر دیده در انداختن تیغ متأمل شد - چه[2] که در اثناي تلاش کردن شمعها در زیر دست و پاي یکدیگر آمده بود (و) خاموش شده - و هوا تاریک بود * ملک اندیل فریاد برآورد که من موي سر او را بدست دارم - و او چندان عریض و جسیم است که بدن او سپر من شده است * تو بي تأمل تیغ بینداز - که تیغ ازو گذاره نخواهد شد - و اگر گذاره شود و بمن رسد رسیده باشد - من[3] و صد هزار همچو من در قصاص خون

---

(۱) در نسخه‌های قلمي گاه * (۲) در فرشته - "چه در اثناي تلاش و گرفتن یکدیگر شمعها زیر دست و پا آمده بود" * (۳) درنسخه‌هاي قلمي پیش لفظ من یا نوشته و آن سهو کاتب باشد *

ولي‌نعمت اگر کشته شوند هنوز اندک است * یغرش‌خان آهسته شمشیري چند بر پشت و پهلوي سلطان شاهزاده زد * و سلطان شاهزاده خود را بمرگ انداخت * ملک اندیل برخاسته باتفاق یغرش خان و حبشیان بیرون رفت * و تواچي[1] باشي بخوابگاه سلطان شاهزاده رفته چراغ روشن کرد * و سلطان شاهزاده - او را ملک اندیل تصور کرده - پیش از روشن (شدن) چراغ - از خوف جان بالاي تخت بر نیامده - بمخزن گریخته بود * و تواچی باشي چون متوجه آن مخزن‌شده بدرون رفت - سلطان شاهزاده باز خود را بمرگ انداخت * و او فریاد برداشت که حیف است که غداران صاحب مارا[2] هلاک کردند - و سلطنت را[3] برباد دادند * سلطان شاهزاده - او را از خیرخواهان و صدیقان خود خیال کرده - آواز برآورد که اي فلان خاموش باش که من زنده‌ام - و پرسید که ملک اندیل کجا ست * تواچي گفت او - بگمان آنکه پادشاه را بقتل رسانیده است - بخاطر جمع بخانهٔ خود رفته * سلطان شاهزاده باو گفت که بیرون رفته فلان فلان امرا را جمع کرده بر او[4] تعین کن که ملک اندیل را کشته سرش بیارند - و دروازه‌ها را به پیادگان نوبتي سپرده بگو که مسلح شده هوشیار

---

(۱) در فرشته - " و تواچي باشي حبشي که بیرون ایستاده بود " *

(۲) درنسخه‌هاي قلمي یار ملک بجاي مارا هلاک چنانکه در فرشته است *

(۳) درنسخه‌هاي قلمي بجاي را مرا نوشته * (۴) بجاي بر او شاید که بر آن باشد - یعنی بر آن امر تعین کن که *

باشند * تواچي حبشي گفت بسر و چشم - اینک رفتم که علاج بر اصل(۱) کنم * و بیرون آمده(۲) احوال را آهسته بگوش ملک اندیل گفت * ملک اندیل - باتفاق تواچي باز باندرون درآمده - بزخم خنجر کار او را باتمام رسانید - و در همان مخزن گذاشته درش را مقفل ساخت * و بیرون شده کس بطلب خان‌جهان وزیر فرستاد * و بعد از حاضر شدن او در تعین پادشاه لوازم کنکاش بتقدیم رسانیدند * و چون فتح شاه را جز طفل دوساله نمانده بود در اندیشه شدند که او قابل سلطنت نیست - چگونه او را بر تخت نشانند * پس علی الصباح جمیع امرا باتفاق - بخانهٔ زن فتح شاه(۳) رفته - داستان شب را بعرض رسانیدند - و گفتند که چون شاهزاده طفل است بیکي باید سپرد(۴) که تا کلان شدن او مهمات سلطنت را متمشي(۵) باشد * مادر شاهزاده - چون بر فکر ایشان آگاه شد - دانست که چه میگویند(۶) * جواب داد که من با خدا عهد کرده ام که هرکس قاتل فتح شاه را بکشد پادشاهي باو ارزاني دارم * ملک اندیل در آغاز از اقبال این معني ابا نموده - اما آخر چون جمیع امرا

---

(۱) در فرشته همچنین لفظ بلفظ * (۲) در فرشته همچنین - در نسخه‌های قلمي آمد * (۳) همچنین در فرشته * در نسخه‌های قلمي بارنگ شاه بجای فتح شاه نوشته و آن از قرینه غلط معلوم می‌شود * (۴) همچنین در فرشته - مفعول فعل مذکور نکرده * (۵) در فرشته منمشي میساخته باشد * (۶) در نسخه‌های قلمي میگوید *

دران مجلس حاضر شده باتفاق تکليف نمودند قدم بر تخت گذاشت * مدت طغيان سلطان شاهزاده بقولي هشت ماه و بقولي دو نيم ماه بود * بعد از واقعهٔ سلطان شاهزاده سالي چند اين رسم در بنگاله بود که هرکه (کشندهٔ[۱]) حاکم خود را بکشد - و آن قدر فرصت يابد که بجاي او بر تخت نشيند - همه مردم مطيع و منقاد او باشند - و متعارض[۲] حال او نشوند * ايام حکومت سلطان شاهزاده در رساله شش ماه ديده شد * والله اعلم بالصواب *

سلطنت ملک انديل حبشي المخاطب فيروز شاه *

چون ملک انديل حبشي بطالع فيروز عروس مملکت بنگاله را در آغوش کشيد - خود را فيروز شاه خطاب داده - بدارالملک[۳] گور رفته - همان جا طرح اقامت انداخت * و در طريق معدلت و احسان مساعي جميله بکار برده - خلائق را در مهد امن و امان نگاه داشت * ازانجا که در ايام امارت کارهاي بزرگ و نمايان از دست او بظهور آمده بود - سپاه و رعيت - از وي در حساب[۴] شده - در زمان سلطنت او پيرامن سرکشي نگشتند * و در بذل و بخشش بي‌نظير بود * خزائن و دفائن ملوک پيشين را - که بچندين سعي و مشقت فراهم آورده بودند - باندک فرصت صرف مسکينان و محتاجان نمود * گويند باري در يک روز يک لک روپيه بمساکين

---

(۱) در فرشته همچنين * (۲) بجاي متعرض * (۳) در نسخه‌هاي قلمي بدانملک * (۴) از وي در حساب شده - اين الفاظ در فرشته نيست *

بخشید * ارکان دولت را این اسراف[۱] خوش نه آمد - در یکدیگر[۲] گفتند که این حبشي قدر زري که بي مشقت و محنت بدست آمده است نمیداند * تدبیري[۳] باید اندیشید که قدر زر شناخته دست از اصراف[۴] و تصرفات بیجا کوتاه کند * پس آن زر را در صحن جمع کردند - تا پادشاه بچشم خود ببینند - شاید که قدر این زر شناخته در نظرش بسیار نماید * و چون سلطان زر را ملاحظه کرد پرسید که این زر را چرا درین جا گذاشته اند * ارکان دولت عرض کردند این زر همان است که براي مسکینان عطا شده است * فرمود ازین قدر چه خواهد شد - یک لک دیگر اضافه نمایند * ارکان دولت متحیر شده زر را بفقرا تصرف نمودند * ملک اندیل - سه سال سلطنت کرده - در سنه ۸۹۹ مریض شده - شمع زندگانیش به صرصر اجل منطفي گشت * و اصح آنست که فیروز شاه هم از دست پایکان کشته شد * مسجد و منارہ و حوض در شهر گور از محدثات اوست *

سلطنت سلطان محمود بن فیروز شاه *

چون فیروز شاه به نهانخانۂ عدم شتافت امرا و وزرا پسر بزرگ او را - که محمود نام داشت - بر فراز تخت سلطنت جلوۂ اجلاس دادند * و حبش خان نام غلام حبشي مدارالمهام امور مالي و

---

(۱) در نسخه‌های قلمي اصراف * (۲) بجای یکدیگر * (۳) در نسخه‌های قلمي تدبیریکه * (۴) اصراف بفتح اول جمع صرف *

ملکي شد * آن قدر در[1] امورات پادشاهي محيط گرديد که از سلطنت جز نامي بر محمود شاه نگذاشت * و محمود شاه بمجبوري ميگذرانيد - تا آنکه حبشي ديگر - که او را سيدهي[2] بدر ديوانه ميگفتند - از اوضاع او تنگ آمده حبش خان را بکشت - و خود متصدي امور سلطنت شده - پس از چندگاه با سرداران پايکان اتفاق نموده - وقت شب سلطان محمود را نيز بقتل رسانيد * و علي الصباح بتجويز امراي درگاه - که با او همزبان بودند - بر تخت برآمده خود را مظفر شاه خطاب داده * ايام سلطنت محمود شاه يک سال بود - و در تاريخ حاجي محمد قندهاري مرقوم است که سلطان محمود شاه پسر فتح شاه (است[3]) * جشن خان - غلام باربک شاه - بحکم سلطان فيروز شاه تربيت[4] او ميکرد - (و) بعد وفات سلطان فيروز شاه سلطان محمود را بر تخت نشاند * و چون شش ماه بران بگذشت - حبش خان را هوس سلطنت در سر افتاد * ملک بدر ديوانه حبش خان را کشته خود - چنانکه گذشت - بر سرير سلطنت نشست *

سلطنت سيدهي[5] بدر المخاطب مظفر شاه *

چون مظفر شاه بر تخت سلطنت در بلدهٔ گور جلوس فرمود -

---

(۱) بجاى در بر بايد * (۲) در فرشته سيدي * (۳) همچنين در فرشته * صفحه ۸۱۴ جلد ۲ * (۴) همچنين در فرشته * در نسخه‌هاى قلمي به نيت او منکبر و اين بي‌معني * (۵) در فرشته سيدي *

از بسکه سفاک و بیباک بود - اکثري از علما و صلحا و اشراف ملک را مقتول ساخت - و رایان کفره را - که بخصومت سلاطین بنگاله کمر بسته بودند - لشکر کشي نموده بقتل رسانید * و سید حسین شریف مکّي را بمنصب وزارت نواخته - صاحب اختیار امور سلطنت گردانید * و در جمع نمودن خزائن راغب گشته - بتجویز سید حسین - مواجب سوار و پیاده را کم کرده - در تعمیر خزانه کوشید - و در تحصیل خراج نیز سختگیریها پیش نهاد - لهذا عالمی از دست مظفر شاه متأذي شده متنفر گردیده * رفته (رفته) سید حسین نیز دل دگرگون کرد - تا کاري بجائي رسید که در سنه ۹۰۳ بسیاري از امرای کبار او (۱) بر گشته خروج کردند - و سلطان مظفر شاه با پنج هزار حبشي و سه (۲) هزار افغان و بنگالي در قلعهٔ گور متحصن گشت - و مدت چهار ماه میان مردم درون و بیرون جنگ واقع شد - و هر روز جمعي کثیر بقتل میرسیدند * گویند دران ایام که سلطان مظفر متحصن بود - هرکرا گرفته پیش او می آوردند - از کمال قهر و غضب - که طائفهٔ حبشي را مي باشد - شمشیر کشیده بدست خود می کشت - چنانچه عدد قتیلان خاصهٔ او بچهار هزار رسید * آخر مظفر شاه - با جمعیت خود از شهر برآمده - با امرا - که سید حسین شریف سرگروه همهٔ آنها بود - صف آرائي نمود - و از طرفین بست هزار کس علف تیغ و تیر گردیدند *

---

(۱) در فرشته از او بجاي آو * (۲) در فرشته سه در نسخه‌هاي قلمي سي *

شد از کشته ها پشته پرداخته -

تو گوئي حصاري دگر ساخته *

آخر نسيم ظفر بر پرچم لواي امرا وزيده[۱] - مظفر شاه با جمعي از مقربان و مخصوصان در ميدان کشته شد * و بقول حاجي محمد قندهاري - دران ايام از اول تا[۲] آخر در جميع معارک يک لک و بست هزار کس از مسلمانان و کافر بعالم فنا شتافتند * و سيد حسين شريف مکّي بسلطنت رسيده علم جهانباني افراشت * و در تاريخ نظام‌الدين احمد[۳] مسطور است که چون طبائع مردم از بدسلوکي مظفر شاه نفرت گرفت - سيد شريف مکّي - اين معني را بخاطر آورده - سردار پايکان (را) با خود موافق ساخته - شبي با سيزده نفر بحرم سرا درآمده - مظفر[۴] شاه را بقتل آورده - صباح آن بر تخت سلطنت نشسته - خود را سلطان علاءالدين ناميد * مدت سلطنت مظفر شاه سه سال و پنج ماه بود * مسجدي از تعميرات او در گور مانده بود *

سلطنت علاءالدين سيد حسين شريف مکّي *

چون سيد حسين شريف مکّي در ايام وزارت اخلاق جميله با جميع مردم مرعي داشته - هميشه بگوش خلائق ميرسانيد که مظفر شاه

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي ورزيده * (۲) در نسخه‌هاي قلمي و بجاي تا - در فرشته من اوله الى آخره * صفحه ۵۸۵ - جلد ۲ * (۳) در فرشته لفظ احمد ننوشته * (۴) در نسخه‌هاي قلمي بمظفر *

از بسکه خسیس و دني المزاج است - هرچند من - او را در باب رفاه سپاه و امرا ناصح شده - مانع از قبائح اعمال میشدم[۱] - سودمند نیفتاد - بجمع کردن زر مشغول میشود * ازین ممر امرا او را مشفق و مهربان و غمخوار[۲] خود تصور میکردند * چون نیکونهادي او و بدنفسي مظفر شاه در عوام معروف و در خواص مشهور بود - لهذا در آن روز که مظفر شاه کشته شد جمیع امرا در باب تعین پادشاه کنکاش کرده بسلطنت سید شریف مکّي راغب گشتند * و گفتند اگر ترا پادشاه سازیم بما چگونه سلوک[۳] خواهي کرد * گفت انچه مدعاي شما باشد خواهم کرد - و عجالة الوقت هرچه در شهر بر روي زمین باشد بشما میگذارم - و هرچه در زیر زمین است من بتصرف مي‌آرم * خواص (و) عوام بطمع مال قبول آن امر کردند - و بتاراج شهر گور - که از مصر گوي سبقت ربوده بود - شتافتند *

بدین گونه شهري بتاراج رفت -
تو گفتي که جاروب غارت برفت *

سید شریف مکّي باین آساني چتر پادشاهي گرفت - و خطبه

---

(۱) در نسخه‌های قلمي میشوم * در فرشته چنان ننوشته - " بگوش خلائق میرسانید که مظفر شاه خسیس است و قابل پادشاهي نیست و هرچند من او را در باب سپاه و امرا نصیحت کردم سود نیفتاده " *

(۲) در نسخه‌های قلمي بعد لفظ غمخوار لفظ از نوشته و آن مخل معني * (۳) همچنین در فرشته - در نسخه‌هاي قلمي مسلوک *

و سکه بنام خود کرد * مؤلف گوید که اهل تواریخ سید شریف مکّي نام او نوشتند - و چون بسلطنت رسید خود را علاءالدین خطاب کرد - اما در تمامي مملکت بنگاله و نواحی گور نام او حسین شاه[1] مشهور السنهٔ خاص و عام است * چون نام حسین شاه در تاریخ نیافتم - لهذا تردد داشتم - بعد تلاش بسیار از عبارات کتابه‌ها - که در خرابهٔ بلدهٔ گور الیوم بر سنگ دروازهٔ کلان[2] اثر قدم رسول - صلعم - و سونه[3] مسجد و بعضي مزارات دیگر - که از تعمیرات سلطان حسین شاه و پسر او نصرت شاه و پسر دیگر او محمود شاه است - کنده الآن موجود است - مستفاد شد که سیدالسادات علاءالدین ابوالمظفر شاه حسین سلطان بن سید اشرف الحسیني ست - و بشهور[4] و سنین سید شریف مکّي کتابه‌ها همه موافق است - دفع شبه و تردد گردیده * بخاطر میرسد که ظاهرا پدر بزرگوار او - سید اشرف حسیني - شریف مکّه بوده باشد - لهذا او هم به شریف مکّي مشهور شد - وگرنه نام آن جناب سید حسین بوده است * در رساله بنظر آمد که حسین شاه و برادرش یوسف معه پدر خود سید اشرف حسیني از متوطنان شهر ترمذ[5] بودند *

---

(۱) جرنل ایشیاٹک سوسائٹي حصه ۱ نمبر ۳ سنه ۱۸۷۳ع صفحه ۲۹۲ بنگرند * (۲) بعد لفظ کلان در نسخه‌هاي قلمي نوشته * (۳) یعني سونا بمعني طلا * (۴) در نسخه‌هاي قلمي شهور - درین صورت پیش لفظ کتابه‌ها لفظ در قلم‌انداز شده باشد * (۵) بدال مهمله نیز خوانند *

بحسب اتفاق وارد بنگاله شده - در ضلع راده[1] بموضع چاندپور سکونت گرفته - هردو برادر پیش قاضی انجا بتحصیل (و) کسب علوم مشغول شدند * و بدریافت نجابت اینها قاضی دختر خود را به حسین شاه تزویج نمود * پس ازان بخدمت مظفر شاه اختیار ملازمت نموده - بپایهٔ وزارت رسید - چنانکه مذکور شد * چون بر سریر سلطنت در بلدهٔ گور جلوس فرمود - بعد از چند روز مردم را از تاراج شهر منع نمود * و چون ممنوع نشدند - دوازده هزار تاراجي را بقتل رسانید - تا ازان عمل دست کشیدند * و تفحص کرده بسیاري از اموال را بتصرف خود درآورد * ازان جمله یک هزار و سه صد کشتی طلا بود - چه از قدیم‌الایام رسم در ملک لکهنوتي و بنگاله چنان بود که مردم دولتمند کشتیها از طلا ساخته طعام در وي میخوردند - و در روزهاي جشن و طوي در مجلس هر کسي‌که کشتیهاي طلا زیاده حاضر میشد موجب زیادتی فخر و اعتبار او در اقران میگردید * و این رسم تا حال در مردم اغنیا و صاحب حشمت استمرار دارد * سلطان علاءالدین حسین شاه - چون مرد دانا و عاقل بود - امراي اصیل را رعایتها نمود - و بندگان خاص خود را نیز بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسانید * و پایکان را - که حرام‌نمکي و خاوندکشي شعار[2] خود ساخته بودند - از چوکي

---

(۱) جائي دیگر راده‌ها - صفحه ۱۴۴ سطر ۱۵ * (۲) در نسخه‌هاي قلمي شعر *

دادن منع فرموده[۱] - و جمله را يكقلم برطرف كرد - تا مضرتي باو نرسد * و بجاي پايكان در چوكي و نوبت سرهنگان را مقرر كرد * و حبشيان را نيز يكقلم از تمامي قلمرو خود اخراج نمود * چون اين زمره هم بشرارت و خاوندكشي و شور پشتي مشهور شده بودند - در جونپور و هندوستان جا نيافته - اكثر بجانب گجرات و دكن شتافتند * اما سلطان علاءالدين حسين شاه - كمر معدلت استوار بسته - برخلاف ديگر سلاطين بنگاله - پاي‌تخت خود در اكدّاله[۲] - كه متصل شهر گور بود - مقرر كرد * و غير از حسين شاه احدي از سلاطين بنگاله سواي پندوه و بلدهٔ گور جاي ديگر پاي‌تخت خود نكرده[۳] * چون خود اشراف[۴] و نجيب بود - بمقتضاي كل شيء يرجع الى اصله - سادات و مغل و افغان را دست گرفته عمال خوب جا بجا برگماشت - تا ملك بقرار آمده - تزلزل و انقلاب - كه در زمان سلاطين حبشي وغيره بهم رسيده بود - برطرف شد * و گردن كشان مملكت جملگي[۵] سر بر خط فرمان او نهادند * و رايان اطراف را مطيع ساخته - تا اوديسه تسخير نموده - مالگذاري گرفت * بعد ازان عزيمت فتح ممالك

---

(۱) فرمود اينجا فصيح * (۲) در نسخه‌هاي قلمي اينجا يكدّاله و جاي ديگر اكدّاله صفحه ۹۶ سطر ۱۶ بنگرند ه در فرشته اكدّاله - صفحه ۵۸۷ - جلد ۲ * (۳) در نسخه‌هاى قلمي نكرده‌اند * (۴) بجاي شريف * (۵) در فرشته لفظ جملگي درين جمله ننوشته *

آشام - که مابین شمال و مشرق بنگاله واقع است - پیش‌نهاد همت ساخته - با لشکر جرار از پیاده و کشتیهاي بیشمار متوجه آن دیار گردید * و آن مملکت را مفتوح ساخته - با فوج دریاموج دران ممالک درآمد * و تمامی آن ولایت را تا کامروپ و کامته وغیره - (که) در تحت تصرف رایان عظیم‌الشان مثل روپ نرائن و مال‌کنور و کوسا لکهن و لچهمي‌نرائن وغیره بود - مسخر نموده - اموال و اسباب بسیار ازان ولایت بتصرف آورد - چنانکه(۱) افغانان مکانهاي آنها را شکسته تعمیر مکانها(۲) کرده بودند * و راجهٔ انجا - تاب مقاومت نیاورده - ملک را خالي کرده - بکوهستان گریخته بود * سلطان - پسر خود را با فوجي گران بضبط آن حدود گذاشته - خود مظفر و منصور به بنگاله مراجعت فرمود * و بعد مراجعت سلطان - پسرش دران جا بضبط و حراست پرداخت * اما چون موسم برسات رسید - و از طغیان آب طرق و مسالک مسدود گشت - راجه - با اعوان و انصار خود از کوه فرودآمده - آن لشکر را محاصره نموده - بجنگ پرداخته - و راه آذقه(۳) مسدود کرده - در اندک فرصت همگي را علف تیغ ساخت(۴) * و سلطان - بر کنار آب بهته(۵) قلعهٔ راست کرده - در آبادي و معموري

---

(۱) جمله بی ربط است * (۲) در نسخه‌های قلمي مکانهاي - بعد این لفظ شاید که چیزی قلم انداز شده * (۳) صاحب غیاث‌اللغات به زاي هوز تحقیق کرده * (۴) در نسخه‌هاي قلمي ساختند بصیغهٔ جمع * (۵) استوارت بتیا آورده و نوشته که آن نام نهري ست که آن را گنڈک نیز گویند *

ممالک بنگاله غایت سعي و اهتمام مبذول داشت * و مساجد و لنگرخانه در هر سرکار جا بجا تعمیر و مقرر ساخته - فقرا و عرلت گزینان را املاک بسیار عنایت فرمود * و بجهت خرج لنگرخانهٔ قدوة المشائخ شیخ نور قطب العالم - قدس اللّٰه سره - مواضع متعدده تعین فرمود - و هر سال از اکذاله - که پاي‌تخت او بود - بزیارت مزار فائض‌الانوار حضرت شیخ نور قطب العالم - قدس اللّٰه سره - بقصبهٔ پندوه مي‌آمد * و از برکت اخلاق حمیده و سیر پسندیده - و وفور عقل و کیاست - سالهاي دراز باستقلال کمال[1] در امر سلطنت پرداخت * و در سنه ۹۰۰ سلطان حسین شرقي - که سلطنت ممالک جونپور میکرد - از سلطان سکندر شکست خورده - و از تعاقب او مجال اقامت نیافته - به کهل‌گانو[2] رسید - و پناه و التجا باین آستان آورد * سلطان علاءالدین حسین شاه - عزت او را نگاه داشته - اسباب عیش و عشرت مهیا ساخت - تا از فکر و تردد سلطنت باز آمده - بقیهٔ عمر درهمین جا بسر برد * و در آخر ایام سلطنت او محمد بابر پادشاه در هندوستان مسلط شد * سلطان حسین شاه در سنه ۹۲۷ باجل طبعي طبل ارتحال ازین جهان فاني کوفت * مدت سلطنت او بست و هفت سال - و (نزد) بعضي بست و چهار سال - و بقول بعضي بست و نه سال و پنج ماه - بود * از سلاطین بنگاله مثل علاءالدین حسین شاه پادشاهي دیگر

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بکمال * (۲) جاي دیگر کهل‌گام - صفحه ۱۴۴ *

نشد * و آثار خیر او درین ملک مشهور افواه خواص و عام[1] است * هزده پسر داشت * نصرت شاه بعد از پدر جانشین گردید *

ذکر سلطنت نصرت شاه بن علاءالدین حسین شاه *

چون سلطان علاءالدین حسین شاه برحمت ایزدي پیوست - اعیان سلطنت و ارکان دولت پسر کلانش (را) - که نصرت شاه نام داشت - و به نصیب شاه معروف است - (و) عاقل و عادل و پسندیده‌خو - و نسبت بدیگر برادران در امور سلطنت شایسته و لائق‌تر - بود - بر تخت سلطنت اجلاس دادند * پسندیده‌ترین کاري که ازو بظهور آمده این بود که برادران را بقید و حبس نداده - مناصب هریکي را - از انچه پدر عنایت فرموده بود - دو چند ساخت * و راجهٔ ترهت را دستگیر نموده بقتل رسانید * و دو سردار نامي را - که[2] یکي علاءالدین - و دیگري مخدوم‌عالم - که به شاه‌عالم اشتهار دارد - (و) هردو داماد حسین شاه بودند - بضبط حدود ترهت و حاجي‌پور تعین نموده دران جا گذاشت * و چون بابر پادشا - سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودي را کشته - بر سواد اعظم هندوستان مسلط گشت - اکثر امراي افغان گریخته

---

(۱) صفحه ۶۲ حاشیه ۳ بنگرند * (۲) که اینجا مخل معني ست - و با لفظ بود بعد لفظ علاءالدین بیفزایند *

به نصرت شاه التجا آوردند * و در آخر سلطان محمود - برادر سلطان ابراهیم - نیز از مملکت خود برکنده شده به بنگاله آمد * نصرت شاه - دلجوئی هریکي نموده - فراخور مرتبه و حالت آنها و گنجائش مملکت خود - هریک را به پرگنات و قصبات لائق نوازش فرموده * و دختر سلطان ابراهیم را - که بآن ملک افتاده بود - بعقد و ازدواج خود درآورد * و استیلاي افواج مغل بخاطر آورده قطب شاه را بانواج گران بنواح بهرائچ گسیل کرده * و او را دران جا با مغلان چند کرت جنگ واقع شد - و مدتي بمقابلهٔ هم نشستند * اما خان‌زمان - داماد بابر پادشاه - تا جونپور متصرف شده بود - و چون در سنه ۹۳۵ (۱) که بابر پادشاه در جونپور آمده - تمامي اطراف و جوانب را بحیطهٔ تصرف خود درآورده بود - و عازم شد که به بنگاله رفته آنرا نیز بقبض و تصرف خود درآورد - نصرت شاه - مآل‌اندیشي نموده - تحف و هداياي نفیسه و ایلچیان کاردان فرستاده (۲) - از راه عجز و زاري درآمد * بابر پادشاه بنا بر صلاح وقت صلح کرده مراجعت فرمود * و چون بابر پادشاه پنجم ماه جمادي‌الاول (۳) سنه ۹۳۷ شنقار (۴) شد - و همایون پادشاه بر سریر دهلي قائم‌مقام گردید - آوازه افتاد که پادشاه دهلي در صدد تسخیر بنگاله است - لهذا نصرت شاه در سنه ۹۳۹ - بواسطهٔ

---

(۱) که اینجا بیکار * (۲) در نسخه‌هاي قلمي فرستاد * (۳) صحیح جمادي الاولی * (۴) در نسخه‌هاي قلمي به شنقار *

اظهار اخلاص و محبت و خصوصیت - تحائف نفیس مصحوب (ملک[۱]) مرجان خواجه‌سرا نزد سلطان بهادر گجراتي فرستاد * ملک مرجان - در قلعهٔ مندو[۲] با سلطان بهادر ملازمت نموده - بخلعت خاص سرفراز گشت * و دران مدت نصرت شاه باوجود سیادت مرتکب فسق و فساد و انواع ظلم و بیداد - که شرح آن موجب کدورت خاطر همگنان است - گردید - و عالمي از جور او متأذي شد * در همان اثنا روزي بزیارت قبر پدر خود - بمقام اکناکه که در شهر گور بود - سوار شد * قضا را در همان جا خواجه سرائي را بنا بر وقوع تقصیري وعید سزاي کردارش کرد * خواجه سرا - از ترس جان خود با دیگر خواجه سرایان اتفاق نموده - بعد مراجعت بدولتخانه - در سنه ۹۴۳ بقتل آورد * مدت سلطنت او شانزده[۳] سال بود * بعضي سیزده سال و کمتر ازان نوشته اند * بناي مکان انر قدم رسول - صلعم - در سنه ۹۳۹ - و مسجد طلائي - که عوام آنرا سونه[۴] مسجد گویند - در سنه ۹۳۲ - احداث شده - از تعمیرات نصرت شاه بن سلطان علاءالدین حسین شاه در خرابهٔ گور الیوم با شکستگي در و دیوار موجود است * و بناي مزار فائض‌الانوار حضرت مخدوم اخي سراج‌الدین در سعدالله پور نیز از آثار خیر آن پادشاه است * مؤلف گوید که در همه کتابه‌ها - که بر سنگها

---

(۱) همچنین در فرشته * (۲) در منتخب اللباب ماندو * (۳) محققین شازده بدون نون تحقیق کرده اند * (۴) صفحه ۱۳۱ حاشیه (۳) بنگرند *

کنده الآن موجود است - نام او نصرت شاه بن سلطان علاءالدین حسین شاه مینویسد[۱] - و در کتب تواریخ نام او نصیب شاه - بالنون[۲] و الصاد مهمله و یاي تحتانیه و باي موحده - مرقوم است * ظاهرا تصحیف و سهو شده باشد - چرا که در عبارات کنده‌هاي[۳] کتابهٔ سنگین غلطي را مدخلي نیست *

سلطنت فیروز شاه بن نصرت شاه *

چون سلطان نصرت شاه شربت ناگوار اجل چشید - پسرش فیروز شاه بتجویز امرا بر تخت سلطنت فرماندهي جلوس نمود * هنوز سه سال سلطنت کرده بود که سلطان محمود بنگالي - (که) یکي از هجده پسر سلطان علاءالدین حسین شاه بود - و نصرت شاه او را بامارت سربلندي داده بود - و تا زندگي نصرت شاه سلوک امرایانه میداشت - درین وقت قابو یافته - فیروز شاه را بقتل آورده - بر سریر سلطنت - بورثهٔ پدر خود - جلوس نمود *

ذکر سلطنت سلطان محمود بن علاءالدین *

چون محمود شاه بر سریر سلطنت جلوس نمود - مخدوم‌عالم یزنهٔ او - که بحکومت حاجي‌پور مامور بود - علم بغي افراشته - با شیرخان - که در نواحي سبمار (؟) بود - رابطهٔ محبت

---

(۱) بجاي مینویسد نوشته بایستي نوشت * (۲) بجاي به نون وصاد *

(۳) در نسخه‌هاي قلمي یاي اضافت بعد لفظ کنده ها قلم‌انداز شده *

و اخلاص درست کرد * محمود شاه قطب خان حاکم منگیر[۱] را بتسخیر ولایت بهار[۲] و استیصال مخدوم عالم (گسیل[۳] کرد) - و شیر خان هرچند در صلح زد[۴] فایده نکرد * آخر باتفاق افغانان دل بر مرگ نهاده قرار[۵] جنگ داد * چون تقارب فئتین رو داد جنگي عظیم وقوع یافت - و قطب خان در جنگ کشته شد - و شیر خان فیل و اسباب او را متصرف گشته قوي گشت * بعد ازان مخدوم عالم - بقصد انتقام یا بارادهٔ سلطنت - علم بغي افراشته - با محمود شاه جنگ کرده مقتول شد * و شیر خان افغان در همان زودي - که دران وقت بسلطنت دهلي رسیده بود - لشکر به بنگاله کشید * امراي بنگاله - در محافظت درِ[۶] تیلیاگڈهي و سکري[۷] گلي کوشیده - یک ماه جنگ کردند * آخرالامر تیلیاگڈهي و سکري گلي مفتوح شد - و شیر خان به بنگاله درآمد -

---

(۱) در فرشته همچنین جلد ۱ صفحه ۴۱۸ - در نسخه‌هاي قلمي منکبر *

(۲) در نسخه‌هاي قلمي به‌حاي حطي نوشته - و آن سهو کاتب باشد *

(۳) مؤلف اینجا از فرشته نقل کرده - و الفاظ گسیل کرد از سهو کاتب قلم‌انداز شده * (۴) در نسخه‌هاي قلمي - در صلح زد و فائده نکرد - در فرشته - "در صلح زد و ملایمت نمود فائده نکرد" * کاتب یا الفاظ ملایمت نمود از سهو نقل نکرده یا حرف و از طرف خود درآورده * (۵) در فرشته قرار بجنگ داد * (۶) بجاي در شاید که دره باشد - صفحه ۱۴۳ سطر ۱۰ بنگرند * (۷) در اسنوارت سکلي گلي *

و محمود شاه هم صف کشیده برابر آمد - و جنگ صعب واقع شد * سلطان محمود - از میدان شکست خورده - بقلعهٔ (۱) متحصن گشت - و عرضداشت مشتمل بر استمداد بحضور همایون پادشاه دهلي فرستاد * همایون شاه در سنه ۹۴۴ متوجه تسخیر ولایت جونپور شده * چون دران وقت شیر خان در بنگاله بود - همایون پادشاه بپاي حصار چنار رفته بمحاصره پرداخت * غازي خان سور - که از طرف شیر خان در قلعه بود - علم مدافعه افراشت - و تا شش ماه محاصره امتداد کشید * آخر بتدبیر رومي خان سرکوبها (۲) ساخته قلعه را مفتوح ساخت * و شیر خان هم - در باب انتزاع قلعهٔ گور مساعی جمیله بکار برده - کار بر محصوران تنگ ساخته * اما چون دران ایام یکي از زمینداران بهار سر بفساد برداشته مصدر فتنه‌ها شده بود - ناگزیر شیر خان - مصلحت در توقف ندیده - جلال خان پسر خود و خواص خان را - که از امراي معتبر او بود - بمحاصرهٔ قلعه گذاشته خود به بهار رفت * و جلال خان پسر شیر خان با محمود شاه جنگ میداشت - تا آنکه کار بر محصورین تنگ شده - و غله در شهر نایاب گردید * روز یکشنبه

---

(۱) در فرشته - در حصار گور متحصن شد * (۲) در فرشته چنان نوشته - " رومي خان که صاحب اهتمام توپخانهٔ پادشاهي بود در دریا سرکوبها ساخته قلعه بتصرف سپاه مغل درآمد " *

سیزدهم ماه فروردي[1] - مطابق ششم ذوالقعده[2] سنه ۹۴۴ - جلال‌خان با دیگر امرا - مثل خواص خان وغیره - طبل جنگ کوفت * سلطان محمود نیز از ضیق محاصره تنگ آمده بود - از قلعه برآمده بحرب پرداخت * چون ایام دولتش بزوال رسیده بود - و اقبال شیر خان یاوري نمود - سلطان محمود - تاب جنگ نیاورده - از راه بهته گریخته - بدر رفت - و پسران محمود شاه گرفتار شده - قلعهٔ گور با دیگر غنائم بدست جلال خان پسر شیر خان آمد * و جلال خان و خواص خان بقلعه درآمده بقتل و اسیر و غارت (و) نهیب پرداختند * و شیر خان هم - از فتنهٔ بهار اطمینان حاصل کرده - دنبال سلطان محمود نمود * چون بعد بقرب مبدل شد - سلطان محمود - لاعلاج برگشته - جنگ کرد - و زخم گران برداشته - از معرکه گریخت * شیر خان - مظفر و منصور جلوریز به گور رسیده - بنگاله را متصرف گشت * مسجد جامع در سعدالله‌پور از تعمیرات سلطان محمود بن سلطان علاءالدین حسین شاه الآن موجود است * از عبارت کندهٔ آن مستفاد شد که وي پسر سلطان علاءالدین حسین شاه است * و ایام سلطنت محمود شاه پنج سال نشان میدهند *

---

(۱) همچنین در اسکوارت - درنسخه‌هاي قلمي فبروردي * (۲) صحیح ذي‌القعده - صفحه ۴۹ حاشیه ۳ بنگرند *

جلوس فرمودن نصیرالدین محمد همایون پادشاه بر سریر بلدهٔ گور *

چون سلطان محمود - از جنگ شیرخان زخمدار گریخته - عازم ملازمت سلطان محمد همایون پادشاه شد - در وقتي که سلطان همایون پادشاه قلعهٔ چنار را مفتوح ساخته بود - در درویش پوره رسیده - ملاقات کرده عجز و الحاح تمام نموده - التماس یورش بنگاله کرد * سلطان - نظر ترحم بحال او مبذول داشته - میرزا دوست بیگ را در قلعهٔ چنار گذاشته - در اوائل سنه ۹۴۵ بعزیمت تسخیر بنگاله رایت نهضت افراشت * شیرخان بدریافت این معني جلال خان و خواص خان را بمحافظت درهٔ تیلیاگڈهي - که سر راه بنگاله واقع(۱) است - فرستاد * و این تیلیاگڈهي و سکري(۲) گلي جائي ست درمیان ولایت بهار و بنگاله در غایت استحکام - که از یک طرف کوه شامخ و جنگل قلب و صعب دارد که بهیچ وجه دخول دران ممکن نیست - و از جانب دیگر نهر گنگ که عبور ازان نهایت مشکل است * سلطان همایون شاه جهانگیر(۳) بیگ

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي واقعه * (۲) در نسخه‌هاي قلمي اینجا سانکري گلي و پیش ازین سکري گلي - صفحه ۱۴۰ سطر ۱۱ - و پائین نیز سکري گلي نوشته * (۳) در فرشته و استوارت جهانگیر قلي بیگ * و جائي دیگر در نسخه‌هاي قلمي همچنین نوشته * صفحه ۱۴۵ سطر ۹ بنگرند * در منتخب اللباب خافي خان جهانگیر بیگ *

مغل را بتسخیر تیلیاگڈهي و سکري‌گلي روانه فرمود * روزي که جهانگیر بیگ دران جا رسید - وقت فرود آمدن - جلال خان و خواص خان - با فوج مستعد یلغر کرده - بر سرش ریختند * افواج مغل - تاب نیاورده شکست فاحش[1] یافته - و جهانگیر بیگ زخمي شده - بحال تباه مراجعت کرده - باردوي سلطاني رسیدند * اما چون همایون پادشاه به تیلیاگڈهي و سکري‌گلي نزول اجلال فرمود - جلال خان و خواص خان - تاب حملهٔ همایوني در خود ندیده - بجانب کوه گریخته - ازان جا پیش شیرخان به گور رسیدند * افواج سلطاني ازان کوچهٔ تنگ بآساني گذشته منزل بمنزل روان شد * و چون کهل[2] گام مضرب خیام فلک‌احتشام شد - محمود شاه - که همراه رکاب بود - دران منزل شنید که هردو پسرانش - که بقید جلال خان افتاده بودند - کشته شدند * و ازین غم و غصه روز بروز میکاست - و در همان زودي رخت هستي بربست * و چون شیر خان - از رسیدن افواج سلطاني مطلع شده مضطر گشته - خزائن و دفائن سلاطین گور و بنگاله برداشته - بسمت راڈها گریخت - و ازان جا بجانب کوهستان جهارکهنڈ روان شد - همایون پادشاه شهر گور را - که دارالملک بنگاله بود - بي مانعي مسخر ساخته - و بنا بر تجنیس مذموم شهر را جنت‌آباد نام کرده - خطبه و سکهٔ پادشاهي جاري نمود * و سنارگام و چاٹگام وغیره بنادر در حوزهٔ تصرف پادشاهي درآمد * چندي بعیش و عشرت

---

(۱) بجای فاش * (۲) پیش ازین کهل‌گانو - صفحه ۱۳۵ سطر ۱۱ بنگرند *

پرداخته - دنبال شیر خان نکرده - این چنین دشمن قوي را سهل انگاشتند * هنوز از سه ماه زیاده دران جا نمانده بودند که از بدي آب و هواي انجا اسپان و شتران بسیار تلف شدند - و اکثر مردم بیمار گردیدند * بیک ناگاه خبر رسید که افغانان براه جهارکهنڈ رفته قلعهٔ رهتاس را مسخر نمودند - و فوجي بحراست قلعه گذاشته - و شیر خان خود به مونگیر آمده امراي پادشاهي را - که در مونگیر بودند - علف تیغ ساخت * و قضیهٔ تسلط میرزا هندال - که در دهلي[1] وقوع یافته بود - نیز شیوع یافت * پادشاه - از دریافت خبر دهلي مضطر شده - جهانگیر قلي بیگ را بصوبه‌داري بنگاله سرفراز ساخته - و ابراهیم بیگ را - که او هم از امراي کلان بود - با پنج هزار سوار انتخابي برفاقت او گذاشته - بر سبیل سرعت عازم اکبرآباد گردید * و این معني در سنه ۹۴۶ وقوع یافت *

بر تخت نشستن شیر شاه در شهر گور *

چون سلطان همایون پادشاه در سنه ۹۴۶ متوجه آگره گردید - شیر خان بر بي‌سامانيِ سپاه و مخالفت میرزا هندال مطلع شده[2]

---

(۱) در فرشته نوشته - "درین وقت خبر رسید که هندال میرزا در آگره و میوات علم بغي و مخالفت افراشته خطبه بنام خود خوانده شیخ بهلول را بقتل رسانید" - جلد ۱ صفحه ۴۲۳ * آگره بجاي دهلي صحیح باشد چه مؤلف خود پائین میگوید - عازم اکبرآباد گردید - و دو سطر پستر می‌نگارد - متوجه آگره گردید * (۲) در نسخه‌هاي قلمي شد *

با لشکر مستعد از رهتاس روان شد * و در وقتي که اردوي سلطاني به چوسا[1] رسید - سر راه گرفته مدت سه ماه در برابر نشست - و هر قدر که توانست مزاحمت رسانید * آخر شیخ خلیل نامي درویشي را - که مرشد شیر خان بود - از راه حیله و خدیعت بخدمت سلطان فرستاده - طالب صلح گردید * سلطان بنا بر اقتضاي وقت قبول فرمود - و چنان مقرر شد که بنگاله و رهتاس از شیر خان باشد - و زیاده‌طلبي نکند - و سکه و خطبهٔ پادشاهي دران حدود باشد * پس برین اقرار شیر خان بحلف قرآن مجید مبادرت نمود * سپاه سلطاني را ازین سوگند خاطر جمع شد * اما شیر خان - روز دیگر بافواج افاغنهٔ مستعد و مکمل - غافل[2] بر لشکر پادشاهي برآمده - فرصت صف‌آرائي نداد - و بعد از جنگ غالب آمده - گذرها را - که کشتیها دران جا بود - مسدود ساخت * ازین ممر شاه و گدا و امیر و وزیر[3] شکسته و بدحال از تعاقب افغانان خود را بي‌اختیار بآب گنگ زدند - چنانچه سواي هندوستانیان قریب بست هزار کس مغل غرق شدند * و پادشاه نیز خود را بآب زده بمدد یکي از سقایان بمشقت تمام

---

(۱) در فرشته جوسا - در اسکوارث چوسار و آن غلط است - در آئین نیز چوسا * (۲) لفظ یافته بعد لفظ غافل شاید که قلم‌انداز شده - در فرشته - ایشان را غافل یافته * (۳) بجاي وزیر غالباً فقیر باشد چه پیشتر شاه و گدا آورده *

بساحل نجات رسید - و با برخي از مردم - که پیمانهٔ عمر شان لبریز نشده بود - بجانب اکبرآباد متوجه شد * شیر خان - بعد از حصول[1] این فتح شگرف - مراجعت نموده به بنگاله آمد - و با جهانگیر قلي بیگ بدفعات جنگ کرده - آخر بدغا و حیله نزد خود طلبیده - او را با مردم رفقاي او بقتل آورد * و بقیهٔ افواج را که در دیگر جا بود نیز علف تیغ ساخته - خطبه و سکه بنام خود ساخت - و ولایت بنگاله و بهار یکقلم بتصرف خود درآورد * و ازان وقت خود را شیر شاه خطاب داد - و آن سال در بند و بست مملکت پرداخته قوت و شوکت تمام پیدا کرد * و در آخر سال خضر خان را بحکومت بنگاله گذاشته - خود بجانب اکبرآباد نهضت کرد * و ازان طرف افواج همایوني - باوجود نفاق برادران - یک صد هزار کس باستقبال شتافت - و در سنه ۹۴۷ روز عاشورا در نواحي قنوج بر لب آب گنگ طرفین مقابل شدند * و افواج مغل که[2] ارادهٔ فرود آمدن بر منزل داشتند - افغانان قریب پنجاه هزار سوار رسیدند * لشکر پادشاهي بي‌جنگ هزیمت خورد * و شیر شاه - تا خوشاب تعاقب نموده - مراجعت به اکبرآباد کرد *

حکومت خضر خان در گور *

چون خضر خان از جانب شیر شاه بحکومت بنگاله مقرر شد -

---

(۱) در نسخه‌های قلمي بعد حصول ازین فتح * (۲) اي همین که *

دختر یکي از سلاطین بنگاله را بعقد خود درآورده - در نشست و برخاست و دیگر تجملات سلوک پادشاهانه مرعي داشت * و چون شیر شاه در اکبرآباد ازین معني خبر یافت - مآل‌اندیشي نموده - علاج واقعه پیش از وقوع واجب دانسته - بر جناح استعجال بجانب بنگاله کوچ فرمود * و خضر خان چون بطریق استقبال بملازمت رسید - شیر شاه او را محبوس ساخته - ولایت بنگاله بچند کس قسمت نموده - ملوک‌الطوائف ساخت - و قاضي فضیلت را - که از علماي ولایت آگره بود - و بحسن و دیانت و امانت اتصاف داشت - امین ولایت گردانیده - صلاح و فساد ملک را در قبضهٔ اقتدار او سپرده - خود مراجعت نموده به اکبرآباد رفت *

ذکر ایالت محمد خان سور در بنگاله *

چون در سنه ۹۵۲ شیر شاه - در تسخیر قلعهٔ کالنجر بحکم تقدیر - ار آنش باروت نقب - که بزیر حصار حفر نموده بودند - بیخبر سوخت - و پسر خورد او - که جلال خان نام داشت - بر سریر سلطنت دهلي جلوس فرموده - خود را اسلام شاه خطاب داد - که در السنهٔ افواه عوام به سلیم شاه معروف است - محمد خان سور - که از امراي کبار و خویشان سلیم شاه (و) بعدل و انصاف و حسن اخلاق معروف بود - بحاکمي ممالک بنگاله ممتاز گشت - و چند سال تا آخر

عهد سلطنتش[1] راه یافته بود - علم مخالفت افراخته - متوجه تسخیر چنار و جونپور و کالپي گردید * محمد شاه عدلي هیمو بقال (را) - که از امراي کبار او بود - بانواج عظیم همراه گرفته - بر سر محمد خان رفت - و در موضع چهرگنّه[2] - که پانزده کروهي کالپي‌ست - بین الفریقین جنگ صعب اتفاق داد * مردم بسیار از طرفین شربت فنا چشیدند - و محمد خان نیز جام ممات نوشید * امراي بقیةالسیف رو بهزیمت نهاده - در جهوسي[3] فراهم گردیده - پسرش خضر خان را بسلطنت برداشته * بهادر شاه[4] بقصد انتقام خون پدر خود در صدد جمعیت لشکر شده - بسیاري

---

(۱) بعد لفظ سلطنتش چند سطر از سهو کاتب قلم‌انداز شده - وعبارت بي ربط و مطلب خبط گردیده * در اسڈوارت در ذکر محمد خان سور چنان نوشته - "گویند که این سردار تا آخر عهد سلطنت سلیم بغایت عدل و انصاف و نهایت حسن اخلاق حکم راند * چون در سنه ۹۶۰ محمد عدلي - که بشهوت پرستي و عشرت رغبت تمام داشت - برتخت سلطنت مسلط گردید - آن حاکم بنگاله (محمد خان سور) - خود را از اطاعت قاتل پسر ولي نعمت خویش بري دانسته - از تسلیم کردن حکومت سلطان ابا نمود و حکم فرمود تا سکه بنام خودش زدند" * تاریخ بنگالهٔ چارلس اسڈوارت چاپ کلکته سنه ۱۸۳۷ صفحه ۹۲ * از تاریخ فرشته نیز همین مضمون مستفاد میشود * صفحه ۱۵۱ حاشیه ۱ نیز بنگرند * (۲) در فرشته و اسڈوارت چپرگنّه * (۳) در اسڈوارت جُوسي * (۴) خطاب خضر خان که احوالش پائین مي آید *

از ممالک پورب را بتصرف آورده - به بنگاله آمد *

فرماندهیٔ خضر خان المخاطب بهادر شاه *

چون بهادر شاه بافواج جرار بممالک بنگاله درآمد - شهباز خان نام سرداري - که از طرف محمد شاه عدلي دران وقت حکومت گور داشت - بجنگ پیش آمد * امراي شهباز خان - غلبه از طرف بهادر شاه دیده - به بهادر شاه پیوستند * شهباز خان - با بقیهٔ جمعي که همراه داشت - پا بجنگ قائم نموده - در میدان جنگ بقتل رسید *

کسي را که دولت کند یاوري -
که یارد که با وي کند داوري *

بهادر شاه - مظفر و منصور شهر گور را بتصرف آورده - سکه و خطبه بنام خود جاري کرد * بعد ازان بر سر محمد شاه عدلي لشکر کشید - و مابین سورج‌گده و جهانگیره جنگ صعب رو نمود * محمد شاه - در معرکه زخمهاي کاري برداشته - بقتل رسید * و این محمد شاه مبارز خان ولد نظام خان سور است - که برادرزادهٔ شیر شاه و عموبچه و خسرپورهٔ سلیم شاه بود * بعد از وفات سلیم شاه روز سیوم - پسرش فیروز شاه (را) - که خواهرزادهٔ او میشد - کشته - خود بر تخت سلطنت دهلي نشسته - خود را محمد شاه عادل خطاب داده بود * چون لیاقت

سلطنت نداشت - افغانان او را عدلي[1] گفتند - و باندک تغير اللسان او را اندلي ميخواندند - و اندلي بلغت هندي بمعني نابينائي ست * و بعد ازان بهادرشاه - مدت شش سال سلطنت ممالک بنگاله کرده - بخوابگاه عدم شتافت *

سلطنت جلال الدين بن محمد خان *

بعد از وفات بهادر شاه - برادرش جلال الدين بر تخت سلطنت جلوس کرد - و پنج سال در شهر گور بحکومت بسر برده - بتسخير مملکت گور نهضت فرمود *

فرمانروائي پسر جلال الدين *

بعد از وفات سلطان جلال الدين - پسر او - که نامش معلوم نشد - بر سرير حکومت نشسته - کوس نوبت پنجروزه نواخت - و هنوز از هفت ماه و نه روز بيش نگذشته بود که غياث الدين - او را بقتل درآورده - زمام امور سلطنت بنگاله در قبضهٔ اقتدار خويش کرد *

سلطنت غياث الدين *

چون سلطان غياث الدين عروس مملکت بنگاله را در آغوش

---

(۱) در منتخب اللباب نوشته که مبارز خان فيروز خان را بکشت و خود را به محمد شاه عادل مخاطب ساخت - عوام الناس بوجه آن خون بيگناه او را عدلي شاه خواندند - و چون ديگر کارهاي بي‌موقع ازو بظهور رسيد ظريفان عدلي را به اندهلي که بزبان هندي بمعنی کور باشد مبدل ساختند *

کشید - هنوز بر بستر بیغمي از یک سال و یازده روز بیش استراحت نفرموده بود که تاج خان کراني زور آورده او را بقتل رسانید - (و) بضرب تیغ آبدار انتزاع سلطنت نمود *

فرماندهیء تاج خان کرانی *

تاج خان کراني از امراي سلیم‌شاه و حاکم سنبهل بود - در وقت تخلل محمد شاه عدلي از گوالیار گریخته راه بنگاله پیش گرفت * محمد شاه عدلي فوجي گران در پیء او گسیل کرد * در نواحيء چهبرامپور[1] - که چهل کروهي اکبرآباد و سي کروهي قنوج است - طرفین بیکدیگر مقابل شده - جنگ نموده - تاج خان شکست یافته بجانب چنار متوجه شد * و در راه بعضي عمال خالصهٔ محمد شاه عدلي را بدست آورده - از نقد و جنس انچه توانست وصول نموده - و یک حلقهٔ فیل - که یک صد زنجیر باشد - از پرگنات گرفته - به برادران خود - عماد[2] خان و الیاس خان - که حاکم بعضي ولایت[3] کنار گنگ و خواص پور تانده بودند - ملحق شد - و علم مخالفت مرتفع ساخت * چون محمد شاه از گوالیار بر سر کرانیان لشکر کشید - کنار گنگ طرفین مقابل هم شدند * هیمو بقال - که سردار و سپه‌سالار بود - یک حلقهٔ فیل همراه

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي چهپرا - در فرشته چهبرامپور و همین صحیح باشد * جلد ۱ صفحه ۴۴۰ * (۲) در فرشته عماد و سلیمان و الیاس * (۳) در فرشته ولایات *

گرفته - از آب عبره نموده - جنگ کرده غالب آمد * و چون ابراهیم خان سور - که شوهر خواهر عدلي بود - گریخته دهلي را بتصرف آورده - مورد فتنه گردید - ناچار عدلي از کرانیان دست بردار شده - بآن طرف شتافت * و کرانیان مستقل شدند * و چنانکه گذشت - چون تاج خان شهر گور را بتصرف خود درآورد - قریب نه سال بامر حکومت آن (بوده) و فتح ممالک نموده - بطور دیگران رخت هستي بربست *

فرماندهیء سلیمان کرانی *

در اوائل حال سلیمان خان یکي از امراي شیرشاه بود * شیرشاه او را بحکومت صوبهٔ بهار سرفراز ساخت - و در زمان سلطنت سلیم شاه نیز بدستور معهود بانتظام صوبهٔ بهار مي پرداخت * و چون سلیم شاه هم مسافر ملک آخرت گردید - و در هندوستان ملوک الطوائف شد - و در هر سري سوداي سلطنت و در هر دلي تمناي مملکت متمکن گشت - سلیمان خان - بعد وفات تاج خان برادرش - باستقلال کمال حاکم بنگاله و بهار شده - شهر گور را - بسبب ناسازيء آب و هواي انجا - ویران ساخته - قصبهٔ تانڈه را آباد ساخت * و در سنه ۹۷۵ ولایت اوڈیسه را بتصرف درآورد - و نائب مستقل دران مکان با فوج معتمد گذاشته - خود عازم تسخیر ملک کوچ شد * و اطراف و جوانب آنرا بحیطهٔ تصرف درآورده - هنوز محاصرهٔ شهر میداشت - که دران اثنا خبر رسید

که گردن‌کشان اودیسه باز علم بغي افراشتند * ناگزیر ازان جا برخاسته به تانده - که دارالملک او بود - مراجعت نمود * و چند گاه بهمین منوال تزلزل در هندوستان بود * و چون محمد همایون پادشاه از ایران مراجعت به هندوستان نمود - سلیمان خان - مآل‌اندیشي نموده - عرضداشت مبنی اظهار اعتقاد و اخلاص - معه تحف و هدایا - ارسال نمود - و ازان طرف هم - بمقتضاي صلاح وقت که قلع و قمع شیرخانیان درپیش بود - پیشکش و هدایا تشریف پذیرائي یافته - فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر دلاسا و تسلي صدور یافت - و بخلعت بحالي بدستور سرمایهٔ افتخار اندوخت * و بعد ازان هرچند سلیمان خان خطبه و سکهٔ ممالک بنگاله بنام خود کرده بود - اما[1] خود را حضرت اعلی میگفت - و بحسب ظاهر با جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه ملائمت نموده - گاه گاه تحف و هدایا میفرستاد * قریب شانزده سال حکومت بنگاله باستقلال تمام نموده - در سنه ۹۸۱ بر بستر خاک استراحت فرمود * و او بسیار تندمزاج و جفاپیشه وسخت‌گیر بود * و در تاریخ فرشته حکومت تاج خان کراني نوشته - و حکومت سلیمان خان بست و پنج سال مینویسد * چون برادرانش را - از ابتدا - حکومت این ممالک تفویض بود - و تاج خان بعد ازان آمد - لهذا همگي ایام حکومت آنها را بر یک کس ختم کرد * و الله اعلم بالصواب *

---

(۱) عبارت انجا بی ربط - غالباً چنان باشد - و خود را حضرت اعلی میگفت اما بحسب *

فرماندهیٔ بایزید خان بن سلیمان خان *

بعد از وفات سلیمان - پسرش بایزید خان - اطلاق سلطنت بر خود نموده - بر مسند فرماندهی بنگاله جلوس نمود * هنوز یک ماه بیش نگذشته بود - و بقولي یک سال و شش ماه سلطنت نموده بود - که هانسو نام افغاني - که پسر عم بایزید و یزنهٔ او بود - قصد او نموده - او را بدیوانخانه بدغا قتل ساخته - میخواست که خود متصدي امور سلطنت گردد * لودي خان - که سردار عمده و معتبر سلیمان خان بود - ابا نموده - بقتلش اقدام نموده * بقولي بعد دو و نیم روز برادر کوچک - که داؤد خان نام داشت - بعوض خون برادر خود هانسو را کشت * بر هر تقدیر بعد از بایزید داؤد خان برادرش جانشین برادر خود شده *

ذکر سلطنت داؤد خان بن سلیمان خان *

چون داؤد خان بر سریر حکومت بنگاله متمکن شد - پرکارروار محیط نقطهٔ سلطنت بنگاله گردیده - خطبه و سکهٔ قلمرو بنگاله بنام خود ساخت * و بواسطهٔ شرب مدام - و مصاحبت ارذال(۱) و اوباش - و کثرت خیول و خدم - و وفور استعداد و حشم - و فراواني اسباب و دولت - و افزونی شان و مکنت - که چهل هزار سوار خوش اسپه - و سه هزار و سه صد

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي ارزال *

زنجیر فیل - و یک لک و چهل هزار پیاده - از قسم تفنگچی و برق‌انداز و بان[۱] انداز و کماندار - و بست هزار توپ - که ازان جمله اکثر قلعه شکن - و بسیار نوادر جنگی - و دیگر آلات و ادوات حرب - که مستعد و موجود داشت - نخوت‌آرا شده - حوصلهٔ ممالک‌ستاني و کشورگیري بخاطر آورده - حواشي ممالک محمد اکبر پادشاه را مزاحمت رسانید * هرچند دولتخواهان ازین امور مانع آمده - نسخهٔ نصائح خواندند - بگوش هوش نشنید * منعم خان - المخاطب به خان‌خانان - که از طرف محمد اکبر پادشاه حاکم جونپور بود - و منصب پنجهزاري داشت - بحکم پادشاه متوجه بقلع و قمع داؤد خان شد - و او برخي از امراي مغل را پیشتر از خود گسیل کرد * داؤد خان از دریافت این معني - لودي خان افغان را - که از امراي عمدهٔ او بود - بمقابلهٔ مغلان تعین نمود * در پٹنه مقابلهٔ طرفین رو داده - چندي بجنگ پرداختند * آخرالامر فریقین بصلح راضي شده - هردو لشکر بولایت خودها مراجعت کردند * اما جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه قبول صلح نه نموده - راجه تودرمل را - به[۲] منصب هزاري سرفراز کرده - صاحب اهتمام بنگاله نموده - پیش خان‌خانان فرستاد - و امرایان و افواج دیگر را - بپاشیلیقي[۳] خان مذکور -

---

(۱) درنسخه‌های قلمي پا انداز * (۲) در نسخه‌هاي قلمي که بجاي به * (۳) در نسخه‌های قلمي بپاس سلیقي - و این بیمعني *

بنا بر استیصال داؤد خان نامزد کرد - و در باب تسخیر مملکت بهار مکرر فرمان به خان‌خانان اصدار فرمود * چون دران وقت میان داؤد خان و لودي خان في‌الجمله نزاعتي بهم رسیده بود - لودي خان کوفته‌خاطر شده - به خان‌خانان ابواب ملائمت مفتوح داشته - نسبت محمد اکبر پادشاه اظهار اطاعت و انقیاد نمود * قتلوخان نام سرداري - که با لودي خان نفاق داشت - سلسلهٔ عداوت جنبانیده - به داؤد خان شکایت کرد - که او با امراي اکبري (۱) سازش دارد - و در نهاني یکرو و یکداستان است * داؤد خان از اطلاع این معني به لودي خان کتابت (۲) عجزآمیز نوشته - با خود متفق ساخته - پیش خود برد - و خلاف مروت کرده - لودي خان را - که بحسن راي و تدبیر (و) شجاعت و مردانگي معروف و موصوف بود - بقتل آورد - و خود با جمعیت تمام بکنار آب سون سر راه بر لشکر اکبر شاه گرفت - و جائي (۳) که آب سون و سرو و گنگ الحاق یافته است بر روي دریا جنگ عظیم واقع شد * لمؤلفه -

برآمد ز ناورد برنا و پیـــر
شها شاپ پیکان فشا فاش تیـــر *
چکا چاک خنجر بگردون رسید -

---

(۱) در نسخه‌های قلمي اکثري * (۲) در فرشته کتابات * (۳) در فرشته - " جائي که آب سون به گنگ ملحق میشد " *

جگر چاک شد خون به جیحون رسید *
تبرزین بخود (۱) یلان گشته غرق -
چو تاج خروسان جنگی بفرق *

عاقبت الامر اقبال اکبري غالب آمده - و افغانان منهزم شده - رو بگریز نهاده - به پٹنه رفتند * و چند کشتی ایشان بدست مغلان افتاد * خان‌خانان هم متعاقب از دریا گذشته جلو ریز متوجه به پٹنه شد - و آن قلعه را - که داؤد خان در وي متحصن گشته بود - محاصره کرده طرح جنگ انداخت * لمؤلفه -

چو بر قلعه افتاد شان طرح جنگ -
ز طرفین غرید توپ و تفنگ *
ز آواز غریدن توپ و دود
چو ابر سیه کاندرو رعد بود *
ز باریدن گوله‌ها چون تگرگ
روان شد دران فوجها سیل مرگ *

چون این خبر به محمد جلال‌الدین اکبر پادشاه رسید - دانست که بي‌توجه او فتح قلعهٔ پٹنه غیرممکن است - لهذا همت ملوکانه کار بسته - خود با جمیع شاهزاده‌ها و امرا در یک هزار کشتي نشسته - و رنگارنگ پوششها بر کشتیها افگنده - در عین بارش باران متوجه شد * و چون بحوالی پٹنه رسید - خبر یافت

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بجولان بلا بجای بخود یلان *

که عیش خان نیازي[1] - که از سرداران معتبر آن افغان بود - از قلعه برآمده - با خان‌خانان جنگ کرده کشته شد - و مردم قلعه در فکر گریز اند * پادشاه خان‌عالم[2] را با سه هزار سوار بفتح قلعهٔ حاجي‌پور تعین فرمود * و او بدان جا رفته - قلعه را از دست فتح خان انتزاع کرده - بتصرف آورد * داؤد خان - از دریافت فتح قلعهٔ حاجي‌پور - ایلچیان کاردان بدرگاه اکبري فرستاده - استعفاي جریمه نمود * اکبر شاه فرمود بعد ملازمت عفو تقصیرات خواهد شد - و اگر بملازمت نمي‌آید از سه کار یکي اختیار کند - یا خود تنها بمقابلهٔ من بیاید - یا یکي از امراي (خود) را تنها بفریسد[3] تا بامراي من جنگ کند - یا یک فیل جنگي بفریسد تا با فیل من جنگ نماید - هرکه مظفر شود ملک ازو باشد * داؤد خان - از استماع این پیام هراسان شده - صرفه در اقامت پتنه ندیده - وقت شب از دروازهٔ آهني برآمده - و بکشتي سوار شده - و اسباب و حشم را همان جا گذاشته - بجانب بنگاله گریخت * قلعهٔ حاجي پور و پتنه مفتوح شد - و محمد اکبر پادشاه بست و پنج کروه تعاقب منهزمان نموده -

---

(۱) در منتخب اللباب خافي خان چاپ کالج پریس سنه ۱۸۶۹ع نیازي نام طائفهٔ افغان نوشته * در نسخه هاي قلمي تیاري * (۲) در اسٹوارت همچنین - در نسخه‌هاي قلمي اینجا جان عالم نوشته و جاي دیگر خان عالم * صفحه ۱۶۱ سطر ۵ بنگرند * (۳) بجاي بفرستد *

چهار صد زنجیر فیل داؤد خان با دیگر لوازم حشمت بدست بهادران مغل افتاده - هرکه گریخت جان بسلامت برد - ما بقی علف تیغ ساخته - منعم خان را بضبط آن نواح و دفع[1] داؤد خان مامور ساخته - خود از دریاپور علم مراجعت افراشت * چون خان‌خانان به سکری‌گلي رسید - داؤد خان بیطاقت شده بجانب اوڈیسه گریخت * و بعضي از امراي اکبري - مثل راجه تودرمل وغیره - که دنبال او به اوڈیسه رفته بودند - از دست جنید خان - پسر داؤد خان - دو کرت شکست یافتند - و منعم خان بر این معني آگاه شده[2] خود بجانب اوڈیسه رفت * داؤد خان باستقبال برآمده - چون مقاربت فئتین رو داد هردو لشکر تعبیهٔ صفوف نمودند * لمؤلفه -

دلیران بمیدان کشیدند صف -
همه خنجر و تیر و نیزه بکف *
دو سو فوج قائم شده چون دو کوه -
یکي بي‌شکوه و دگر با شکوه *
نمودند هریک همي دستبرد -
هم از توپ و تیر و سنان زد و خورد *
ز خون دلیران هردو سپاه
روان گشته سیلي دران رزمگاه *

---

(۱) بجاي ودفع درنسخه‌هاي قلمي واقع * (۲) درنسخه‌هاي قلمي شد *

بمیدان فتاده ز بس کشته‌ها -
بهر سو نمودار شد پشته‌ها *

گجرا[1] نام افغاني - که بشجاعت و تهور رستم وقت بود - و هراولی فوج داؤد خان باو تعلق داشت - بر هراول خان‌خانان - که خان‌عالم بود - حمله‌هاي مردانه آورده - فوج هراول را برهم زد - و خان‌عالم را بقتل رسانید - (و) پاي ثبات هراول را متزلزل ساخت * و جمعي - که میان قُول و هراول بودند - از صدمهٔ داؤد خان برهم خورده - پناه بقُول برده - باعث تفرقه نیز شدند * و خان‌خانان - با جماعهٔ قلیلي که مانده بود - مقابل با گجرا شده - بحسب اتفاق گجرا و خان‌خانان بیکدیگر رسیدند * لمؤلفه -

دو شمشیرزن چون بهم شد دو چار -
کشیدند تیغ از دو سو آبدار *
همي این بران وان برین زخم زد -
بدان سان که از جنگجویان سزد *
نشد بر زره‌ها یکي کارگر -
دگر بود در پیش رو شان سپر *
ز شمشیر گجرا سرانجام کار -
تن خان‌خانان شده زخمدار *

---

(۱) در اسڈوارث و طبقات اکبري گوجر *

دیگـــر یاوران درمیـــان آمدند -
میـــان دو سردار حائل شدند *

خان خانان - با آن حال جنگ کنان - از معرکه بیرون رفته بایستاد - و چون لشکر متفرقه برو جمع شد - باز متوجه حرب گجرا گردید * قضا را در عین گرمي حرب تیري بر مقبل گجرا رسید * لمؤلفه -

چو گجرا دگر بار آمد بجنـــگ -
ز شست قضا شد کشاده خدنگ -
به پیشانیش چون رسیـــد از صفا -
گذر کرد پیـــکان ز سوي قفـــا[1] *
بر افتاد گجـرا بمیـــدان چو کوه -
ز افتادنش گشت بیـدل گروه *
چو دولت ز داؤد خان رو بتافت -
ز هر جانب ادبار بر وي شتافت *
گریزان (شد) از جنگ داؤد خان -
که دیگر نبودش ظفر را گمـــان *

داؤد خان - فیلان و جمیع اسباب حشم را گذاشته - به بیدلي تمام از میدان گریخت * همه اسباب بدست افواج مغل آمد * و راجه تودرمل وغیره امراي پادشاهي بتعاقب داؤد خان شتافتند *

---

(۱) در نسخه‌های قلمي قضا *

داؤد خان - چون بنواحي دریاي چین رسید - در پاي قلعه - که کنار نهر کنگ بود - پناه برد - و چون راه گریز مسدود بود - ناچار اهل و عیال را در قلعه گذاشته - خود کفن در گردن انداخته - و دل بر مرگ نهاده - بعزم جنگ برگشت * راجه تودرمل چگونگی حال را به خان خانان اعلام نمود * خان خانان باوجود زخمها بر جناح استعجال بانجا شتافت * اما داؤد خان بتوسط یکي از امرایان حرف صلح درمیان آورد - و چون بناي آشتي استحکام یافت - بملاقات منعم خان رفت * خان‌خانان - سلوک مروت و فتوت مرعي داشته - کمر (و) خنجر و شمشیر مرصع بجواهر قیمتي بار داده - ولایت اوڈیسه و کنگ[1] بنارس را به داؤد خان مسلم داشته - باقي ممالک را متصرف شده - بشوکت و عظمت تمام مراجعت فرموده - ببلدهٔ ٹانڈه آمده - (به) امر حکومت پرداخت * چون در سنوات سابق - از عهد محمد بختیار خلجي تا زمان شیر شاه - بلدهٔ گور پاي‌تخت سلاطین بنگاله بود - و بواسطهٔ ناسازي آب و هواي انجا با مردم غیر بومي - افغانان خواص‌پور ٹانڈه را احداث نموده نشیمن‌گاه حکام ساختند - خان‌خانان - بفکر تعمیر بلدهٔ گور شده - بدان جا رفت -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي کنگ و بنارس - مگر صحیح کنگ بنارس - چه کنگ را کنگ بنارس نیز میگفتند - چنانکه در آئین اکبري و طبقات اکبري مذکور است *

و آن شهر را مجدداً تعمیر ساخته - نشیمن خود کرد * و در همان زودي از عدم موافقت آب و هواي انجا بیمار شده - در نوزدهم رجب سنه ۹۸۳ ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد * داؤد خان . از دریافت خبر وفات خان‌خانان - باتفاق افغانان باز بنگاله و بهار را متصرف گشت - و في‌الفور بعزم استخلاص خواص پور ٹانڈه آمد * امراي اکبري تاب توقف نیاورده - کلهم بیرون رفتند * داؤد خان باستقلال کمال بحکومت پرداخت *

حکومت نواب خان‌جهان در ممالک بنگاله و کیفیت قتل داؤد خان *

چون خبر وفات منعم‌خان خان‌خانان در دهلي رسید . محمد اکبر پادشاه حسین قلي خان ترکمان را - بخطاب خان‌جهان نواخته - بحکومت بنگاله تعین نمود * و چون خان‌جهان دران نواح رسید - خواجه مظفرعلي ترهتي - که نوکر بهرام‌خان بود و خطاب مظفرخان یافته نامزد بهار شده بتسخیر قلعهٔ رهتاس آمده بود - با لشکر بهار و ترهت و حاجي‌پور وغیره با وي ملحق شد * و جمیع امراي اکبري با آنها متفق شده عازم تسخیر قلعهٔ تیلیاگڈهي و سکري‌گلي شدند * داؤد خان نیز - با لشکر قیامت اثر - دران محل که مابین گڈهي و ٹانڈه است - بمقابلهٔ خان‌جهان شتافت * اما خان‌جهان - بحملهٔ اول

گذهي را مفتوح ساخته - قریب یک هزار و پانصد افغانان را بقتل درآورد - و متوجه آن موضع - که معسکر داؤد خان بود - شد * چون بعد بقرب مبدل گردید - پانزدهم شهر محرم سنه ۹۸۳ روز پنجشنبه - طرفین[1] بآراستن صف سپاه قیام نمودند * لمؤلفه -

دو پرخاشگر صف برآراستند -
ستیزآوران جنگ میخواستند *
چو شد گرم بازار جنگ و ستیز -
کشیدند بر یک دگر تیغ تیز *
ز غریدن توپ و قهقاه بان
بلرزید بر خویشتن آسمان *

کالاپهاڑ - که از امراي نامدار داؤد خان بود - بر جرنغار[2] خان جهان تاخته برهم زد - و مظفرخان بر برنغار[3] داؤد خان رانده از جا برداشت[4] - و دران حالت خان‌جهان بر قول داؤد خان حمله برد - و جنگ صعب درگرفت * لمؤلفه -

ده و زن برآمد دران رزمگاه -
بسي خلق شد کشته از دو سپاه *

---

(۱) در نسخه‌های قلمي - " طرفین صف بآراستن سپاه " * (۲) در نسخه‌هاي قلمي جورنغار * (۳) در نسخه‌های قلمي برانغار * (۴) در نسخه‌های قلمي برخواست *

ز بس کشته‌ها پشته‌ها گشته بود -
شد آثار روز قیامت نمود *
یل نامور خان‌جهان در نبرد
برآورد از فوج داؤد[۱] گرد *
بهر سو که شمشیر افراختي
عدو را سر از تن جدا ساختي *
و زین سوي داؤد با تیغ تیز
بر آورد از فوج او رستخیز *
بهر سو که با تیغ رو می‌نهاد
به پایش سر خود عدو می‌نهاد *
اگر بر سواري زدي تیغ کین -
دو پاره شدي تا بقربوس زین *
و گر نیزه بر سینهٔ کس زدي[۲] -
سنانش ز پشتش ترازو شدي *
به نیروي بازوي[۳] آن شیر مست
بسي را بکشت و بسي را بخست *
و لیکن چو اقبال یاري نکرد -
بمیدان قدم استواري نکرد *

---

(۱) در نسخه‌های قلمي اوداد بجای داؤد * (۲) مؤلف قافیهٔ زدي با شدي جائز داشته * (۳) بجای بازوی شاید که بازویش باشد *

هزیمت شد و مال و اسباب باخت -
دو اسپه بسوي وي ادبار تاخت *

چون همای فتح و ظفر بر لشکر اکبر شاه سایه انداخت - و داؤد خان از معرکه فرار نمود - بهادران لشکر خان‌جهان - تعاقب از دست نداده - دنبال نمودند - تا آنکه داؤد خان را - اسیر دستگیر نموده - نزد خان‌جهان آوردند - و خان‌جهان - وجودش را مایهٔ فتنه و فساد دانسته - حکم بقتل او کرد * لمؤلفه -

سرش را بریدند از تیـــغ کین -
شد از خون داؤد رنگیـــن زمین *
شده تخت شاهي ز شاهان تهي -
ز بنگالـــه شد ختـــم نام شهي *

جنید خان - پسر داؤد خان - که زخم گران برداشته از معرکه بدر رفته بود - بعد دو سه روز تن مجروح او از روح تهي گردید * خان‌جهان آن قدر ممالک - که در ضبط خان‌خانان بود - بقبض درآورده - تمامي فیلان افغانان را با دیگر غنائم بخدمت اکبر پادشاه مرسول داشته * و مظفر خان - نقارهٔ مراجعت نواخته - به پٹنه رفته - در سنه ۹۸۴ متوجه تسخیر قلعهٔ رهتاس گشت *

کیفیت مستاصل شدن بعضي امراي داؤد خان *

چون مظفرخان عازم مراجعت بسمت پٹنه شد - در اثناي راه

محمد معصوم خان را بر سر حسین‌خان افغان - که دران نواح بود - گسیل کرد - و او حسین خان را گریزانیده در پرگنه - که جاگیر او بود - درون قلعه فرود آمد - و کالاپهاڑ با هشت صد سوار بر سر معصوم خان آمده محاصره کرد * معصوم خان فرجهٔ دیده دیوار عقب قلعه را شگافته برآمد - و با کالاپهاڑ جنگ درداد * قضا را در عین گرمی جنگ فیل ادبار - که فیل جنگی کالاپهاڑ بود - بخرطوم اسپ معصوم خان را زیر کرد - و او را پیاده ساخت * دران اثنا جوانان تیرانداز بضرب تیر فیلبانش را کشتند - و فیل بی‌فیلبان[1] بحسب اتفاق بر فوج خود حمله کرد - و بسیاري از افغانان را هلاک و پامال ساخت * ازین سبب شکست بر افغانان افتاد - و کالاپهاڑ کشته شد - و فیل او باز گردید * ولایت اوڈیسه و کنک‌بنارس و تمامي ممالک بنگاله و بهار - باهتمام و سعي خان‌جهان بالتمام داخل دیوان محمد اکبر پادشاه شد - و دولت سلاطین بنگاله اختتام و انقراض پذیرفت - و دیگر کسي صاحب سکه و خطبه دران ممالک نشد * و امراي بزرگ افغانان - بطور[2] حسین خان و کالاپهاڑ - چنانکه ذکر شد - یکقلم مستاصل شدند - و بعضي باقصاي ممالک بنگاله در جنگلها خزیدند * در سنه ۹۸۷ خان‌جهان ترکمان داعی حق را لبیک اجابت گفت - و افغاناني - که نام و نشان شان مفقود بود -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بي‌فیلبانان * (۲) در فرشته مثل *

سر از گوشها برآورده - مکرر در فکر امارت و ایالت شدند * ازان جمله عثمان خان نام - سردار عمدهٔ[1] افاغنه - باجتماع افغانان پرداخته - سر بشورش برداشت * محمد اکبر پادشاه خان‌اعظم مرزا عزیز کوکه (را) با دیگر امراي عمده بر ممالک بنگاله و بهار تعین نمود * و او مساعی جمیله در قلع و قمع افاغنه بتقدیم رسانید * و چون دفع مادهٔ فساد افاغنه بکلي صورت نمي‌بست - لهذا در سنه ۹۹۰ شهباز خان کنبو[2] بکومک افواج سابق لاحق گشت - و با عثمان‌خان جنگها رو داد * و افواج قاهره دست از قتل و اسیر (و) غارت و نهیب آن جماعه نمي‌کشیدند * بالجمله در حین حیات اکبر شاه دولت افاغنه رو بزوال نهاد - اما چون استیصال کلي نشده بود - بعد شنقار شدن اکبر پادشاه - که در سنه ۱۰۱۴ - هزار و چهارده - هجري وقوع یافته بود - عثمان خان خروج نموده آب رفته را در جوي شمشیر آورد * و قریب بیست هزار افغان فراهم آورده - خطبهٔ آن نواح بنام خود خوانده - و بغرور جمعیت موفور دست و پا زدن آغاز نهاد * و امراي پادشاهي را - که درین ملک بودند - بحساب نه آورده - بر ممالک محروسهٔ پادشاهي دست تطاول دراز کرد *

اکنون خامهٔ بدائع‌نگار بتحریر حالات ناظمان بنگاله - که از پیشگاه آسمان‌جاه پادشاهان چغتائي بخلاع نظامت بنگاله مخلع

---

(۱) بعد لفظ عمده درنسخه‌هاي قلمي بر نوشته * (۲) بعض کنبوه خوانند *

شده - لواي حکومت برافراشته - این دیار را از خس و خاشاک وجود اشرار پرداخته اند - مي پردازد *

روضهٔ ثالث در ذکر حکومت ناظمانی که از حضور سلاطین تیموریهٔ دهلي بنظامت بنگاله ممتاز شدند * نظامت راجه مان سنگه *

چون - بتاریخ نوزدهم جمادي الثاني سنه ۱۰۱۴ هجري - نورالدین محمد جهانگیر پادشاه - در ارک مستقرالخلافهٔ اکبرآباد - بر اریکهٔ سلطنت جلوس فرمود - ازانجا که خبر طغیان عثمان خان متواتر از روي وقائع و اخبار و عرائض امرا رسیده بود - هم در روز جلوس راجه مان سنگه را - خلعت فاخره با چارقب و شمشیر مرصع و اسپ خاصه عطا فرموده - بنظامت صوبهٔ بنگاله امتیاز بخشید - و وزیر خان بدیواني و تنقیح این صوبه مباهات اندوخت * بعد رسیدن دربن ملک - عثمان بدگوهر مبادرت بر مبارزت نمود - و در یکدگر جنگها واقع شد * عثمان بچیرگي و خیرگي تمام سلوک غائبانه مي نمود * چون ایام جنگ امتداد کشید و استیصال افاغنه میسر نشد - لهذا در همان سال جلوس راجه مان سنگه را ازین خدمت خلع نمودند - و قطب الدین خان کوکلتاش - بخلعت و کمر مکلل و اسپ با زین مرصع - جیغهٔ افتخار بر تارک اعتبار زد * نظامت راجه مان سنگه هشت ماه و چند روز بود *

نظامت قطب‌الدين خان *

چون قطب‌الدين کوکلتاش - نهم شهر صفر سنه ۱۰۱۵ - بخلعت نظامت صوبهٔ بنگاله و منصب پنجهزاري ذات و سوار و دو لک روپيه مدد خرج خان مذکور و سه لک روپيه مدد خرج کومکيان - سرمايهٔ افتخار اندوخت * بعد رخصت شدن از حضور والا درين ملک رسيده - هنوز چند ماه بيش نگذشته بود - که از دست علي قلي بيگ استجلّو - که مخصوص بخطاب شيرافگن خان بود - کشته شد * و تفصيل اين اجمال آنکه - علي قلي بيگ استجلّو سفرچي شاه اسمٰعيل پسر شاه طهماسپ صفوي بود * بعد فوت شاه اسمٰعيل - از راه قندهار به هندوستان آمده - در ملتان به عبدالرحيم خان خان‌خانان - که متوجه فتح ٹهٹه و ملک سند بود - ملازمت نمود * خان‌خانان او را غائبانه در سلک بندگان پادشاهي منسلک ساخت - و او دران يورش مصدر ترددات نمايان و خدمات شايان گرديد * چون خان‌خانان مظفر و منصور ازان يورش مراجعت بحضور نمود - حسب‌الالتماس او بمنصب لائق سرفرازي يافت - و درهمان ايام صبيهٔ مرزا غياث[1] بيگ طهراني را - که مسماة[2] مهرالنسا نام بود - نامزد او کردند *

---

(۱) در نسخه‌هاى قلمي عنايت بيگ - مگر در ديگر کتب تاريخ غياث بيگ *

(۲) لفظ مسماة اينجا بيکار - و بود بجاى داشت بيمحل *

و وقتي که حضرت عرش‌آشیاني از اکبرآباد متوجه فتح دکن شدند - و شاهزادهٔ ولي‌عهد باستیصال رانا[۱] دستوري یافت * علي قلي بیگ بکومک شاهزاده متعین گشت - و آن جناب - التفات تمام بحال او مبذول فرموده - بخطاب شیرافگن خان اختصاص بخشیدند * و بعد جلوس بر اورنگ جهانباني - جاگیر او در بردوان بصوبهٔ بنگاله عنایت فرموده او را بدان صوب رخصت کردند * بعد ازان - چون دنائت طبع و فتنه‌جوئي و بدخوئي او معروض حضور شد - لهذا قطب‌الدین خان را در وقت رخصت بنگاله اشارتي رفته بود که اگر او را بر جادهٔ صواب راسخ‌قدم و ثابت‌قدم بیند فبها و الا نه[۲] روانهٔ درگاه فلک‌اشتباه سازد - و اگر در آمدن تعلل نماید بسزا رساند * چون قطب‌الدین خان به بنگاله رسید - آخر از حرکات و سکنات و طرز معاش او بدگمان شد * هرچند حضور خود طلب نمود - عذرهاي نامسموعه[۳] پیش آورده نیامد * قطب‌الدین‌خان حقیقت را بدرگاه والا عرضداشت نمود * فرمان صادر شد که بنوعي که در هنگام رخصت حکم شده بود - سزاي ناهنجاري در دامن روزگارش نهد * خان مذکور - بمجرد ورود فرمان - بلا توقف - جریده بر سبیل یلغار متوجه بردوان شد * شیرافگن خان - از دریافت خبر رسیدن خان موصوف - جریده

---

(۱) ای رانای اودي‌پور * (۲) نه بیکار * (۳) صفت بصیغهٔ مؤنث آورده برعایت موصوف - مگر آن جمع فارسي ست *

با دو کس جلودار باستقبال شتافت * و در وقت ملاقات - مردم قطب الدین خان هجوم آورده چون انگشتري دور او فرا گرفتند * او گفت این چه سلوک و کدام روش است * خان معزی الیه[1] - مردم را از هجوم مانع آمده - تنها همراهش شده - بسخن پرداخت * شیرافگن آیهٔ دغا از صفحهٔ حال مطالعه نمود * پیش ازان که از طرف ثاني حرکتی رو دهد - علاج واقعه قبل وقوع واجب دانسته - بچستی تمام شمشیري بر شکم قطب الدین خان زد - که روده و احشایش بیرون افتاد * خان مسطور - بهر دو دست شکم خود را گرفته - آواز[2] بر آورد که مگذارید که این حرامخوار بیرون رود * آئینه خان نام کشمیري - که از بنده‌هاي عمدهٔ او[3] بود - اسپ را برانگیخته شمشیري بر فرقش زد * شیرافگن خان بهمان حال بیک ضرب کار او هم باتمام رسانید * درین وقت ملازمان قطب الدین خان - از اطراف هجوم آورده - بزخمهاي پیهم کارش ساختند * این شیرافگن خان همان است که زن او نورجهان - بیگم جهانگیر پادشاه - مشهور السنهٔ خاص و عام است * یکی از شعرا گوید -

نورجهـــان گرچه بصورت زن است
در صف مردان زن شیرافگن است *

---

(۱) در نسخه‌های قلمي معزالیه * (۲) در نسخه‌هاي قلمي او را *
(۳) در نسخه‌هاي قلمي بود او *

بعد کشته شدن قطب الدین خان نظامت صوبهٔ بنگاله به جهانگیر قلي خان - که ناظم صوبهٔ بهار بود - تفویض گردید - و اسلام خان بجاي او بحکومت صوبهٔ بهار اختصاص یافت *

نظامت جهانگیر قلی خان *

در اواخر سنه ۱۰۱۵ - (که) سال دویم[1] از جلوس جهانگیري بود - جهانگیر قلي خان - که ناظم صوبهٔ بهار بود - بحکومت بنگاله بلندپایگي یافت * و او لاله بیگ نام داشت - (و) از غلام زاده هاي میرزا حکیم بود * بعد وفات میرزا - بخدمت حضرت عرش آشیاني پیوست - و آن حضرت بشاهزادهٔ بلنداقبال - نورالدین محمد جهانگیر - مرحمت فرمودند * صاحب نعش قوي بود - و کارهاي عمده ازو متمشي میگشت - و در امور مسلماني و حق پرستي رسوخ تمام داشت * بعد رسیدن در بنگاله - هنوز بضبط و ربط کما ینبغي نپرداخته بود که لشکر اجل بر سرش تاخت * حکومت او یک سال و چند ماه بود * چون خبر وفات او بحضور رسید - اسلام خان - ولد شیخ بدرالدین فتحپوري - که نظامت صوبهٔ بهار داشت - بحکومت این دیار امتیاز یافت * و حکومت صوبهٔ بهار و پٹنه به افضل خان - ولد شیخ ابوالفضل علامي - مقرر گردید *

---

(۱) دیگر جا دوم نوشته *

حکومت نواب اسلام خان و کیفیت قتل عثمان خان *

چون - سال سیوم از جلوس - نظامت صوبهٔ بنگاله به اسلام خان تفویض یافت - در باب اطفای نائرهٔ شورش و طغیان عثمان خان تاکید بلیغ شد * خان موصوف - بعد رسیدن در جهانگیرنگر - به تنظیم و تنسیق ممالک پرداخت * چون حسن انتظام و ربط و ضبط امور نظامت معروض حضور گردید - لهذا - سال چهارم از جلوس - بپاداش حسن خدمت - بعنایات منصب پنجهزاري ذات و سوار سر امتیاز باوج فلک سود * خان موصوف افواج گران - بسرکردگي شیخ کبیر و شجاعت خان - ترتیب نموده - باستیصال آن مایهٔ طغیان - یعني عثمان خان - بر گماشت - و دیگر امراي نامدار - مثل کور خان پسر قطب الدین خان کوکه - و افتخار خان - و سید آدم بارهه - و شیخ اچهه - و معتقد خان - و پسران معظم خان - وغیرهٔ بندههاي پادشاهي - بکومک مقرر گشتند * چون بحدود متعلقهٔ عثمان رسیدند - نخست میانجیٔ سخن‌دان[۱] بنا بر اصلاح مزاج نکبت[۲]امتزاج آن مایهٔ طغیان فرستاد * لآئی شاهوار نصائح ارجمند را گوشوارهٔ گوش دلش ساختند * ازانجا که آن بد سرشت در اصل جوهر ناقابل (بود) - و لیاقت شناخت این

---

(۱) در نسخههای قلمي سخن دانا * (۲) در نسخههای قلمي نکهت *

جوهر نداشت - قدر این شبچراغ ندانسته - خرف‌پاره‌هاي افکار لایعني را در کیسهٔ ادبار خود فراهم آورد - و در مقابل آن گوهر تابان شبهٔ مزخرفات خود را در چید - و فرستاده را بی[1] نیل مقصود رخصت مراجعت داد - و خود آمادهٔ قتل شده - سمند مبادرت (و) مبارزت را گرم‌مهمیز ساخته - بر کنار نالهٔ[2] پر از لاي و خلیش جنود ادبار آراست * چون خبر این جرأت و بي‌تمیزي او سامعه آشوب امراي جهانگیري شد - سال هفتم از جلوس - اواخر ماه ذیحجه سنه ۱۰۲۰ - بتسویهٔ صفوف اقبال پرداخته - قدم تهور در میدان جلادت و شجاعت افشردند * و ازان طرف عثمان نیز - ترتیب افواج شقاوت امتزاج نموده - در عرصهٔ ادبار بمقابلهٔ اقبال صفوف قتال پیراست * بهادران رزمجو - از طرفین بمقابله و مجادله پرداخته - داد بسالت و شجاعت دادند * لمؤلفه -

صفوف از دو سو گشت چون رو برو
فتـــادند در یکـــدگر سو بســـو *
زتوپ و تفنگ و سنان و زتیـــر
شده گرم هنـــگامهٔ دار (و) گیـــر *
زبس دود و از گـــرد تا آسمـــان
ممیـــز نمي شد زمیـــن و زمـــان *

---

(۱) در نسخه‌های قلمي بی نیل در مقصود * (۲) در نسخه‌های قلمي بعد لفظ نالهٔ حرف که نوشته *

شد از شور و غوغاي هردو سپاه
همه عرصهٔ حشر آن رزمـــگاه *
روان هر طرف گوله و تير و بان
ز جنگ‌آوران کرد خالي جهان *
تن پهلـــوانان طپان[۱] هر طرف
چو مرغان مذبوح در هر دو صف *

در عين گرمئ هنگامهٔ جنگ و بارش تير و تفنگ - عثمان - پردلي[۲] بکار برده - فيل مست جنگي پيشا پيش خود گرفته - بر فوج هراول حمله آورد * بهادران نبردآزما - پاي ثبات افشرده - دست باستعمال سيف و سنان کشاده - کارنامهٔ رستم و سام طي کردند * سيد آدم بارهه و شيخ اچهه - که سرداران فوج هراول بودند - داد مردي داده جان‌نثار شدند * درين وقت چپقلش از طرفين در صفوف رو داد * افتخار خان سردار صف برنغار[۳] - و کشور خان سردار فوج جرنغار[۴] - با جمعي کثير از نمکخواران - بساغر شهادت رحيق سقاهم ربهم شراباً طهورا پيمودند - و از مخالفان نيز جم غفيري بدار الجهنم شتافتند * عثمان چون ديد که چندين از سران و نامداران فوج پادشاهي سرشار جام شهادت شدند - و صفوف از مردان

---

(۱) صحيح تپان * (۲) در نسخه‌هاي قلمي بزدلي * (۳) در نسخه‌هاي قلمي ديران عار - صفحه ۱۶۵ سطر ۱۳ نيز بنگرند * (۴) در نسخه‌هاي قلمي جرانغار - صفحه ۱۶۵ سطر ۱۲ نيز بنگرند *

کار خالي شد - بار دیگر بچه نام فیلي مست را پیش رو داشته - خود بر فیل عماري دار سوار شده - بذات خود بر فوج هراول تاخته - حمله‌هاي پیهم نمود * ازین طرف شجاعت خان - با خویشان و برادران خود - بمقابله و مدافعه پرداخته - لوازم شجاعت و تهور بتقدیم رسانید (۱) * اکثري از خویشانش راوق شهادت نوشیدند - و بسیاري زخمهاي چهره افروز برداشته دست از کار کشیدند * چون آن فیل به شجاعت خان رسید - خان موصوف اسپ را جولان داده نیزه بر خرطوم فیل زد - و بچابکي تمام تیغ از کمر کشیده دو زخم متواتر بر مستکش فرود آورد - و چون برمتصل شد - جمدهر کشیده دو زخم دیگر رسانید * فیل - از غایت مستي پرواي این حربه ها نکرده - بغضب تمام پیش آمد - (و) راکب و مرکوب را زیر کرد * آن شجاع - چستي کار برده - سبک از اسپ جدا شده - راست بایستاد * درین حالت جلودار خان مسطور شمشیر دودستي بر دست فیل زد - و زخم کاري افتاد - چنانکه فیل بزانو درآمد * شجاعت خان - بمدد کاري جلودار - فیلبانش را بزیر انداخت - و بجمدهر زخم دیگر بر خرطوم فیل زد * فیل ازین زخم فریادکنان گریخت - و قدمي چند رفته بیفتاد * اسپ شجاعت خان صحیح و سالم برخاست - و خان مذکور برنشست * مقارن این حال - فیلي دیگر بر علمدار تاخته معه علم زیر کرد *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي رسانیدند *

شجاعت خان آواز داد که خبردار مردانه باش من زنده ام اینک رسیدم * جمعي که گرد پیش علمدار بودند پردل شده حربه‌های کاري انداخته - فیل را مجروح ساخته گریزانیدند - و علمدار را سوار ساختند * درین وقت که جنگ کوته یراق درمیان آمده - اکثري شهید و بقیة السیف جریح شده طاقت دست جنبانیدن نداشتند * اقبال پادشاهي بجلوه در آمد - گلولهٔ تفنگي بر پیشانی عثمان بدنهاد خورد - و او را بر عماري نگونسار ساخت * اگرچه دانست که جانبر نیست - با این هم لشکر را ترغیب جنگ میکرد * و چون آثار مغلوبیت از ناصیهٔ بخت خود مشاهده نمود - عنان ادبار منعطف ساخته - با رمق حشاشه به بنگاله رسید * و افواج منصور تا[1] لشکرگاه بتعاقب پرداخته عنان کشیدند * عثمان نیمي از شب گذشته بگذشت * ولي خان برادرش و ممریز خان پسرش - خیمه و لوازم حشم را همان جا گذاشته - لاش آن بدمعاش را برداشته - بمخیم خود شتافتند * شجاعت خان بدریافت این واقعه ارادهٔ تعاقب نمود - اما دولتخواهان - عذر کوفتگي و ماندگي لشکر و تجهیز و تکفین مقتولان و تیمار مجروحان در پیش آورده - دران روز مصلحت تعاقب ندادند * مقارن این حال - معتقد خان - که در آخر بخطاب لشکرخاني سرفراز گشته - و عبد السلام خان - پسر عبد المعظم خان - وغیره بنده‌هاي پادشاهي - با سه صد

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بآ *

سوار و چهار صد بندوقچي تازه در رسیدند * شجاعت خان - این مردم را همراه گرفته - بتعاقب آن گروه شقاوت‌پژوه پرداخت * ولي خان - قافیه بر خود تنگ دیده - پیغام کرد که مایهٔ این طغیان عثمان بود - نتیجهٔ کردار خود یافت - و ما همه تابع فرمانیم - اگر پیمان امان یابیم - سر بر آستان نهاده - فیلان عثمان را برسم پیشکش بگذرانیم * شجاعت خان و معتقد خان - دلداري نموده - عهود (و) مواثیق درمیان آوردند * روز دیگر ولي خان و ممریز خان با جمیع برادران و خویشان بملاقات شجاعت خان آمدند - و چهل و نه زنجیر فیل پیشکش گذرانیدند * شجاعت خان و معتقد خان - آنها را همراه گرفته - مظفر و منصور در جهانگیرنگر به اسلام خان پیوستند (۱) * اسلام خان عرضداشت متضمن نوید این فتح در اکبرآباد بحضور پادشاه ارسال داشت - شانزدهم شهر محرم سنه ۱۰۲۱ بحضور شاهنشاهي گذشته بمطالعه درآمد * و در جلدوي چنین خدمت نمایان بمنصب ششهزاري - و شجاعت خان باضافهٔ منصب و (خطاب) رستم‌زماني - سرفراز شدند - و سائر بندههای پادشاهي - که در استیصال عثمان خان مصدر ترددات نمایان شده بودند (۲) - هر یکي بمناصب ارجمند ممتاز شدند * طغیان عثمان خان هشت سال بود - و در سال هفتم از جلوس - مطابق سنه ۱۰۲۲ هجري - استیصال او بوقوع آمد * و سال

---

(۱) در نسخههاي قلمي پیوست * (۲) در نسخههای قلمي برد *

هشتم از جلوس - اسلام خان را با مردم مگ - که حیوان بصورت انسان اند - جنگ درمیان آمد * جمعي از مردم مگ را - که در قید آمده بودند - همراه پسر خود - هوشنگ خان - بحضور پادشاه ارسال داشت * و در همان سال - که سنه ۱۰۲۲ هجري باشد - در بنگاله داعی حق را لبیک اجابت گفت - و حکومت این ملک به قاسم خان برادر او تفویض یافت *

نظامت قاسم خان *

چون حکومت بنگاله به قاسم خان - برادر اسلام خان - مقرر گردید - پنج سال و چند ماه متکی وسادهٔ نظامت بوده - چون آشامیان - در حدود ممالک محروسه - سر بشورش برداشته - سید ابابکر را از جمدهر (؟) دستگیر کرده بردند - و تدارک این معني کما حقه از خان موصوف متعذر شد - لهذا خان مذکور معزول شده - و ابراهیم خان فتح‌جنگ بانجام امور این ملک مقرر گشت *

نظامت ابراهیم خان و آمدن شاه‌جهان در بنگاله *

ابراهیم خان فتح‌جنگ در سنه ۱۰۲۷ - مطابق سال سیزدهم جلوس والا - بحکومت صوبهٔ بنگاله و ولایت اوڈیسه سر بلند گردید * و وي احمد بیگ خان - برادرزادهٔ خود را - حاکم اوڈیسه نموده - خود در جهانگیرنگر طرح اقامت انداخت - (و) در رتق و فتق امور ملکداري پرداخت * چون در زمان حکومت او واقعات سترگ رو داد - لهذا اجمالاً بتفصیل آن مي پردازد * سال هفدهم

از جلوس سنه ۱۰۳۱ - بعرض پادشاه جهانگیر رسید که دارای ایران عزم انتزاع قلعهٔ قندهار دارد - بذابران زین‌العابدین - بخشی احدیان - در برهانپور نزد شاهزاده شاهجهان فرمان باین مضمون رسانید که شاهزاده - بر جناح استعجال - با افواج و توپخانه و افیال - متوجه ملازمت حضور گردد * شاهزاده - از برهانپور نهضت فرموده - در ماندو رسیده - معروض داشت که موسم برسات نزدیک است - ایام بارش در قلعهٔ ماندو[1] گذرانیده - متوجه درگاه خواهد شد * و پرگنهٔ دهولپور را بجاگیر خود التماس نمود - و دریا خان افغان را بحراست انجا تعین فرمود * چون پیش از وصول عرضداشت - در همان ایام - حضرت خدیو جهان صبیهٔ نورمحل را - که از شیرافگن داشت - براي شاهزاده شهریار خواستگاري فرموده بودند - و پرگنهٔ مذکور بالتماس نورمحل بجاگیر شهریار تنخواه شده - شریف الملک - ملازم شاهزاده شهریار - قلعهٔ دهولپور را بتصرف خود داشت * مقارن آن دریاخان رسیده خواست بر قلعه دست تصرف دراز کند - از طرفین نائرهٔ قتال اشتعال یافت * قضارا تیري بر حدقهٔ شریف الملک رسیده چشمش را از نور عاطل ساخت * وقوع این واقعه باعث برهمی مزاج بیگم شده - آتش فتنه بالا گرفت - و بتحریک بیگم خدمت قندهار به شهریار تعلق یافت * و میرزا

---

(۱) در نسخه‌های قلمي ماندہ و گذرانیدہ - در سیر المتأخرین و منتخب اللباب قلعهٔ ماندو *

رستم[۱] صفوي بانالیقی شاهزاده و سپه سالاری لشکر ممتاز گردید * شاهجهان - از دریافت اشتعال آتش فساد - افضل خان - خلف ابو الفضل علامي - را - که بعد عزل از صوبهٔ بهار بدیوانی شاهزاده امتیاز یافته بود - معه عرضداشت روانهٔ حضور ساخت - تا بآبیاری ملاطفت و مدارا هیجان غبار فتنه را تسکیني دهد - و آزرم و ادب از میان نرود * ازانجا (که) بیگم در مزاج پادشاه تصرف تمام داشت - او را راه سخن نداده بتحصول مطالب رخصت مراجعت داد - و بمتصدیان درگاه اعلی حکم[۲] شد که محالات متعلقهٔ شاهجهان را - که در سرکار حصار و میان دواب واقع[۳] است - بجاگیر شهریار تنخواه نمایند - و بشاهزادهٔ بلنداقبال فرمان شد که صوبهٔ دکن و گجرات و مالوه بآن فرزند عنایت شد - ازین صوبجات در هر جا که خواهند اقامت نموده بضبط آن حدود پردازند * و جمعي از بنده‌ها را بجهت یورش قندهار طلب شده است - بر سبیل استعجال روانهٔ حضور نمایند * و غرهٔ خورداد سال هجدهم از جلوس والا سنه ۱۰۳۲ - آصف خان بصاحب صوبگي ممالک بنگاله و اوڈیسه دستوري یافت * چون صبیهٔ آصف خان در عقد ازدواج شاهجهان بود - بعضي مگس طینتان - آصف خان را بجانبداري

---

(۱) در منتخب اللباب همچنین مگر در نسخه‌های قلمي اینجا نسیم صفوي و جائی دیگر رستم صفوي * صفحه ۲۰۵ سطر ۴ بنگرند *

(۲) در نسخه‌هاي قلمي حاکم * (۳) در نسخه‌های قلمي واقعه *.

شاهجهان متهم داشته - بیگم را باین آوردند که مهابت خان را - که از قدیم با آصف خان خصومت دارد - و با شاهجهان بی اتفاق است - از کابل باید طلبید - و فرامین عالمطاع و نشانهای بیگم بطلب او صادر گردید * مهابت خان - از کابل رسیده - بسعادت ملازمت حضور سرمایهٔ افتخار اندوخت * و به شریف[1] - وکیل شاهزاده پرویز - حکم شد که بسرعت تمام شتافته - شاهزاده پرویز را با لشکر صوبهٔ بهار بحضور آرد * و چون بیگم از جدائی برادر اضطرار خاطر داشت - همان سال دویم ماه آذر حکم شد که آصف خان عطف عنان نموده بدرگاه رسد * القصه شاهجهان - از دریافت خبر مقدمات مذکور و بی التفاتی حضرت شاهنشاهی و نقار خاطر نورجهان بیگم - مقرر نمود که قاضی عبد العزیز - متوجه درگاه والا شده - مطالب ایشان را بعرض همایون رساند - و پیش از فراهم آمدن عساکر از اطراف و اقطار ممالک و رسیدن شاهزاده پرویز - خود بخدمت پدر بزرگوار شتابد - بحتمل که غبار فتنه فرو نشیند * فی الجمله قاضی موصوف بر کنار آب لودیانه داخل لشکر فیروزی شد* ازانجا که خاطر همایون باغوای بیگم آشفتگی تمام داشت - قاضی را بار حضور نداده - به مهابت خان حکم شد که او را مقید دارد * درین نزدیکی شاهجهان هم - بانواج فراوان - بنواح اکبرآباد - در فتحپور مضرب خیام ساخت - و موکب

(۱) شاید که شریف خان باشد - صفحه ۲۰۴ سطر ۱۶ بنگرند *

اقبال پادشاهي از سرهند معاودت فرمود - و سائر امرا و منصبداران[1] - از محالات جاگیر خودها آمده - بسعادت زمین‌بوس فائز شدند - و تا رسیدن بدارالخلافهٔ دهلي جمعیت موفور فراهم آمد * و هراولي فوج به عبدالله خان مقرر گشته - حکم شد که یک گروه پیشتر از اردوي معلی فرود آمده باشد * اما شاهجهان - مآل‌اندیشي فرموده - بخود قرار داد که اگر باین جمعیت انبوه بمقابله شتابد - احتمال دارد که کار بجائي رسد که تدارک‌پذیر نباشد - لهذا با خان‌خانان و بسیاري از بنده‌ها - از راه راست عطف عنان نموده - بست کروه جانب جنوب شتافتند * و راجه بکرماجیت و داراب[2] خان پسر خان خانان را - با جمعي از بنده‌ها - بمقابلهٔ لشکر فیروزي گذاشتند - تا اگر فوجي - بتحریک بیگم - بتعاقب تعین شود - نامبرده‌ها سد راه آنها شوند - تا وقتي که فتنه اطفا پذیرد * و تاریخ بستم جمادي‌الاول سنه ۱۰۳۲ خبر معاودت شاهزاده شاهجهان معروض حضور گردید * بیگم - بتحریک مهابت خان - آصف خان و خواجه ابوالحسن و عبدالله خان و لشکر خان و فدائي خان و نوازش خان وغیره (را) - با جمعیت بست و پنج هزار سوار - بمقابله برگماشت * و ازان طرف راجه بکرماجیت و داراب خان - ترتیب افواج نموده - در برابر

---

(۱) درنسخه‌های قلمي - امرای و منصبدار * (۲) درنسخه‌های قلمي دارخان - و پائین درانخان و دارانخان *

آمدند - و از طرفین بجنگ تیر و تفنگ اقدام نمودند * چون عبدالله خان با شاهجهان یکدل بود - اقرار[1] داشت که - هرگاه افواج باهم مقابل شوند - بوقت فرصت - خود را بخدمت شاهزادهٔ والا تبار رسانم * درین وقت قابو یافته جلوریز بلشکر شاهزاده پیوست * راجه بکرماجیت - که (بر) ارادهٔ عبدالله خان مطلع بود - شادان و فرحان نزد داراب خان شتافت - تا نوید آمدن او رساند * قضارا گلولهٔ تفنگ بر پیشانی راجه رسید - فی‌الفور بیفتاد * ازین ممر سررشتهٔ انتظام افواج شاهزاده از هم گسیخت * با آنکه مثل عبدالله خان سردار - بنای فوج هراول پادشاهي را منهدم ساخته - بلشکر شاهزاده متفق شده بود - تا هم داراب خان وغیره - سرداران لشکر - پای همت خود را بر جای داشتن نتوانستند * ازان طرف رفتن[2] عبدالله خان و ازین طرف کشته شدن راجه بکرماجیت افواج را از نسق انداخت - و دست و دل لشکریان از کار رفت * آخر روز افواج طرفین بجای خودها رفته قرار گرفتند * الحاصل موکب شاهنشاهي از اکبرآباد بصوب اجمیر نهضت فرمود - و شاهزاده شاهجهان بجانب ماندو رایت مراجعت برافراشت * و بست و پنجم ماه مذکور شاهزاده پرویز را با عساکر بیشمار بتعاقب شاهجهان رخصت نمودند *

---

(۱) بجای اقرار شاید که قرار باشد * (۲) در نسخه‌های قلمي قبل لفظ رفتن و کشته شدن حرف از نوشته و آن مخل معني *

عنان اختيار شاهزاده و نظم و نسق امور عساكر بصوابديد راي مهابت خان مفوض شد * چون شاهزاده پرويز - با عساكر نصرت مآثر - از كريوهٔ چاندا عبور نموده - بولايت ماندو درآمد - شاهجهان - با جمعيت خود - از قلعه فرود آمدند - و رستم خان را با جمعي بمقابله فرستادند * بهاءالدين برقنداز - از مخصوصان رستم خان - كه در سلك بندگان منسلك بود - از مهابت خان عهود (و) مواثيق گرفته - در كمين فرصت نشست * وقتي كه افواج طرفين برابر هم صف آرا شدند - رستم خان - اسپ برانگيخته - خود را بلشكر پادشاهي ملحق ساخت * اين رستم خان بدسرشت را - شاهزادهٔ والا قدر از منصب سه بستي (۱) بوالا پايهٔ پنجهزاري و خطاب رستم خاني نواخته - بصوبه داري گجرات سرفراز فرموده بودند - و اعتماد كمال بر وي داشتند * درين وقت كه او را سالار سپاه ساخته بمقابلهٔ شاهزاده پرويز تعين فرمودند - حقوق تربيت چندين ساله را بر طاق بيوفائي گذاشته - به مهابت خان پيوست * از وقوع اين حركت افواج شاهزاده يكقلم برهم خورد - و اعتماد از ميان برخاست * اكثري - جادهٔ پيماي شوارع ناحق شناسي شده - رو بفرار آوردند * شاهجهان - از اطلاع اين حال - باقي مانده را پيش خود طلبيده - از آب نربدا عبور فرموده - كشتيها را بآن طرف كشيده - بيرم بيگ بخشي را

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي پشتي *

با جمعي بر کنار آب گذاشته - خود با خان خانان و عبدالله خان وغیره بصوب قلعهٔ اسیر و برهانپور شتافت * محمد تقي بخشي نوشتهٔ خان‌خانان را - که نهاني نزد مهابت خان فرستاده بود - گرفته - بخدمت شاهزاده شاهجهان آورد * در عنوان مکتوب این بیت نوشته بود -

صد کس بنظر نگاه میدارندم -
ورنه بپریدمي[1] ز بي‌آرامي *

شاهزاده او را - با داراب خان پسرش - از خانه طلب داشته - آن نامه را در خلوت بوي بنمود - و وي جواب معقول نیارست[2] داد - لهذا او را با فرزندانش - متصل دولتخانه - نظربند نگاه داشتند - و فال بد مضمون بیت راست آمد * مهابت خان - بنهاني نوشته‌ها فرستاده - خان‌خانان را بسخنان مردم‌فریب از راه برد * و خان‌خانان - بطریق مشورت - بخدمت شاهجهان التماس نمود که چون زمانه بناسازي‌ست - اگر چندي بمقتضاي آنکه -

زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز -

طرح صلح اندازند - قرین مصلحت و موجب رفاهیت بنده‌هاي خدا خواهد بود * شاهجهان - اطفاي آتش فتنه را فوز عظیم پنداشته - خان‌خانان را در خلوت برده - اول بسوگند مصحف

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي پرندمي * (۲) در نسخه‌هاي قلمي نیاراست *

خاطر خود را از طرف او مطمئن ساختند - و او - دست بمصحف برده - بغلاظ و شداد سوگند خورد که هرگز ازان جناب روي اخلاص نتابد - و طريق بيوفائي نه پيمايد - و در انچه قرين صلاح و خيرخواهي طرفين باشد کوشد * شاهجهان - پس از دلجمعي خود - خانخانان را رخصت فرموده - داراب خان را - با فرزندان او - در خدمت خود نگاه داشتند * و مقرر شد که مشارالیه - این طرف آب متوقف شده - بمراسلات ترتیب مقدمات صلح نماید * و چون خبر صلح و رخصت خانخانان انتشار یافت - مردماني - که بر کنار آب تعین بودند - لوازم حزم و احتیاط را گذاشته - سررشتهٔ استحکام گذرهاي آب را از دست دادند * شبي در حالتي که اینها در گران خواب غفلت بودند - جماعتي از جوانان کارگذار - اسپان بآب در زده - مردانه عبور نمودند * شورش عظیم برخاست - مردم از هول دست و پا گم کردند * بیرم بیگ دست مدافعه کوتاه دیده پاي همت نتوانست افشرد - و تا خود را جمع کند - مردم بسیاري از آب گذشته بودند * خانخانان - حرف سوگند را از لوح خاطر زدوده - نامهٔ وفا درنوردید - و توسن بیوفائي را گرم مهمیز نموده - به مهابت خان پیوست * بیرم بیگ منفعل و خجل خود را بخدمت شاهزادهٔ عالي‌قدر رسانیده * شاهزاده - از دریافت بیوفائي خانخانان و عبور لشکر پادشاهي از آب نربدا - توقف در برهانپور

قرین مصلحت ندانسته - در عین شدت برشکال و طغیان آب از دریای تبتی عبور فرموده - از راه ولایت قطب‌الملک بصوب اوڈیسه رایت نهضت افراشت *

ذکر رسیدن موکب شاهجهانی در بنگاله و کشته شدن ابراهیم خان فتح‌جنگ *

چون موکب شاهجهانی در ولایت اوڈیسه رسید - احمد بیگ خان - برادرزادهٔ ابراهیم خان ناظم بنگاله - که از قبل عم خود نیابت اوڈیسه داشت - دران آوان بر سر زمینداران نواح رفته بود * بیک ناگاه خبر تشریف‌آوری شاهزاده دریافته - نقد همت درباخت - و دست ازان مهم باز داشته - بموضع پیلی - که جای حاکم‌نشین آن صوبه بوده است - مراجعت نموده - نقد و جنس اشیای خود را همراه گرفته به کتک - که از پیلی دوازده کروه سمت بنگاله واقع است - رفت - و دران جا نیز مجال اقامت ندیده - به بردوان نزد صالح بیگ - برادرزادهٔ جعفر بیگ - رفته کیفیت واقعه ظاهر ساخت * صالح بیگ تصدیق رفتن رایات منصور شاهزاده نمیکرد * درین وقت نوشتهٔ عبدالله خان بطور استمالت بنام صالح بیگ رسید * او مستمال نشده قلعهٔ بردوان را مستحکم نموده متحصن گشت * و چون بردوان مضرب خیام فلک احتشام شد - عبدالله خان بمحاصره پرداخته توپ بر روی تنگ ساخت * چون کار بدشواری

کشید - و ابواب کومک مسدود یافت - لاعلاج عبدالله خان را دید * خان موصوف فوطه در گردنش انداخته بحضور اقدس آورد * چون این خار از راه برداشته شد - رایات دولت‌آیات بطرف راجمحل ارتفاع یافت * و چون این خبر به ابراهیم خان فتح‌جنگ - که ناظم صوبهٔ بنگاله بود - رسید - بدریاي حیرت فرورفت * با آنکه افواج کومکي او در سرحد مگ و دیگر امکنه متفرق بودند - در اکبرنگر عرف راج‌محل پاي همت افشرده - باستحکام حصار و فراهم آوردن سپاه و ترتیب لشکر و اسباب رزم پرداخت * درین حین نشان شاهزاده بنام او صدور یافت - مضمون آنکه بحسب تقدیر انچه شدني بود از قوه بفعل آمد - اکنون[1] که از عساکر فیروزي باین طرف شد - اگرچه در نظر همت ما وسعت این ملک (از) جولانگاه نگاهي بیش نیست - و مطلب ازین عالیتر است - لیکن چون این سرزمین پیش‌ما افتاده سرسري هم نمیتوان گذاشت - اگر او ارادهٔ رفتن بدرگاه پادشاهي داشته باشد - دست تعرض از جان و مال و ناموس او کشیده - مي‌فرمائیم که بخاطر جمع روانهٔ دهلي شود - و اگر توقف درین ملک مصلحت داند - ازین ملک بهر جا که پسند نماید اختیار نموده آسوده و مرفه‌الحال نشسته باشد * ابراهیم خان در جواب نوشت که

---

(۱) عبارت اینجا بي ربط - شاید که چنان باشد - اکنون که عساکر فیروزي مآثر باین طرف متوجه شد *

بندگان حضرت این ملک را به پیر غلام خود سپرده‌اند - سر من است و این ملک - تا جان دارم می‌کوشم - خوبیهای عمر گذشته معلوم - از حیات مجهول الکمیت چه مانده است - اکنون سوای این آرزوئی ندارم که حقوق تربیت ادا نموده - در راه وفا جان نثار شده - بسعادت شهادت فائز شوم * القصه ابراهیم خان اول خواست که در قلعهٔ اکبرنگر متحصن شود - اما چون قلعهٔ کلان بود - و آن قدر جمعیت - که از هرطرف محافظت چنانچه باید توان نمود - با خود نداشت - لهذا در مقبرهٔ پسرش - که حصار مختصر داشت - تحصن جست * درین حال جمعی از بنده‌ها - که متعینهٔ[1] تهانجات بودند - آمده حصار مقبره را محاصره نمودند - و از درون و بیرون آتش تیر و تفنگ مشتعل گشت * درین وقت احمد بیگ خان هم رسیده داخل حصار شده - از آمدن او دلهای محصوران (را) فی‌الجمله تقویتی پدید آمد * چون اهل و عیال اکثری دران طرف آب بودند - عبدالله خان و دریا خان افغان خواستند که از آب گذشته بدان طرف لشکرآرا شوند * ابراهیم خان از دریافت این معنی مضطر شده - احمد خان را همراه گرفته - سراسیمه بدان سو شتافت - و دیگر مردم را بحراست حصار مقبره گذاشت - و کشتیهای جنگی پیشتر از خود گسیل کرد تا سر راه بران فوج گرفته نگذارد که

---

(۱) بجای متعین *

از آب گذرانیده شود - اما پیش از رسیدن کشتیها دریا خان از دریا گذشته بود * ابراهیم خان - بعد وقوف این معنی - احمد بیگ را - از آب گذرانیده - بر سر دریا خان فرستاد * چون مقابل هم شدند - بر کنار آب بین‌الفریقین جنگ صعب رو داد - و جمعی کثیر از همراهیان احمد بیگ مقتول شدند * احمد بیگ - مجال توقف و تاب مقاومت ندیده - مراجعت نمود * ابراهیم خان (و) جمعی از جوانان خوش اسپه بر جناح استعجال بدو رسیدند * دریا خان - از دریافت این خبر - کروهی چند پس نشست - و عبدالله خان بهادر فیروزجنگ نیز - چند کروه بالا رفته - برهنمونی زمینداران از آب گذشته - به دریا خان پیوست * بالاتفاق در زمینی - که یک طرف بدریا متصل و جانب دیگر جنگل عظیم بود - پای همت افشرده - نبرد آراستند * ابراهیم خان - از آب گنگ عبره نموده - متوجه میدان کارزار گشت * سید نورالله را - که از منصبداران بود - با هشت صد سوار هراول و احمد بیگ خان را با هفت صد سوار طرح ساخت - و خود با هزاران سوار و پیاده در غول پای ثبات استوار کرد - و بعد مقابلهٔ فئتین جنگ عظیم واقع شد * نورالله - تاب اقامت نیاورده - از جای خود متحرک شد - و جنگ به احمد خان رسید * وی - مردانه پا بجنگ قائم نموده - زخمهای کاری برداشت * ابراهیم خان - از مشاهدهٔ این حال صبر نکرده -

جلوریز تاخت * درین تاختن سررشتهٔ افواج از انتظام رفت * اکثري از رفقاي او عار فرار اختیار نمودند - و ابراهیم خان با معدودي چند پاي غیرت در میدان افشرد * هرچند مردم جلو او را گرفته خواستند ازان ورطهٔ هلاک بیرون کشند - قبول نه نموده گفت وقت من مقتضیٔ این کار نیست - چه بهتر ازین که جان‌نثار شده در زمرهٔ نمکحلالان شمرده شوم * مقارن این حال - مردم از اطراف هجوم آورده بزخمهاي جان‌ستان کارش تمام ساختند - و فتح نصیب اولیاي دولت شاهزادهٔ جوان‌بخت شد * و جمعي - که درحصار مقبره تحصن داشتند - از دریافت این واقعه - مضمحل شدند * درین هنگام - نقبي را - که از بنده‌هاي (؟) شاهزاده بپاي حصار رسیده بود - آتش دادند - و جوانان پیکارپژوه گرم‌گیر از اطراف و جوانب دویده بحصار درآمدند * درین حمله عابد خان دیوان و میر تقي بخشي و جماعتي دیگر از مردم روشناس بزخم تیر[1] و تفنگ جان‌نثار شدند - و حصار نیز مفتوح شد * مردم قلعه اکثري سر و پا برهنه گریختند - و گروهي - که گرفتاري[2] عیال ربقهٔ رقبهٔ شان بود - آمده ملازمت کردند * چون عیال و اطفال و امتعه و اموال

---

(۱) همچنین در دیگر جاها - صفحه ۱۷۷ سطر ۷ و صفحه ۲۱۵ سطر ۱۲ بنگرند - غالباً تیرِ تفنگ باشد چه تیر تفنگ بمعنیٔ غلولهٔ تفنگ باشد *

(۲) در نسخه‌هاي قلمي گرفتار *

ابراهیم خان در جهانگیرنگر بود - موکب شاه‌جهان از راه دریا بدان طرف عازم شد * احمد بیگ خان - برادرزادهٔ ابراهیم خان - که پیشتر بدان جا رسیده بود - جز اطاعت چارهٔ ندیده - بوسیلهٔ مقربان درگاه ملازمت نمود * و وکلای سرکار بضبط اموال ابراهیم خان مامور شدند * سوای امتعه و اقمشه و فیل و عود و عنبر وغیره نفائس - چهل لک روپیه نقد بضبط درآمد * شاهزادهٔ بلنداقبال داراب خان پسر خان خانان را - که تا حال مقید بود - از قید برآورده - سوگند گرفته - حکومت بنگاله باو تفویض کردند * و زن او را با یک دختر و یک پسر - شهنواز خان - همراه گرفتند * و راجه بهیم پسر راجه کرن را با فوج گران برسم منقلا بصوب پٹنه گسیل کردند * متعاقب - خود با عبدالله خان و دیگر بنده‌ها رایت عزیمت افراشتند * چون صوبهٔ پٹنه در تیول شاهزاده پرویز مقرر بود - مخلص خان دیوان خود را بحکومت آن ملک مقرر داشته - الٰه یار خان - پسر افتخار خان - و شیر خان افغان را بفوجداری انجا گذاشته بودند * بمجرد رسیدن راجه بهیم - پای همت آنها متزلزل شده از جا رفت - و آن قدر قوت در دل نیافتند که حصار پٹنه را مستحکم نموده - تا رسیدن کومک - متحصن شوند * از پٹنه برآمده بجانب الٰه‌آباد شتافتند * راجه بهیم - بی‌تحریک سیف و سنان - بشهر درآمده - صوبهٔ بهار را متصرف شد * و متعاقب - شاهزادهٔ جهان‌ستان رونق‌بخش - و جاگیرداران

آن صوب بشرف ملازمت مشرف - گشتند * سید مبارک - که قلعه‌داریِ رهتاس بذمهٔ او مقرر بود - قلعه را بزمیندار سپرده - بشرف استلام عتبهٔ سنیهٔ شاهزاده شتافت * شاهزاده - عبدالله خان را با فوجي بسمت صوبهٔ الٰه‌آباد - و دریا خان را با جمعي بطرف صوبهٔ اوده - تعین فرمودند - و بعد چندي - بیرم بیگ را بحکومت صوبهٔ بهار گذاشته - خود نیز رایات عزیمت بآن طرف افراشتند * و پیش ازان که عبدالله خان از گذر چوسا[1] عبور نماید - جهانگیر قلي خان - پسر خان اعظم کوکه[2] - که بخدمت جونپور اختصاص داشت - هراسان شده - جاي خود گذاشته - نزد مرزا رستم به الٰه‌آباد رفت - و عبدالله - جلوریز - در قصبهٔ جهوسي - که آن روي گنگ مقابل الٰه‌آباد واقع است - رسیده - معسکرآرا گردید * و چون کشتیهاي کلان از بنگاله همراه رفته بود - بضرب توپ و تفنگ از آب عبره نموده - در معمورهٔ الٰه‌آباد لشکرگاه ساخت - و موکب اقبال شاهزاده شاهجهان در جونپور نزول اجلال فرمود *

جنگ نمودن شاهجهان با عساکر پادشاهي و رفتن بسمت دکن *

چون خبر عزیمت شاهجهان بصوب بنگاله و اردیسه بعرض

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اینجا جوسه و پیشتر چوسا نوشته - صفحه ۱۴۶ سطر ۲ بنگرند * (۲) در نسخه‌هاي قلمي کوکا *

شاهنشاهي رسيد - به شاهزاده پرويز و مهابت خان - که در دکن بودند - فرمان رفت که ازان جا - بر جناح استعجال - متوجه صوبهٔ الٰه‌آباد و بهار شوند - تا اگر ناظم بنگاله سد راه موکب شاهجهاني نتواند شد - ایشان با عساکر نصرت‌مآثر بمقابله پردازند * و مقارن این حال - خبر کشته شدن نواب ابراهیم خان فتح‌جنگ ناظم بنگاله سامعه‌آشوب شد - لهذا مکرر فرامین بتاکید تمام اصدار یافت * شاهزاده پرویز - با مهابت خان و دیگر امرا - بصوب بنگاله و بهار عنان معاودت منعطف ساختند * چون سران لشکر شاهجهان - کشتیها را بجانب خود کشیده - گذرهاي آب گنگ را مستحکم و مضبوط نموده بودند - ازین ممر چندي متوقف شده[1] - به تردد تمام موازي سي منزل کشتي از زمینداران بدست آورده - براهنموني آنها گذري براي عبور اختیار نموده - از آب عبره کردند * روزي چند طرفین بمقابلهٔ همدیگر صف‌آرا شدند * چون عساکر پادشاهي قریب چهل هزار (بود) و لشکر شاهجهان از ده هزار زیاده نبود - لهذا دولتخواهان شاهجهان مصلحت در صف[2] جنگ نمي‌دیدند * راجه بهیم - پسر رانا کرن - بر خلاف دیگر خیرخواهان پاي جهالت افشرده - بطور راجپوتان بمبالغه و اغراق تمام - اصرار و استبداد نمود که بدون جنگ صف رفاقت من متصور نیست * ناگزیر شاهزادهٔ والاجاه - پاس

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي شد * (۲) شاید که جنگ صف باشد چنانکه بائین نوشته * در منتخب اللباب نیز جنگ صف *

خاطر او را اهم دانسته - با وجود قلت سپاه - قرار بجنگ صف داد * از طرفین - ترتیب صف نموده - پا بجنگ قائم نمودند * لمؤلفه -

ز طرفین افواج بستنـــد صف -
همه خنجر و تیر و نیزه بکف *
بمیـــدان فشردند پای قتال -
شده آتش حرب در اشتعال *
نخست از دو سو توپ بندوق بان[1]
شده بر سر فوج آتش‌فشان *
ز دود ارابـــه اران دو سپـــاه
تو گفتی که برخاست ابر سیاه *
همه گوله باران برنگ تگرگ[2] -
نمودار گردید طوفان مرگ *
سر و دست (و) پهلو و پای سران
بروی هوا بود هر سو پران *
ز خون هر طرف گشت نهری روان -
چو ماهی تن پهلوانان طپان *
بهر سو روان تیر خاراشگاف -
بهر تن که بنشست بگذشت صاف *

---

(۱) واو عطف ننوشته * (۲) درنسخه‌های قلمی ترنگ و آن سهو کاتب باشد *

ز تیغ و سنان سینه‌ها چاک چاک -
تن پهلـــوانان فتاده بخاک *
ولی فوج شاهي بسان نجوم
بر افواج شهزاده کرده هجوم *
گرفتند گردش دران داوري -
چو بر گرد انگشت انگشتري *
ز افواج شاه جهان راجه بهیم -
بفن شجاعت بسی مستقیم -
بدین گونه این چیرگیها چو دید -
نیـــاورد در دل هراسی پدید *
تن چنـــد زان قوم همراه او (۱)
رها کرد بر فوج اعدا جلـــو *
برانگیخت اسپی چو شیری بجنگ -
برآهیخت تیغی برنگ نهنگ *
بیک حمله مردانه صفها درید -
بچستي بقُول مخالف رسید *
کسی کو شدش سد ره زان سپاه
سرش را برانداخت بر خاک راه *
ولیکـــن جوانـــان جنگ آزمـــا

---

(۱) قافیهٔ او با جلو صحیح نباشد *

چو دیدند که[1] ناگه آمـــد بلا -
ز هر جانب اسپان برانگیختند -
بران پیلتن پهلوان ریختنـــد *
تنش را بشمشیر کردند چاک -
ز مرکب بر انداختندش بخاک *
دگر از سران سپـــاه و خـــدم
نیارست بر یاریش زد قـــدم *

گوله‌اندازان - از معائنهٔ این حال - توپها را گذاشته پس‌پا شدند - و توپخانه بدست مردم پادشاهي افتاد * دریا خان وغیره افغانان و دیگر سرداران سپاه جنگ ناکرده - پا بگریز نهادند * افواج پادشاهي - از اطراف و جوانب چون حلقهٔ پرکار سر بهم آورده - شاهزاده را چون نقطه درمیان گرفتند * سواي فیلان نشان و طوغ و قورچیان خاصه - (که) پس پشت شاهزاده بودند - و عبد اللّه خان - که بجانب دست راست باندک فاصله ایستاده بود - احدي نماند * درین وقت تیري باسپ سواريِ خاصهٔ شاهزاده رسید * عبد اللّه‌خان چون دانست که شاهزادهٔ عالي‌قدر از میدان عنان‌تاب نخواهد شد - جلو گرفته - بالحاح و اقتراح تمام از میدان[2] برآورده - اسپ سواريِ خود را پیش کشید - (و) بالتماس بسیار سوار ساخت * بالجمله از رزمگاه تا رهتاس عنان منازعت باز

---

(۱) باعلان هاي مختلفي * (۲) در نسخه‌هاي قلمي زمینداران *

نکشیدند * چون در همان ایام شاهزاده مرادبخش قدم بعالم شهود نهاده بود - و کوچهاي طولاني متعذر مي‌نمود - لهذا ایشان را در ظل حمایت ایزد منان سپرده - خدمت پرست خان را - با چندي از بنده‌هاي معتمد - بخدمت ایشان مقرر داشته - خود - با دیگر شاهزاده‌ها و پرستاران حرم دولت - با کمال آهستگي و وقار بسمت پٹنه و بهار علم نهضت افراشتند * درین وقت - عرائض دنیاداران دکن - علی الخصوص ملک عنبر حبشي - متضمن بر التماس توجه بدان صوب مکرر رسید * و شاهزاده - بعد (۱) از انعطاف عنان - داراب خان پسر خان خانان را - که سوگندها داده بحکومت و حراست صوبهٔ بنگاله سرفراز کرده بودند - طلب فرمودند - که در کوچ خود را بملازمت رساند * داراب خان - از ناراستي و درشت (۲) خوئي - صورت این معني از خیال دیگر بخاطر آورده - عرضداشت نمود که زمینداران - از هر طرف محاصره نموده - طرق مسدود نموده اند - ازین ممر برآمدن متعسر (۳) دانسته از خدمت والا متعذر ام * شاهزاده از آمدن او مایوس شده - و جماعتي - که مصدر ترددات (۴) تواند (۵) شد - نیز در رکاب نمانده بود - لا علاج - با خاطر

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بعد ازان عطاف * (۲) شاید که زشت‌خوئي باشد * (۳) در نسخه‌هاي قلمي متغیر - همچنین جائي دیگر - صفحه ۱۰۷ سطر ۱۱ بنگرند * (۴) بجاي ترددات در نسخه‌هاي قلمي بر دولت * (۵) در نسخه‌هاي قلمي توانند *

پرآشوب - بآشفتگي تمام - پسر داراب خان را حوالهٔ عبد اللّه خان فرموده - به اکبرنگر شتافتند - و کارخانجات بیوتات را - که دران جا گذاشته بودند - همراه گرفته - از همان راه که از دکن آمده بودند علم مراجعت افراشتند * عبد اللّه خان - از دریافت بی ادائي و بدطینتي داراب خان - پسر جوان او را مقتول ساخته - آبله هاي دل شکست * هرچند که شاهزاده نشان فرستاده از قتل او مانع شده بود - اما مؤثر نیفتاد * و چون خبر نهضت شاهجهان از بنگاله بصوب دکن بعرض پادشاه رسید - فرمان شد که شاهزاده پرویز که بتعاقب شاهجهان به بنگاله رفته است - مخلص خان - بر سبیل استعجال - نزد شاهزادهٔ مذکور رفته - سزاولي نموده - ایشان را با امراي عظام روانهٔ دکن نماید * لهذا شاهزاده پرویز - صوبهٔ بنگاله را بجاگیر نواب (مهابت) خان و پسرش خانه زاد خان تنخواه داده - عنان معاودت بصوب دکن معطوف داشتند *

مقرر شدن صوبهٔ بنگاله در جاگیر نواب مهابت خان و پسر او *

چون صوبهٔ بنگاله بجاگیر نواب مهابت خان و پسرش خانه زاد خان مقرر شد - از خدمت شاهزاده مرخص شده - به بنگاله شتافت - و احکام بنام زمینداران آن ملک صادر شد که دست تعرض از داراب خان کوتاه داشته - او را روانه بملازمت سازند * داراب خان بي مانعي آمده با مهابت خان

ملازمت نمود * اما چون خبر آمدن او نزد خان موصوف بعرض حضرت شاهنشاهي رسيد - فرمان جهان‌مطاع بنام مهابت خان بدين مضمون عز اصدار يافت که در زنده گذاشتن آن بدفرجام چه مصلحت بخاطر آورده - مي‌بايد که - بمجرد اطلاع بر مضمون فرمان - سر آن سرگردان تيه بطالت و ضلالت را روانهٔ حضور پرنور سازد * و خان معزي‌اليه[1] - حکم والا را کاربند شده - سرش بريده بدرگاه جهان‌پناه ارسال داشت * و چون مهابت خان فيلاني - که در صوبهٔ بنگاله وغيره بدست آورده بود - بدرگاه آسمان‌جاه ارسال نداشت[2] - و نيز مبالغ خطير از مطالبات سرکار بذمهٔ او مي‌برآمد - لهذا فرمان شد که عرب دست غيب - نزد خان مشارالیه رفته - فيلان را باز يافت نموده - بحضور والا شتابد - و بگويد که اگر او را حسابي خرد پسند باشد - بدرگاه والا حاضر شده - مطالبه را بديوانيان عظام مفروغ سازد * مهابت خان نخست فيلان را روانهٔ بارگاه عالم‌پناه ساخت - پس ازان - پسر خود خانه‌زاد خان را بصوبه داري اين ممالک بنگاله مقرر داشته - خود - با جمعيت چهار پنج هزار راجپوت خونخوار يکرنگ - عازم استلام عتبهٔ سنيهٔ حضور گرديد * و پيش‌نهاد خاطرش اينکه اگر حرف بر ناموس و مال و جان او آيد - هرگاه کار بجان و کارد باستخوان رسد -

---

(۱) در نسخه‌های قلمي معزالیه - صفحه ۱۷۳ سطر ۳ بنگرند * (۲) در نسخه‌هاي قلمي داشت *

حتی‌الامکان پاس عزت ناموس خود داشته - با اهل و عیال نثار شود * و چون خبر رسیدن او معروض حضرت اقدس گردید - اول حکم شد که تا او مطالب سرکار پادشاهي را بدیوانیان اعلی مفروغ نسازد - و مدعیان خود را بر طبق عدالت راضي نه نماید - راه کورنش و ملازمت مسدود است * بعد ازان برخوردار - پسر خواجه[1] نقشبندي را - که بحکم شاهنشاهي خان مذکور دختر خود را با وي منسوب کرده بود - بحضور طلب فرموده - بخواري و بیعزتي تمام تازیانه‌ها زده دست و گردن بسته - سربرهنه بزندان سپردند * مهابت خان هنگام صبح با جمعیت خود سوار شده - مراتب عبودیت و بندگي را ترک کرده - گستاخانه و بي‌باکانه - دروازهٔ گلاب‌بازي را درهم شکسته - با چهار پانصد راجپوت بدرون رفته - مراسم کورنش و زمین بوس بتقدیم رسانیده - بلباس سیر و شکار - سمت منزل خود مراجعت نمود * القصه چون موکب شاهنشاهي بصوب ٹهٹهه رفته بود - به مهابت خان حکم شد که عزیمت بسمت ٹهٹهه نماید * و در همان ایام شاهزاده پرویز وفات یافت * اما چون شریف خان - در قلعهٔ ٹهٹهه متحصن گشته - باستحکام پرداخت - بندگان شاهجهاني عازم سمت دکن شدند * مهابت خان - بعد رسیدن انجا - مکرر عرائض بخدمت شاهجهان فرستاده - اظهار رسوخ عقیدت نمود - و ازان طرف

---

(۱) در سیرالمتأخرین خواجه عمر نقشبندي *

مستعمل شده - بخدمت شاهزادهٔ عالي‌قدر شرف‌اندوز گشت - لهذا صوبهٔ بنگاله - از تغیر خانه‌زاد خان پسر مهابت خان - به مکرم خان ولد معظم خان مقرر گردید - و ولایت پٹنه به میرزا رستم صفوي تفویض شد * گویند روزي که سند نظامت بنگاله - از تغیر خانه‌زاد خان - بنام نواب مکرم خان در شاه‌جهان‌آباد نوشته شد - شاه نعمت‌الله فیروزپوري قصیدهٔ در مدح خانه‌زاد خان نوشته فرستاد - و در قصیده یک بیت - که مشعر بر معزولی او بود - داخل کرد - و آن این است -

من در هوایت اي گل خندان چو عندلیب -
سرو تو نوبهـــار و تمـــاشاي دیگـــران *

خانه‌زاد خان چون آن بیت مطالعه کرد - بر تغیري خود مطلع شده - فکر روانگی خود نمود - و بعد یک ماه فرمان تغیري باو رسید *

نظامت نواب مکرم خان *

در سال بست و یکم از جلوس - مطابق سنه ۱۰۳۵ - مکرم خان بنظامت صوبهٔ بنگاله فرق عزت برافراخت * چند ماه بیش نگذشته بود - که بحسب اتفاق - فرمان پادشاهي بنام او شرف صدور فرمود * خان موصوف بسواري کشتي باستقبال فرمان شتافت * چون وقت نماز عصر نزدیک شد - بملازمان فرمود که کشتي را برکنار کشند - تا نماز گذارده متوجه مطلب شود *

ملازمان خواستند که سر کشتي گردانیده بساحل آرند * مقارن این حال - بادي تند وزید - سر کشتي بجانب دیگر بگردید * طوفان تند و تلاطم امواج کشتي را غرق ساخت * مکرم خان - با رفقا و مصاحبان خود - آشنای دریای فنا گشت - و احدي ازان گرداب هلاک سر بساحل نجات نکشید *

نظامت نواب فدائی خان *

چون سانحهٔ غرق شدن مکرم خان بعرض والا رسید - سال بست و دویم از جلوس - سنه ۱۰۳۶ هجري - نواب فدائي خان بحکومت صوبهٔ بنگاله جیغهٔ مباهات بر کلاه افتخار زد * و چون دران ایام سواي اقمشهٔ نفیسهٔ این ملک و فیل و عود و عنبر وغیره تحف و هدایا - زر نقد ارسال حضور نمیشد - درین وقت - برخلاف سابق - مقرر گشت که هرسال پنج لک روپیه پیشکش حضور و پنج لک روپیه بصیغهٔ پیشکش نورجهان بیگم - که مجموعه[1] ده لک روپیه باشد - داخل خزانهٔ عامره میکرده باشند * چون - بست و هفتم صفر سنه ۱۰۳۷ هجري - پادشاه نورالدین محمد جهانگیر - در هنگام مراجعت از کشمیر - در قصبهٔ راجور[2] رحلت سفر آخرت نمود - و ابوالمظفر شهاب‌الدین شاه‌جهان - که دران زمان در حدود دکن بود - خروج نموده - بحسن تدبیر

---

(۱) بجاي مجموع * (۲) در سیرالمتأخرین راجوري *

آصف جاه آصف خان - بعد قلع و قمع برادران - بر تخت سلطنت دهلي جلوس فرمود * صوبهٔ بنگاله از تغير فدائي خان به قاسم خان مفوض گشت *

نظامت نواب قاسم خان *

چون قاسم خان - بخدمت نظامت صوبهٔ بنگاله - گل افتخار و اعزاز را زيب دستار عزت و مفاخرت (ساخت) - بدستور ناظمان ماضيه - بنظم و نسق امور نظامت پرداخته - در تنبيه و اخراج فسدهٔ مساعی جميله بتقديم رسانيد * سال ششم از جلوس شاهجهان - بر فرقهٔ نصاری و پرتگيس - که در بندر هوگلي مسلط شده بودند - فوجکشي نموده - بعد جنگ فتحياب گرديد * در جلدوي اين فتح مورد تحسين و عنايات شاهنشاهي شد * اما در همان زودي داعی حق را لبيک اجابت گفت *

نظامت نواب اعظم خان *

بعد ازان نواب اعظم خان بخلعت نظامت صوبهٔ بنگاله ذخيرهٔ مباهات اندوخت * و او از عهدهٔ ملکداري کما حقه نتوانست بر آمد - و نظم و نسق ملک برهم خورد - تا آنکه آشاميان - سر بشورش برداشته - اکثر محالات و پرگنات متعلقهٔ ممالک محروسه را تاخت و تاراج نمودند - و عبد السلام را - که با جمعيت هزار

سوار و پیادهٔ بسیار در نواح گواهتي رفته بود - معه اموال و اجناس بیقیاس اسیر کرده بردند * چون سانحه بحضور پرنور حضرت خدیو گیهان شاهجهان معروض گردید - اعظم‌خان معزول شد - و اسلام خان - که در امور نظم و نسق ملکي مهارت تمام داشت و از امراي کبار جهانگیري بود - بخلعت صوبه‌داري بنگاله مخلع شد *

حکومت نواب اسلام خان *

چون نواب اسلام خان بحکومت صوبهٔ بنگاله سر تفاخر افراخت - ازانجا که مرد کاردان و سلیقه شعار بود - بعد رسیدن در صوبه - از رتق و فتق مهمات نظامت کما ینبغي پرداخته - ارادهٔ تنبیه آشامیان بدنهاد - و تسخیر ملک کوچ بهار و آشام - پیش نهاد خاطر نموده - عنان عزیمت بدان صوب معطوف ساخت - و بجنگهاي متواتره[1] و قتال متکاثره تنبیه آن گروه شقاوت پژوه نموده - محالات پادشاهي از حیطهٔ تصرف آن سگ[2] طینتان برآورده - بر ملک کوچ بهار رفت * و آن ملک را بجنگهاي صعب مفتوح ساخته - اکثر قلعجات آشام را نیز مسخر ساخت - و در استیصال آشامیان شوم سرگرم جنگ و پیکار بود * درین ضمن - بجهت وزارت - طلب اسلام خان از حضور شاهجهان شد - و فرمان

---

(۱) صفت بصیغهٔ جمع آورده مگر جنگها جمع فارسي‌ست * همچنان در صفحه ۲۲۱ سطر ۵ * (۲) در نسخه‌هاي قلمي سنگ طینطان *

بنام نواب سیف خان اصدار یافت که نظامت بنگاله به شاهزاده محمد شجاع مقرر شد - تا رسیدن شاهزاده لوازم نیابت بجا آورده از امور مرجوعهٔ آن ملک خبردار باشد * اما چون اسلام خان در عین گرمیِ کارزار عازم ملازمت حضور شد - مهم آشام ناتمام ماند - بلکه باعث مزید شورش و فساد آشامیان بدنهاد گردید * و این معنی در اواخر سال یازدهم از جلوس شاهجهان رو داد *

حکومت شاهزاده محمد شجاع *

در سال دوازدهم از جلوس شاهجهانی - شاهزاده محمد شجاع داخل ممالک بنگاله شده - در اکبرنگر عرف راجمحل رخت اقامت انداخته - همان جا طرح عمارات عالی نموده - مکانات دلنشین احداث فرموده * و نواب اعظم خان را - که نائب و خسر آن شاهزاده بود - به جهانگیرنگر فرستاد * امورات نظم و نسق ملک - که از رفتن اسلام خان برهم خورده بود - مجدداً رونق تازه گرفت * مدت هشت سال بنظم و نسق آن ملک پرداخت * سال هشتم از جلوس - شاهزاده محمد شجاع بحضور طلب شد - و نواب اعتقاد خان بخلعت نظامت صوبه‌داریِ این ملک کوس نوبت پنجروزه نواخت *

نظامت نواب اعتقاد خان *

چون نواب اعتقاد خان بخلعت نظامت بنگاله از حضور مخلع شده[1] درین ملک رسید - دو سال بنظم و نسق پرداخته -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي شد *

در سال بست و دوم از جلوس شاهجهان - معزول شد - و سلطان محمد شجاع را کرت دوم نظامت این ممالک مسلم شد *

کیفیت حکومت شاه شجاع دفعهٔ دوم و مآل حال او *

چون کرت ثاني شاهزاده محمد شجاع در بنگاله رسید - مدت هشت سال باستقلال کمال در ضبط و ربط ملک پرداخته - فتح ممالک نموده - داد کامیابي و کامراني داد * و سال سیم از جلوس - مطابق سال ۱۰۶۷ هجري - اعلی حضرت شاهجهان بعارضهٔ بدني مبتلا شدند - و بسبب آنکه ایام بیماري امتداد کشید و ارکان دولت از دیدار فائض‌الانوارش محروم بودند - تخلل عظیم در انتظام امور سلطنت رو داد * چون از شاهزاده‌ها غیر داراشکوه کسی در حضور حاضر نبود - لهذا عنان اختیار ملکي بدست او داد * و او - خود را ولي عهد تصور نموده - زمام حل و عقد امور سلطنت بقبضهٔ اقتدار خود مستحکم درآورد * ازین جهت شاهزاده مراد بخش در گجرات خطبه بنام خود خوانده * و محمد شجاع در بنگاله اسم سلطنت بر خود اطلاق کرده - لشکرکشي نموده - به پٹنه و بهار رفت - و ازان جا عزیمت پیشتر نموده - متصل به بنارس رسید * داراشکوه از دریافت این اخبار - در عین اشتداد مرض - اعلی‌حضرت را تکلیف عزیمت داد - تا آنکه بستم محرم سنه ۱۰۸۶ - مطابق سي و یکم از جلوس - رایات

عظمت و اجلال از دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد بسمت مستقرالخلافهٔ اکبرآباد نهضت فرما شدند * نوزدهم صفر - مستقرالخلافه مخیم سرادقات عز و اجلال گردید * ازان جا داراشکوه راجه جي‌سنگه کچهواهه را - که عمدهٔ راجه‌هاي عظام و رکن رکین سلطنت بود - با چندي از امراي کبار - مثل دلیر خان و صلابت خان و ایزد سنگه وغیره امراي پنجهزاري و چهارهزاري وغیره (و) افواج بیشمار پادشاهي و لشکري فراوان از نوکران خود - با توپخانه و سائر آلات حرب - بسرداري سلیمان‌شکوه - مهین خلف خویش - بجنگ محمد شجاع تعین نمود * چنانچه چهارم ماه ربیع الاول سنه مذکور - از دارالخلافه کوچیده - بدان مهم روگرا گردیدند - و بعد قطع منازل از بلدهٔ بنارس گذشته - در موضع بهادرپور - که بمفاصلهٔ (۱) دو نیم کروه از بلدهٔ مرقوم بر کنار آب‌گنگ واقع است - بفاصلهٔ یک و نیم کروه از لشکرگاه محمد شجاع - مضرب خیام ساختند * و طرفین بهوشیاري و خبرداري پرداخته - در صدد فرصت بوده - از طرفي پیش دستي بظهور نمي‌آمد - تا آنکه - بست و یکم جمادي‌الاول - به بهانهٔ تبدیل مکان آوازهٔ کوچ انداخته - صباح آن بارادهٔ جنگ مسلح و مکمل شده - کوس جنگ نواخته - بانگ حي (۲) علی الیورش در دادند - و بر سر محمد شجاع - که از خبر

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اینجا مفاصله و پائین فاصله نوشته * (۲) بر قیاس حی علی الصلوٰة *

دیروز غافل شده بتسویهٔ صفوف قتال و آرایش آلات حرب و جدال نپرداخته سرمست بادهٔ غفلت و بیخبري و مخمور خواب شیرین سحري بود - بیک ناگاه مانند بلاي ناگهاني حمله برده - از هر طرف ریختند * محمد شجاع - سراسیمه از خواب بیدار گشته - بر ماده فیل سوار شده - حرکت مذبوحي کرد * چون کار از کار گذشته بود و راجه جی سنگه دلیرانه از جانب میسره نزدیک رسید - لاعلاج عنان تاب شده - خود را بر نواره ها - که از بنگاله همراه رفته بود - رسانیده - کشتي هزیمت تند براند - و خزانه و توپخانه و دواب و کارخانجات را با تمامي اردو وقف تاراج ساخته - بسرعت هرچه تمامتر از پٹنه گذشته - به مونگیر رسیده - در صدد محافظت آن مکان شده - چندي متوقف شد * مردم سلیمان شکوه - بغارت و تاراج و قتل و اسیر پرداخته - بتعاقب محمد شجاع شتافته به مونگیر رسیدند * محمد شجاع - دران جا هم مجال توقف ندیده - بسرعت برق و باد راه نورد شد - (و) یکسر داخل اکبرنگر گردید * افواج پادشاهي تا حدود صوبهٔ پٹنه و بهار بعمل و دخل خود آوردند * اما چون اورنگزیب عالمگیر بهادر در همان زودي از دکن عزیمت حضور نموده - در حدود نربدا با فوجهاي انبوه مقابله نموده - بعد مقابلهٔ بسیار و خونریزي بیشمار - شکشت فاحش[1] یافته - به شاهجهان آباد

---

(۱) بجای فاش *

شتافت * و عالمگیر داخل شهر شده - سلطان محمد پسر کلان را بملازمت شاه‌جهان فرستاده - پادشاه را نظربند ساخت * و داراشکوه را بعد محاربات بسیار بقتل درآورده - در ماه مبارک رمضان سنه ۱۰۶۹ هجري - برسریر سلطنت دارالخلافهٔ شاه‌جهان‌آباد جلوس فرمود * و سلیمان‌شکوه هم - از دریافت خبر هزیمت داراشکوه - تعاقب شاه شجاع گذاشته - به شاه‌جهان‌آباد مراجعت نمود * محمد شجاع - مناقشهٔ داراشکوه و اورنگزیب را طولاني تصور نموده - میدان خالي دیده - باغواي علی‌وردي[1] خان و مرزا جان بیگ وغیره ارکان دولت - بار دیگر آب رفته را در جوي شمشیر آورده - بداعیهٔ وراثت سلطنت بنگاله - با لشکر جرار خونخوار - متوجه دارالخلافهٔ هندوستان گردید * چون - پیش از رسیدن - معاملهٔ انجا مفروغ شده - اورنگزیب عالمگیر برتخت نشسته بود - از دریافت این خبر عالمگیر - با تمامي افواج به هندوستان - برجناح استعجال نهضت فرموده[2] - و در مقام کچهوه[3] فئتین مقابل شده - داد مقابله دادند * لمؤلفه -

شده قائـــم از هردو سو فوجهـــا -
چو کوهی بمیدان فشردند پا *

---

(۱) در سیرالمتأخرین الله وردي خان نوشته * (۲) فاعل فرموده اگر عالمگیر باشد بجاي هندوستان به هندوستان خوانند * (۳) در سیرالمتأخرین و منتخب اللباب کهجوه - در استوارت کجوه *

سپاه از دو جانب چو نزدیک شد -
ز گرد سیـــه[1] دهر تاریک شد *
چو از هردو سو کوفتند[2] طبل جنگ -
کشادند شیران به پرخاش چنگ *
ز کوس و کورگه[3] برآمد خروش -
جهان را ز بس شور کرگشت گوش *
ز توپ و ز بندوق و از بان و تیر
سلامت ز گیتي شده گوشه‌گیر *
ز دود ارابه - کـــه شد بر هوا -
بپوشیـــد بر چشم عالم سمـــا *
شده گرم در جان‌ستاني سنان -
پیـــام اجل گفت در گوش جان *
چنان برق شمشیر آتش فروخت -
کزو خرمن زندگیها بسوخت *
ز بس آتش حرب شد مشتعل -
بر افلاک بهرام را سوخت دل *

بعد از کشش و کوشش بسیار (و) دستبرد بیشمار - افواج عالمگیر مغلوب و منهزم شد - و پادشاه عالمگیر - با معدودي چند از امرا و خواص و جمعي پیاده‌هاي تفنگچي - پاي ثبات در میدان

---

(۱) یا سپه باشد * (۲) سکتهٔ حرفي * (۳) درنسخه‌هاي قلمي زکورکه *

فشرده - فرزين‌بند تهور را در بساط نبرد قائم ساخت * علي وردي خان - مير بخشي شجاع شاه - بعزم دستگير كردن آن حضرت رخ آورده - خواست كه كشت رسانده مات كند * ازانجا كه حق تعالى جوهر عقل سلاطين را فوق عقول جمهور خلائق آفريده است - و در تدابير جنگ منصوبه درست دارند - آن والانطرت ليلاج (۱) فطنت - بمقتضاي الحرب خدعة - خان مذكور را بتطميع وزارت فريب داده - فرمود كه اگر محمد شجاع را - از فيل فرود آورده - بر اسپ سوار نمائي - بازي ما قائم ميماند * خان مذكور - بطمع خام با خداوند نعمت قديم شطرنج كج باخته - شيوهٔ دغابازي بكار برده - بحضور محمد شجاع عرض كرد كه فتح و نصرت نصيب اولياي دولت (شد) و پيل‌بند فوج حريف شكست خورد - ليكن چون گوله و بان و تير و تفنگ از هر طرف مي‌آيد - مبادا - در سواري فيل - چشم زخم رسد - صلاح دولت آنكه بر اسپ سوار شوند - باقبال خداوندي پادشاه عالمگير را - زج ساخته - بطرفة العين در گوشهٔ كمان دستگير كرده مي‌آرم * همين كه شاه شجاع بر اسپ سوار شد - خان مذكور خبر به عالمگير فرستاد * آن حضرت فوراً بحكمت عملي شاديانهٔ فتح نواخت * و چون مردم سپاه شاه شجاع را بر فيل نديدند - يكبارگي غلغلهٔ فتح عالمگير و مقتول شدن شاه شجاع در تمامي لشكر افتاد *

---

(۱) صحيح لجلاج *

سپاه - تصدیق کشته شدن شاه شجاع نموده - یکبارگي راه فرار پیمودند * شاه هرچند جهد کرد سودي نه بخشید * ازانجا مثل مشهور است - شجاع[۱] جیت بازي هارے اپنے هاته[۲] هارا * فوج عالمگیر باز فراهم شده حمله نمودند * شاه شجاع - چون دید که بازي از دست رفت - ناگزیر عار فرار اختیار نموده - خود را به بنگاله رسانید - و درهٔ تیلیاگدهي و سانکري[۳] گلي را مستحکم (کرده) - در اکبرنگر نشست * عالمگیر پادشاه نواب معظم خان خان خانخانان سپه سالار را بصوبه داري بنگاله مامور و متعین ساخت * و بست و دو کس امراي نامدار - مثل نواب اسلام خان و دلیر خان و داؤد خان و فتح جنگ خان و احتشام خان وغیره را - بسرکردگي[۴] سلطان محمد - بتعاقب شجاع برگماشته - خود بدولت مظفر و منصور - بدارالخلافت مراجعت فرمود *

حکومت نواب معظم[۵] خان خان خانان *

چون نواب معظم خان خان خانان سپه سالار - خلعت صوبه داري ممالک بنگاله را زیب قامت افتخار گردانیده - با فوج دریا موج - راه نورد بسمت بنگاله شد - ازانجا که شاه شجاع درهٔ تیلیاگدهي و سکري گلي را استحکام داده بود - عبور ازان هردو درهٔ

---

(۱) در اسٹوارت - " شجاع جیت بازي اپنے هاته هارا " * (۲) در نسخه‌هاي قلمي هات * (۳) در نسخه‌هاي قلمي دیگر جا سکري گلي * (۴) در نسخه‌هاي قلمي سرکردي * (۵) مشهور به میر جمله *

دشوارگذار محال دانسته - با جمعیت دوازده هزار - دواسپه براه جهارکهند و کوهستان - خود را در بنگاله رسانید * چون افواج نزدیک رسید - سلطان شجاع - در اکبرنگر استقامت خود ندیده - علي وردي خان را - که مایهٔ فتنه و فساد بود - بقتل آورده - خود در تانده آمده - مورچال بسته - بخودداري کوشید * چون افواج مقابل شد و آب گنگ درمیان حائل بود - روزي شریف خان مایهٔ فتنه (و) فتح جنگ خان - بر کشتیها سوار شده - عبره نموده - و متعاقب - فوج دیگر هم سوار شد * ازین طرف - مردمان سلطان شجاع - بمجرد رسیدن شریف خان - مقابل شدند * قریب هفتاد کس - که برخشکي فرود آمده بودند - کشته و خسته گردیدند * دیگر کشتیها از میان آب رجع القهقري نمودند * سلطان شجاع حکم بکشتن مجروحان کرد - شاه نعمت الله فیروز پوري مانع آمدند * سلطان شجاع - که بخدمت ایشان اعتقاد کمال داشت - شریف خان را - معه تمامي مجروحان - حوالهٔ ایشان کرد * ایشان تیمارداري نموده - بعد اندمال جراحتها - رخصت بلشکر آنها نمودند * اما سلطان محمد - تقي (؟) با عم خود ساخته - جریده بملاقات آمد - و انواع شفقت بزرگانه از عم خود دیده - اقامت نمود * سلطان شجاع دختر خود را بازدواج او درآورد * سلطان محمد - از طرف سلطان شجاع - با عساکر پادشاهي - که خان خانان و دلیر خان وغیره داشتند - چند نوبت جنگها کرد *

آخر چون مزاج سلطان‌شجاع را غافل و کم‌تدبیر یافت - باز مراجعت کرده - بلشکر پادشاهي ملحق شد - و ازان جا به شاه‌جهان‌آباد بملازمت پدر رفته محبوس گردید * و حکم تعاقب سلطان شجاع بنام خان‌خانان بتاکید تمام ورود یافت * القصه روزي که دلیر خان وغیره از پگله‌گهات عبره نمودند - پسر دلیر خان - با جمعی از مردم کاري - غریق بحر فنا گشت * اما سلطان شجاع - معه متعلقان و معتمدان خود - بر نواره‌هاي پادشاهي - که از جهانگیرنگر طلبیده بود - بر نشسته - کشتئ هزیمت به جهانگیرنگر تند براند * خان‌خانان هم از راه خشکي بتعاقب شتافت * سلطان شجاع - دران جا هم مجال اقامت نیافته - با معدودي چند - راه ملک آشام گرفت - و ازان جا بولایت ارخنگ[1] رسیده - بمرزبان انجا - که از نسل سادت (؟) بود - پناه آورد * و در همان زودي - دران ملک - بخداع مرزبان آن مرزبوم یا[2] باجل طبعي درگذشت * چون - در ایام هرج مرج سلطان شجاع - بیم‌نرائن[3] - راجهٔ کوچ بهار - جسارت نموده - با جمعیت انبوه - بر گهوزاگهات تاخت نمود - جمعی کثیر از ذکور و اناث مومن سکنهٔ انجا را باسیري برد * و بقصد تسخیر

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اینجا برخنگ نوشته * صفحه ۱۲ سطر ۱ و حاشیه ۵ بنگرند * (۲) در نسخه‌هاي قلمي تا * (۳) در اسثوارت همچنین - در منتخب اللباب بهیم نراین *

ملک کامروپ - که هاجو و گواهٹي توابع آنست - و داخل ممالک محروسهٔ پادشاهي بود - سهواناتهه نام وزیر خود (را) - با جم غفیر - گسیل کرد * و از دریافت این چیرگي و خیرگي - راجهٔ آشام نیز کوتهاندیشي نموده - جمعیتي (۱) عظیم - براه خشکي و تري - بسمت کامروپ روانه نمود * میر لطف‌اللّٰه شیرازي - که فوجدار ملک کامروپ بود - از دو طرف سیل بلا بر خود متوجه دیده - بسبب یاس از امداد و تیقن بر عدم کومک از حضور - بسواري کشتي خود را بر جناح استعجال - به جهانگیرنگر رسانیده - از ورطهٔ آفت نجات یافت * و سهواناتهه نیز - خود را مرد میدان گروه آشام ندیده - فحواي العود احمد را کاربند شده - بملک خود رجع القهقري نمود * آشامیان - بی منازعتي ملک کامروپ را متصرف شده - بجاروب غارت روفتند - و نقیر و قطمیر و صامت و ناطق آن دیار را جبراً و کرهاً (۲) بملک خود برده - بهدم ابنیه و تخریب امکنه پرداخته - آثار عمرانات نگذاشته - عرصة الملک را قاعاً و صفصفاً ساختند * چون سلطان شجاع بحال خود گرفتار بود - کفرهٔ آشام - فرصت وقت یافته - حوالي موضع کدي باري - که پنج منزل جهانگیرنگر است - بتصرف آورده در موضع تب سله - قریب کدي‌باري - تهانه ساخته - علم جسارت و شرارت افراشتند * لهذا چون خان‌خانان به جهانگیرنگر رسید -

---

(۱) پیش‌لفظ جمعیتي درنسخه‌هاي قلمي تا نوشته * (۲) شاید که قهراً باشد *

چندي در نظم و نسق امورات ملکي پرداخته - نوارهاي جنگي و توپخانه وغیره آلات رزم مهیا ساخته - احتشام خان را بحراست جهانگیرنگر و نواح آن گذاشته - و راي بهگوتي داس شجاعي را بمعاملات مالي و ملکي مقرر فرموده - سال چهارم از جلوس اورنگزیب بهادر - مطابق سنه ۱۰۷۲ هجري - توپخانه وغیره را براه دریا - و خود - با جمعیت دوازده هزار سوار جرار و پیادهٔ بیشمار - براه خشکي از طرف کوهی - که تهانهٔ سرحدي ملک پادشاهي بود - روانه شده - بعزم تسخیر ممالک کوچ‌بهار و آشام سمند عزیمت را گرم مهمیز ساخت * و در اندک فرصت بر ملک کوچ بهار استیلا یافته - تا گواهٹي مسخر نمود * پس ازان افواج قاهره بانتزاع ممالک آشام یورش نمودند * دران ایام حکم پادشاهي صدور یافت که عازم ملک ارخنگ شده - فرزندان[1] و اهل حرم شاه شجاع را - از وبال نکال مکان و زندان ارخنگ نجات داده - بحضور والا روانه سازد * خان موصوف در جواب فرمان عرضداشت نمود که عساکر فیروزي که به تسخیر ملک کوچ بهار و ولایت آشام سرگرم جنگ و پیکار است - معاملهٔ آن هردو جا را نامفروغ گذاشته عازم ارخنگ شدن مقتضاي مصلحت نیست - این دولتخواه - مهم ارخنگ را بسال آینده انداخته - امسال در استخلاص ممالک کوچ بهار و ولایت آشام مي پردازد * بعد ازان -

---

(۱) در نسخه‌های قلمي پیش لفظ فرزندان حرف و نوشته *

بست و هفتم جمادي الثاني سنه مذكور - از گواهتي كوچيده داخل ملک آشام گرديد - و بمحاربات تري و خشكي راه[۱] جنگل و كوهستان و نهرها را بپاي جرأت و جلادت طي نمود * و در هر جائي كه (رفت) تهانهٔ محكم نشانيده - قلعه و حويلي راجهٔ آن ملک را محاصره نموده بحرب و ضرب بسيار مفتوح ساخت - و غنيمت بيشمار بدست آورد * و بجنگهاي متواتره و متكاثره - آشاميان شوم[۲] - مغلوب گرديده - پهلو از جنگ تهي كرده - بالاي كوه بهوتنت گريختند - و تمامي آن ملک بحوزهٔ تصرف درآمد * آخرالامر راجهٔ انجا - غاشيهٔ اطاعت بر دوش و حلقهٔ انقياد در گوش كشيده - وكلاي معتبر با تحف و هدايا نزد خان‌خانان فرستاد - و پيشكش پادشاهي قبول كرد * و دختر خود را - معه امتعه و اقمشهٔ نفيسه و فيلان وغيره نفائس آن ديار - معه بدلي[۳] پهوكن - براي پيشكش عالمگير پادشاه روانه كرد * پهوكن مذكور - با تمامي پيشكشها - در سواد شهر رسيده - داخل خيمه شد - و در تهيهٔ روانه شدن بدارالخلافه بود * ازانجا كه جادو و سحر آشاميان مشهور آفاق است - خان‌خانان را سحر كارگر شد * از مدتي درد گرده و جگر داشت - روز بروز زياده مي‌شد - تا كار بهلاكت

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي رده * (۲) در نسخه‌هاي قلمي بعد لفظ شوم حرف و نوشته * (۳) خافي خان در منتخب‌اللباب لفظ بدلي مذكور نكرده و نوشته كه بهوكن وزير راجهٔ آشام بود *

کشید * هرچند بمداوا پرداخت - مفید نیفتاد * لاعلاج میر مرتضی وغیره سرداران را گذاشته - در هر جا تهانه نشانیده - جریده بکوه رسید - و ازان جا - از استیلای مرض بسواری کشتی عازم جهانگیرنگر شد * و بر دو کروهی خضرپور - بتاریخ دویم شهر رمضان المبارک سنه ۱۰۷۳ هجری - و سال پنجم[1] جلوس والا - بر کشتی ودیعت حیات نمود * متعاقب - مردمان تهانجات نیز برخاسته آمدند * و دختر راجه با پیشکش همان جا ماند - اما آن راجه دختر خود را در خانه نگرفت *

حکومت نواب امیرالامرا شایسته خان *

پس از فوت خان‌خانان - صوبه‌داری ممالک بنگاله بنام امیرالامرا شایسته خان مقرر شده - خان موصوف در بنگاله رسید * چند سال بضبط و ربط قرارواقعی پرداخته - داد سخاوت و عدالت و رعیت‌پروری داد * بیوه‌های شرفا و نجبا و بی‌مایگان را دیهات و زمینها معاف کرده مالک املاک ساخت * غمازان[2] اشراف خزانه اصلی نداشت باز بخلعت بحالی ممتاز شده به بنگاله آمد * اما چون خان مذکور - راضی به بودن این ملک نبوده - همیشه عرائض متضمن این معنی بحضور والا ارسال می‌نمود که غلام

---

(۱) درمنتخب اللباب شروع سال ششم نوشته * (۲) عبارت اینجا بی ربط - شاید که چنان باشد - غمازان ازین حال به عالمگیر خبر دادند شایسته خان خود بحضور رسیده حقیقت حال را وا نمود و چون اسراف خزانه الخ *

ارادهٔ قدمبوس ملازمان حضور دارد - امیدوار است که خدمت این صوبه بنام دیگري مقرر شود - و از حضور منظور نمي‌شد * آخر بعد اصرار بسیار - از تجویز تمام نظامت به نواب ابراهیم خان - خلف یار وفادار - علي‌مردان خان - تفویض یافت * و آثار خیر نواب امیرالامرا در بنگاله - بلکه در تمامي قلمرو هندوستان - معروف و مشهور است * یکي این است که در عهد نظامت او - ارزانيِ غله بحدي بود که پشیز یعني دمڑي را غله یک آثار (۱) ارز بازار فروخت میشد * در وقت مراجعت بدارالخلافهٔ شاه‌جهان‌آباد - بر دروازهٔ مغربیِ قلعهٔ جهانگیرنگر طلاق نوشت که کسي که نرخ غله را بهمین دستور ارزان نماید این در را بکشاید * ازان عهد تا وقت شجاع‌الدین محمد خان آن دروازه بند بود * در عهد نیابت سرفراز خان کشاده شد - چنانچه مذکور خواهد شد * و تعمیر کثره و عمارات امیرالامرا تا حال در جهانگیرنگر موجود است *

نظامت نواب ابراهیم خان *

چون نواب ابراهیم خان بخلعت نظامت صوبهٔ بنگاله قامت مباهات آراست - در جهانگیرنگر رسیده - به تنظیم و تنسیق ملک پرداخته - ابواب نصفت و عدالت و ترحم بر ضعفا مفتوح ساخته - مجوز آزردن موري نشد * و در هنگامي که پادشاه اورنگزیب عالمگیر - در ملک دکن - بجنگ ابوالحسن - عرف تانا شاه - والیِ آن ملک -

---

(۱) بجاي سیر *

و سیوا و سنبها مرهته - زمینداران ستارهگده وغیره - سرکشان آن ممالک - تا دوازده سال مشغول بودند - بسبب امتداد ایام در اکثر ممالک پادشاهي تخلل رو داد * در صوبهٔ بنگاله ضلع بردوان - سوبهاسنگه - زمیندار چیتوه (و) برده - مصدر هنگامه پردازیها شد - و رحیم خان بیني بریده - که سرگروه افاغنه بود - با جمعي از افغانان - با او رفیق گشته * کشن رام - زمیندار بردوان - که از سابق بسبب بي اندامیهاي او کوفته و گرفته خاطر بود - با جمعیت خود - بجنگ او مبادرت نموده - مقتول گردید * و زنان و عیال او - معه تمامي اسباب و مال - اسیر حبال نکال و وبال شدند - و پسرش جگت راي - تن تنها راه فرار پیموده - سمت جهانگیرنگر - که دارالنظامت بود - گریخت * نورالله خان - فوجدار چکلهٔ جسر و هوگلي و بردوان و میدني پور - که مرد متمول و تجارت پیشه (بود) و منصب سه هزاري داشت - بملاحظهٔ این حال - کام نا کام بعزم تنبیه و استیصال آن گروه شقاوت پژوه - از جسر حرکت کرد - و از صولت آمد آمد حریف جرأت مقابله نیافته - در قلعهٔ هوگلي تحصن جست - و از نصاراي اولندیز - که در چوچره بودند - استمداد نمود * حریف - بدریافت خبر شتردلي(۱) آن طائر زرین - بچستي و چالاکي تمام بمحاصرهٔ قلعه پرداخته - بمحاربه و مقابله قافیهٔ محصوران تنگ ساخت * و آن خانه برانداز شجاعت - بقول شیخ سعدي - رحمة الله علیه - که -

(۱) در نسخه‌هاي خطي شیردلي * صفحه ۲۲۸ سطر ۹ بنگرند *

چو نتوان عدو را بقوت شکست -
بنعمت بباید در فتنه بست -

دست از مال و اسباب لکوک برداشته - خلاص جان خود مغتنم انگاشت * یک بیني و دو گوش - لنگوته بند - از قلعه برآمد - و قلعهٔ هوگلي - معه تمامي اسباب و حشم - بدست حریف آمد * از وقوع این معني عالمي متزلزل گردید * اعیان و اشراف شهر و اطراف و تجار و رؤساي اکناف - معه ننگ و ناموس خودها - در چوچرا - که ایمن‌آباد بود - پناه جستند * سردار اولندیز دو منزل جهاز مملوي چهولداران[1] و آلات حرب بپاي قلعه رسانیده - بضرب گولهٔ توپ عمارات قلعه را منهدم ساخت * و از بارش گوله‌ها خرمن حیات اکثري وقف سیل فنا گردید * سوبها[2] سنگه - عهده برآ نه شده - بطرف ساتگام - که متصل هوگلي بود - منهزم شد - و انجا هم مجال اقامت ندیده - بسمت بردوان رجع القهقري نموده - بسرکردگي رحیم خان مسطور - سمت ندیا و مرشدآباد - که دران وقت مخصوص‌آباد نام داشت - لشکرکشي نمود * نسوان و عیال کشن رام مقتول - که اسیر پنجهٔ قهر سوبها سنگه

---

(۱) جمع چهولدار مخرب لفظ انگریزي بمعنئ لشکري که بتلفظ سولدر یا سولجر باشد * و لفظ چهولداري بمعنئ خیمهٔ کوچک از همین لفظ ماخوذ است * (۲) در نسخه‌های قلمي پیش ازین سوبها سنگه و اینجا و پائین سوبهاو سنگه نوشته *

بودند - ازان جمله دختر کشن رام بحلیهٔ حسن و جمال آراسته و به پیرایهٔ عصمت و عفت پیراسته بود * آن بدنهاد ناپاک‌کیش مي‌خواست که دامن عصمتش را بلوث فجور بیالاید * قضارا شبی آن سگ‌سرشت خواست که آن آهوي چین را صید خود کند - و باغواي شیطاني بر وی تطاول کرد * آن شیرزن بکارد تیز چون غمزهٔ چشم خون‌ریز - که از بهر چنین روز با خود پنهان داشت - از زیر ناف تا شکمش بردرید - و بهمان کزلک جان‌گزا رشتهٔ حیات خود نیز ببرید * چون آنش خانمان‌سوز منطفي گشت - شعلهٔ دیگر - یعني برادر[1] آن بدهمت - که همت سنگه نام داشت - بخانه‌سوزي خلائق سر کشیده - با جمعیت سابق و لاحق - دست بغارت و نهیب ملک پادشاهي دراز کرد * و رحیم خان - بقوت فوج و قوم - خود را رحیم شاه مخاطب ساخته - کلاه نخوت بر تارک استکبار کج نهاده - و جمعی کثیر از ارذال و اوباش و جهلای بدمعاش فراهم آورده - آتش شرارت را دربالا ساخت - تا آنکه از بردوان تا اکبرنگر - آن روی آب گنگ - نصفی از ممالک بنگاله را بحیطهٔ تصرف خود در آورد * و از نمکخواران پادشاهي هرکه تن باطاعت او نداد گرفتار شکنجهٔ عقوبت گشت * ازان جمله - در نواح مرشدآباد - شخصی - نعمت خان نام - از فدویان پادشاهي - با چندی

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي برادران آن *

از خویشان و رفیقان خود - سکونت داشت * چون پهلو از رفاقت رحیم شاه تهی کرد - رحیم شاه تشنهٔ خون او شده - سرش طلب داشت * او نیز - پیمانهٔ عمر خود را لبریز دیده - مستعد جام شهادت گردیده - بمیدان خرامیده * تهور خان نام - خواهرزادهٔ او - که اسم با مسمی بود - اسپ را بجولان آورده - حمله های مردانه نمود * آخرش افواج غنیم گردش گرفتند - و از هر طرف آتش حربه حوالهٔ او کردند - تا شربت شهادت چشید - و رفقای او نیز یک یک - پیرامن لاش او - به بستر فنا استراحت کردند * نعمت خان - از وقوع این سانحه - بی زره و سلاح بجامهٔ یکتهی شمشیر حمائل نموده - بر اسپ بادپا سوار شده - افواج مخالف را از میمنه و میسره دریده - خود را بقلبگاه رسانیده - زخمی بر سر رحیم شاه زد * قضارا تیغ - ضرب بر مغفرش خورده - بشکست - و از هیجان خشم قبضه را بر رویش پرتاب کرده - قبضهٔ دست بر کمربند حریف زده - بقوت بازو او را از زین در ربوده - بر خاک انداخت - و بچستی تمام از اسپ جسته - بر فراز سینهاش نشست - و جمدهر از کمر کشیده بر گلویش راند - اتفاقاً در حلقهٔ زره آن بدگهر گره شده بحلقش نرسید * دریں اثنا - یاوران رحیم شاه رسیده بزخم شمشیر و نیزه مجروحش ساختند - تا دستش از کار ماند * او را - از بالایش کشیده - بخاک انداختند * رحیم شاه - حیات دوباره یافته - صحیح

و سالم ماند * و آن مجروح را - با رمق جان در حالت غش - بخیمه بردند * از غلیان عطش چشم بطلب آب کشاد * چون کسان رحیم شاه مشربهٔ آب آوردند - خوردن آب را بر طبع خود گوارا نکرده - با لب تشنه جام شهادت چشید * زمینداران نواح و منهیان متواتر این خبر موحش بحضور نواب ابراهیم خان در جهانگیرنگر عرضداشت نمودند * خان مذکور - ارانجا که -

اگر چند با قوت شیـــر بود
بکین خواستن نرم شمشیر بود -

از غایت شتردلي - بر زبان راند که جنگ مادهٔ خونریزي خلق خدا ست - چه ضرور که خونهاي مردم طرفین ریخته شود * و چون - از روي وقائع و اخبار - کیفیت این سوانح بعرض والا در دکهن رسید - فرمان پادشاهي بنام زبردست خان - خلف ابراهیم خان - متضمن تفویض خدمت فوجداري چکلهٔ بردوان و میدني‌پور وغیره و تاکیدات در باب تنبیه غنیم عاقبت‌وخیم - شرف اصدار یافت - و نیز بنام ناظمان و فوجداران صوبهٔ اوده و الٰه‌آباد و بهار حکم محکم صادر گردید که (از) اوطان و اماکن رفقاي غنیم هر جا که سراغ بیابند - زن و بچهٔ آنها را اسیر و دستگیر نمایند - یا هرکه از رفاقت غنیم اجتناب کند امان جان یابد - و هرکه تن برفاقتش داده نیل بدنامي بر چهرهٔ حال خود کشد ناموسش برباد دهند * و این معني بعمل آمد * و متعاقب -

صوبه داري بنگاله و بهار بنام نتيجهٔ دودمان سلطنت - شاهزاده عظيم‌الشان - مفوض گشته - حكم شد كه با جمعي از بندگان پادشاهي عازم ممالک بنگاله شود * اما خان ذي‌شان - زبردست خان - بمجرد ورود منشور لامع‌النور - نوازه‌هاي جنگي و توپخانهٔ سلطاني از جهانگيرنگر ترتيب داده - با فوج دريامويج - بسواري كشتي سمند عزم رزم را گرم مهميز ساخت * رحيم شاه - بسنوح خبر آمد آمد عساكر قاهره - بعجلت هرچه تمامتر - با لشكر بيشمار از پياده و سوار - بر لب آب گنگ رسيده - پاي اقامت قائم كرد * زبردست خان - كشتيها را بساحل رسانيده - بچالاكي تمام - مقابل معسكر حريف مورچال بندي كرده - بارادهٔ صف جنگ صف كشيد - و اضراب ارابه - چون سد سكندر - برابر مورچال آن ياجوج‌صفتان قائم ساخت * روز ديگر از مورچال برآمده - بتسويهٔ صفوف پرداخته - ميمنه و ميسره و قلب و جناح (و) هراول و چنداول از پهلوانان مسلح و مكمل و كنداوران زره‌پوش و خنجرگذار برآراست - و ارابه‌ها را پيشاپيش آن حصار آهني چيده - مانند موج دريا متحرک گشته - كوس جنگ زد * چون صداي طلب حربي بگوش رحيم شاه خورد - سراسيمه شده - با افواج افاغنهٔ عفريت‌كردار - باستقبال افواج پادشاهي رخ بميدان نهاده - يورش كرد[1] * ازين طرف - خان

(۱) در نسخه‌هاي قلمي كردند *

ذي‌شان - بشلک توپخانهٔ آتش‌افشان و استعمال بندوق و بان - اشارت کرد * توپچیان و برقندازان و بانداران در لوازم آتش‌باري قاصر نشدند - و متعاقب - مبارزان پیکارپژوه بر سر مقاهیر ریختند - و خرمن حیات آن خسان را وقف برق شمشیر ساختند * لمؤلفه -

بزوپیـــن و شمشیـــر آویختنـــد -
بسي خون دران رزمگـــه (۱) ریختند *
ز دود ارابـــه و گرد (۲) سپـــاه
زمین تا فلک گشته یکسر سیـــاه *
ز بس ریزش خون دران دشت جنگ
یکي بحر مواج شد سرخ رنگ *
سر پهلوانان شده چون حبـــاب -
تن شان چو ماهي شنـــاور در آب *

بعد خونریزي بسیار - اقاغنهٔ خذلان‌شعار راه فرار اختیار کردند - رحیم شاه رو از میدان برتافت * زبردست خان زبردست - چالاک - استیلا یافته - زده زده - بهائم‌سیرتان را به بنگاه رسانید * و تا سه پاس کامل آتش حرب مشتعل بود * آخر روز - از شدت حرارت هوا و تردد و تلاش بي‌انتها - راکب از کار و مرکوب از رفتار متعذر شده - دست از اشتعال نائرهٔ حرب کوتاه ساخته - در همان نبردگاه فروکش شدند - و بکفن و دفن مقتولان و تیمار

(۱) در نسخه‌هاي قلمي رزمگاه * (۲) و اینجا متحرک آورده *

(و) مرهم مجروحان پرداختند * و شب بهوشياري و بيداري و طلايه و يزک‌داري بسر بردند * چون روز ديگر خسرو خاوري - بر نيله‌خنگ سوار (شده) و خنجر زرنگار آهيخته - در ميدان سپهر تاخت - (و) سپاهی[1] افواج شب و سپاه انجم بيک حمله‌اش ناپديد بل معدوم گرديد - ديگر بار منصور و مقهور بتسوية صفوف و تهية مصاف پرداختند - و بعد تقارب فئتين - به نيزه و شمشير و جمدهر بچپقلش درآويختند * نمکخواران پادشاهي - کمر فدويت و جان‌نثاري بر ميان جان بسته - بجان‌ستاني فئة باغيه پرداخته - از کشته پشته ساختند * و پس از رد[2] و بدل دو پاس پاي ثبات افاغنه متزلزل گرديد * و رحيم شاه - عار فرار اختيار نموده - پشت جنگ داده - بحال تباه راه مرشدآباد پيش گرفت * زبردست خان - مقدار يک فرسخ راه پاشنه‌کوب آن شوربختان زد و برد کرده - جمعي کثير را ازان مخذولان اسير و قتيل نموده - و اموال و اسباب و اسلحه و اسپان بغارت داده - شاديانهٔ فتح نوازان مراجعت نموده - بر خيمه زد - و اسباب مغروته بسپاه بخشيده - (در) لوازم دلجوئي سران لشکر - علی حسب درجاتهم - قصور نکرد * و سه روز مقام کرده - به تيمار زخميان پرداخت * و در باب انسداد راه و رسد غنيم - پروانجات بنام

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي سپاهي * (۲) در نسخه‌هاي قلمي دوبدل دو پاش بجاي رد وبدل دو پاس *

زمینداران و گذربانان - بتهدید تمام - روانه نمود * ومجروحان لشکر را - با نفائس امتعه و غنیمت - به جهانگیرنگر گسیل کرد * و جواسیس برای تجسس خبر فراریان بهرسو گماشت * اما رحیم شاه - بحالت تباه سراسیمه به مرشدآباد رسیده - باجماع سپاه جهد بلیغ نمود * قلیلی ازان منهزمان بی‌ساز و برگ و جمعی دیگر از گرسنگان بی‌جوشن (۱) و ترک فراهم آورده - مهر خزائن و قفل صناديق برداشت - و بدادن اسپ و سلاح و ریزش زر بکمال استعجال لشکر آراسته - مستعد جنگ نشست * زبردست خان - روز چهارم - از جنگ‌گاه نقارهٔ کوچ نواخته - بسراغ حریف راه‌نورد مرشدآباد گشت * درین اثنا - زمینداران نواح نیز آمده بملازمت سرفراز شده همراه لشکر شدند * بعد قطع منازل - سمت شرقي در زمین قاع (و) هموار (۲) مضرب خیام ساخت * رحیم شاه - کثرت جمعیت حریف بخاطر آورده - خود را مرد میدان آن صف‌شکنان ندیده - به بیدلي تمام جانب بردوان گریخت * و آن زبردست - بزبردستی تمام لوازم تعاقب بجا آورده - فرصت یک مقام نمي‌داد *

حکومت شاهزادهٔ والاگهر محمد عظیم‌الشان و قتل ابراهیم خان *

چنانچه سابقاً مذکور شد - چون شاهزادهٔ والاگهر -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي جوش * (۲) در نسخه‌هاي قلمي هموارة *

محمد عظیم الشان - خلف محمد معظم بهادر شاه - از پیشگاه خلافت - با عطای خلعت خاصه و جواهر و شمشیر مرصع و اضافهٔ منصب و ماهی مراتب - (به) تنبیه فئهٔ باغیه - بصوبه داری بنگاله و بهار مخصوص و مرخوص شد * با هردو پسران خود - که سلطان کریم الدین و محمد فرخ سیر باشند - از ولایت دکن متوجه آن ممالک شده - بر جناح استعجال - از راه صوبهٔ اوده و الٰه آباد بصوبهٔ بهار رونق افزا گردید * و پرلیغ قضاتبلیغ باحضار زمینداران و عمال و جاگیرداران و غیره اصدار فرمود * و آنها - با پیشکشها و نذور - باریاب مجرا شده - علی قدر مراتبهم - هر یکی بخلاع فاخره شرف امتیاز یافت * و بنظم و نسق امور سلطنت پرداخته - باج و خراج بخزانهٔ عامره داخل کردند * و امورات مالی و ملکی به دیوانیان بادیانت و کارکنان باکفایت مقرر و مفوض گردید - و تحصیلداران بر امکنه و محالات تعین شدند * بیک ناگاه خبر فتح زبردست خان و هزیمت رحیم شاه از روی اخبار دریافت شد - شاهزادهٔ بلند حوصله - بخیال آنکه ماهی فتح و ظفر که شایان شکار مابدولت باشد صید دام دیگری شود - و قرعهٔ مجرای حسن خدمتی بنام غیری افتد - (و) یقین است که زبردست[1] خان - که نبیرهٔ نواب علی مردان خان است - در

---

(۱) در نسخه‌های قلمی ایزد سبحان نوشته - و آن سهو کاتب است * صفحه ۲۲۳ سطر ۲ و صفحه ۲۲۷ سطر ۱۲ بنگرند *

جلدوي چنين خدمتي نمايان بصوبه داري بنگاله كلاه مباهات بر هوا خواهد انداخت - از صوبهٔ بهار - يلغر كرده بعجلت هرچه تمامتر - داخل راج‌محل گرديد - و بعزم تنبيه غنيم سمند عزم را گرم مهميز ساخته - افواج بحر امواج به بردوان كشيد * و زبردست خان را بدو كلمهٔ تحسين و آفرين و استمالت و دلداري هم سرفراز نفرمود[1] * خان موصوف - از بي‌التفاتي شاهزاده بيدل شده - و اين قدر محنتهاي شاقه را لاحاصل انگاشته - عازم استلام عتبهٔ سنيهٔ خلافت گشت - و از شكوه شاهزادگي اعتنا[2] نكرده - طبل كوچ نواخته - جاده‌پيماي مسلك دكهن گرديد * رحيم شاه - كه از هيبت صولت آن شير بيشهٔ وغا مانند روباه و شغال در سوراخ موش و مار مي‌خزيد - فرصت وقت يافته - بار ديگر آب رفته در جوي آورد - و غالبانه در اطراف بردوان و هوگلي و نديا دست تعدي دراز كرد * و سكنهٔ آن ممالك را بتاراج داده - يكقلم بي‌چراغ - بلكه كنام سباع و آشيان بوم و زاغ ساخت * شاهزاده - بعد رفتن زبردست خان - بدلجمعي تمام - يرليغ و نشان - متضمن تسلي و استمالت زمينداران و فوجداران - به جهانگيرنگر فرستاده - خود نيز - آهسته آهسته از اكبرنگر رايت انتهاض افراشته - فرسنگ به فرسنگ

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي نفرمودند * (۲) در نسخه‌هاي قلمي اعتبار - غالباً اعتنا باشد چنانكه در صفحه ۲۴۲ سطر ۱۴ *

به آسودگی سپاه - راه‌پیما شد * و عمال و فوجداران و زمینداران - هر یکی با جمعیت لائقه از محالات خودها - با نذور و پیشکش - شرف‌اندوز آستانه بوسی شده - همراه رکاب سعادت‌انتساب - راه‌گرا گشتند * رحیم شاه عاقبت‌تباه - آمد آمد شاهزاده را افسانه شمرده - مانند بخت[1] در خواب غفلت می‌غنود * چون خبر قرب وصول افواج ظفرامتزاج سامعه[2]آشوب آن برگشته بخت شد - به یکبار مضطربانه افواج افاغنه را - که در دور و نزدیک پراگنده بودند - فراهم آورده - مستعد بجنگ نشست * آن شاهباز اوج سلطنت - از جم غفیر آن عصافیر پروا نکرده - تنها بی‌تامل و توزک و تجمل روان (شده) - در سواد بردوان مخیم خیام ساخت - و گوش حال آن ضال نکبت‌مآل را بدر شاهانهٔ نصائح گرانبار ساخت - و در صورت اقبال و انکار حکم آن والاگهر وعده (و) وعید فرمود * آن باطل‌پژوه گوهر آبدار احکام والای شاهزاده را بظاهر گوهر گوش و بباطن سنگریزهٔ چشم خود ساخت - یعنی در صورت تن باقبال داده انگشت قبول بر دیده گذاشت - و بمعنی خار غدر و مکر در مزرع دل کاشت * خواجه انور برادر کلان خواجه عاصم را - که سردار عمده و صاحب الوس و انیس جلیس انجمن میمنت‌مانوس شاهزاده بود - و در

---

(۱) بعد لفظ بخت عالباً لفظ خود قلم انداز شده * (۲) در نسخه‌های قلمی سامع *

خلا و ملا پایهٔ وزارت داشت - بدستگیریِ خود استدعا نمود - تا اگر خواجهٔ مذکور آمده بعهد (و) میثاق و حلف خاطرنشان نماید - فردا صباح همراه او بحضور آمده استعفایِ جرائم کند * شاهزادهٔ راست‌کردار - غافل از خداع آن غدار - التماس او را بدرجهٔ اجابت مقرون ساخته - بخواجهٔ موصوف امر فرمود که علی‌الصباح بخیمه‌اش رفته - مستمال ساخته - بوقت دربار بحضور آورده - ملازمت کناند * روز دیگر - خواجهٔ مزبور - امتثال امر خداوندی را کاربند شده - بی‌احتیاط لوازم حزم با چندی از خویشان و یاران سوار شده - محاذیِ معسکر رحیم شاه ایستاده - خبر فرستاد - و خود سواره چشم براه ماند * رحیم شاه - که افواج افاغنه را مسلح ساخته در خیمهٔ خود پنهان داشته در صدد دغا بود - با فرستاده ابواب تملق و لبق مفتوح داشته - درخواست آمدن خواجهٔ مسطور بمکان خود کرد * خواجه مذکور - باندیشهٔ آنکه مبادا از آنش خس‌پوش دردی خیزد - در رفتن خود تعلل نموده - بعهد و پیمان رحیم شاه را می‌طلبید * و چون درخواست طرفین تکرار یافت - و مطلب کرسی‌نشین نشد - ناگاه رحیم شاه - با افواج مسلح از مورچال برآمده - هرزه گویان - بمقابلهٔ خان موصوف شتافت - و از جراحت اللسان کار بجراحت السنان کشید * خواجه انور - آب زیر کاه را دریافته - از آمدن خود نادم گشته - خواست

بي حصول گوهر مقصود عطف عنان نمايد * رحيم شاه - سبقت نموده - بجنگ مبادرت نمود * ناگزير خواجه انور مقابل شده - مردانه و دليرانه بكارزار پيوست - و ترددات نمايان نموده - زخمهاي چهره افروز برداشته - با جمعي از رفقاي خود - بروضهٔ رضوان شتافت * افاغنه - ميدان خالي ديده - شمشيرها علم كرده - بر اردوي معلاي شاهزاده تاختند * لمؤلفه -

چو آن زبدهٔ خاندان شهي
ازان فال نگريست آن گمرهي -
هم از حالت خواجهٔ انورش
خبر شد كه از تن جدا شد سرش -
چو گلنار شد چهره اش از غضب -
سلاح از سلاحدار كرده طلب *
ببر كرده جوشن بسر مغفرش -
سراپا شده آهني پيكرش *
حمائل يكي تيغ الماس وار -
يكي خنجرش در كمر استوار *
يكي آفتابي سپر بر كتف -
يكي نيزهٔ آبگونش بكف *
برآويخته ترکشي از كمر -

کمـــان کیـــانی فگنـــده ببـــر *
کمندی بفتـراک هودج به بست -
یکـی گرز آهن گرفتـــه بدست *
بفـــرمود تا سروران سپـــاه
شتـــابنـــد یکســـر بدرگاه شاه *
بفـــرمان او لشکـــر جنگجـــو
نهـــادند در حضـــرت شاه رو *
چو شهزاده بر فیل گشتـــه سوار -
نمـوده چو خورشیـد بر کوهسار *
بزد طبل جنگ و بجنبید فوج -
بدانسـان که دریا درآید بمـــوج *
بمیدان رسید و علم برفراشت -
بترتیب افواج همـت گماشت *
برآراست قلب و جناحین خویش -
یمین و یسار و پس آهنگ و پیش *
ز بسیـــاری فوج و رعب شهی
زمیـــن کرد از بیـــم پهلـوتهی *
سواره ستـاده بمیـــدان جنـــگ -
همی کرد بر پیش دستی درنگ *

چون بساط نبرد آراسته شد - و افواج سوار و پیاده - مانند

مهره‌هاي شطرنج - هر يكي بمحل اليق[1] تعبيه گرديد - رحيم‌شاه - به كجبازئ حريفانه - دستبرد نمايان بظهور رسانيده - با جماعهٔ افاغنهٔ جوشن‌پوش خنجرگذار - بحمله‌هاي مردانه صفها دريده - بقلب رسيده - شاه جويان و عظيم‌الشان گويان - اسپ بر فيل سواري رسانيده - رخ به شه‌مات نهاد * سواران و پيادگان ركاب ظفرانتساب - تاب حمله‌هاي آن خيره‌سران نياورده - شاه را بحالت زچ بمقابل حريف پيل‌بند گذاشته - رميدند * فرزين‌بند انتظام افواج از هم گسست * رحيم شاه چاربند ميكه[2] دنبر را بريده نوبت بزنجير رسانيده * درين اثنا - حميد خان قريشي - كه باندك مفاصله استاده بود - بمشاهدهٔ اين جرأت - اسپ را جولان داده - ع -

چو تيرى كه آن بر جهد از كمان -

با رحيم شاه مقابل شد - و گفت اى پاجي عظيم‌الشان منم - و تير خاراشگاف از ترکش بر كشيد و پهلويش زد * لمؤلفه -

كمـــان را برآورد از نيـــم‌لنگ -
ز ترکش برآورد تيـــر خدنگ *
به پيوست سوفـــار بر چرم گور -
نظر دوخت بر سوى آن پيل‌زور *
رها شد چو سوفار تيرش ز شست

---

(۱) در يک نسخهٔ قلمي الايق و در دو ديگر اليق * (۲) در آخر بيان نظامت نواب سرفراز خان نيز اين الفاظ مذكور است *

به پهلوي آن ديو جنگي نشست *
گذارا ز پهلو به پهلو شده -
ز سنجيدگيها ترازو شده *

متواتر تيري ديگر برگردن اسپ او زد - سر و گردن بيفشاند * رحيم شاه از دو زخم پهلو بي‌تابانه برزمين افتاد * خان مذكور بچستي تمام از اسپ برجست و بر سينه‌اش نشست - و سرش از تن جدا كرده بر نيزه گردانيده * بمجرد معائنهٔ اين حال - افواج افاغنهٔ خذلان شعار رو بفرار نهاده - و اعلام شقاوت آن باطل‌پژوهان نگونسار افتاد * نسائم فتح و ظفر بر پرچم اعلام شاهي وزيد - و شاديانهٔ نصرت و فيروزي بلندآوازه گرديد - و گلبانگ از زمين بفلك رسيد * غازيان عساكر نصرت‌مآثر - تا خيمه‌گاه منهزمان بتعاقب پرداخته - هرچه[1] از نقير و قطمير پيش آمد طعمهٔ نهنگ تيغ خون‌آشام بهادران گرديد * بقية‌السيف - خسته و مجروح - راه گريز پيمودند * غنائم بسيار و اسيران بيشمار بدست لشكريان افتاد * شاهزادهٔ بلند اقبال - همعنان فتح و نصرت - داخل بردوان شد - و زيارت مزار فائض‌الانوار حضرت شاه ابراهيم[2] سقا و اداي نذورات نموده - بقلعه درآمد - و تهنيت‌نامهٔ[3] اين اعوان

---

(۱) بجاى هرچه شايد كه هركه باشد * (۲) در اسكوارت بهرام * (۳) كاتب اينجا چند سطر قلم‌انداز كرده * شايد كه چنان باشد - تهنيت‌نامهٔ اين فتح بحضور پادشاهي ارسال داشت و فوجي براي استيصال اعوان الخ *

و انصار افاغنهٔ وخیم‌العاقبهٔ بهر سو گماشت - هرجا که از نام و نشان آنها سراغ مي یافت اسیر و قتیل مي نمود - تا در اندک فرصت ضلع بردوان و هوگلي و جسر از لوث وجود افاغنه پاک گشت * و خرابیها - که از ظلم غنیم بوقوع آمده بود - رو بآبادي نهاد * جگت رای - پسر (۱) کشن رام زمیندار مقتول بردوان - بخلعت زمینداري ورثهٔ آباي خود سرفراز گردید * همچنیـــن دیگر زمینداران آن نواح - که از دست افاغنه متأذي (۲) جلاي وطن شده بودند - هر یکی به استمالت نامه متسلي شده - بجاي و مقام موروثی خودها قائم شدند - و بندوبست محالات خالصه و جاگیرات مجدداً نموده - شروع تحصیل کردند * و ارباب تیول و ایمه و آل تمغا بر محالات معینهٔ خودها دخیل شدند * حمید خان قریشي - در جلدوی جانبازیها - باضافهٔ منصب و خطاب شمشیرخاني و بهادري و خدمت فوجداري سلهت و بنداسل (۳) از (۴) حضور والا پایه گردید * و دیگر فدویان خاص - که مصدر ترددات نمایان شده بودند - در خور خدمات هر یکی - علی قدر درجاتهم - (به) مناصب و مراتب امتیاز یافتند * شاهزاده در قلعهٔ بردوان -

---

(۱) در نسخه‌های قلمي پسرش * (۲) شاید که متأذي و جلا وطن باشد * (۳) در اسٹوارت نیز همچنین * (۴) بجاي از حضور والا پایه گردید شاید که از حضور والا بلند پایه گردید باشد چنانکه بلند مرتبه در صفحه ۲۶۹ سطر ۱۵ * درصورت اول لفظ والا صفت پایه باشد *

كه حاكم‌نشين انجا بود - مسكن ساخته - طرح عمارات انداخت - و مسجد جامع تعمير نمود * و در هوگلي شاه‌گنج - عرف عظيم گنج - بنام نامي خود آباد ساخت * و حاصلات سائر[1] را - سواي امتعه و اقمشه كه دران وقت ممنوع بود - مروج نمود - و محصول بخشيدند - بطريق تمغا - از مال مسلمين چهل‌يک[2] و از هنود و نصاري چهل‌دو مقرر فرمود * علما و صلحا و شرفا را معزز و مرفر مي‌داشت - و در مجلس شريف و نجيب علوم[3] فقه و اصول و احاديث و متنوي مولوي روم - رحمة الله عليه - و تواريخ مذكور ميشد - و (به) نصيحت درويشان و خدارسيدگان ميل تمام داشت - و استدعاي همت در باب حصول سلطنت مي‌نمود * روزي سلطان كريم الدين و محمد فرخ‌سير را بخدمت صوفي بايزيد - كه از اجلهٔ اتقياي وقت در بردوان سرخوش داشت - فرستاده استدعاي قدم‌رنجه نمود * بعد رسيدن ايشان - آن درويش صفاكيش سلام سنت الاسلام ادا نمود * سلطان كريم الدين شكوه شاهزادگي را كار فرموده - اعتنا نكرد * و فرخ‌سير - پياده پا پيش رفته - بتعظيم و تسليم - اقدام نمود - و بادب استاده - بعد گذارش سلام - اداي پيام پدر كرد * درويش - از طرز ادب فرخ‌سير راضي شده - دست او را گرفته - گفت بنشينيد شما پادشاه هندوستان هستيد - و همت بحال او مبذول داشت - و تير دعاي

---

(۱) قسمي از محصول * (۲) در نسخه‌هاي قلمي چهل و يک * (۳) علوم مذكور ميشد و مثنوي مذكور ميشد - اين محاورهٔ مؤلف باشد *

درویش بهدف اجابت رسید - و از نتیجهٔ حسن ادب انچه پدر
مي‌خواست به پسر عطا گردید * چون درویش بملاقات عظیم الشان
رسید - شاه - استقبال نموده - بعذرخواهي قدوم پرداخته - در باب
انجاح مطلب دلئ خود استدعاي همت کرد * درویش فرمود
که انچه شما مي‌خواهید پیشتر به فرخ سیر داده شد - اکنون تیر از
دست جسته را قابلیت عود نیست - و خیرپادي در حق شاهزاده
گفته - مراجعت بحجرهٔ خود کرد * القصه شاهزاده - از نظم و
نسق امورات اطراف چکلهٔ بردوان و هوگلي و هجلي و میدنی‌پور
وغیره دلجمعي نموده - بسواري نوازه‌هاي پادشاهي - ساختهٔ شاه
شجاع - بسمت جهانگیرنگر علم نهضت افراشت - و بعد وصول
بضبط و ربط مهمات آن نواح پرداخت * چون بعضي حرکات
ناملائم شاهزاده - مثل رسم سوداي خاص و سوداي عام - و جشن
ایام هولي بدستور هنود - و پوشیدن لباس زعفراني و ارغواني
در موسم بسنت - که نوروز راجه‌هاي هند است - خلاف شرع - از
روي عرائض منهیان و واقعه نویسان - بعرض عالمگیر رسید - بر مزاج
پادشاه گران آمد * شقهٔ خاص - بتهدید تمام - باین عبارات
که چیرهٔ زعفراني بر سر - و حلهٔ ارغواني در بر - سن شریف چهل
و شش - آفرین برین ریش و فش (رسید) - و در باب امتناع سوداي
خاص - باین مضمون بر فرد واقعه دستخط خاص فرموده واپس نمود[1] -

---

(۱) در نسخه‌های قلمي آمد *

که ظلم عام را سوداي خاص نام نهادن چه سزاوار - و سوداي خاص را با سوداي عام چه کار *

آنانکـــه خرند مي فروشند -
ما خود نخريم و نه فروشيم *

و از راه عتاب - براي عبرت - منصب پانصدي کم گرديد * و ترجمهٔ (سوداي خاص و) سوداي عام چنين است که مال تجارت جهازهاي آمدنیٔ بندر چاٹگام وغیرہ کلهم بسرکار شاهزاده خريد شده سوداي خاص نام ميکردند - پس ازان بدست سوداگران اين ملک مي فروختند آن وقت سوداي عام نام مي نهادند * اما چون فرد وقائع - مزين بدستخط خاص پادشاه - بمطالعهٔ شاهزاده درآمد - ازان سودا دست بردار شد * پادشاه عالمگير ميرزا محمد هادي را - که مرد سليقه شعار و عامل‌پيشهٔ با ديانت و امانت بود - (و) بخدمت ديوانیٔ صوبهٔ اوڈيسه اختصاص داشت - و در اکثر محالات متعلقهٔ اوڈيسه کفايت نمايان بظهور آورده در زمرهٔ اهل خدمات نام‌آور شده در راستي و درستي نظير و عديل نداشت - و در ايام محاصره و محاربهٔ دکن خدمات شايسته بتقديم رسانيده منظور نظر عالمگير شده بود - بخطاب کارطلب‌خاني مخاطب ساخته بخدمت ديوانیٔ ممالک بنگاله سرفراز نمود * چون - دران ايام - سررشتهٔ انتظام مهمات مالي و ملکي و رتق و فتق تشخيص و تحصيل و مداخل

و مخارج خزانهٔ عامره در قبضهٔ اختیار دیوان صوبه مي‌بود - و ناظم بنسق و نظم امور سلطنت و تنبیه و تادیب سرکشان و متمردان (و) انهدام ابنیهٔ باغیان و زورطلبان مي‌پرداخت - و سواي جاگیر مشروط نظامت و منصب ذات و انعامات دست‌انداز بر مال پادشاهي نمي‌شد - و ناظم و دیوان مدار اجراي کار و بار صوبه بر دستورالعمل - که سال بسال از پیشگاه سلطنت اصدار مي‌یافت - مي‌داشتند - و سرموئي تفاوت و تجاوز بعمل نمي‌آوردند - خان مذکور - از پیشگاه خلافت - مختارکار صوبهٔ بنگاله شده - به جهانگیرنگر رسیده - بعد حصول ملازمت شاهزاده - باجراي امورات ملکي پرداخت * و مداخل و مخارج خزانه تعلق به خان مذکور گرفته - دست تصرف شاهزاده از دخل (و) خرج خزانه کوتاه گردید * خان موصوف - ملک بي‌خار و سرسبز و زرخیز دیده - شروع به تشخیص نمود - و عمال دانا و کفایت‌شعار در هر پرگنه و چکله و سرکار برگماشت * و تشخیص مال و سائر کما ینبغي نموده - یک کرور روپیه را - طومار کلي محالات خالصه و جاگیرها درست ساخته - ارسال حضور کرد * چون در سوالف ایام - بسبب ناسازي آب و هواي بنگاله - کسي از عمده‌ها برضامندئ خود قبول خدمات این ملک نمي‌کرد - و این باغ سبز را - دیولاخ و مهلک انسان پنداشته - دیوانیان عظام بجاگیر منصبداران

تقسیم[1] و تنخواه مي دادند - لهذا خالصه کمتر بود - حتی که مواجب سپاه متعینهٔ رکاب شاهزاده و نقدیان از مالواجب محالات صوبه کفایت نمي کرد - و از صوبجات دیگر تنخواه مي رسید * خان مذکور در باب تجویز جاگیرات منصبداران بنگاله بصوبهٔ اوڈیسه عرضي نمود - و بدستخط پذیرائي مزین شد * خان مذکور - تمامي جاگیرات سیرحاصل - سواي نظامت و دیواني - از بنگاله خارج نموده - بصوبهٔ اوڈیسه - که محال خراب و کم حاصل و زورطلب و مواسات (؟) بود - تنخواه داده - کفایت بنگاله از شکم زمینداران و جاگیرداران برآورده - توفیر خزانهٔ عامره نموده * و بجزرسي تمام کفایت نمایان بظهور رسانیده - سال بسال جمع صوبه مي افزود - و مورد تفضلات پادشاهي مي شد * ارانجا که شاهزاده - دست تصرف خود از خزانه کوتاه دیده - همواره سوءمزاج[2] مي بود - مجراي حسن خدمتی خان مذکور - که بحضور پادشاه ظهور یافت - علاوه خار حسد

---

(۱) درنسخه‌های قلمي همچنین * در اسٹوارت چنان نوشته - در عهد نظامت دیوانان زمان سلف بسیاری از ممالک بنگاله را - بخیال ناموافقت آب و هوا و قلت زراعت - بجاگیرهای منصبداران فوج تقسیم کرده بودند * (۲) مؤلف سوء مزاج را صفت انگاشته و جائي دیگر سوءمزاجي آورده و یا اینجا در اصل سوء مزاج مي نمود باشد *

در دل شاهزاده شکست - و آتش عناد پنهاني مشتعل[1] شده - مي‌خواست - بطوري که بظاهر موجب بدنامي نشود - او را ازين عالم بگذرانند[2] - و اين مطلب کرسي‌نشين نمي‌شد - آخرالامر - جماعهٔ نقديان ملازمان قديم پادشاهي را - که - بغرور کثرت الوس و جمعيت وفور - در جهانگيرنگر بناظم و ديوان سر فرود نمي‌آوردند تا بديگر چه رسد - و بلاف شمشيرزني ديگري را سهيم خود ندانسته - در شورپشتي و سلحشوري[3] مشهور السنهٔ خاص و عام بودند - بوعدهٔ انعامات و اضافه از خود ساخته - عبدالواحد سردار آنها را با خود متفق نمود - و ترغيب داد که به بهانهٔ طلب و تنخواه - هرجا که قابو يابند - بر وي ريخته - کارش باتمام رسانند * آن گروه شرارت‌پژوه - باشارت شاهزاده در صدد قتل خان موصوف شده - انتظار وقت فرصت مي‌کشيدند * ازانجا که خان مذکور - لوازم حزم و احتياط را مرعي داشته - همينه[4] خود پيش با رفقاي او مسلح و مکمل سوار مي‌شد - و هنگام آمد و رفت دربار بهوشياري تمام مي‌بود - روزي -

---

(۱) در نسخه‌های قلمي مستقل * (۲) در نسخه‌هاي قلمي نگذارند بصيغهٔ جمع - و آن غلط باشد - و اگر نگذارد بصيغهٔ واحد خوانند بجای ازين عالم درين عالم بايد آورد * (۳) در نسخه‌های قلمي سلحوری * (۴) شايد که چنان باشد - همينه خود - و پيش رفقای او - مسلح و مکمل سوار می‌شد * از اسذوارث نيز همين مضمون مستفاد می‌شود *

علی‌الصباح سوار شده - عازم ملازمت شاهزاده گردید * جماعهٔ نقدیان - در اثنای راه - به بهانهٔ طلب و تنخواه - شورش نموده - یکباره بهجوم عام ریختند * خان مذکور - بجرأت تمام مقابل شده - آنها را از پیش راند * و تصور این فتنه از جانب شاهزاده تصدیق نموده - جوشان و خروشان - بحضور شاهزاده رسیده - سررشتهٔ ادب گسیخته - حریفانه دست بجمدهر کرده - زانو بزانوي شاهزاده مقابل شده نشست - و گفت این همه غوغا از اشارات شماست - دست ازین حرکت کوتاه کنید - ورنه اینک جان ما با جان شما * شاهزاده قافیهٔ رهائي تنگ دید[1] و از هیجان خشم پادشاهي چون بید لرزید * و عبدالواحد را - با جماعهٔ او طلب فرموده - از فتنه و فساد مانع شد - و برفق و ملاطفت بدلجوئي خان مذکور پرداخت * خان مسطور - از شر اعدا ایمن شده - بدیوان عام آمده - حساب طلب آن جماعه کرده - بر زمینداران تنخواه داده - آنها را یکقلم بر طرف نمود * و کیفیت شرارت و بی‌اندامي آنها - داخل وقائع و سوانح کرده - ارسال حضور والا نمود - و روداد - بمواهیر ارباب دخل درست کرده - معه عرضی خود نیز - روانهٔ حضور ساخت * و از سوء مزاجی[2] شاهزاده اندیشه نموده - خیال تجنب از خدمت شاهزاده و اقامت بجاي دوردست در دل بست * بعد تجویز و کنکاش

---

(۱) در نسخه‌های قلمي دیده * (۲) بجای سوء مزاج *

بسیار - سرزمین دل‌چسپ مخصوص‌آباد - که خبر چار حدود صوبه ازان جا توان گرفت - و مثل مردمک چشم - جانب شمال و مغرب چکلهٔ اکبرنگر[1] و درهٔ سانکری‌گلي[2] و تیلیاگدهي دروازهٔ بنگاله - و مغرب و جنوب رو به بیرنهوم و پچیت[3] و بشن‌پور راه جهارکهند و جنگل و کوهستان دره‌هاي آمد و شد غنیم و افواج دکن و هندوستان - و جنوب و شرقي چکلهٔ بردوان و راه اودیسه و هوگلي و هجلي وغیره بنادر آمدنی جهازهاي تجاران نصاری وغیره و چکلهٔ جسر و بهوسنه - و شرقي و شمالي چکلهٔ جهانگیرنگر - که دران وقت دارالامارت این صوبه بود - ملحق به تهانجات سرحدي - مثل تهانهٔ اسلام‌آباد عرف چانگام و سلهت و رنگامائي - و چکلهٔ گهوزاگهات و رنگپور و کوچ بهار - در وسط اماکن معتبرهٔ صوبه واقع است - قرار یافت * خان مذکور - بي اجازت شاهزاده - معه عملهٔ زمینداران و قانون‌گویان و ارباب دفاتر دیواني خالصهٔ شریفه به مخوص‌آباد آمده مسکن گزید * اما چون اخبار فتنه پردازی نقدیان - از روي وقائع و سوانح و عرضي کارطلب خان متضمن شکایت شاهزاده - در دکن بحضور اقدس گذشت - فرمان عتاب‌آمیز بنام شاهزاده - باین مضمون که کارطلب خان نوکر

---

(۱) پیش لفظ چکله در نسخه‌هاي قلمي و نوشته * (۲) در نسخه‌هاي قلمي اینجا سانکري‌گلي - مگر در اکثر جا سکری‌گلي نوشته *
(۳) در نسخه‌های قلمي پچنت *

پادشاهي‌ست اگر سر موئي ضرر جاني يا مالي باو خواهد رسيد انتقام آن ازان بابا گرفته خواهد شد - و نيز حكم گذاشتن صوبهٔ بنگاله و اقامت نمودن در صوبهٔ بهار - بتاكيد تمام - صدور يافت * شاهزاده - سربلند خان را با سلطان فرخ‌سير نائب‌مناب گذاشته - خود - با سلطان كريم‌الدين و خدمهٔ محل و تتمهٔ افواج همراهي - ازان جا علم نهضت افراخته - به مونگير[۱] رسيد * و عمارات مكلف[۲] - تعميرات شاه شجاع - كه از سنگ مرمر و سنگ موسي بود - بي‌مرمت ديده در تعمير و مرمت آن صرف مبالغ خطير تصور نموده - بودن انجا خوش نكرد * و آب و هواي پٹنه - كه لب گنگ است - پسند كرده رخت اقامت افگند - و بموجب حكم پادشاه عالمگير شهر عظيم‌آباد بنام خود آباد ساخت - و قلعهٔ و شهرپناه باستحكام و متانت تمام احداث كرد * و كارطلب خان در مخصوص‌آباد - بعد انقضاي سال - مجمل[۳] نموده - عازم اردوي معلي گرديد * و كاغذات تشخيص و طوامير جمع (و) واصل باقي و مداخل و مخارج صوبه درست ساخته - از درب[۴] نرائن - قانونگوي صوبهٔ بنگاله - درخواست دستخط كرد * ازانجا (كه) دران ايام كواغذ مالي و ملكي بدون دستخط قانون‌گويان

---

(۱) بجاي مونگير در اسٹوارت راج‌محل * (۲) بجاي متكلف از تكلف * (۳) صفحه ۲۶۳ سطر ۴ بنگرند * در اسٹوارت نوشته كه همه حساب درست كرده عازم بارگاه گرديد * (۴) در اسٹوارت دهرپ نرائن *

در دیوان کل پادشاهي منظور نمي‌شد - آن عاقبت وخیم - بطمع خام ناعاقبت اندیشي نموده - در دستخط ایستادگي بکار برده - خواهان سه لک روپیه در وجه رسوم قانونگوئي گردید * هرچند خان مذکور - عندالضرورت - وعدهٔ دادن یک لک روپیه بعد مراجعت از حضور کرد - تا هم قبول نکرده در دستخط مضائقه داشت * اما جي نرائن قانونگوي - که شریک و سهیم درب نرائن بود - مآل‌اندیشي نموده - دستخط خود ثبت کرد * خان مذکور - با وجود مخالفت شاهزاده - پرواي دستخط درب نرائن نکرده - عازم حضور اقدس گردید - و تحائف و پیشکشهاي بنگاله بحضور پادشاهي و وزیر و ارکان سلطنت گذرانیده - و زرهاي توفیر و کفایتهاي جاگیر بجناب عالمگیر رسانید * و کاغذات صوبه بمستوفي و دیوان کل سپرده - مجراي حسن خدمت و دیانت و امانت بظهور رسانیده - مورد تفضلات و عنایات شاهنشاهي شد * و از حضور والا - به نیابت شاهزاده - بنظامت صوبهٔ بنگاله و اوڈیسه - بانضمام خدمت دیواني و خطاب مرشدقلي خان و عطاي خلعت فاخره و علم و نقاره و اضافهٔ منصب - ذخیرهٔ مباهات اندوخت *

مقرر شدن نظامت بنگاله به نواب جعفرخان نیابةً از طرف شاهزاده عظیم‌الشان *

چون مرشدقلي خان از حضور والا - بعطاي خلعت نظامت بنگاله نيابةً و ديوانئ صوبهٔ بنگاله و اوڈيسه اصالةً - بدستور سابق - مخصوص و مرخوص شده - در صوبه رسيده - ديوانئ بنگاله به سيد اكرم خان و نيابت اوڈيسه به شجاع الدين محمد خان - داماد خود - مسلم داشت * و بعد رسيدن مخصوص آباد - آبادي شهر بنام خود كرده - موسوم به مرشد آباد نمود - و دارالضرب مقرر ساخت * و چكلهٔ ميدني پور را - از صوبهٔ اوڈيسه خارج كرده - با بنگاله منضم ساخت * و زمينداران صوبه را بالكل مقيد و اسير كرده - و عمال واقف كار و ديانت شعار بر محالات تعين نموده - آمدنئ مفصل را قرق و مالگذاري بحضور مقرر داشت - و دست تصرف زمينداران از دخل و خرج مالواجب يكقلم كوتاه گردانيده - وجه معيشت آنها بر نانكار گذاشت * و عاملان - بموجب حكم او - شقدار و امين ديه بديه هر پرگنه فرستاده - اراضئ مزروع و افتاده را جريب نموده - و فرداً فرداً برعايا وا رسيده - رعاياي نادار را تقاوي داده - بتكثير زراعت سعي فراوان بكار برده - در هر محال اضافه و توفير بظهور رسانيدند * و كاغذات هست و بود قرار واقعي درست ساخته - آمدنئ خام فصل بفصل تحصيل كرده - از توفير مال و سائر و افزونئ محصول زراعات و كفايت اخراجات - زرهاي مضاعف واصل خزانه ساختند * مگر زمينداران بيربهوم

و بشن‌پور بحمایت[۱] انبوهی جنگل و کوه و کریوه - خود بملازمت حاضر نشده - وکلای آنها رجوع و حاضر بوده بسوال و جواب معاملات مي پرداختند - و وجه پیشکش مقرري و نذور و فرمایشهاي حضور مي رسانیدند * مرشدقلي خان - بسبب آنکه اسدالله - زمیندار بیربهوم - مرد آزادمشرب و فقیر وضع بود - و نصفي ازملک خود در وجه مدد معاش بعلما و صلحا و درویشان داده - و پومیهٔ مسکینان و محتاجان مقرر داشت - از استیصال او[۲] اغماض عین نموده - بتدارک[۳] شوخی زمیندار بشن پور در حین کثرت اخراجات مهم و قلت مداخلت آن ملک باعث شد * و راجه‌هاي تپره و کوچ‌بهار و آشام - که خود را چهتردهاري و والی ملک قرار داده - سر اطاعت بپادشاهان هندوستان فرو نیاورده - طلا و نقره بنام خود مسکوک میکردند - باستماع آوازهٔ تسلط خان موصوف - راجهٔ آشام - کرسي

---

(۱) پیش لفظ بحمایت در نسخه‌هاي قلمي که نوشته و آن مخل معني *

(۲) بجای او در نسخه‌هاي قلمي و * (۳) عبارت اینجا بی‌ربط - شاید
ص لفظ قلم‌انداز شده * استوارت نوشته که مرشدقلي خان زمینداران
یم و بشن پور را از تعمیل چنین احکام جابرانه معذور داشت - اسدالله
ار بیربهوم را بلحاظ دینداري و علما نوازي و غربا پروري او - و آن
زمیندار را بسبب آنکه مقامش در جنگلهای دشوارگذار متصل
کوهستان جارکنڈ (جهارکهنڈ) واقع بود و اخراجات تحصیل از مقدار
محاصل ملکش افزون مي‌نمود *

و پالکي دندان فيل و نافه‌هاي مشک و سربانگ و لام دانگ (؟) و پر هما و کوچين (؟) و مروحهٔ طاوسي و قطاس وغيره - نذور و پيشکش داده - باطاعت و انقياد پيش آمده * همچنين راجهٔ کوچ‌بهار نيز لوازم نذور و پيشکش بتقديم رسانيده * خان مذکور خلعت براي آنها فرستاد - و اين معني سال[1] سال بعمل مي‌آمد * خان مذکور نوعي ضبط و ربط محالات بنگاله نموده بحکمت عملي در انتظام امور ممالک پرداخت که در عمل او مهم غنيم بوقوع نيامد - و خرج سه‌بندي و نگاهداشت سپاه يکقلم نبود - همگي دو هزار سوار و چهار هزار پياده نوکر مدامي داشته ملک‌گيري کرد * از ناظر احمد - که پيادهٔ بود - تحصيل و زرکشي بنگاله مي‌شد * و او آن قدر ضابط (بود و) حکم ناطق داشت که پيادهٔ او بضبط و نسق ملکي و تنبيه سرکشي کافي بود * رعب و هراس خان مسطور آن قدر در دل اداني و اعالي نقش بسته که زهرهٔ شير مردان از حضور شدن او آب ميشد - و زميندارن خورد را بار در مجلس نمي‌داد * و متصديان و عاملان و زميندارن عمده مجال نشستن در حضور نداشتند - بلکه چون پيکر تصوير نفس گم کرده مي‌ايستادند * و زميندارن[2] و هنود را[3] سواري پالکي ممنوع بود - بر جواله‌ها سوار مي‌شدند * و متصديان هم

---

(۱) بجاي سال بسال * (۲) شايد که زميندارن هنود باشد * مگر در اسوارت زميندارن و هنود مالدار * (۳) بجاي را در نسخه‌هاي قلمي از *

در سواري او بر اسپان سوار مي‌شدند * و منصبداران با ساز و يراق سپاهيانه به معجرا مي‌رفتند * و روبروي او کسی را کسی سلام نمي‌توانست کرد - و اگر از کسی خلاف قاعده بعمل مي‌آمد معاتب مي‌گرديد * و در هفته دو روز ديوان مظالم نمودی - وبداد مستغيثان وارسيدی * يکی از اوصاف معدلتش آنکه بقصاص مظلومی بحکم شريعت پسر خود را کشت * در امور عدالت و نظم و نسق امور مملکت و آداب سلطنت رعايت احدی منظور نداشتی * و اعتماد کلي بر متصديان نداشت - افراد جمع خرج و واصل‌باقي - هر روز ملاحظه کرده - بدستخط خود مزين ساختی * و در آخر ماه - اقساط خالصه و جاگير بيباق ميگرفت - و تا زر اقساط داخل خزانه نمي‌شد متصديان و عاملان و زمينداران و قانون‌گويان و ديگر عمله و فعله را در کچهري و ديوان‌خانهٔ چهل‌ستون نشانيده - محصلان شديد گماشته - فرصت اکل و شرب بلکه بول و غائط ندادی - و هرکاره‌ها در پي محصلان تعين کردی - تا مبادا احدی - بطمع خام رشوت گرفته - قطرهٔ آبی بحلق آن تشنه‌کامان رساند * هفته هفته بی‌آب و دانه بر آنها ميگذشت - با[1] اين همه زمينداران را بر سه پايه معکوس و معلق آويختی - و کف پا از سنگها مي‌خراشيد - و تازيانه بران مي‌زد - و بضرب شلاق دقيقهٔ ناموعي نگذاشتی *

(۱) در نسخه‌های قلمي تا *

و عمال زمینداران را - که مالواجب سرکار (را) متصرف شده بضرب و شلاق هم اداي زر باقي نمي‌کردند - با زن و فرزند - مسلمان مي‌ساخت * ازان جمله اودي نرائن - زمیندار چکلهٔ راج‌شاهي - که مرد هندوستان‌زاد و قابل و مستعد بود - و تحصیل خالصه تعلق باو داشت - (و) غلام‌محمد وکالیا جماعه‌دار - با جمیعت دو صد سوار - رفیق او بودند - باخذ مطالبه بپایهٔ اعتراض آمده مستعد بجنگ شد * مرشدقلي خان محمد جان چیله را با فوجي به تنبیه او گسیل کرد - و متصل راج باڑي تقارب فئتین رو داد - و جنگ درمیان آمد * غلام‌محمد جماعه دار مقتول شد - و اودي نرائن - از ترس غضب خان مسطور - خود را خود کشت - و زمینداري او به رام جیون و کالو[1] کنور - زمینداران[2] آن روي گنگ - که عمدهٔ زمینداران مالگذار بنگاله بودند - تفویض یافت * چون آن سال باتمام رسید - در آغاز سر سال - در ماه فروردي[3] - پوته کرده - یک کرور سه لک روپیه خزانهٔ پادشاهي - بحمل دو صد ارابه - با جمعیت شش صد سوار و پانصد پیادهٔ برقنداز - روانهٔ حضور مقدس نمود - و کفایت جاگیرات و خاص‌نویسي علاوهٔ آن ارسال کرده * و حلقه‌هاي افیال و اسپان تازگن و جاموشان ارنه و آهو خانه[3] و طیور شکاري ملبوس

---

(۱) در استوارت کانو کنور * در نسخه‌های قلمي زمیندار بصیغهٔ واحد *

(۲) درنسخه‌های قلمي فبروردي * (۳) شاید که آهوی خانه باشد *

خاص جهانگیرنگر و سپرهای گرگ و سیتل‌پائی زربفت و مسهری گنگاجلی سلهت - که[۱] مار را بران یارای مرور نبود - با دیگر نفائس چون عاج و کونبه (؟) و نافه‌های مشک و سربانگ و دیگر تحائف فرنگ و هدایای کله‌پوشان نصاری و غیره سر موسم ارسال حضور والا ساخت * و هنگام ارسال خزانه - خود با ارباب دخل سوار شده با جهنائي[۲] ده (؟) همراه میرفت و داخل[۳] وقائع و سوانح مي‌نمود * و ضابطهٔ روانگی خزانه چنین بود که هرگاه ارابه‌های خزانه در صوبهٔ دیگر داخل مي‌شد - صوبه‌دار انجا - کسان خود فرستاده - ارابه‌های خزانه را در قلعه طلب داشته - تبدیل ارابه‌ها و بدرقه کرده - ارابه و بدرقه از طرف خود داده - روانه مي‌ساخت - و همچنین صوبه‌داران دیگر بعمل مي‌آوردند - تا خزائن و تحائف و پیشکش بحضور اورنگزیب میرسید * و چون مجرای حسن سلیقهٔ او منظور حضور مقدس گردید - مورد تفضلات پادشاهي شده - کارش بالا گرفت - و بخطاب مؤتمن‌الملک علاءالدوله جعفر خان نصیري ناصر جنگ مخاطب شد - و بمنصب هفت هزاری ذات و عطای ماهي‌مراتب سرفراز شده - در سلک امرای عظام منسلک گشت * و تقرر جمیع خدمات بنگاله بی‌تجویز او پذیرا[۴] نمي‌شد * و منصبداران حضور - ملک بنگاله را گلستان بی‌خار شنیده -

---

(۱) این وصف سیتل پائی باشد * (۲) شاید که تا حوالی ده باشد *

(۳) در نسخه‌های قلمي دخل * (۴) در نسخه‌های قلمي پذیرائي *

تعیناتی بنگاله درخواست میکردند * نواب جعفر خان هر کسی را که می‌خواست عرضی نموده بتعیناتی خود می‌طلبید * یکی از آنها نواب سیف خان است - که خان مسطور درخواست تعیناتی او از حضور والا نموده متعینهٔ خود ساخت * شمهٔ از احوال او در صدر کتاب مسطور شده است * نواب سیف خان تا عهد نظامت نواب مهابت‌جنگ در حین حیات[1] بود * از بس که (از) خاندان عمده بود گاهی با نواب مهابت‌جنگ ملاقات نکرد * نواب معزی‌الیه هرچند درخواست ملاقات کرد منظور نه نمود * هرگاه نواب مهابت‌جنگ - بطریق سیر و شکار - بآن طرف عازم می‌شد - با افواج خود آمده سد راه می‌گشت - اما هر وقت که نواب را احتیاج بکومک می‌گردید - افواج شایسته می‌فرستاد * بعد وفات او پسوش خان بهادر مسلط بر ملک پورنیه و اطراف آن شد * نواب مهابت‌جنگ دختر نواب سعید احمد خان بهادر صولت‌جنگ - برادرزادهٔ خود - را با خان‌بهادر منسوب ساخت - و روز چهارم از تزویج آن دختر وفات یافت * باین تقریب - اموال و اسباب خان‌بهادر را بضبطی درآورده - او را نظربند ساخت * ناچار خان‌بهادر - بر اسپی سوار شده به شاه‌جهان‌آباد گریخت * نواب مهابت‌جنگ ملک پورنیه را به صولت‌جنگ تفویض نمود * نواب صولت‌جنگ - با جمعیت شایسته - دران جا

---

(۱) حین حیات بجای قید حیات آورده *

بنظم و نسق پرداخته - امرایانه بسر مي‌برد * بعد وفات صولت‌جنگ پسرش شوکت‌جنگ قائم‌مقام پدر شد * نواب سراج‌الدوله - که پسر عمش بود - در عهد نظامت خود - او را بجنگ کشت - و دیوان موهن‌لعل را فرستاده ضبط اموال و اسباب او نمود *

چه میگفتـــم و در چه پرداختم -
کجـــا بود اشهب کجا تاختم *

آمدم بر اصل مطلب - درب نرائن قانون‌گو - که در ایام دیوانی نواب جعفر خان دستخط بر کاغذ نکرده بود - خان معزي‌الیه در صدد انتقـــام مي‌ماند * ازانجـــا که خدمت قانون‌گوئي سررشته‌داري ممالک محروسه است - و کواغذ محاسبه و مطالبهٔ صوبه‌داران بدون دستخط قانون‌گو پیش دیوانیان حضور والا منظور نمي‌شد - لهذا بملاحظهٔ بدنامی بهانه‌جو شده - زمام اختیار او در امور معاملات دراز نموده - در امورات خالصه دخیل و مدار کار ساخت * و چون دیوان بهوپت رای - که از اردوي معلی همراه نواب معزي‌الیه آمده‌بود - فوت شد - و پسرش گلاب راي کما ینبغي از عهدهٔ کار دیواني نمي‌توانست برآمد - پیشکاری خالصه نیز به درب نرائن تفویض گردید * و تشخیص و تحصیل مالواجب و دیگر امورات مالي و ملکي بر راي او سپرده مطلق‌العنان گردانید * هرچند قانون‌گوي مذکور - بجزرسي تمام - طوامیر یک کرور و پنجاه لک روپیه در خالصه درست کرده -

تحصیل نمود - و در هر امور[1] کفایتهاي نمایان بظهور آورده - زیاده از سابق سرانجام زرهاي پادشاهي نمود - اما نواب معزي‌الیه بتدریج کار از دست او گرفته بدست‌آویز مطالبه و محاسبه محبوس کرده بانواع شدائد از جان کشت - و قانون‌گوئی ده‌آنه به پسرش شیونرائن و شش‌آنه به جي نرائن - که در عمل دیواني - وقت عریمت اردوي معلی - مسلک سلوک و دوستي نموده بکاغذ او دستخط نموده بود - مسلم داشت * و ضیاءالدین[2] خان را (- که فوجدار هوگلي بود - معزول کرده -) فوجداري بندر مذکور ضمیمهٔ نظامت از حضور اقدس بذمهٔ خود گرفته - ولي‌بیگ را از طرف خود مقرر کرد * خان مذکور - از رسیدن ولي‌بیگ - قلعه را گذاشته بعزیمت دارالخلافه از شهر برآمد * ولي‌بیگ کنکرسین بنگالي را - که پیشکار فوجدار معزول بود - براي کاغذ واصلات زر و سررشتهٔ کواغذ با اهل دفتر و عملهٔ فرجداري طلب کرد * خان مذکور بحمایتمش پرداخت - و ولي‌بیگ سد راه رفتنش شد - ازین معبر از طرفین مناقشه و منازعت رو داد * خان مذکور - با جمعیت خود در میدان چندن‌نگر - مابین چوچڑا[3] و فراشدانگه - بحمایت نصاراي اولندیز و فرانسیس - مورچال‌بندي نموده - مستعد بجنگ شد * ولي‌بیگ هم - در میدان عیدگاه -

---

(۱) بجاي امرء (۲) عبارت اینجا پي ربط - بجاي ضیاءالدین استوارت زین‌الدین آورده * تاریخ بنگاله صفحه ۲۳۵ بنگرند * (۳) پیش ازین چوچڑه نوشته *

بر تالاب دیبي داس - بفاصلهٔ یک و نیم کروه - لشکرکشي نموده - بمقابله مورچال‌بندي کرد - و کیفیت احوال بحضور نواب جعفر خان التماس نمود * و معزول و منصوب در یکدیگر بجنگ مورچال اشتغال داشتند - و سپاه[1] لشکر از دور مي‌نمودند * ملا ترسم توراني - نائب ضیاء الدین خان - و کنکر سین مخفي از اولندیز و فرانسیس امداد و اعانت سرب و بارود و آلات حرب گرفته - بجنگ میدان سبقت میکردند - و چیرگیها مي‌نمودند - ولي‌بیگ بانتظار کومک خودداري مي‌کرد * در این اثنا دلیپ سنگه هزاري - با جمعیت سوار و پیاده - از نزد نواب جعفر خان بکومک ولي‌بیگ رسید - و پروانهٔ تهدید بنام نصاری رسانید * و ضیاء الدین خان - بمشورت نصاري - با دلیپ سنگه پیغام صلح داده اورا غافل ساخته - وقت صبح دروغ مصلحت‌آمیز[2] به دلیپ سنگه نوشته - بدست وکیل خود داد - و تاکید کرد که دست بدستش داده جواب بگیرد - و یک شال سرخ براي نمود بر سر وکیل پیچیده روان کرد * و گوله‌انداز فرنگي - که نشانهٔ بي‌خطا میزد - توپ برنجی کلان - که گوله‌اش از مفاصلهٔ یک و نیم کروه بر نشانه صحیح میشد - تیربند کرده رخ بر لشکرگاه حریف وا گذاشت - و از دوربین نظر بر شال وکیل داشت * وکیل - در وقتي که دلیپ سنگه بارادهٔ غسل سر و تن برهنه بمالش روغن مشغول بود - رسیده رقعه

---

(۱) یا سپاه و لشکر باشد * (۲) در نسخه‌های قلمي آمیز مصلحت *

بدستش میداد - که گوله‌انداز بر نشانهٔ شال توپ را شلک کرد - گوله بر پهلوي دلیپ سنگه نشست - و لاش او بهوا پرید * آفرین بران سحرکار بی‌خطا که آسیبي به وکیل نرسید * خان مذکور - گوله‌انداز را انعام داده - بر مورچال حریف یورش نمود * لمؤلفه -

چو سالار مقتـــول شد بی‌درنگ -
مخالف عنان داد بر عزم جنگ *
بجنبیـــد لشکـــر چو دریا بمـــوج -
و زین سو گریز اوفتـــاده (۱) بفـــوج *
نه تنها همیـــن لشکري جان ببرد -
زمین نیـــز راه هزیمت سپـــرد *
ولي‌بیـــگ زان جا گریزان برفت -
سراسیمه در قلعـــه مامن گرفت *

ضیاء الدین خان - بدلجمعی تمام - روانهٔ دارالخلافه شده - بعد رسیدن در دهلي - مسافر راه آخرت گشت * بعد فوت او کنکر بنگالي - که مادهٔ این همه فساد بود (و) در هوگلي مسکن داشت - از دارالخلافه مراجعت کرده - به مرشدآباد آمده - بی‌محابا با جعفر خان ملازمت کرد - و بدست چپ سلام نمود - یعني بدستي که سلام بپادشاه کرده‌ام سلام کردن بشما عار است * نواب جعفر خان در جواب گفت که کنکر در زیر کفش * و کنکر -

(۱) در نسخه‌های قلمي افتاده *

بفتح هردو کاف تازي و سکون نون و راي مهمله - لغت هندي بمعني سنگريزه است * نواب جعفر خان - از بدادائيهاي سابق و لاحق بدباطن شده - بظاهرش نواخته - بخدمت عهده‌داري چکلهٔ هوگلي سرفراز کرد * و از سال تمام در ايام مجمل - باخذ مطالبه و باقيات مال و سائر - بزندان کرد - و گربه در شلوار انداخت * و اغذيهٔ مسهل بشدائد تمام خورانيد - و محصلان شديد برگماشت - و در پايجامه علي الاتصال کرده[1] باين حالت بد درگذشت * در همان ايام سيد اکرم خان - که ديواني بنگاله بنام او بود - وفات يافت * سيد رضي[2] خان - زوج نفيسه خانم دختر شجاع الدين محمد خان ناظم صوبهٔ اوڈيسه داماد جعفرخان - که از سادات عظام ولايت‌زاد بود - بخدمت ديواني بنگاله ممتاز گرديد * و او مردي متعصب و درشت‌مزاج و در تحصيل زر سخت‌گير بود - بانواع شدائد تحصيل مالواجب ميکرد * گويند حوضي پر از نجاست تيار کرده - چون بزبان هنود بهشت را بيکنٹه نامند علي الرغم آنها آنرا بيکنٹه نام گذاشته بود * زمينداران نامالگذار و عاملان باقيدار را بعد از عقوبت بسيار دران حوض غوطه ميداد - و بشدت تمام زر بيباق ميگرفت * در همان سال - خبر طغيان سيتا رام زميندار و کشته شدن مير ابوتراب - فوجدار چکلهٔ بهوسنه - سرکار محمودآباد - رسيده * و تفصيل اين اجمال

---

(۱) مفعول بسبب کراهت مذکور نکرده * (۲) در استوارت سيد رضا خان *

آنکه سیتارام - زمیندار پرگنهٔ محمودآباد - که بحمایت جنگل و رودخانه‌ها کلاه باغیگري بر تارک نخوت گذاشته - تن باطاعت حاکم نداده - بنده‌هاي پادشاهي را نمي‌دید - و ابواب ادخال مردم پادشاهي از ملک خود مسدود مي‌داشت - و بتاراج و تاخت ملک آن نواح دست دراز کرده - با کسان تهانه‌داران و فوجداران همیشه هنگامه‌پردازیها مي‌کرد * میر ابوتراب - فوجدار چکلهٔ بهوسنه - که از سادات عظام (بود) و با شاهزاده عظیم‌الشان و سلاطین تیموریه سلسلهٔ یگانگي داشت و در اقران و امثال در لیاقت و استعداد ضرب‌المثل بود - با جعفر خان نیز اغماض عین میکرد * میر ابوتراب - در صدد دستگیر کردن او بوده - تدبیرها مي‌نمود - و بقابو نمي‌آمد * آخرالامر - پیر خان جماعه‌دار را با جمعیت دو صد سوار نگاه داشته در فکر تنبیه او بود * زمیندار مذکور - از دریافت این معني - جمعیت خود فراهم آورده - در کمین جماعه‌دار مسطور بود * روزي میر ابوتراب - با چندي از خاصان و مصاحبان بشکار برآمده - صیدافگنان بسرحد او رسید - و پیر خان همراه نبود * زمیندار - از دریافت این خبر - او را پیر (خان) تصور کرده - بیک ناگاه با جمعیت خود از طرف پشت از جنگل برآمده - بر وي ریخت * هرچند میر ابوترات ببانگ بلند از نام خود نشان داد - گوش نکرده بزخمهاي بانس او را از اسپ انداختند *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بزخم راي بجاي بزخمهاي *

چون این خبر بحضور جعفر خان رسید - از خوف غضب سلطانی لرزه بر اندامش افتاد - و حسن علی خان همزلف خود را - که از خاندان عمده بود - فوجدار انجا ساخته - با جمعیت شایسته - برای دستگیر کردن آن موذی شریر تعین نمود * و بزمینداران نواح پروانجات بتاکید تمام نوشت که سیتارام را فرصت برآمدن ندهند - و اگر از سرحد کسی بدر خواهد رفت - او از زمینداری خود خارج شده بسزا خواهد رسید * زمینداران از چهار طرف بمحاصرهٔ او پرداختند - تا آنکه حسن علی‌خان رسیده او را - با زن و بچه و اعوان و انصار - دستگیر کرده - مسلسل و مغلول - بحضور نواب جعفر خان فرستاد * نواب روی او را در چرم گرفته - در سواد شرقی مرشدآباد - بر سر راه جهانگیرنگر و محمودآباد - بر دار کشید - و زن و فرزند و رفقای او را دائم‌الحبس ساخت * و زمینداری او به رام‌جیون زمیندار تفویض کرده - اموال و اثاث‌البیت آن بدنهاد بضبط درآورده داخل خاص‌نویسی ساخته - بنیاد او را مستاصل کرد - و احوال را بحضور پادشاه عرضداشت نمود * چون پادشاه اورنگزیب عالمگیر - روز جمعه بست و هشتم ذی‌القعد سنه ۱۱۱۹ هجری - در اقلیم دکهن برحمت حق پیوست - محمد معظم شاه‌عالم بهادر شاه بر تخت دهلی جلوس فرمود * نواب جعفر خان نذور معه پیشکش بنگاله ارسال نمود - و بعطای سند بحالی بدستور و خلعت و پالکی جهالردار از حضور گل

افتخار بر سر زد * شاهزاده عظیم‌الشان - از طرف خود سربلند خان را در عظیم‌آباد نائب گذاشته - روانهٔ دارالخلافه گردید * و در همین سال - سلطان فرخ سیر - پیش از جلوس بهادر شاه بر سریر سلطنت - از جهانگیرنگر به مرشدآباد رونق‌بخش شده - بالتماس جعفرخان - در لعل‌باغ فروکش شدند * نواب معزی‌الیه - آداب شاهزادگی نگاه داشته - لوازم خدمت بجا آورده - مصارف صرف خاص و کارخانجات میرسانید - و بموجب معمول خزائن و پیشکش بحضور اقدس شاه بهادر شاه فرستاد * بعد سلطنت پنج سال و یک ماه در سنه ۱۱۲۴ هجری از تنگنای جسمانی بوسعت‌آباد روحانی انتقال فرمود (۱) * و سلطان معزالدین - پسر کلان او - که ملقب به جهاندار بود - شاه شد * با دو برادر خورد متفق شده - شاهزاده عظیم‌الشان را مقتول ساخت * و بعد رفع تردد - بحسن سعی و اعانت اسدخان وزیر اعظم و امیرالامرا ذوالفقارخان - کار دو برادر دیگر هم تمام ساخته - بلکه بعد از وفات پادشاه بعرض هشت روز هر کدام از سلاطین‌زاده‌ها را - که از اولاد و احفاد و زیاده برسی کس بودند - بمعرض هلاک انداخته - بعد قتل بسیار و حبس بقیة السیف بر اورنگ سلطنت جلوه افروز جلیس (۲) گردید * امیرالامرا را - که میر بخشی بود - بوزارت کل - و پدرش آصف الدوله اسدخان را - بوکالت مطلق - ذخیرهٔ اندوز سرفرازیها

---

(۱) فاعل بهادرشاه * (۲) شاید که جلوس باشد *

نمود - و بدستور سابق فرمان استمالت و استقلال به نواب جعفرخان فرستاد * خان مسطور - مراسم اطاعت و انقیاد بجا آورده - نذور و پیشکش بطریق معهود ارسال حضور والا داشت * چون سلطان فرخ سیر پسر دوم عظیم الشان - که بتقریب نیابت نظامت صوبجات بنگاله درین ملک بود - بدعوی وراثت تخت و تاج موروثی ارادهٔ جنگ با سلطان معزالدین مصمم نموده - عازم دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد گردیده - از جعفرخان استدعای خزانه و فوج کرد - خان موصوف جواب صاف داد که ما بندهٔ پادشاهی تابع تاج و تخت پادشاه دارالخلافه ایم - سوای اطاعت شخصی که از آل تیموریه بر تخت سلطنت شاهجهان‌آباد جلوس فرماید تن باطاعت دیگری دادن شیوهٔ نمکحرامی ست - چون معزالدین عم شما مالک تاج و تخت است خزانهٔ پادشاهی بشما نمی رسد * القصه سلطان فرخ سیر از خزانه و فوج بنگاله ناامید شد - و بفحوای توکلت علی الله سراپا امید شده - با جمعی قلیلی از رفیقان قدیم و جدید که همراه داشت - بر سلطان معزالدین خروج کرده - ترتیب (؟) سرانجام افواج و توپخانهٔ پادشاهی از جهانگیرنگر طلب فرموده - سمند عزیمت را بجانب شاه جهان‌آباد گرم مهمیز ساخت - و تا رسیدن عظیم‌آباد فوجی گران اجتماع یافت - و از مهاجنان انجا بطریق باج زرها گرفته بر صوبهٔ بهار مسلط گردید * اسباب سلطنت بهم رسانیده بر تخت نشست - و چتر شاهی

بر سر گردانیده - ازان جا بتجمل و توزک سلطاني رایت نهضت افراشته - ظل امن و امان بر سکناي بنارس انداخت * و از نگر سیتّه وغیره مهاجنان عمدهٔ بنارس یک کرور روپیه بوعدهٔ سلطنت قرض گرفته - فوجي شایسته فراهم آورد * سید عبد الله خان و سید حسین علي‌خان هردو برادر سادات بارهه - که ناظم صوبهٔ اوده و الٰه‌آباد بودند و بشجاعت و دلاوري نظیر و عدیل نداشتند - چون از سلطان معزالدین بپایهٔ عزل رسیده دغدغهٔ خاطر داشتند - برفاقت سلطان فرخ سیر تن داده - کمر خدمت و جان فشاني بر میان جان بستند * و خزانهٔ بنگاله موسولهٔ نواب جعفر خان - که بسبب انقلاب سلطنت - شجاع‌الدین محمد خان - داروغهٔ الٰه‌آباد - بباغ شهر ارابه‌ها گذاشته - با جمعیت سه صد سوار محافظت آن مي‌کرد - بدست آورده فوج عظیم نگاه داشتند * فرخ‌سیر - از طرف خزانه و فوج خاطر جمع نموده - جیغهٔ وزارت بر دستار سید حسین علي خان زد - و خطبهٔ سلطنت بنام نامي خود ساخت * اذا اراد الله شیئًا هیّأ له اسبابه * ازانجا که فرخ سیر از جعفر خان کوفته‌خاطر بود - رشید خان برادر کلان افراسیاب خان عرف میرزاي اجمیري را - که از نسل امراي قدیم بنگاله و خانه‌زاد پادشاهي بود و بزور پهلواني مانند رستم و اسفندیار بود (و) فیلان مست را بر زمین میزد - از تغیر جعفر خان بصوبه داري بنگاله مقرر فرمود * گویند وقتي که

سلطان فرخ سير از اکبرنگر رايت انتهاض بسمت عظيم آباد افراشت - نزديک سکري گلي توپ ملک ميدان - که يک من گوله مي خورد و يک صد و پنجاه راس گاو و دو زنجير فيل آنرا مي کشيد - در زمين نشيب در لاي بند شد - هرچند گاوان و فيلان زور کردند حرکت نکرد * فرخ سير خود بر سر توپ رسيده از فرنگيان توپخانه حکمت بکار برد - مفيد نيفتاد * ميرزاي اجميري آداب بجا آورده عرض نمود که اگر حکم شود خانه زاد هم زور آزمائي نمايد * سلطان دستوري داد * ميرزاي اجميري - دامن بر کمر زده - هر دو دست در زير رهکله برده - توپ را با رهکله با سينه برداشت - و عرض کرد که هرکجا حکم شود بنهد * سلطان بر بلندي اشارت کرد * ميرزا توپ را از پستي بر بلندي گذاشت * از کثرت زور آزمائي قريب بود که قطرات خون از چشمان تقاطر کند * سلطان آفرينها (کرد) و حاضرين متعجب شده نداي تحسين و صداي آفرين بر فلک رسانيدند * ميرزا همان وقت بمنصب سه هزار و خطات افراسياب خان بلند مرتبه گرديد * چون رشيد خان با ساز و سامان شايسته عازم بنگاله شد - و از درهٔ تيلياگڈهي و سکري گلي گذشته - داخل ملک بنگاله شد - جعفر خان - خبر آمدن او شنيده - اصلا اعتناي او نکرده - و سواي جمعيت صوبه نگاهداشت سپاه هم نمي نمود - تا آنکه رشيد خان بر سه کروهي مرشدآباد رسيده صف آرا گرديد * صباح

روز دیگر نواب جعفر خان میر بنگالي و سید انور جونپوري را - با جمعیت دوهزار سوار و پیاده - بمقابلهٔ او تعین ساخت - و خود بکتابت مصحف مجید بموجب ضابطهٔ هر روزه مشغول ماند * چون فئتین مقابل شدند - جنگ درمیان آمد * سید انور در عین گرمي کارزار شربت مرگ چشید - و میر بنگالي - با جمعي قلیلي پاي شجاعت افشرده - در میدان ماند - و افواج رشید خان پیرامن او محاصره کردند * هرچند این خبرها به نواب جعفر خان پیهم میرسید - اعتنا نکرده بکتابت مصحف مجید مشغول بود - تا آنکه خبر پس‌پا شدن میر بنگالي رسید * محمد خان چیلهٔ خاص را - که فوجدار مرشدآباد و صاحب رساله بود - اشارت به کومک او نمود - و او - بسرعت برق و باد به میر بنگالي رسیده - لوازم کومک بظهور رسانید * و متعاقب جعفر خان هم - از کتابت قرآن‌شریف فراغ یافته - فاتحهٔ خیر خوانده - سلاح جنگ بر خود راست کرد * بر فیل سوار شده - با جمعي از سواران و مصاحبان و برادران و غلامان ترک و گرجي و حبشي - در میدان کریم‌آباد بیرون شهر - با رشید خان دوچار شد - و دعاي سیفي آغاز نهاد * گویند بر دعاي سیفي آن قدر عامل بود که هرگاه شروع بخواندن مي‌نمود سیف او خود بخود از نیام بیرون مي‌آمد - و به امداد غیب بر اعدا ظفر مي‌یافت * از رسیدن جعفر خان شجاعت و همت میر بنگالي و سپاه از یکي

ده و از ده[1] صد شد * بهيأت اجتماعي بر قول حريف حمله آوردند *
و رشيد خان - که جعفر خان را مرد ميدان خود نمي‌شمرد - با
دعوي شمشيرزني و حريف افگني - بر فيل مست سوار شده -
با مير بنگالي - که هراول بود - مقابل شد * مير مذکور - که
تيرانداز بي‌خطا بود - لمؤلفه -

يکي چوبه تيـــري بزه برنهـــاد -
کمـــان را کشيد و بغل برکشـــاد *
چو سوفار تير آمدش (تا) بگوش -
رهـــا کرد بر دشمـــن سخت کوش *
به پيشـــانيش خورد تير از قضـــا -
گذر کرد پيـــکان ز سوي قفـــا *
سر پهلـــوانان ز پيـــکان بخست -
برافتاد بر پيل آن شير مست *
دران گه[2] همه فوج يکبـــارگي -
براندند بر دشمنـــان بارگـــي *
زمين گشت از سم اسپان مغـــاک -
ز توپ و سنان تند فلک چاک چاک *
بشمشير و خنجر و گرز[3] و سنـــان

---

(۱) بجاي و از ده در نسخه‌هاي قلمي آورده * (۲) در نسخه‌هاي قلمي
گاه * (۳) مؤلف واو متحرک اينجا جائز داشته - و يا بگرز بجاي و گرز باشد *

فتـــادند بر لشکـــر دشمنـــان *
زبس ریزش خون بمیدان جنگ
شده جملـــه روي زمین لاله رنگ *
جهـــاني براه عدم پا نهـــاد -
اگر[1] زنده ماند او بقید اوفتـــاد *
بتـــاراج شد مال و اسبـــاب شان -
ظفریاب شد خان با عز و شـــان *

نواب جعفر خان - مظفر و منصور مراجعت کرده - شادیانهٔ فتح نوازان - داخل قلعه شد - و حکم کرد که از سرهاي کشتگان بر شاهراه هندوستان مناره سازند - تا موجب عبرت مخالفان گردد * اسیران لشکر رشید خان میگفتند که از مقابل شدن جعفر خان یکبارگي افواج سبزپوشان با شمشیرهاي علم از هوا رسیدند - و بر فوج رشید خان میزدند - و قاتل از نظرها غائب بود * سلطان فرخ سیر - که هنوز از مهم سلطان معزالدین فراغت نیافته بود - در اثناي راه خبر فتح جعفر خان و کشته شدن رشید خان شنیده متأسف شد * القصه چون قریب اکبرآباد با سلطان معزالدین المخاطب جهاندار شاه جنگ سلطاني رو داد - سادات بارهه - در رکاب محمد فرخ سیر جانفشانیها بکار برده - مصدر ترددات شایسته شدند * از طرف معزالدین - خان جهان بهادر کوکلتاش خان -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي - اگر زنده ماند و بقید افتاد *

که میر بخشي بود - بجهت مساهلهٔ[1] امیرالامرا ذوالفقار خان کشته شد * و امراي ديگر - خصوص امراي مغليه - هريکي با امراي فرخ سير سازش نموده - در امور محاربه ديده و دانسته مداهنه ورزيدند * لهذا خللي عظيم در لشکر معزالدين جهاندار شاه بوقوع آمد * و پادشاه بمشاهدهٔ خان‌جهان بهادر في‌الفور منهزم شده - راست به شاه‌جهان‌آباد در خانهٔ اسد خان آصف‌الدوله رکن‌السلطنت رسيد * متصل آن - امیرالامرا پسر آصف‌الدوله نيز پيش پدر رسيده براي رفاقت پادشاه پدر را مرغب و محرک[2] شد * پدر - مصلحت وقت در رفاقت جهاندار شاه ندیده - شاه را نظربند گذاشت * و سلطان محمد فرخ سير - بی‌مزاحمت و منع - در اواخر سنه ۱۱۲۴ هجري - در اکبرآباد بر سرير سلطنت جلوس فرموده - ازان جا جلوريز به شاه‌جهان‌آباد آمده - جهاندار شاه و امیرالامرا را مقتول ساخت *

جلوس فرمودن سلطان فرخ سير بسرير سلطنت دهلي *

نواب جعفرخان - از استماع خبر جلوس پادشاه فرخ سير مراسم اطاعت بجا آورده - نذور و پيشکش ارسال داشت - و خزانهٔ مستمره دام دام بيباق رسانيده - اصالةً بخدمت نظامت بنگاله - با ضميمهٔ خدمت ديواني هر سه صوبه بدستور سابق -

---

(۱) درنسخه‌هاي قلمي مشاهيده و آن بی‌معني * (۲) درنسخه‌هاي قلمي متحرک *

سرفراز شده - بعطای خلعت خسروانه و خلاع[1] و فرامین ممتاز گردید - و ملتمسات او بحضور سلطان - بدستور عهد سلاطین دیگر - پذیرا شده - محسود الاقران و الاماثل گشت * چنانچه فتح چند[2] ساهو گماشتهٔ نگرسینه - که همشیره زاده[3] اش بود - جعفر خان از حسن خدمات او راضی شده - التماس بحضور والا نموده - او را - بخطاب جگت سینه و فوطه داری خزانهٔ بنگاله - سرفراز گذانید * سید حسین علی خان میر بخشی را - که برادر قطب الملک عبدالله خان وزیر بود - هوس خطاب ناصرجنگی - که جعفر خان داشت - در سر افتاد * چون دو کس بیک خطاب مخاطب شدن ضابطهٔ پادشاهی نیست - لهذا فرمان در باب تبدیل خطاب بنام جعفر خان صدور یافت * خان مذکور - با وجود چندین وقار و اقتدار سادات مرقوم - عرق غیرت را بحرکت آورده - تبدیل خطاب قبول نه نمود - و باستغنای تمام در جواب نوشت که پیر[4] غلام را آرزوی نام و خطاب نیست - خطابی که بخشیدهٔ پادشاه عالمگیر است آنرا نمی فروشم * چون سید رضی خان وفات یافت - باستدعای جعفر خان - از حضور سلطان فرخ سیر - دیوانی صوبهٔ بنگاله به میرزا اسدالله - خلف شجاع الدین محمد خان ناظم اودیسه - که از بطن صبیهٔ جعفر خان بود - مفوض گردید - و میرزای مذکور بخطاب سرفراز خانی

---

(۱) تکرار بیکار * (۲) در نسخه‌های قلمی فتچند * (۳) بجای خواهرزاده * (۴) شاید که غلام پیر باشد * صفحه ۲۶۱ حاشیه ۱ بنگرند *

مخاطب گشت * چون جعفر خان فرزند نداشت و سرفراز خان نواسهٔ او بود - مآل‌اندیشي نموده - زمینداري بلدهٔ مرشدآباد قسمت چونه(۱)کهالي پرگنهٔ کهولهربه (؟) - از محمد امان - تعلقدار(۲) قسمت مذکور - از زر جاگیر خود - بنام میرزا اسد الله سرفراز خان خریده - اسدنگر نام گذاشته - داخل دفتر پادشاهي و قانون‌گوئي ساخت - و به خاص تعلق(۳) مشهور شد - تا بعد زوال دولت وجه کفاف اولادش باشد - و بعد اداي مالگذاري پادشاهي انتفاع آن بآنها رسد * و در همان سال نیابت جهانگیرنگر به میرزا لطف الله - داماد شجاع الدین محمد خان - تفویض یافت - و بخطاب مرشدقلي خان مخاطب گردید * چون نهم ربیع الثاني سنه ۱۱۳۱ هجري پادشاه فرخ‌سیر - بسبب حرام‌نمکي عبدالله خان وزیر و حسین علي خان میر بخشي بشهادت رسید - سادات بارهه سلطان رفیع الدرجات - پسر شاهزاده رفیع الشان بن بهادر شاه - را بر تخت سلطنت نشاندند * چهار پنج ماه سلطنت عاریتي نموده بمرض دق در گذشت * بعد ازان برادر دویمش را - که سلطان رفیع الدوله نام داشت - از حبس برآورده - بر سریر جهانداري جلوس دادند - و به شاه‌جهان ثاني ملقب گردید * او هم - بدستور برادر کلان - پنج شش ماه متکي وسادهٔ سلطنت بکمال بي استقلالي بود * در وقتي که عساکر پادشاهي - بر سلطان نیکوسیر - پسر سلطان اکبر بن عالمگیر پادشاه - که در اکبرآباد

---

(۱) در اسٹوارت چونا کلي * (۲) بجای تعلقه‌دار * (۳) بجاي تعلقه *

خروج کرده بود - متوجه شد - در اثنای راه واقعهٔ شاه‌جهان ثانی هم رو داد * و سادات بارهه و دیگر امرای حضور - در اواخر سنه ۱۱۳۱ هجری قدسی - سلطان روشن‌اختر بن شاه[۱]جهان را شبا شب از قلعهٔ شاه‌جهان‌آباد برآورده - به اکبرآباد رسانیده - در اوائل سنه ۱۱۳۲ هجری بر تخت سلطنت نشاندند * (و) مخاطب به ابوالفتح ناصرالدین محمد شاه غازی گردید * یکی از شعرا گفته -

روشن اختر بود - اکنـــون ماه شد -
یوسف از زندان برآمـــد شاه شد *

نواب جعفر خان - خبر[۲] جلوس پادشاه بر سریر سلطنت استماع کرده - نذور و پیشکش ارسال داشت - و بخلعت بحالی بدستور سابق و مجدداً (به) صوبه‌داری اردیسه سرفراز (و) ممتاز گردید * القصه چون - بسبب[۳] کمال تصرف سید حسین علی خان و عبدالله خان در سلطنت از عهد فرخ سیر تا آن وقت - امور سلطنت بکمال بی رونقی بود - و از پادشاه‌گردی بندوبست و انتظام ممالک از هم ریخته - و مردم بنگاله از آفات[۴] پادشاه‌گردی مصئون و مامون بودند - و جعفر خان بکمال استقلال بامور نظامت

---

(۱) در نسخه‌های قلمی جهان شاه * (۲) در نسخه‌های قلمی - " خبر جلوس پادشاه استماع کرده بر سریر سلطنت - الخ " * (۳) در نسخه‌های قلمی - " بسبب کمال تصرف در سلطنت سید حسین‌علی خان و عبدالله خان - الخ " * (۴) در نسخه‌های قلمی اوقات *

مي‌پرداخت - و در زمان او از دست غنيم مرهنه آسيبي بملک بنگاله نرسيد - طائفهٔ(۱) نصاراي الیمان - که در بنگاله کوٹهي نداشتند - و معرفت فرانسيس کاربار تجارت ميکردند - باتفاق فرانسيس - بقبول نذرانه درخواست مکان کوٹهي در بانگي(۲) بازار کرد - و سند از جعفر خان حاصل نموده - خانه‌هاي گلی آراسته - طرح اقامت انداخت - و بناي احداث کوٹهي و بروج مشيده و خندق عميق و پهناور - که آب دريا جاري وسلپ از چهار طرف دائر و سائر باشد - ساخت - و بمحنت شبا روزي و اخراجات بسيار به تياري آن پرداخت - و کلاه نخوت بر تارک استکبار کج نهاده بر نصاراي فرقهٔ ديگر تفاخر ميکرد - و مي‌گفت سقولات و مخمل و مشجر به نرخ پلاس خواهم فروخت * نصاراي انگريز و اولندیز - بملاحظهٔ کسادي بازار خود - در باب برداشتن کوٹهی او متفق شده - بسازش تجاران مغليه - نذرانهٔ او بذمهٔ خود گرفتند - و از احسن‌الله خان - فوجدار بندر هوگلي - شکايت خونريزي و فتنهٔ او در بلاد فرنگ - و غمازي احداث قلعه و برج و خندق در بانگي بازار - و از قديم شدن او تخلل در ملک پادشاهي - به جعفر خان نويسانيده - پروانهٔ ممانعت کوٹهی الیمان بنام فوجدار مذکور طلبيدند * احسن‌الله خان هرچند کسان فرستاده مانع آمد - اما الیمان باور نکرده ممانعت‌پذير

---

(۱) شايد که لفظ سردار پيش لفظ طائفه قلم‌انداز شده - صفحه ۲۷۸ سطر ۲ بنگرند * (۲) در اسنوارت بانکي بازار *

نشدند * تا آنکه فوجدار مسطور میر جعفر نائب خود را بر الیمان تعین کرد * سردار الیمان - که ملقب به جنرل بود - توپها بر بالای حصار چیده - مستعد جنگ نشست * میر مرقوم - مقابل او مورچال‌بندي نموده - بجنگ توپ و بان و تیر و تفنگ پرداخت * اما کسان میر مذکور - از ضرب گوله و حقهٔ بان - پیرامن کوتهي رفتن نتوانستند * و راه آمد و شد[1] کشتیهاي تاجران بدریا مسدود گشت * و نصاراي فرانسیس - خفیه بکومک الیمان پرداخته - امداد و اعانت سرب و باروت و آلات حرب میکردند - و بظاهر معرفت[2] خواجه محمد کامل پسر کلان خواجه محمد فاضل را - که بسواري کشتي آمد و رفت مي‌کرد - باشارهٔ فرانسیس گرفتار ساخت * بنا بران تمامي تجار مغلیه و ارمنیه و غیره در استخلاص او مساعي جمیله نمودند - و باندیشهٔ هلاک ساختن او دو سه روز جنگ موقوف داشتند * تا آنکه خواجهٔ مذکور - مبالغ خطیر قبول کرده - باقرار صلح کنانیدن رهائي یافته - از قید فرنگ بدر جست * و نصاراي فرانسیس[3] هم - از تهدید فوجدار هراسان شده - از اعانت الیمان دست‌بردار شده * میر جعفر - مورچال پیش برده - بضرب گوله و بان و تیر و تفنگ - کار بر محصوران تنگ ساخت - و از خشکي و تري ابواب رسد مسدود کرده * چون

---

(۱) بعد لفظ شد در نسخه‌هاي قلمي و * (۲) عبارت بي ربط - اسڈوارت صفحه ۲۶۵ بنگرند * (۳) پیش لفظ فرانسیس در نسخه‌هاي قلمي و *

آتش جوع در ابطان محصوران بالا گرفت - نوکران این ملک یکبار راه فرار پیمودند - و جنرل با سیزده کس الیمان در کوٹهي ماند * با این[1] حال از بارش گوله و حقهٔ بان - که بدست خود سر مي‌کرد و مي‌انداخت - فرصت سر بالا کردن بمردم مورچال نمي‌داد - تا (به) برآمدن از مورچال و یورش بر کوٹهي چه رسد * و چندگاه بهمین وتیرهٔ جنگ از طرفین قائم بود * قضا را گولهٔ توپ - از مورچال میر جعفر سرکردهٔ - بر بازوي راست جنرل خوردهٔ بشکست - و دستش از کار رفت * ناگزیر جنرل با رفقای خود در دل شب از کوٹهي بدر زده - بر جهاز سوار شده - راه ولایت خود گرفت * علی‌الصباح کوٹهي مفتوح شده - سوای چند ضرب توپ و حقهٔ بان مال یک حبه بدست نیامد * میر جعفر - دروازه و برج کوٹهي را منهدم ساخته - مظفر و منصور مراجعت نمود * در همان ایام خبر رسید که شجاعت خان و نجات خان افغانان (و) زمیندار ٹونکي سروب‌پور - سرکار محمودآباد - که بشیوهٔ قطاع الطریقي معروف و مشهور بود - خزانهٔ محمودآباد که شصت هزار روپیه به مرشدآباد مي‌آمد بغارت بردند * نواب جعفرخان - که تشنهٔ خون دزدان و راه‌زنان بود - بدریافت این خبر امین و جواسیس تعین نمود - (و) بعد تحقیقات و اثبات این معني حکم دستگیر کردن آنها بنام احسن‌الله خان فوجدار چکلهٔ هوگلي نوشت *

---

(۱) در نسخه‌های قلمي تا *

خان مذکور - بطریق شکار سوار شده بیک ناگاه مانند بلای ناگهانی بدان جا رسیده - همه را اسیر و دستگیر کرده - مطوق و مغلول و اعصاب دست و پا سفته از بند دوال سخت و محکم بسته - بحضور نواب جعفرخان فرستاد * نواب - آنها را دائم‌الحبس نموده - اموال آنها را بضبط درآورد * بعد اخراج و استیصال آنها زمینداری به رام‌جیون مقرر ساخت - و خزانهٔ مغروته از زمینداران سرحد منهوت کرده داخل خزانهٔ عامره ساخت * در عهد او نام راه‌زنان و شبخونیان و حرامیان از صفحهٔ قلمرو بنگاله حک شده بود - و سکنای شهر و دیهات در امنیت و آسایش بودند * تهانهٔ کتّوه[1] مرشدگنج - بر شاهراه بردوان - در اوائل نظامت که خطاب (مرشد) قلی خان داشت - بجهت امنیت مسافرین و متردّدین - آباد کردهٔ اوست * برای حفاظت شاهراه تهانه مقرر نمود - و بنا بر ضبط و ربط به محمد[2] جان چیلهٔ خاص تفویض کرد * چون در اطراف فناچهور (؟) - که بر سر راه ندیا و هوگلی واقع است - در باغیچه‌های کیله بروز روشن راه‌زنی می‌شد - لهذا محمد جان در پوپ تهل تهانهٔ خود نشانده ضمیمهٔ کتّوه ساخت - و دزدان و راه‌زنان را گرفتار نموده دو پرکاله ساخته برای عبرت بر درختان شاهراه می‌آویخت * چون در سواری او تبرداران پیش پیش می‌رفتند بناءً علیه

---

(۱) در اسٹوارت کتّوه و مرشد گنج بحرف عطف نوشته * (۲) در اسٹوارت محمد جان * در نسخه‌های قلمی اینجا محمد خان و پائین محمد جان *

به محمد جان کولهاژه[1] اشتهار یافت * زهرهٔ دزدان و راه‌زنان از نام او مي‌ترقید * نواب جعفر خان در رواج اسلام و آئین دین‌داري و اشراف‌پروري و مظلوم‌نوازي و ظالم‌گدازي ثانی امیرالامرا شایسته خان بود * حکم ناطق و موثیق واثق داشت * نماز پنج‌گانه قضا نمي‌شد - و روزه سه ماه مي‌داشت - و ختم قران مي‌کرد * ایام بیض و شبهاي جمعه صائم و قائم مي‌بود * اکثر شبها باوراد میگذرانید - و خواب کمتر مي‌کرد * و از چاشت تا نصف‌النهار در کتابت مصحف مواظبت داشت * و مصاحف مکتوبه با نذور و اوقاف و هدایا هرسال با میر حاج و قافلهٔ ارباب زیارات به مکهٔ معظه و مدینهٔ منوره و نجف اشرف و کربلای معلی و بغداد و خراسان و جده و بصره و دیگر عتبات عالیات و مکانهاي متبرک مثل اجمیر و پندوه و غیرهم مي‌فرستاد - و در هر جا نذور و اوقاف و قاریان مقرر مي‌نمود * فقیر حقیر یک قرآن معجزی - که هر سپارهٔ او علٰحده بود - در مزار فائض الانوار حضرت مخدوم اخي سراج الدین در سعدالله پور بخط نواب جعفر خان - که بخط جلي بود - مشاهده نموده است * دو هزار و پانصد نفر قاري ملازم بودند که هر روز ختم[2] قرآنها مي‌کردند - و هر قدر که نواب هر روز مي‌نوشت بصحت آن مي‌پرداختند * و هردو وقت طعام برای آنها از باورچي‌خانهٔ

---

(۱) در اسٹوارٹ نوشته که چون او دزد را گرفته دوپاره می‌کرد بنام کولهاژه یعنی تبر مشهور گردید * (۲) بجای ختمهای قرآن *

خاص مقرر بود * وحوش و طیور و انواع ذي‌روح از خوان نعمت او بهره‌یاب مي‌شد * و بصحبت سادات و مشائخ و علما وفضلا رغبت تمام مي‌داشت - و خدمت ایشان اکبر سعادت می دانست * و از غره تا دوازدهم ماه ربیع‌الاول - که ایام وفات حضرت رسول خدا محمد مصطفی صلعم است - هر روز ضیافت و دعوت اکابر و مشائخ و علما و فقرا و صلحا مي‌نمود - و از اطراف طلب داشته باعزاز تمام و اکرام تام در مجلس می‌نشانید - و تا فارغ شدن از طعام خود بادب و با نیاز ایستاده بخدمت مي‌پرداخت * و در هر شب ازان ایام از ماهي‌نگر تا لعل باغ بر لب دریا روشنی چراغان بصنعتي تمام ترتیب مي‌کرد که از پرتو چراغان محراب مساجد و منابر و اشجار آیات[1] قرانی و اشعار ازین روی آب مردم مي‌خواندند - و موجب حیرت تماشائیان مي‌شد * گویند که باهتمام ناظر احمد زیاده بر یک لک مزدور بچراغ افروزي مامور بودند * بعد از شام همین که شلک یک توپ که برای روشني چراغان مقرر بود مي‌شد - یکبارگي چراغان بسرعتي میگردید که گویا چادری از نور برکشیده و یا زمین چون فلک مکوکب شده * و همواره اوقات او برضای خالق و رفاه خلائق مصروف مي‌بود - و بداد مظلومان مي‌پرداخت * و دستخط بقلم شنگرفي جاري بود * و در ارزانی غله سعي موفور مي‌داشت - و ذخائر بمردم متمول نمي گذاشت *

---

(۱) پیش لفظ آیات در نسخه‌های قلمی و *

و هر هفته نرخ‌نامهٔ اجناس دریافت می‌کرد - از مردم عوام نرخ می‌طلبید - اگر یک دام از نرخ افزود می‌شد بیوپاریان و محالداران و کیالان را بانواع عقوبت سیاست می‌کرد و تشهیر می‌نمود * و در عهد او نرخ برنج في روپیه پنج[1] شش من ارز بازار بود - و اجناس دیگر بهمین قیاس - چنانچه بخرج یک روپیه در ماه پلاو و قلیه هر روز می‌خوردند * ازین ممر فقیر و مساکین مرفه‌الحال بودند * و ارباب جهازات سوای خوراک زیاده بر جهاز حمل کردن نمی‌توانستند * فوجدار بندر هوگلي داروغهٔ ممانعت و قرق حمل غلات در موسم روانگی جهازات در معبر می‌گماشت - سوای مقدار آذوقه[2] یک دانه نمی‌گذاشت * و آداب پادشاهی بحدی نگاه می‌داشت که بر کشتیهای بحر پادشاهي گاهی سواری نکرد * و در موسم برسات که نواره های بحر پادشاهي از جهانگیرنگر برای نمودار می‌آمد - استقبال نموده و رو بدرگاه والا آداب بجا می‌آورد - و نذر گذرانیده آستانه بوسی می‌کرد * و بنا بر تبعیت شرع گرد مسکرات و منهیات و رقص و سرود نمیگردید * و في عمره سوای منکوحهٔ خود زني دیگر نخواست - و اصلا با زن دیگر مائل نشد * از کمال حمیت خواجه سرایان و زنان نامحرم را درون حرم سرا نمي گذاشت * اگر کنیزکي یکبار از محل بیرون می‌رفت - او را با ز بخانه بار نمی‌داد * در جمیع علوم و حکمت و فنون مهارت کلي داشت * و از اطعمهٔ

---

(۱) در نسخه‌های قلمي پنج و شش * (۲) صحیح آزقه یا آزوقه *

لذیذ و حظوظ جسماني محترز بود - سوای آب برف و یخ پرورده نمي خورد * و خضر خان - نائب ناظر احمد - چهار ماه زمستان در کوهستان اکبرنگر برای یخ بندي مامور مي بود[1] - و ذخیره‌های برف دوازده ماه مملو مي داشت و بکار مي برد - و دالیهای برف از اکبرنگر مي رسانید * همچنین در موسم فصل انبه - که بهترین میوهٔ بنگاله است - داروغهٔ انبهٔ دالي در چکلهٔ اکبرنگر متعین مي شد - و انبهٔ درختان خاص را بشمار آورده داخل فرد حساب و جمع خرج مي کرد - و نگهبان و حمال وغیره - اخراجات از زمینداران سرانجام داده - انبه‌های شیرین و نفیس از مالده و کوتوالي و حسین پور و ضلع اکبرنگر و محالات دیگر ارسال مي نمود * و زمینداران یارای بریدن درخت انبهٔ خاص نداشتند - بلکه انبهٔ تمامي باغات چکلهٔ مذکور قرق مي شد * و این رسم در عهد دیگر ناظمان بنگاله زیاده ازان معمول شده * اکنون که ممالک بنگاله در عمل نصارای انگریز است - و نام نظامت بر نواب مبارک الدوله پسر نواب جعفرعلي خان است - تا هم در موسم انبه داروغهٔ انبهٔ خاص از طرف نواب معزي الیه در مالده آمده انبه‌هاي درختان خاص را قرق نموده ارسال مي نماید - و زمینداران نزدیک درختان خاص نمي روند * اما داروغهٔ ارسال خرج از زمینداران نمي یابد - و بطور سابق وقار (و) اعتبار هم ندارد * و بناي ظلم در عهد نواب جعفر[2] خان

(۱) درنسخه‌های قلمي مي بودند * (۲) درنسخه‌های قلمي جعفرعلي خان *

بحدي مستاصل شد که وکلاي زميندارا ن از نقار خانه تا چهل ستون به تجسس و تلاش مظلومان و مستغيثان مي‌گرديدند * هرجا که مظلومي و مستغيثي مي ديدند او را رضامند مي نمودند - و نمي‌گذاشتند که نالش بحضور کند * و اگر ارباب عدالت پاس خاطر ظالم مي‌نمودند و نالش مظلوم بحضور جعفرخان ميرسانيد - همان وقت بداد خود ميرسيد * در امور عدالت رعايت و طرفداري احدي منظور نداشته اعلی و ادنی را بميزان معدلت برابر مي‌سنجيد * چنانچه مشهور است که براي قصاص مظلومي پسر خود را بقتل رسانيده به عدالت‌گستر نام برآورده بود * بحکم کتاب‌اللّه بفتواي قاضي محمد شرف - که از حضور اورنگزيب منصب قضا داشت و مرد متدين و عالم بي‌ريا بود - اجراي عدالت و نصفت ميکرد * و نقل است که فقيري سائل در چونه‌کهالي از بندرابن تعلقدار سوال کرد * او را ناخوش آمد - از خانه او را بدر نمود * فقير بر سر راه او خشتي چند جمع کرده بطريق بناي ديوار بر يکديگر چيده نام مسجد گذاشت - و بانگ نماز مي‌گفت * و هرگاه سواري بندرابن ازان راه ميگذشت بآواز بلند اذان ميگفت * بندرابن از دست او بتنگ آمده خشتي چند ازان بنياد برانداخت - و فقير را دشنام داده ازان جا بدر کرد * فقير بمحکمهٔ عدالت نواب جعفرخان مستغيث شد * قاضي محمد شرف باجتماع فضلا بحکم شرع

بقتل بندرابن حکم کرد * جعفرخان بقتل او راضي نشده براي رهائی او از قاضي پرسید - که بهیچ نوع این هندو از جان خلاص میتواند شد * قاضي جواب داد که این قدر مهلت در کشتن او میتواند شد که اول کسی را که ساعی او باشد بکشند - بعد ازان او را بقتل رسانند * و شاهزاده عظیم‌الشان هم سفارش بندرابن نوشت - فائدۂ نه بخشید * قاضي بزخم تیر از دست خود او را بکشت * عظیم‌الشان به عالمگیر نوشت که قاضي محمد شرف دیوانه شد - بندرابن را ناحق بدست خود کشت * پادشاه بر عرضی شاهزاده دستخط کرد که هذا بهتان عظیم قاضي خداکي طرف * تا عهد سلطنت عالمگیر قاضي شرف بر منصب قضا بحال بود * بعد شنقار شدن عالمگیر استعفاي منصب قضا کرد - هرچند جعفرخان تکلیف داد قبول نه نمود * و در عهد عالمگیر پادشاه و نظامت جعفرخان - سواي مرد اشراف و طالب‌العلم و عالم و فاضل که بامتحان میرسید - منصب قضا بجاهل و ارذال تفویض نمیشد * و تغییر و تبدیل قضات متدین و موروثي و اخذ خراج یعنی میران قضا و احتساب نبود * همچنین احسن‌الله خان فوجدار بندر هوگلي نبیرۂ باقرخان کلان - که نان باقرخاني از وي مشهور است - نواختۂ نواب جعفرخان (بود) - و در حضور او اعزاز و امتیاز تمام داشت * در عمل او امام‌الدین نام کوتوال بندر مذکور - اعتبار و اقتدار کلي بهم رسانیده - دختر

مغلي از خانه‌اش برآورده بود * خان مذکور جانب حق فرو گذاشته برعایت و ضمانت کوتوال خود پرداخت * مردم مغلیه نالش به جعفرخان رسانیدند[1] * جعفرخان بموجب حکم کتاب‌الله او را سنگسار کرد - و شفاعت احسن‌الله خان در حق او نشنید * در آخر عمر - در سواد شرقی شهر مرشدآباد - بر زمین خاص تعلق[2] - تعمیر گنج و کثره و مسجد و مینار و حوض و باولي و چاه نمود - و پائین زینهٔ مسجد مقبرهٔ خود آراست - تا زود خراب نشود - و ببرکت مسجد فاتحهٔ دوام بنام او جاري باشد * چون عمرش بآخر رسید و فرزندي نداشت - لهذا سرفراز خان را - که نواسه و پروردهٔ او بود - وصي و قائم مقام خود ساخته - و خزینه و دفینه وغیره اموال و عملهٔ نظامت و پادشاهي باو تفویض نموده - در سنه ۱۱۳۹ هجري ودیعت حیات سپرد * ازین مصرعه تاریخ وفاتش مستفاد میگردد -

ز دارالخلافت چدار اوفتاد *

چون عدد لفظ چدار از دارالخلافت براندازند تاریخ حاصل آید *

سمنـــد عزیمت بعقبـــی جهاند -
برفت و نکو نامي از وي بماند *
بلي زین نکوتر چه خواهد کسي -
که ماند پس از وي نکوئي بسي *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي رسانید * (۲) بجاي تعلقه - صفحه ۳۲۴ بنگرند *

نظامت نواب شجاع الدین محمد خان که ناظم صوبهٔ اوڈیسه بود *

چون نواب جعفرخان رخت سفر آخرت بربست - سرفرازخان بموجب وصیت او را در مقبرهٔ پائین زینهٔ مسجد کثرهٔ مدفون ساخت - و خود بر مسند نظامت جانشین او شد * عملهٔ نظامت و بنده هاي پادشاهي را مستمال ساخته بدستور جعفرخان بانجام مالي[1] و ملکي پرداخت * و سواي خزانهٔ عامره و اموال پادشاهي نقود و اجناس متروکهٔ جعفرخان را از قلعه بحویلي مسکن خود برد * و کیفیت سنوح واقعه بحضور محمد شاه پادشاه و قمرالدین حسین خان بهادر عرضداشت کرد - و به پدر خود شجاع الدین محمد خان که ناظم اوڈیسه بود نیز نوشت * شجاع الدین محمد خان از اطلاع این سانحه

بگفتا فلک گشت بر کام من -
زده سکهٔ ملک بر نام من *

از بسکه حب جاه و دولت و نظامت بنگاله در دلش جا گرفت - مهر پدري و محبت فرزندي بر طاق نسیان گذاشته - محمد تقي خان پسر دیگر را - که از طرف حرم بود و بشجاعت و سخاوت عدیل نداشت - بنظامت صوبهٔ اوڈیسه در بلدهٔ کٹک بجاي خود

---

(۱) پیش لفظ مالي غالباً لفظ مهام قلم انداز شده *

قائم‌مقام ساخته - با افواج شایسته سمند عزیمت را بجانب بنگاله مهمیز کرد * و براي حصول سند نظامت بنگاله - و هموار کردن مزاج ارکان سلطنت - راي بالکشن وکیل نواب جعفر خان را - که بحضور پادشاه و وزیر از سائر وکلا اعتبار و اقتدار و امتیاز تمام داشت - نوشته فرستاد - و بدیگر وکلاي خود نیز نوشت * چون محمد شاه پادشاه از استماع خبر وفات جعفر خان صوبه‌داري بنگاله به امیرالامرا صمصام الدوله خان‌دوران خان بهادر بخشي اول - که یار وفادار و ندیم خاص در خلا و ملا و انیس و جلیس و مشیر تدبیر بزم و رزم بوده - تفویض نموده بود - امیرالامرا بکارسازي وکلا سند و خلعت نیابت نظامت بنگاله بنام شجاع‌الدین محمد خان فرستاد * خان مذکور این طرف میدنیپور رسیده بود که سند بنام او رسیده - و این معني را تفاؤل پنداشته آن مکان (را) مبارک‌منزل موسوم ساخت - و بتعمیر کثره و سراي پخته حکم کرد * و چون خبر آمد آمد پدر به سرفراز خان رسید - از غرور جواني بارادهٔ انسداد راه - عازم بطرف کثوه شد * بیگم جعفر خان - که عاقله و داناي وقت بود - و او را از جان عزیز مي‌دانست - مانع آمده بسخنان نرم و شیرین خاطرنشان او مي‌کرد - و گفت[1] که پدر شما پیر است - بعد ازو صوبه‌داري و ملک و مال از شما ست - جنگ با پدر موجب خسران دنیا و آخرت و مضحکهٔ عالم است -

---

(۱) بجاي مي‌گفت *

قرین مصلحت آنست که تا حیات پدر بدیوانی بنگاله قانع باشي * سرفراز خان - که بی استصواب جده کاري نمي کرد - انگشت اقبال بر دیده نهاد - و استقبال نموده شجاع الدین محمد خان را به مرشدآباد آورد * و قلعه[1] و عملهٔ نظامت باو سپرده در نکتاکهالي بحویلی خود استقامت گرفت * و هر روز بمجراي پدر حاضر شده اوقات بمرضیات پدر صرف مي‌نمود * و قاریان و تسبیح‌خوانان و مولویان جعفرخاني را - برفاقت خود نگاه‌داشته - بعبادت و ختم قرآن بدستور جعفر خان مقرر داشت * و بعض اوقات به دریوزهٔ دلها مي پرداخت - و از درویشان و گوشه‌نشینان استمداد همت مي‌نمود * القصه شجاع الدین محمد خان - که در شجاعت و همت یگانهٔ عصر بود - و در فتوت و مروت وحید دوران - مولودش[2] برهانپور بود * چون در ایام شیب بر مسند حکومت نظامت بنگاله متمکن شد - اول بحال زمینداراني - که از وقت جعفر خان در زندان بوده روي عیال و اطفال بخواب هم نمي‌دیدند - ترحم فرموده - نذرانه بر بند و بست جعفر خان افزوده - رخصت باوطان شان کرد * یک کرور و پنجاه لک روپیه - سواي جاگیرات و نذرانه و عمارات و کارخانجات - بسهولت معرفت کوتهی جگت سیٹه فتح‌چند داخل خزانهٔ عامره شد * و اسپان و گاوان وغیره جانوران لاغر و زبون و فروش و سراپرده های مندرس

---

(۱) بجای قلعه شاید که فعله باشد * (۲) بجای مولد *

اموال جعفر خان - حوالهٔ زمینداران نموده قیمت آن مضاعف گرفته - چهل لک روپیه نقد از اموال جعفر خان سواي فیلان بحضور محمد شاه پادشاه ارسال داشت * و بعد مجمل[1] سال تمام - زر معهودهٔ پیشکش نظامت و خزانهٔ عامرهٔ پادشاهي بقاعدهٔ سابق مرسول دارالخلافه نمود * و حلقه هاي افیال و اسپان تانگن و پارچهٔ خاص و توشخانه و دیگر کارخانجات بر وقت ارسال داشته - مجراي حسن خدمتي خود بظهور رسانیده - بخطاب مؤتمن الملک شجاع الدوله شجاع الدین محمد خان بهادر اسدجنگ مخاطب شد - و بمنصب هفت هزاري ذات - و هفت هزار سوار - و پالکي جهانردار - و ماهي مراتب - و خلعت شش پارچه - و جواهر و شمشیر مرصع - و فیل و اسپ خاصه - ذخیرهٔ مباهات اندوخت - و بنظامت مستقل شد * اسباب تجمل و حشم بیش از دیگران فراهم آورده - با وجود فقدان جواني - بعیش و کامراني میگذرانید * و عمارات جعفرخاني را - که بقدر حوصلهٔ او وسعت و فصحت نداشت - شکسته - دارالامارت عالي و وسیع - و توپخانه - و تریولیه - و دیوان خانه - و چلستون - و خلوتخانه - و محلسرا - و جلو خانه - و کچهري خالصه - و فرمان باري - مجدداً تعمیر ساخت - و داد عیش و کامراني داد * و با تزک شاهانه سوار مي شد * و دلداري فرقهٔ سپاه بیش از بیش مي کرد - و با دیگران

---

(۱) صفحه ۲۵۰ سطر ۱۳ بنگرند *

علی هذاالقیاس * وعطای نقد[۱] بکمترین ملازمان از هزار و پانصد کم نبود * و در عدالت و خداترسی تن داده بنیاد ظلم و بدعت را منهدم ساخت * و ناظر احمد و مراد فراش جعفرخانی را - که بظلم و بدعت شهرهٔ آفاق بودند - مقتول ساخته اموال آنها را ضبط ساخت * ناظر احمد - در ده پارچه - بر کنار رودخانهٔ بهاگیرتی - طرح مسجد و باغ انداخته بود * شجاع الدوله بعد کشتنش تعمیر باغ و مسجد بنام خود کرد * و مکانهای عالی با حیاض[۲] و انهار و فواره های بسیار بزینت و زیب تمام آراست * طرفه باغی که بهارستان کشمیر در جنب آن باغ خزانی می‌نمود - و گلستان ارم نضارت و نزهت ازان وام می‌کرد * شجاع الدوله اکثر بگلگشت آن مینو نشان می رفت - و مجلس عیش و عشرت آراسته داد عشرت و کامرانی می‌داد - و هر سال ضیافت اهل قلمان ملازم سرکار دران باغ بهار می‌کرد * گویند از کمال لطافت آن باغ پریان برای تماشا و گلگشت فرود می‌آمدند - و در تالابها غسل می کردند * نگهبانان ازین حال مطلع شده عرض کردند * شجاع الدوله بملاحظهٔ آسیب جنیان تالابها را بخاک انباشته سیر و تماشای آن باغ را موقوف نمود * و چون عیش دوست و عشرت طلب بود[۳] مدار کار نظامت بر رای

---

(۱) بعد لفظ نقد در نسخه‌های قلمی و نوشته * (۲) در نسخه‌های قلمی احیاض * (۳) بجای بود مدار در نسخه‌های قلمی بودند از *

حاجي احمد و راى عالم‌چند ديوان و جگت‌سينه فتح‌چند گذاشته - تن بآسايش درداد * و راى عالم‌چند مختار در عهد نظامت اوديسه محرر بيوتاتى شجاع‌الدوله بود - درين وقت بديواني صوبهٔ بنگاله اختصاص يافته - مدارالمهام و مختار كل امور نظامت و ديواني شده - كفايت نمايان بظهور رسانيد - و بمنصب هزاري ذات و خطاب راي‌رايانى مخاطب گرديد * و تا آن وقت احدي از متصديان نظامت و ديوانى بنگاله باين خطاب مخاطب نشده بود * و حاجي احمد و ميرزا بندي[1] - پسران ميرزا محمد - بكاول اعظم شاه خلف جنت‌آرامگاه اورنگزيب عالمگير - بودند * حاجي احمد بعد وفات پدر بمنصب بكاولي و داروغگى جواهرخانهٔ سلطان محمد اعظم شاه امتياز يافت * چون اعظم شاه در جنگ سلطاني مقتول گرديد - در هنگام پادشاه گردي هر دو برادر از دارالخلافه برآمده سمت دكهن رفتند - و ازان جا به اوديسه افتادند - و با شجاع‌الدوله ملازمت كرده - بمقتضاي دانائي و خردمندي كه

يار ما چون آب در هر رنگ شامل ميشود -

با مزاجش موافقتي بهم رسانيده * چون شجاع‌الدوله بنظامت

---

(۱) اسٹوارت نوشته كه ميرزا محمد را دو پسر بودند پسر بزرگش حاجي احمد و پسر كوچكش ميرزا محمد علي كه بخطاب علي‌وردي خان شهرت داشت *

صوبهٔ بنگاله فائز شد - درین وقت حاجي احمد ندیم خاص و مشیر تدبیر رتق و فتق امور نظامت گشت * و میرزا بندي بمنصب و خطاب علي وردي خاني و فوجداري چکلهٔ اکبرنگر سرفراز شده * همچنین محمد رضا پسر کلان حاجي بخدمت داروغگي بجوتره[1] مرشدآباد - و آقا محمد سعید پسر اوسط به نیابت فوجداري رنگپور - و میرزا محمد هاشم پسر کوچک بمنصب و خطاب هاشم علي خان - امتیاز یافتند * پیر خان - که در زمان سکونت برهانپور با شجاع‌الدوله حقوق خدمتگاري اثبات کرده از هنگام شباب تا شیب در رفاقتش گذرانید - درین وقت بمنصب و خطاب شجاع‌قلي خاني سرمایهٔ افتخار اندوخت - و فوجداري بندر هوگلي از تغیر احسن‌الله خان بنام او مفوض گردید * آري -

نباشد دخل در تحصیل دنیا قابلیت را -
موافق چون شود ایام هر عیبي[2] هنر گردد *

زرکشي و سخت‌گیري آغاز نهاد * بندر هوگلي از تعدي او رو بویراني آورد * و با تجاران کلاه‌پوش کاوش شروع کرده - و به بهانهٔ محصول بخشبندر فوج از حضور طلب داشته با انگریز و اولندیز و فرانسیس خصومت برپا نموده - نذرانه و باج مي‌گرفت * گویند نوبتي بسته‌هاي ابریشم و پارچهٔ انگریز از کشتیها در زیر قلعه

---

(۱) در بیان نظامت نواب علي وردي خان نیز همین لفظ مذکور است *

(۲) در نسخه‌های قلمي عیب - بجایش عیبي باشد یا عیبت *

فرود آورده قرق نمود * برقندازان انگریز - که باصطلاح چهولدار[1] گویند - از کلکته تاخت آورده زیر قلعه رسیدند * شجاع قلي خان خود را مرد میدان شان ندیده پهلو تهي کرد - و آنها مال خود را برداشته بردند * خان مذکور به شجاع‌الدوله نوشته افواج بر انگریزان طلبید - و رسد قاسم‌بازار و کلکته مسدود کرده قافیهٔ آنها تنگ ساخته * ناگزیر سردار کوتهي قاسم‌بازار سه لک روپیه نذرانهٔ شجاع‌الدوله قبول کرده صلح نمود * سردار کلکته نذرانه از مهاجنان کلکته بند و بست کرده به شجاع‌الدوله رسانید * القصه چون مجراي حسن خدمتي شجاع‌الدوله بحضور اقدس پادشاهي بوساطت خان‌دوران خان بظهور پیوست - نظر بران - نظامت صوبهٔ بهار هم - از تغیر فخرالدوله برادر روشن‌الدوله طره باز خان - از حضور والا بنام نواب شجاع‌الدوله تفویض یافت * نواب موصوف محمد علي‌وردي خان را - صاحب لیاقت این کار و سلیقه‌شعار دانسته به نیابت آن صوبه مقرر کرده با پنج هزار سوار و پیاده به عظیم‌آباد روانه فرمود * خان مذکور بصوبه رسیده - عبدالکریم خان جماعه‌دار و پیاده و سردار افاغنهٔ دربهنگه را رفیق خود ساخته - فوج شایسته فراهم آورد * و زمام اختیار تنظیم و تنسیق ملک در قبضهٔ اقتدار خان مسطور سپرده - بر مهم بنجاره - که قوم غارتگر و سفاک بودند و بشیوهٔ تجارت و سیاحت ملک و مال پادشاهي را تاراج مي‌نمودند -

---

(۱) مخرب سولدر یا سولجر که لفظ انگریزي ست بمعنی لشکری *

تعین ساخت * عبدالکریم خان بر بنجاره مظفر شده غنیمت فراوان بدست آورد * محمد علي وردي خان از فتح بنجاره بلند نامي یافت - و بتقویت افاغنه بر ملک راجه‌هاي بتیا و بهواژه[۱] - که سرکش و باغي و زورطلب بودند و حوا فرخیول ناظمان سلف گاهي دران مرز و بوم نرفته و سر استکبار آنها باطاعت (یکي) از صوبه‌داران فرود نیامده تن باداي باج و خراج سلطاني نمیدادند - لشکرکشي نموده بجنگهاي متواتره و متکاثره مظفر و منصور گردید - و ملک آنها تاخت و تاراج نموده اموال لکوک از نقد و جنس بغنیمت گرفت * و از راجه‌هاي انجا بند و بست پیشکش و نذرانه و خزانهٔ پادشاهي نموده زرهاي فراوان گرفت * و سپاه هم از اموال غنیمت متمول شد - و قوت ملک بر افزود * و بر قوم چکوار - که بغارتگري انگشت‌نماي عالم شده بودند - لشکرکشي نموده مستاصل ساخت * و بر ملک زمینداران سرکش و زورطلب بهوجپور و راجه سندرسنگه زمیندار ٹکاري و نامدار خان مئین[۲] - که بحمایت انبوهي جنگل و کوهستان حسابي از ناظمان سلف نگرفته در تقدیم مراسم اطاعت و انقیاد تکاسل روا مي‌داشتند - و بي‌جنگ و تردد تن باداي زر مالواجبي نمي‌دادند - تاخته به تنبیه و تادیب هریکي از آنها پرداخته - عمل و دخل کما ینبغي

---

(۱) همچنین در نسخه‌های قلمي - در اسٹوارٹ پهلواره * (۲) همچنین در نسخه‌های قلمي *

و زرکشي بوجه احسن نموده - نظم و نسق قرار واقعي کرد *
و همچنين ديگر تمردپيشگان سرکش آن صوبه را گوشمال داده حلقهٔ
اطاعت در گوش شان انداخت * و باندک فرصت مالک
خزانه و فوج شده قوت و عظمت او بيش از بيش گشت *
چون عبدالکريم خان - که در تمامي امورات مداخلت داشت -
تسلط تمام پيدا کرده محمد علي‌وردي خان را موجود نمي دانست -
لهذا از وي متشکي بوده - بدغا و حيل در مکان خود آورده -
او را مقتول ساخته - اعلام ظفر بر افراشت * و بوساطت
محمد اسحاق خان ديوان خالصهٔ پادشاهي با قمرالدين خان
وزير و ارکان سلطنت راه و رسم دوستي پيدا کرده - بي تجويز
نواب شجاع‌الدوله خطاب مهابت‌جنگي و بهادري بنام خود
از حضور والا گرفت * و شجاع‌الدوله - که اطمينان کلي بر حاجي
احمد و علي‌وردي خان داشت - ازين زيادهٔ سري حسابي
نگرفت * اما سرفراز خان ازين معني بدمظنه مي‌بود - و بهمين
سبب درميان پسر و پدر شکررنجي مي‌رفت * و محمد
تقي خان پسر ديگر شجاع‌الدوله - که از طرف ديگر بود - و نيابت
اوديسه داشت - مردي شجاع و جوانمرد و سپاهي‌دوست بود *
حاجي احمد و علي‌وردي خان از وجود او حسابي گرفته
مي‌خواستند که بطوري در هردو برادر جنگ واقع شود که از
احدالحسنين خالي نخواهد بود * چون نقش مراد بمدعا نشست

با (۱) رای رایان عالم چند و جگت سینه فتح چند درساخته هرسه در صدد مطلب شده منتظر وقت نشستند * و شجاع الدوله بمشورت ارکان ثلثه اختیار هیچ کار به سرفراز خان نمی‌داد * و چون ریشهٔ سوء مزاجی (۲) در زمین دلهای پسر و پدر و هردو برادر جا گرفت - و قریب شد که گل کند - محمد تقی خان مآل حال را دریافته بعزم ملازمت پدر و برادر از اودیسه به بنگاله آمد * ارکان شجاع الدوله قابوی وقت برابر دیده درمیان هردو برادر نقار (و) نقاض مرتفع ساختند - و نوبت بآن رسید که طرفین مستعد جنگ شدند * محمد تقی خان با افواج خود مصلح و مکمل سوار شده - آن طرف رود خانهٔ بهاگیرتی محاذی قلعه بر ریگستان صف آرا شده - بملاحظهٔ پدر بر تاخت و تاراج شهر یورش نمی‌کرد * و افواج سرفراز خان از نکتاکهالی تا شاه نگر پره بسته مستعد اشتعال نائرهٔ حرب و قتال بودند * و نیز مخفی بتطمیع انعامات سرداران و جماعه داران فوج محمد تقی را از خود ساخته - پیغام اسیر و دستگیر کردن او داده - از حریف انتظار داشت - که چون عساکر طرفین بمقابلهٔ هم صف آرا شوند اسیر نموده بیارند * محمد تقی خان - که در شجاعت رستم وقت بود - از حریف اعتنا نکرده * سوال و جواب صلح و جنگ از طرفین می‌رفت * نواب شجاع الدوله - چون

---

(۱) بجای با رای در نسخه‌های قلمی باری * (۲) صفحه ۲۴۶ حاشیه ۲ بنگرند *

دید که کار از دست گذشت - درمیان آمده مصالحه کرد - و طرفین را از جنگ باز داشت * و پاس[1] خاطر سرفراز خان و بیگمات - چندگاه بر محمد تقي خان اعتراضي فرموده مجرا و سلام خود منع کرد * آخر بشفاعت والدهٔ سرفراز خان تقصیر او معاف فرموده بصوبهٔ اوڈیسه رخصت داد * اما بعد رسیدن در صوبهٔ اوڈیسه در سنه ۱۱۴۷ هجري بسحر و جادوي مدعي مرحله پیماي عدم گردید * و بعد ازان مرشدقلي خان - المتخلص به مجبور - داماد شجاع‌الدوله - نائب نظامت جهانگیرنگر - که تاجرزادهٔ بندر سورت بود و در املا و انشا و شاعري و خوشنویسي استعداد کمال داشت - به نیابت صوبهٔ اوڈیسه اختصاص یافت * چون در عهد نواب جعفر خان - در حین اقامت مرشدقلي خان در مرشدآباد - شخصي میر حبیب نام - که مولودش[2] شیراز بود - با وجود از خط سواد (و) بهرهٔ نداشت اما زبان فارسي افصح مي‌گفت - از اتفاق وقت در بندر هوگلي وارد شده بدست فروشي اموال تاجران مغلیه اوقات‌گذاري مي‌کرد * بمقتضاي جنسیت تاجري و خوش زباني با مرشد قلي خان الفتي بهم رسانیده بخدمتش مي‌بود * و در هنگامي که نواب جعفرخان نیابت جهانگیرنگر به مرشد قلي خان تفویض نمود - میر حبیب رفیق او شده به جهانگیرنگر رفت - و بکار نیابت انجا مقرر گردید *

---

(۱) اي بپاس * (۲) صفحه ۲۹۰ سطر ۱۲ بنگرند *

و او بجزرسي و کفایت تمام اخراجات نواره و توپخانه و نقدیان بازیافت نموده مجراي نیکوخدمتي بظهور رسانید - و در اندک فرصت کارش بالا گرفت * ملک بی‌خار و سیرحاصل و لائق تجارت دیده - بدستور عهد عظیم‌الشان - رسم سوداي خاص مقرر کرد - و بانواع ظلم نائب و منیب مالدار شدند * نوراللّه زمیندار پرگنهٔ جلال‌پور را - که عمدهٔ زمینداران بود - به بهانهٔ مالواجب با زمینداران دیگر در کچهري نشانده - بحکمت عملي یک یک را گذاشته - تنها او را نگاه داشت - در دل شب حوالهٔ مغلبچه‌هاي کابلي بمکانش رخصت کرد * آنها باشارت میرحبیب در کوچهٔ تنگ و تاریک کارش تمام کردند * علی‌الصباح میرحبیب شهرت گریختن او داده چوکي بخانهٔ او فرستاد * از[1] نقود و جواهرات و امتعه و اقمشه و اموال لکوک او را (و) حبشي غلامان و کنیزان و خواصان را بضبط در آورده متصرف شد - و دستگاه امرایانه بهم رسانید * پس ازان آقا صادق زمیندار پاک‌پسار را - که در فنون و تدابیر نظیر و عدیل او بود - رفیق خود ساخته برمهم ملک تپره گماشت * قضا را برادرزادهٔ راجهٔ تپره - که از دست عمش اخراج شده آواره از وطن بوده در حدود ملک پادشاهي مي‌بود - باو درخورده * آقاي موصوف رفاقت او را مغتنم دانسته بوعدهٔ قائم کردن بر زمینداري همراه گرفت - و او بمقتضاي آنکه -

(۱) از اینجا بمحل بجایش و باید خواند - و یا و بعد لفظ اقمشه بیکار *

که خرگوش آن ملک را بي[1] شگفت
سگ آن ولایت توانـــد گـــرفت -

از گذرهاي درهٔ کوه و بندهاي آب بآساني راه نموده در ملک تپره رسانيد * راجهٔ تپره - که غافل و بي‌خبر از دخل افواج پادشاهي بود - بيک ناگاه از درآمدن افواج دست و پا گم کرده - تاب جنگ ندیده - بالاي کوه گریخت - و ملک تپره بي درد سر بتصرف میر حبیب درآمد * و قلعهٔ چندي‌گده - مسکن راجه - که حصانت و متانت داشت - بجنگ و جدل مفتوح ساخت - و غنائم خارج از عد و حصر بدست آورده ملک داخل ممالک محروسه ساخت * و بند و بست کما ینبغي نموده آقا صادق را به فوجداري و برادرزادهٔ راجه را - که رفیق او بود - به راجگي معین کرده - با خزائن و اموال و حلقه‌هاي افیال به جهانگیرنگر مراجعت نمود * مرشدقلي خان فتح‌نامهٔ تپره با امتعه و اقمشهٔ نفیسهٔ غنائم آن ملک بحضور نواب شجاع‌الدوله فرستاد * نواب آن شهر را روشن‌آباد نام گذاشت - و مرشدقلي خان را بخطاب بهادري و میر حبیب را به خاني مخاطب ساخت * القصه چون نیابت صوبهٔ اودیسه به مرشدقلي خان تفویض یافت - بتجویز شجاع‌الدوله بخطاب رستم‌جنگي از حضور والا سرفراز شد * سرفرازخان بملاحظهٔ کهن‌سالي پدر - باندیشهٔ آنکه مبادا بعد وفات

---

(۲) بجاي بي در نسخه‌هاي قلمي نې *

شجاع‌الدوله رستم‌جنگ بر وي لشکرکشي نماید - یحیی خان پسر و دردانه بیگم زوجه اش را بطریق یرغمال در مرشدآباد نگاه داشت - و این معني (باعث) کوفتگی خاطر مرشدقلي خان گردید - اما جز سلوک چاره ندیده * بهر کیف رستم‌جنگ با جمعیت خود بصوبهٔ اوڈیسه رسیده - میر حبیب‌الله خان را بدستور[1] جهانگیرنگر به نیابت انجا ممتاز ساخت * و او بفنون و تدابیر شایان و ترددات نمایان به‌تنبیه و تادیب زمینداران سرکش پرداخته - به تنظیم و تنسیق آن ملک دقیقهٔ فرو نگذاشته - کفایت بظهور رسانید * و جگرنانه معبود هنودان (را) - که راجهٔ پرسوتم در هنگامهٔ محمد تقي خان از[2] سرحد صوبهٔ اوڈیسه (برده) عبور رودخانهٔ چلکه بالاي کوه نگاه داشته بود - و نه لک روپیه محصول پادشاهي که هر سال از جاتریان وصول مي‌شد نقصان پذیرفته - راجه دنددیو - با حبیب‌الله خان سلوک انقیاد مرعي داشته - و مبالغ نذرانه بسرکار ناظم وقت داده - باز در پرسوتم طلبید * ازان باز پرستش جگرنانه در پرسوتم رواج یافت * و کیفیت پرستش جگرنانه در صدر[3] کتاب مذکور شده است * و چون نیابت اوڈیسه به مرشدقلي خان

---

(۱) ای چنانکه میر حبیب‌الله خان را به جهانگیرنگر نائب خود مقرر کرده بود به نیابت اوڈیسه نیز او را ممتاز ساخت * (۲) اسٹوارت نوشته که بیرون سرحد صوبهٔ اوڈیسه آن طرف رودخانهٔ چلکه بالای کوه نگاه داشته بود * (۳) صفحه ۱۸ بنگرند *

رستم جنگ مقرر شد - نیابت چکلهٔ جهانگیرنگر به سرفراز خان تفویض یافت * و او غالب علي خان را - که از نسل سلاطین ممالک ایران بود - به نیابت خود بچکلهٔ مذکور فرستاد - و جسونت راي منشی جعفرخاني را - که اتالیق او بود - دیوان و مدارالمهام انجا ساخته - برفاقت غالب علي خان گسیل کرد * و پاس خاطر نفیسه بیگم - که خواهر (او) بود - خدمت داروغگی نوارهٔ به مراد علي خان پسر سید رضي خان مقرر کرد - و امورات مالي و ملکي و بند و بست خالصه و جاگیرات و نوارهٔ و توپخانه و خاص نویسي و شهرامیني همگي به منشي جسونت راي متعلق گشت * ازانجا که منشی موصوف تربیت کردهٔ نواب جعفرخان بود - بدیانت و امانت و جز رسي و کاردانی تمام کفایت سرکار و رفاهیت رعایا بعمل آورد - و بنای رسم سوداي خاص و دیگر ظلم و بدعت عهد مرشدقلي خان - که بانی آن میر حبیب بود - یکقلم منهدم و مستاصل ساخت * و در ارزانی غله مساعی جمیله بکار برده - دروازهٔ مغربی قلعه را - که نواب امیرالامرا شایسته خان طلاق نوشته بند کرده بود که کسی که نرخ غله را بدستور سابق في درم یک آثار ارز بازار ارزان نماید بکشاید - و ازان وقت احدي توفیق ارزانی نرخ غله نیافته بود - ارزانی غله بهمان دستور کرده دروازه[1] را وا نمود -

---

(۱) بیکار = چه بالا مذکور شده *

و آن ملک را بآبیاري احسان و عدل و انصاف مانند بوستان ارم آراست * و سرفراز خان نیکنام زمرهٔ خواص و عوام گردید * اما چون بدرخواست نفیسه بیگم مراد علي خان داماد سرفراز خان شده بجاي غالب علي خان به نیابت جهانگیرنگر مقرر گشت - راج بلب را که محرر نواره‌ها بود - به پیشکاري نواره مقرر کرد - و دست تعدي و ظلم دراز کرد * منشي جسونت راي - که نیکنام زمرهٔ انام بود - بملاحظهٔ بدنامي استعفاي خدمت دیواني نمود - و آن ملک بسخت‌گیري حاکم اظلم‌دوست جفا پیشه رو بویراني نهاد * و میرزا محمد سعید پسر اوسط حاجي احمد - که به نیابت سرفراز خان بفوجداري چکلهٔ گهوزاگهات و رنگپور و کوچ بهار اختصاص داشت - محالات رنگپور را از خواطف[1] جور و جفا بی‌چراغ کرد - و زرهاي مظلومان فراهم آورده صاحب جمعیت گردید * و افواج از حضور طلب داشته بر راجهٔ کوچ بهار و دیناجپور - که بغرور جمعیت موفور و انبوهي جنگل و رودخانه‌ها از ناظم اعتنا نکرده تن باطاعت نمي‌داد - لشکر کشید - و بتدبیر و تزویر و جنگ و جدل بتسخیر آن ممالک پرداخته خزائن (و) دفائن و جواهر و اموال و امتعهٔ راجه‌هاي سلف و حال را بتصرف خود آورد * و از بسیاري دولت که مال قاروني بدست آمد - بترقی کمال رسید - و بذریعهٔ فتح کوچ بهار و پاس خاطر حاجي احمد -

---

(۱) در نسخه‌های قلمي عواطف *

بتجويز نواب شجاع الدوله و سرفراز خان - بخطاب خاني و بهادري ذخيرهٔ مباهات اندوخت * و چون بديع‌الزمان زميندار بيربهوم - كه بحمايت كوه و جنگل و هجوم افاغنه سر باطاعت و فرمان ناظم فرود نمي‌آورد - و غير از پيشكش مقرري باداي مالواجب تن نداده - خراج[1] چهار ده لک زمين مزروعهٔ جريبي را تصرف فقرا و طلبه و اصراف رقص و تماشا نموده - بعيش و عشرت مشغول مي‌بود - و (در) كنک كهبرا كوندي و لكرا كهونده وكريوه‌ها و اشعاب مضيق جبال و اطوار و راه مزلقهٔ خاردار يزكهاي مستحكم نشانده - راه آمد شد افواج پادشاهي و عبور و مرور[2] جواسيس و سپاهي مسدود ساخته - جنگل و كوهستان را ايمن‌آباد پنداشته - احدي بي‌پروانگي او داخل آن ملک نمي‌شد - و اعظم خان و علي‌قلي خان برادر و خلف او - كه مشهور و شجاع بودند - بنظم و نسق امور زميندارى و سپه سالاري مي‌پرداختند - و نوبت خان ديوان مرجع و مدارعليه جميع امورات او بود - (و) بديع الزمان بذات خود بهيچ كار نپرداخته اوقات در ناي و نوش[3] ميگذرانيد - نواب شجاع الدوله - بمشورت اركان ثلثه تنبيه و تاديب او را اهم

---

(۱) شايد كه چنان باشد - چهار ده لک خراج زمين مزروعهٔ جريبي تصرف فقرا و طلبه را اصراف رقص و تماشا نموده الخ * صفحه ۲۵۳ سطر ۴ و ۵ و ۶ و ۷ بنگرند * (۲) در نسخه‌هاي قلمي بعد لفظ مرور واو عطف نوشته * (۳) در نسخه‌هاي قلمي ناي نوشين *

دانسته - سرفراز خان را بران مهم برگماشت * خان مسطور نامهٔ مشتمل بر انواع وعده و تحریص و ترغیب بر اطاعت نواب شجاع الدوله و تهدید و وعید در صورت نافرماني و عدم امتثال مثال نوشت * متعاقب آن - میر شرف الدین بخشی دوم و و خواجه بسنت محرم خاص را - با عساکر جرار پیکارطلب - براه بردوان گسیل کرد * بدیع الزمان - مآل اندیشي نموده - از خواب نخوت بیدار شده - رقبهٔ تسلیم و انکسار را بربقهٔ امتثال مقید ساخته - انگشت قبول بر دیدهٔ جان نهاد * و میر موصوف و خواجهٔ مذکور را مربي و دستگیر خود ساخته - عرضیي متضمن بر اطاعت و انقیاد مصحوب خواجهٔ مسطور فرستاد - و متعاقب خود هم همراه میر شرف الدین رهگراي مرشدآباد گردید * و با سرفراز خان حصول ملازمت نموده - بوساطت خان مذکور بملازمت نواب شجاع الدوله سرفراز شده - بعفو جرائم و خلاع عنایات مخلع گردید * و سه لک روپیه مالواجب سرکار قبول نموده - و شیوهٔ مالگذاري و فرمان پذیري اختیار کرده - بکفالت کرت چند زمیندار بردوان رخصت شده - بملک خود رفت * و در زماني که در دارالخلافه هنگامهٔ نادرشاهي رو داد و صمصام الدوله خان دوران بجنگ نادر شاه مقتول شد - در اواخر سنه ۱۱۵۱ هجري نواب شجاع الدوله - صاحب فراش شده - یحیی خان و در دانه بیگم پسر و زوجهٔ مرشدقلي خان (را) رخصت بسمت اودیسه کرد *

و سرفراز خان را ولي‌عهد خود نمود * و در باب تعظيم و تكريم حاجي احمد و راي رايان و جگت سيٹه و خاطر آنها - وصيت بمبالغهٔ تمام نموده - عملهٔ نظامت بار تفويض ساخته - سيزدهم ذی‌الحجه سنه مذكور رخت هستي بر بست * سرفراز خان نعش او را در مقبرهٔ - كه يک سال پيشتر در دهپاڑه محاذي قلعه و دارالامارت مرشدآباد در مسجد ساخته بود - مدفون نموده بر مسند نظامت بجاي پدر متمكن گشت *

نظامت نواب سرفراز خان *

چون نواب سرفراز خان متكی وسادهٔ نظامت ممالک بنگاله گرديد - بموجب وصيت پدر بزرگوار - حاجي احمد و راي رايان و جگت سيٹه را در امور مالي و ملكي مشير كار و مختار داشت * و ايشها - بيشتر از پيشتر مداخلت در امورات بهم رسانيده - نوكران قديم سرفراز خان را - كه اميدوار خدمات و ترقيات و مناصب بودند - مايوس گردانيده - در صدد ذلت و خواري آنها ساعي شدند * هرچند نواب سرفراز خان و بيگمات خواهان ترقی نوكران قديم بودند - اما از دست اركان ثلٹه پيش نمي‌رفت * و راي همديگر بعهود و مواثيق متفق شده - قرار برين يافت كه علي‌وردي خان را - به بهانهٔ ملازمت با افواج عظيم‌آباد طلبيده - سرفراز خان را از ميان برداشته - بر مسند نظامت متمكن سازند * و در فكر اين تدبير شبها بروز و روزها بشب رسانيدند - و نقشي

بکرسي نمي‌نشست * چون دران وقت نادر شاه والي ایران - بر محمد شاه ظفر یافته - نظام الملک و برهان الملک و قمرالدین خان و محمد خان بنگش وغیره ارکان سلطنت را دستگیر کرده - با افواج قزلباش داخل شاه‌جهان‌آباد شده - خانهٔ پادشاه و امرا را بجاروب غارت روفته بود - و زلزله[1] در تمامي قلمرو هندوستان واقع شده - ارکان ثلثه سرفراز خان را مصلحت داده سکه و خطبهٔ نادر شاه در بنگاله مروج کردند * و اموال ضبطی شجاع الدوله و خزانهٔ پیشکش مصحوب مرید خان - که از قبل قمرالدین خان پیش از هنگامهٔ نادرشاهي درین جا آمده بود - مرسول داشت * حاجي احمد و علي‌وردي خان - با مرید خان در ساخته - با او یک جان دو قالب شدند * و بعد مراجعت نادر شاه غمازي رواج سکه و خطبهٔ نادرشاهي به نواب قمرالدین خان ونظام الملک نوشته - انواع اتهام بر سرفراز خان بستند * و بکارسازي ارکان سلطنت - فرمان استمالت و نظامت بنگاله و قتل سرفراز خان (به) جرم ترویج سکه و خطبهٔ نادرشاهي بنام خود طلبیدند * چون تیر تدبیر آنها بهدف مراد رسید - قلت مداخل و کثرت مخارج خاطرنشان سرفراز خان نموده مصلحت تخفیف سپاه زیادتي دادند * و در باب نگاه داشتن فوج و تیاری آلات حرب براي مهم بنگاله خفیه به علي‌وردي خان تاکید تمام نوشتند *

---

(۱) پیش لفظ زلزله در نسخه‌هاي قلمي از نوشته *

و از فوج سرفراز خان هركه برطرف ميشد حاجي احمد مخفي نوكر علي‌وردي خان نموده به عظيم‌آباد مي‌فرستاد - تا آنكه نيمي از فوج سرفراز خان برطرف شد * و علي‌وردي خان - ساز و سامان جنگ ساخته - افواج بحراموج از افاغنه و روهيله و بهليه فراهم نموده - عازم بنگاله گرديد * و حاجي احمد زرهاى اندوختهٔ خود و پسران خود لكها روپيه براي صرف سپاه فرستاد * و چون سرفراز خان - از نوشتهٔ وكلاي دربار معلى و اخبار جواسيس - (بر) حقيقت حريف دغلي مطلع شده - علاج واقعه پيش از وقوع واجب دانسته - در صدد انهدام بناي شرارت پيشگان گرديد * و تجويز نيابت عظيم‌آباد - از تغير علي‌وردي خان - به سيد محمد حسن داماد - و نيابت فوجداري اكبرنگر و ضبط سانكري‌گلي و نيلياگدهي - از تغير عطاءالله خان داماد حاجي احمد - به مير شرف الدين بخشي - و بجاي راي‌رايان - جسونت راي منشي را نمود (۱) * اما هنوز اين معني از قوه بفعل نيامده بود كه اركان ثلثه - باظهار خدمت قديمي و باقيات زرهاي خطير مالواجب پادشاهي و زيرباري آنها تا ايام مجمل - كه سه ماه باقي بود - عزل و نصب آنها را در حيز توقف و تاخير داشتند * سرفراز خان كه از خام‌عقلي خود فريب آنها خورده باز خود را از دست داد -

---

(۱) اي تجويز نمود * حذف لفظ تجويز پيش لفظ نمود و حذف فعل نمود يا كرد وغيره بعد لفظ بخشي صحيح نباشد *

علي‌وردي خان - فرصت وقت را غنيمت دانسته - مصطفی خان و شمشير خان و سردار خان و عمر خان و رحيم خان و کرم خان و سرانداز خان و شيخ معصوم و شيخ جهان‌يار خان و محمد ذوالفقار خان و چهيدن هزاري بخشی بهليه و بختاور سنگه و غيره سرداران و رساله داران فوج را با خود متفق ساخته - به بهانهٔ ملاقات سرفراز خان کميت عزيمت را بجانب بنگاله مهميز کرد - و کوچ بکوچ يلغر ساخته از درهٔ تيلياگڈهي و سانکري‌گلي عبور نموده - در سرحد بنگاله رسيد * ازانجا که عطاءالله خان فوجدار[1] اکبرنگر بايماي حاجي راه آمد و شد قاصد و جاسوس و اخبار و مراسلات عظيم‌آباد و بنگاله بدرهٔ تيلياگڈهي و سانکري‌گلي مسدود ساخته بود - تا عبور علي‌وردي خان ازان هردو درهٔ مذکور هيچ خبری و اثري به سرفراز خان نرسيد * و چون فوج هراولی علي‌وردي خان در اکبرنگر رسيد - بيک ناگاه از رسيدن او به سرفراز خان خبر شد - شهر و بازار متزلزل گرديد * سرفراز خان - از دريافت اين خبر متوحش شده - حاجي را محبوس کرد * هرچند راي رايان آمدن او را بارادهٔ ملازمت ظاهر کرد[2] - مؤثر نيفتاد * و غوث خان و مير شرف‌الدين را - که نوکران قديم بودند - بهراولي نامزد ساخته - حفيظالله عرف مرزا اماني[3] خلف خود را با يٰسين خان

---

(۱) بعد لفظ فوجدار در نسخه‌هاي قلمي از نوشته * (۲) در نسخه‌هاي قلمي کردند * (۳) همچنين در اسلوارت - در نسخه‌هاي قلمي مانی *

فوجدار بحفاظت قلعه و شهر گذاشته - خود با غضنفر حسين خان و پسر محمد تقي خان - که هر دو داماد بودند - و میر محمد باقر خان و مرزا محمد ایرج خان و میر کامل و میر گدائي و میر حیدر شاه و میر دلیر شاه و بجي سنگه و راجه گهندرب سنگه و شمشیر خان قریشي فوجدار سلهت و شجاع قلي خان فوجدار بندر هوگلي و میر حبیب مرشدقلي خان فوجدار و مردان علي خان بخشي شجاع خاني و غیره - سرداران سپاه - با فوج بسیار و توپخانهٔ آتشبار و منصبداران و زمینداران بنگاله - از شهر نهضت کرده بهمنیه را - که در کروهی مرشدآباد است - مخیم ساخت - و بکوچ دوم در سراي دیوان و روز سوم در کهمره نزول نموده - عرض لشکر و موجودات سپاه گرفت * ازانجا که نوکران شجاع خاني با حاجي احمد یکدل بودند - در توپخانه بجاي گوله خشت و کلوخ از توپهاي جنسي برآمد - لهذا شهریار خان برادر حاجي را - که داروغهٔ جنسي بود - معزول کرده حوالهٔ چیله ها نموده - بجاي او پانچو پسر انتوني فرنگي را داروغهٔ جنسي توپخانه مقرر ساخت * و افواج مهابت جنگ از اورنگ آباد - موهانهٔ سوتي که مزار شاه مرتضی هندي ست - تا چرگاه بلکته دائر (و) سائر بودند * روز چهارم چون خسرو زرین کلاه خورشید از خیمهٔ مشرق با خنجر خطوط شعاعی در میدان فلک خرامید - و هندوي ماه با هزاران افواج خود را حریف عرصهٔ کارزار آن یکه تاز ندیده در

کوهستان خزید - سرفراز خان - بساعت سعید اهل تنجیم - بمقابلهٔ حریف شتافت * افواج مهابت جنگ از غایت رعب و هراس در حساب شدند - و قریب بود که بیک زد و خورد پس‌پا شوند * رای رایان - چون دید که کار از دست میرود - عرض نمود که آفتاب بسمت الراس رسید - اسپان و جوانان درین وقت از گرمی آفتاب و غلیان عطش هلاک خواهند شد - اگر امروز جنگ موقوف باشد فردا علی‌الصباح بهمین آش ضیافت مذاق آن تلخ کامان کرده خواهد شد * لمؤلفه -

عدوي تو این زهره دارد کجـــا
که پیشت فشـــارد پي جنگ پا *
بفیـــروزی بخت و اقبـــال تو
شود فرق بدخواه پامـــال تو *

هرچند اهل تنجیم - بر سعادت ساعت جنگ و استدلال فیروزي - اغراق و مبالغه مي‌نمودند - و رساله داران بر جنگ اصرار و استبداد مي‌کردند - مؤثر نیفتاد - و بزجر و عتاب مانع شده[1] بر رودخانهٔ گریه مقام کرد * درین اثنا (عرضی) مهابت جنگ متضمن بر رسوخ عبودیت و آمدن بارادهٔ حصول ملازمت رسید * سرفراز خان - که محض ناتجربه‌کار بود - از مطالعهٔ مضمون عرضي مطمئن شده - یکبار غافل گردید - و حاجي احمد را - که مبنیٔ این فساد

---

(۱) بعد لفظ شده در نسخه‌هاي قلمي و *

بود - بلا تامل از بند برآورده - نزد علي وردي خان مهابت جنگ فرستاد - تا برادر خود را مستمال ساخته بیارد * و شجاع قلي خان و خواجه بسنت محرم خاص را همراه کرد - تا از چگونگی احوال صلح و جنگ و وضع لشکر مطلع شده بیایند - و بی کم و کاست خبر رسانند * مهابت جنگ - که از قید حاجي و غیره متعلقان در گرداب اضطراب بوده - باندیشهٔ کشته شدن آنها مبادرت بجنگ نمي‌کرد - رهائی حاجي را مغتنم بلکه فال فتح اول تصور نموده - خشتي بجاي مصحف در غلاف پیچیده بر دست گرفته - بحلف و یمین اقرار کرد که فردا علی‌الصباح دست بسته حاضر شده - باستعفای جرائم خواهد پرداخت - و دو صد اشرفي به خواجه بسنت ضیافت کرد * این ساده‌لوحان - از آب زیر کاه مطلع نشده - شادان و فرحان مراجعت نموده - اظهار رسوخیت او به سرفراز خان رسانیده - آتش خشم او را سرد کردند * خان موصوف - بکاول را براي طیاري اطعمه و ماکولات ضیافت حکم داده - مطمئن بر بستر استراحت - بلکه در مضجع النوم اخوالموت[1] - بخواب غفلت رفت * و سپاهش نیز - سرشار کیفیت جام صلح شده - سر رشتهٔ حزم و احتیاط را از دست دادند * آري -

بر تواضعهاي دشمن تکیه کردن ابلهي ست -
پاي بوس سیل از پا افگنـــد دیوار را *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اخ الموت - صفحه ۱۷ حاشیه ۲ بنگرند *

مهابت جنگ - بعد معاودت فرستاده‌ها - سرداران سپاه را - بانعام طلب دو ماه بعد حصول فتح و معافی غنائم - راضي و یکدل ساخته - بجنگ تحریص و ترغیب داده - سرب و بارود و آلات حرب تقسیم کرد * سرداران سپاه سرفراز خان - که از سابق متفق بودند - همه‌ها در نمکحرامي و خاوندکشي مستعد شدند * مگر محمد غوث خان و میر شرف‌الدین هراول فوج سرفراز خان بعبور نالهٔ گریه مقام داشتند - کیفیت دغا از منهیان و جاسوسان دریافته - هردو سردار نیم شب پیش سرفراز خان رسیده(۱) از آتش خس‌پوش اطلاع دادند - و خواستند که لوازم حزم مرعي داشته او را شب بخیمهٔ خود برده بحفاظت کوشند - و صباح در رکاب او جانفشاني نموده مصدر ترددات نمایان شوند * ازانجا که در امور تقدیر سعي پیش نمي‌رود - و گره مقدر بناخن تدبیر نمي‌کشاید - مشیت ایزدي سیماب تغافل در گوش سرفراز خان انداخت * حرف خیرخواهي را وقعي نه نهاده با آن دو سردار بزجر و توبیخ پیش آمد - و از روي عتاب آغاز نهاد که شما دکان(۲) خودفروشي چیده اراده دارید که مرا با مهابت جنگ - که خیرخواه من است - بجنگانید * آن هردو سردار - نادم و منفعل برخاسته - بخیمه‌هاي خود معاودت کردند - و با جمعیت خود مسلح شده شب به بیداري گذرانیدند - و سرفراز خان بخواب غفلت سرشار بادهٔ نوم گردید * برقندازان و

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي رسید * (۲) در نسخه‌هاي قلمي دوکان *

بهليه‌هاي لشكر مهابت جنگ - بدست‌آويز مصالحه - بايماي حاجي احمد - يک يک دو دو در دل شب - به بهانهٔ ملاقات دوستان و خويشان - در لشكر سرفراز خان آمده - گرد و پيرامون سراپرده‌هاي خاص حلقه زده - قابو جو مي‌بودند * و نوكران شجاع خاني - كه سرفراز خان كمال اعتقاد بر آنها داشت - از روز اول با حاجي در ساخته بودند - (و) ديده و دانسته اغماض و تجاهل مي‌كردند - و رفقاي خيرخواه بملاحظهٔ اعتراضي ساكت گشتند * القصه علي‌وردي خان و حاجي احمد - بيک پاس شب باقي مانده - افواج خود را دو غول نموده - يكي را بسركردگي(۱) نندلال جماعه‌دار با علم و نقاره و نشان و افيال بمقابلهٔ غوث خان و مير شرف‌الدين گذاشته - و خود با غول ديگر - كه افواج افاغنه و بهليه بودند - در ظلمت ليل براهنمائي كسان زميندارى راماكنت زميندار راجشاهي - بعزم شبخون بر سرفراز خان تاخت آورد * و قريب صبح در تاريكي شب كه دوست از دشمن ممیز نمي‌شد - بيک ناگاه همچو اجل بر سر افواج سرخوش بادهٔ الذوم اخوالموت(۲) ريخت - و شلک توپ كرد * نمكخواران قديم از خواب غفلت بيدارش كردند - و از صورت واقعه آگاهش ساختند * ازانجا كه اقبال از وي روي برتافته بود - بگوش اعتبار نشنيده آنها را

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي پيش لفظ بسركردگي الفاظ بر سر نوشته * (۲) در نسخه‌هاى قلمي اخ صفحه ۳۱۳ حاشيه ۱ بنگرند *

معاتب ساخت - و باز به تیاري طعام ضیافت تاکید نمود * گفت که او براي ملازمت مي‌آید * درین اثنا گولهٔ دیگر در رسید - و تا طلوع خورشید افواج مهابت‌جنگ بمقابله نمودار گردید - و توپ و بان و تیر و تفنگ صواعق محرقه بر خرمن وجود اجل رسیده ریختن آغاز نهاد * و مردم لشکر مخمور بادهٔ خواب سحري سراسیمه از فراش خواب بر مي‌جستند - و کمر بسته راه سلامت سر مي‌کردند * و اکثري همت کمر بستن و دست بسلاح زدن نیافته جان شیرین را ازان ورطهٔ بلا بساحل نجات کشیدند - و رواروي در لشکر افتاد *

تو گفتـــي که از هیبت آن ستیز
زمین نیـــز بسپـــرده راه گریز *

گروهی که به پاس آبرو و شرط نمکحلالی - علی‌الخصوص قدیمان سرفراز خان - صف‌آراي معرکهٔ قتال گشته - به جاندهي و جانسپاري مستعد شده - پاي ثبات افشردند * نواب سرفراز خان - بعد اداي فریضهٔ فجر مسلح شده - مصحف بر دست گرفته - بر فیل یکه و تیز سوار گردید - و فیل سواري[1] مبارک را در پیش روي خود گذاشته - بذات خود مرتکب حرب شده - شروع به تیراندازي نمود * سرداران افاغنهٔ فوج مهابت‌جنگ - افواج برقندازان بهلیه را پیش کرده - مقابل شدند * لمؤلفه -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي موي * صفحه ۳۱۸ سطر ۲ بنگرند *

چو از هر دو سو فوج صف برکشید -
تو گفتي که شد روز محشر پدید *
ز غریدن توپ و بندوق و بان
بجنبش درآمد زمیـــن و زمان *
ترنگ کمـــان و فشا فاش تیـــر
رسانیـــد شورش بچرخ اثیـــر[1] *
سنان - چون اجل دست کرده دراز -
به جان بردن از سینه زه کرد باز *
ز دست یلان تیـــغ پولاد تیـــز
به خونریز اعدا شده گرم خیـــز *
یلان گرم جان گیري و جان دهي -
جهان گشتـــه از پهلـوانان تهي *

درین چپقلش که صرصر اجل جسدهاي کشتگان را همچون اوراق اشجار بر زمین فنا مي‌ریخت - و سیلاب خون از هرطرف متموج گردید[2] - مردان‌علي خان بخشی شجاع خاني - که سالار فوج و مقدمة الجیش سرفراز خان بود - تاب جنگ نیاورده رو بهزیمت نهاد * از معائنهٔ این حال فوج سرفراز خان بشکست - و گریزاگریز در لشکر افتاد *

به جان‌برد خود هرکسي گشت شاد -
کس از کشتـــن کس نیاورد یاد *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اسیر * (۲) اینجا نیز مي‌گردید باید خواند *

غیر از غلامان گرجي و حبشي - و معدودي چند از رفقاي قدیمي - احدي (از) جماعهٔ لاف‌زنان پیش فیل سواري نماند * فیلبان غلبهٔ مخالف بخاطر آورده - عرض نمود که اگر حکم شود در بیربهوم پیش بدیع‌الزمان زمیندار رسانم * سرفرازخان - سیلي بر گردنش زده - فرمود که زنجیر در پاي فیل انداز که من از پیش این سگان رو نخواهم تافت * ناگزیر فیلبان فیل را پیش راند * برقندازان و بهلیه‌های لشکر حریف - که از پیشتر پیرامن خیمه‌اش حلقه مي‌داشتند - حلقه شده از هر چهار طرف گلولهٔ بندوق بر فیل او مي‌انداختند - و بان و گولهٔ توپ و تیر[1] و تفنگ - که از لشکر مخالف متواتر مي‌رسید - علاوهٔ آن * میر گدائي - که در خواصي نشسته بود - بزخم بان بکار آمد * میر کامل - برادر میر محمد باقر المشتهر به باقرعلي خان خواهرزادهٔ شجاع الدوله - و خلف مرزا محمد ایرج خان بخشي - که هنوز نوکدخدا بود - وغیرهٔ رفقا - و بهرام و سعد و دیگر چیله‌ها - که از میدان جنگ عنان‌تاب نشده بودند - پیش فیل سرفراز خان بضرب بان و گوله و تفنگ - ساغر موت احمر چشیدند - و میرزا ایرج خان نیز جراحتهاي کاري برداشت * میر دلیر علي - بدلیري تمام در صف افاغنه حمله برده - داد شجاعت و دلاوري داده - بزخم شمشیر با جمعي از رفقاي خود غازهٔ شهادت بر رخ مالید * و در همان حالت

---

(۱) صفحه ۱۹۴ حاشیه ۱ بنگرند *

سرفراز خان - گلولهٔ بندوق از دست نمکحرام لشکر خودش بر پیشانی خورده - بر میکهه[1] دنبر بر افتاد - و طائر روحش بگلستان علیین پرواز نمود * میر حبیب و مرشدقلي خان و شمشیر خان قریشي فوجدار سلهت و راجه گهندرب سنگه - که با جمعیت خودها از جدال و قتال یکسو شده - از دور تماشاي جنگ مي‌کردند - بمجرد معائنهٔ این حال راه فرار سر کردند * و میر حیدر شاه و خواجه بسنت - هردو ردیف یکدیگر - بسواري رته پرده‌نشین شده - نظر بر لاش خداوند نعمت نکرده - گریخته خود را بکنج سلامت رسانیدند *

نمـــاند از رفیقـــان او هیچ کس
که باشد نگهبـــان او یک نفس *

غوث خان و میر شرف الدین - که بمغالطهٔ نموداري نشان و فیل در سیاهي شب غول نندلال جماعه‌دار را بمقابلهٔ خود دیدند - او را مهابت جنگ تصور کرده تگ و تاز نمودند - و بحمله‌هاي رستمانه و ترددات دلیرانه نندلال را مقتول نموده - افواجش را طعمهٔ تیغ خون‌آشام ساختند - و بقیة السیف را منهزم ساخته - علم و نقاره و فیل و اشتران و اسپان و اسلحهٔ فراریان بغارت گرفته - مظفر و منصور بارادهٔ خبرگیري سرفراز خان جلوریز شتافتند * چون تا رسیدن ایشان سرفراز خان کوس رحلت بعالم بقا نواخته

---

(۱) صفحه ۳۲۳ سطر ۳ بنگرند *

بود - و مهابت جنگ بعد فتح بملاحظهٔ این دو سردار شجاع (و) نامي از میدان حرکت نمي‌کرد - و با جمعیت افزونتر از مور و ملخ در معرکه ایستاده بود - اینها - که از کشته شدن سرفراز خان هنوز اطلاع نداشتند - یکباره با جمعي قلیل از جوانان کارآمدني - که پسران و برادران و خویشان و رفیقان باشند - بجرأت تمام اسپان بر انگیخته بر فوج مخالف زدند - و بحمله‌هاي دلیرانه و مردانه صفها دریده - زده زده بقلب‌گاه رسیدند * قریب بود که افواج مهابت جنگ از صدمات آن شیر[1] عرصهٔ وغا متزلزل شود - درین اثنا غوث خان زخمهاي[2] کاري از گلولهٔ تفنگچیان چهیدن هزاري بر سینه خورده - از کار باز ماند - و قطب و ببر هر دو پسرانش - که شیر بیشهٔ شجاعت بودند و در شکارگاه شیر ببر را بشمشیر مي‌زدند - شمشیرها آخته جمعي[3] غفیر از افاغنه و بهلیه را مقتول ساختند *

نشد بر تنی تا نپرداختش -
نزد بر سري تا نینداختش *
بهر تن که زد خنجر سخت کوش
در آمد سرش پاي‌کوبان ز دوش *

چهیدن هزاري هم از دست اینها زخم شمشیر برداشت * بعد

---

(۱) شیر بصیغهٔ واحد آورده - همچنان پائین - و هم جائي دیگر *
(۲) در نسخه‌هاي قلمي بزخمهاي کاري * (۳) شاید که جمي باشد *

کشش و کوشش بسیار بضرب گلوله‌هاي تفنگ - همپاي[1] پدر بگلگشت ارغوان‌زار شهادت شتافتند * میر شرف‌الدین - با شصت سوار جوار - بمقابلهٔ مهابت جنگ رسیده - بجلادت تمام تیر جگردوز بر سینه‌اش زد - قضا را بر کمان مهابت جنگ خورده و در گذشته به پهلویش رسید * تیر دیگر بزه آورده بود - که درین وقت شیخ جهان‌یار و محمد ذوالفقار - جماعه‌داران[2] مهابت جنگ - که با میر معزي الیه روابط و دوستیها داشتند - پیش آمده گفتند که نواب سرفرازخان بقتل رسید - حالا از مقابلهٔ ایشان چه مي‌خیزد - و جان دادن بهر چیست * میر موصوف در جواب گفت قبل ازین بپاس نمک و حق رفاقت و اکنون براي ننگ و ناموس * اینها کفیل ننگ و ناموس شده باز گردانیدند * میر مرقوم با رفیقان باقي‌مانده راه بیربهوم گرفت * و پانچو فرنگي - که داروغهٔ توپخانه بود - با وجود فرار شدن گوله‌اندازان - بذات خود مرتکب گوله‌اندازي شده - دست از شلک توپ بر نمي‌داشت * پس از رفتن میر شرف‌الدین - افاغنه بهیأت اجتماعي بر وي ریخته مقتولش ساختند * بجي‌سنگه - جماعه‌دار فرقهٔ راجپوتان - که با فوج چنداولی در کهمره بود - بدریافت قتل ولي نعمت

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي همتاي - پائین همپاي - صفحه ۳۲۲ سطر ۴ بنگرند * (۲) پیش ازین اکثرجا جمعدار و یک جا جماعدار نوشته و اینجا جماعه دار - و همین صحیح *

عرق حمیتش بحرکت آمده - جریده اسپ را جولان داده - و نیزه را بر گوش راست اسپ داشته - بحملهٔ مردانه فوجها را دریده - محاذي مهابت جنگ رسیده - و خواست که بطعن سنان جان‌ستان او را از هودج فیل همپاي آقاي خود روانه سازد * مهابت جنگ بمشاهدهٔ جانبازي و جلادت او را بشناخت - و به داورقلي داروغهٔ توپخانه حکم کرد که زود در یابد * داورقلي مقابل او شده گلولهٔ تفنگ بر سینه‌اش زد * بجي‌سنگه بزخم جان‌گزا بر زمین افتاد * ظالم سنگه - پسر نه‌ساله‌اش - بشجاعت جبلي که خاصهٔ قوم راجپوت است - تیغ از نیام کشید - (و) جهت حفاظت پدر ایستاد[1] * (مردم) از اطراف و جوانب او دائره‌وار قرار گرفتند * نواب مهابت جنگ - از مشاهدهٔ جرأت آن طفل آفرینها گفته - مردم را از کشتنش مانع آمده - حکم کرد که لاش پدرش را از برداشتن متعرض نشوند * هزاریان توپخانه لاش او را برداشته ظالم سنگه را بکتف حمایت خود بردند * در اثناي زد و خورد غوث خان و میر شرف‌الدین و بجي‌سنگه (و) پانچو فرنگي[2] - هر دو داماد سرفراز خان - که غضنفرحسین و حسن محمد خان باشند - معه دیگر منصبداران و منهزمان ازان مهلکه بدر زده - در یک روز خود را به مرشدآباد رسانیدند * و راي‌رایان - به نتیجهٔ نمکحرامي گلولهٔ زنبورک

(۱) درنسخه‌هاي قلمي ایستاده * (۲) بعد لفظ فرنگي درنسخه‌هاي قلمي و *

بر دست خورده - خود را بآب در زد - و با نیم جاني که داشت بخانهٔ خود رسیده - از کردهٔ خود نادم شده - بسودهٔ الماس خود را هلاک ساخت * القصه - چون سرفراز خان بر میکهه دَمبر[1] بر افتاد - فیلبان لاش او را شباشب به مرشدآباد رسانید * یُسین خان فوجدار مرشدآباد - که بحفاظت شهر و قلعه و ننگ و ناموس با حفیظ اللّه خان پسر سرفراز خان متعین و مامور بود - نیم شب لاش آن مقتول را در نکّاکهالي مدفون ساخت * و حفیظ اللّه و غضنفر حسین خان - در صدد مورچال بندي شده - عازم قتال گردیدند * اما چون از سپاه هزیمت خورده حوصله نیافتند - تن برضا داده ساکت شدند * و از وقوع این حادثه زلزلهٔ عظیم در شهر و سپاه و سکنهٔ آن نواح افتاد * حاجي احمد - اول بشهر مرشدآباد داخل شده - منادي امن و امان از طرف علي وردي خان در داد - و یُسین خان فوجدار - حسب الامر حاجي - بر عملهٔ سرفراز خان - و خزائن و دفائن - و جمیع کارخانجات - و محل سرا - و خواص پوره و کائن پوره - و[2] همگي اهل و عیال و اقرباي سرفراز خان - چوکیهاي مستحکم نشانده - نگذاشت که متنفسي بدر رود * و این جنگ در سنه ۱۱۵۳ هجري واقع شده * ایام نظامت دو سال و چند ماه بود *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اینجا دَمبر و پیش ازین دَنبر نوشته - صفحه ۳۱۹ سطر ۲ بنگرند * (۲) بجاي و در نسخه‌هاي قلمي در *

نظامت نواب علي‌وردي خان مهابت جنگ *

علي‌وردي خان مهابت جنگ - بعد حصول فتح - بملاحظهٔ تاراج شهر و غارت شدن اموال سرفراز خان از دست افغانان و بهلیه - سه روز بیرون شهر بر نالهٔ گوبره مقام نموده - روز چهارم بدلجمعی تمام داخل قلعه شده - بر وسادهٔ نظامت بنگاله مربع نشست - و اموال سرفراز خان - که ناظمان سلف بهزار خون جگر فراهم آورده بودند - بي دست‌رنج بضبط درآورد * ازانجا که نواب مهابت جنگ از صحبت زنان غیر مجتنب بود (و) ازین لذت محظوظ نبود - در[1] في عمر سواي یک منکوحه زن دیگر نداشته - بلکه اکثر این معني را لاف زده تفاخر مي‌کرد * حاجي احمد و پسران و خویشان[2] او خواصان سرفراز خان را که قریب یک هزار و پانصد اسامي زنان جمیله بودند - متصرف شدند * اما مهابت جنگ بیگمات منکوحهٔ سرفراز خان را معه فرزندان بحفاظت تمام به جهانگیرنگر فرستاده - علوفهٔ سد رمق آنها از تعلقهٔ[3] خاص مقرر فرموده - و نفیسه خانم - خواهر سرفراز خان - که آقا بابا کوچک برادر[4] (زاده) را بفرزندي گرفته بود - درمحل سراي نوازش احمد خان - پسر کلان حاجي احمد - بصیغهٔ خدمتکاري ملازمت اختیار کرده -

---

(۱) بجاي در عمر خود یا في عمره * (۲) در نسخه‌هاي قلمي و * (۳) صفحه ۲۷۵ حاشیه ۳ بنگرند * (۴) در اسنوارت برادر زاده نوشته - در نسخه‌هاي قلمي برادر - و آن غلط است *

موجب حیات برادرزاده‌ها گردید * اما چون خبر قتل سرفراز خان و متمکن شدن علیوردي خان مهابت جنگ بر مسند نظامت بنگاله بحضور ناصرالدین محمد شاه پادشاه رسید - آب در دیده بگردانید - و فرمود که بسبب نادر شاه همگي ممالک محروسه برهم و ابتر گشت * لیکن چون تدارک متعسر بود سکوت اختیار نمود * مهابت جنگ - بوساطت مرید[1] خان - از رفقاي نواب قمرالدین خان وزیر که سابق ذکر آن گذشت - با وزیر و ارکان سلطنت ساختگي نموده - چهل لک روپیه بابت ضبطي اموال نواب سرفراز خان - و چهارده لک روپیه در وجه پیشکش - سواي خزانهٔ معمولهٔ مستمره - بحضور والا قبول کرده - و سه لک روپیه به قمرالدین خان وزیر و یک لک روپیه به آصف‌جاه نظام الملک داده - و همچنین با هریکی از عمده‌هاي درگاه والا - علی قدر درجاتهم - بسلوک و مدارا پیش آمده - و راجه جوگل کشور وکیل سرفراز خان را از خود ساخته - سند نظامت هر سه صوبه بدستور سابق بنام خود حاصل کرد - و خزانه و نذرانه و پیشکش دو چند از سابق از زمینداران بنگاله وصول کرد * و بقصد استیصال و اخراج مرشدقلي خان - و تسخیر صوبهٔ اوڈیسه - همت مصروف داشته - بگردآوري سپاه و آلات حرب پرداخت * و خدمت میر بخشي به میر جعفر خان بهادر - که یزنهٔ مهابت جنگ بود

(۱) همچنین در اسٹوارٹ - در نسخه‌هاي قلمي مزید خان *

و در جنگ سرفراز خان مصدر ترددات نمایان شده بود - مقرر فرموده - صاحب رساله و منصب و خطاب گردانیده - بوالا پایهٔ امارت رسانید * و خدمت دیواني و خطاب رای‌رایاني به چین‌رای - محرر جاگیرات جعفرخاني - که مرد بی‌ریا و با دیانت بود - بخشید * و محمد رضا خان - پسر کلان حاجي - که مسماة گهسیٹي خانم دختر مهابت جنگ درعقد ازدواج او بود - بخطاب ناصر الملک احتشام الدوله نوازش محمد خان بهادر شهامت‌جنگ - و دیوانی صوبهٔ بنگاله - و نیابت جهانگیرنگر و چاٹگام و روشن‌آباد و سلهٹ - اختصاص یافت * و هاشم علي خان - پسر کوچک حاجي - که دختر خورد مهابت جنگ مسماة ایمنه خانم بحبالهٔ نکاح او بود - بخطاب زین‌الدین احمد خان هیبت‌جنگ و نیابت صوبهٔ بهار عظیم‌آباد کلاه اعزاز و امتیاز بر تارک افتخار گذاشت * و دیگر خویش و اقارب را - بقدر مرتبه و حوصلهٔ آنها - بخدمات و مناصب و خطابات[1] و جاگیرات لائقه بنواخت * اما افاغنه و بهلیه - بغرور وفور جمعیت - خود را گم کرده - در تمامي امور بحدي مسلط و مامور شدند که حسابي از مهابت جنگ فرا نگرفته - در دستور آداب تخلف ورزیدند - و قوانین عدالت بر طاق نسیان گذاشته مال و حیات[2] و ننگ و ناموس عالمي را برباد دادند - و شیوهٔ نمکحرامي - که در عهد سلاطین ماضیهٔ

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي خطاب * (۲) در نسخه‌هاي قلمي جهات *

بنگاله ایجاد یافته بود - مجدداً از عهد مهابت جنگ رواج گرفت *
چون در ابتداي خصومت علي‌وردي خان مهابت جنگ -
نواب سرفراز خان از مرشدقلي خان - نائب صوبهٔ اوڈیسه - که
یزنهٔ او بود - استمداد نموده بود - و خان مذکور بسبب نفاق دلي -
که سابق ازین سمت گذارش پذیرفته - خود از آمدن تهاون و
تساهل ورزیده - در صدد گسیل کردن فوجي بطریق کومک بود -
ناگاه خبر قتل سرفراز خان و تسلط علي‌وردي خان بر صوبهٔ
بنگاله سامعه‌آشوب گشته - متنبه شده - سرمایهٔ ندامت و
تأسف اندوخت * آري -

دولت همه زاتفاق[1] خیزد -
بیدولتي از نفاق خیزد *

بالجمله از خوف علي‌وردي خان بخودداري کوشید - و بتدبیر
فراهم آوردن سپاه سرگرم گردید * و مخلص علي خان داماد حاجي
احمد را - که از سابق برفاقتش مي‌بود - براي استحکام مباني
مصالحت به مرشدآباد روانه کرد * بعد رسیدنش علي‌وردي خان
و حاجي احمد - نامهٔ تسلي‌آمیز و ابله‌فریب به مرشدقلي خان
نوشته - مستمال و مطمئن ساختند * و مخلص خان را بجهت
اغواي سرداران فوج او برگماشتند * و او پیش مرشدقلي خان
رسیده ظاهراً بدلداري و اطمینان او پرداخت - و باطناً سپاه را

(۱) بجاي زاتفاق در نسخه‌هاي قلمي از اتفاق *

بترغیب و تطمیع مطیع و منقاد خود ساخت - و کیفیت ساختگی لشکر را به محمد علیوردي خان مهابت جنگ نوشت * مهابت جنگ با افواج بسیار و توپخانهٔ بیشمار یلغر متوجه صوبهٔ اردیسه شد * مرشدقلي خان - از دریافت این خبر - دردانه بیگم و یحیی خان پسر خود را معه تمامي اموال بقلعهٔ بارهباتي گذاشته - خود با افواج شایسته و سامان بایسته - معه هردو داماد خود - یکی (۱) میرزا محمد باقرخان شاهزادهٔ ایران (و) دویم علاء الدین محمد خان - بارادهٔ جنگ از کتک علم نهضت افراشته - به بندر بالیسر رسیده - بر گهات پهلوار از کوه تیلگدهي تا دریاي جون مورچالبندي کرده - چشم بر راه حریف نشست - و از کجبازي حریف بغلي - یعني مخلص علي خان - غافل بوده - از شعلهٔ آن آتش خسپوش لوازم احتیاط بتقدیم نرسانید - و قول شیخ سعدي را (وقعي (۲)) نه نهاد - که فرموده است -

اگر خویش دشمن بود دوستدار
زتلبیس ایمن مشو زینهار -
که گردد درونش بکین تو ریش
چو یاد آیدش مهر پیوند خویش *

ازین طرف علیوردي خان - بکوچ متواتر - با افواج سنگین -

---

(۱) در نسخههاي قلمي که یکي - اگر حرف که بجا دارند بعد لفظ ایران فعل بود بیارند * (۲) صفحه ۳۱۴ سطر ۱۴ بنگرند *

که زیاده از یک لک سوار و پیاده بود - به میدنی‌پور رسیده - زمینداران آن ضلع را بخلعت و انعام از خود راضی ساخته - به جالیسر - که محل تهانهٔ پادشاهی ست - رفته طرح اقامت انداخت * چون از طرف رود خانهٔ سبن‌ریکها - بر گذر راج‌گهات - راجه جگردهر بهنج - زمیندار موربهنج - تهانهٔ چواران و کهندتیان[1] خود نشانیده - مورچال بندی کرده بود - لهذا برای گذاشتن راه راج‌گهات - که از وفور جنگل و تراکم اشجار مزلفهٔ خاردار - عبور ازان طرق دشوارگذار[2] مشکل بود - از راجه استمداد نمود * راجهٔ مذکور - که بغرور جمعیت موفور علی‌وردی خان را وقعی نه نهاده تن برفاقتش نداده - گذر راج‌گهات را نگذاشت - علی‌وردی خان بمقابلهٔ راج‌گهات ارابهٔ توپهای صاعقه‌بار چیده شلک شروع کرد * کسان راجه در مورچال راج‌گهات تاب اقامت نیاورده بجنگل خزیدند * علی‌وردی خان - معه افواج و توپخانه - از راج‌گهات عبور کرده - در رام‌چندپور - بفاصلهٔ یک و نیم کروه از مورچال مرشدقلی خان - مضرب خیام ساخت * میانجیان و ایلچیان به آوردن و بردن نامه و پیام جنگ و صلح سرگرم شدند - و این مبحث تا یک ماه طول کشید * و مرشدقلی خان از گهات پهلوار عبور نکرد * علی‌وردی خان - زیرباری خرج سپاه -

---

(۱) در نسخه‌های قلمی اینجا کهندرتیان و جائی دیگر کهندتیان - صفحه ۳۳۹ سطر ۳ بنگرند * (۲) در نسخه‌های قلمی دشوار و گذار *

و قلت رسد - و قریب رسیدن برسات - و وسوسهٔ غنیم مرهٔه بخاطر آورده - از روي مصلحت ارادهٔ صلح و مراجعت مي‌کرد * اما مصطفی خان - که سپه سالار افاغنه بود - بصلح راضي نشده ترغیب چهاوني در برسات مي‌کرد * بعد کنکاش بسیار قرار برین یافت که نامهٔ مصالح‌آمیز به مرشدقلي خان نوشته و معتمدي فرستاده - جواب آن باین مضمون بطلبند[1] که من شما را در صوبهٔ اوڈیسه عمل و دخل نخواهم داد - باین دست‌آویز مراجعت بنگاله نمایند - و بعد برسات فوج‌کشي کرده باخراج و استیصال او پردازند * اگرچه عابد خان وغیرهٔ - سرداران افاغنه - باغواي مخلص‌علي خان - میرزا باقر خان را - که هراول فوج مرشدقلي خان بود - ترغیب جنگ و برآمدن از مورچال مي‌کردند - اما مرشدقلي خان خودداري کرده مانع مي‌آمد * و چون اقامت مورچال بامتداد کشید - میرزا باقر جهل جواني را کارفرما شده[2] با فوج همراهی خود - که سادات بارهه بودند - یکباره از مورچال برآمده - صف‌آرا گردید * ناگزیر مرشدقلي خان هم بمقابلهٔ افواج علي‌وردي خان صف کشید - و از طرفین باستعمال آلات آتشبار پرداختند - پس بجنگ تیغ و سنان مبادرت کردند * میر عبد العزیز بخشی مرشدقلي خان - که باجمعیت سه صد سوار سادات بارهه یکدل و یکزبان و یکرو در هراولی بود - اسپان

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بطلبید * (۲) در نسخه‌هاي قلمي شد *

بر انگیخته داد شیرمردي و شجاعت آبائي داده - بضرب سیف کالبرق خرمن بسیاري از اجل رسیده ها سوخت * افواج علي‌وردي خان - که خود را شیر[۱] بیشهٔ شجاعت مي‌شمردند - چون رمه از هیجا رمیدند - و شکست فاحش[۲] در فوج راه یافت * فیل سواري علي‌وردي خان و بیگم بقدر نیم فرسخ از میدان جنگ بعقب آمد * درین حالت مخلص علي خان و عابد خان - المخاطب به فرزندعلي خان - که مرشدقلي خان را بر فدویت اینها اعتماد کمال بود - معه مقرب خان و دیگر جماعه‌داران صاحب الوس افاغنه - کمر نمکحرامي - که خاصهٔ این قوم شرارت‌پیشه است[۳] - بر میان بسته - حرف حقوق تربیت و نمک چندین ساله را از لوح خاطر شسته - از رفاقت مرشدقلي خان دست برداشته - پهلو از جنگ تهي کردند * درین اثنا مانک چند - پیشکار راجهٔ بردوان - که با فوج شایسته بجهت کومک علي‌وردي خان آمده بود - ازانجا که جنگ دو سر دارد - مآل‌اندیشي نموده - مخفي با مرشدقلي خان نیز ساختگي کرده - نشان او را براي استمالت طلب داشته بود - خواست که خود را با فوج مرشدقلي خان ملحق ساخته مجراي جان‌نثاري (و) فدویت خود نماید * از پهلوي جنگل - بر سمتي که فوج میرزا

---

(۱) بجاي شیران * (۲) بجاي فاش * (۳) در نسخه‌هاي قلمي اند *

باقر خان بتعاقب علي‌وردي خان میرفت - نمودار شد[1] - و نشان مرشدقلي خان در فوج خود برپا کرد * چون میرزاي مذکور از ارادهٔ او مطلع نبود سد راه شد * مانک‌چند ناگزیر بجنگ پیش آمد * ازانجا که مردم کاري در ترددات جنگ مانده شده هر یکی به زد و برد متفرق بودند - از نیرنگي روزگار فوج میرزا باقر شکست خورد * علي‌وردي خان - از اطلاع این حال - افواج منهزم خود را بدلاسا باز گردانیده - باز بمقابله و مدافعه پرداخت * میر عبدالعزیز با جمعیت خود که سه صد سوار سادات بودند - از اسپان فرود آمده - دامان همت بر کمر زده - پا بمیدان فشردند - و یک[2] یک بضرب گلوله‌هاي بندوق بهلیه‌ها شربت فنا چشیدند * و مرشدقلي خان - هزیمت خورده - خود را به بندر بالیسر رسانیده - بسواري کشتي سلپ - که از عاقبت‌اندیشي مهیا داشت - راه دکهن پیش گرفته - خود را پیش نواب آصف جاه رسانید - و فتح خداداد نصیب علي‌وردي خان مهابت جنگ شد * (و او) تا بندر بالیسر به تعاقب پرداخته - میرزا خیرالله بیگ و فقیرالله بیگ و نورالله بیگ را - براي دستگیر کردن یحیي خان و بیگم - و بدست آوردن اموال و امتعه - گسیل کرد - و تاکید نمود که شبا شب یلغر کرده دران جا رسند - و خود متعاقب

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي میان شد و نشان الفاظ و نشان نمودار شد زائد نوشته * (۲) در نسخه‌هاي قلمي یک و یک *

پاشنه‌کوب آنها شتافت * و چون خبر[1] این سانحه و رفتن مرشدقلي خان بسمت دکهن در کنک رسید - مراد خان - بخشی راجهٔ پرسوتم - که بحفاظت یحیی خان و بیگم در قلعهٔ بارهٔبائي متعین بود - خواست که بر جناح استعجال بیگم و یحیی خان را - معه تمامي لوازم و نقود و اجناس از راه سیکاکل روانهٔ دکهن نماید * احمال و اثقال تیار کرده - جواهرات و اشرفي و خزائن وغیره اموال برفیلان و شتران و ارابه ها بار مي‌کردند - که بیک ناگاه افواج متعینهٔ علي‌وردي خان در رسید * فیل‌بانان و شتربانان و بهلبانان - نقود و اجناس محموله را معه باربردار گذاشته - راه فرار پیمودند - و آن گنج بادآورد شائگان بدست میرزایان در افتاد - و جواهرات قیمتي و نقود و امتعهٔ نفیسه را یکدیگر قسمت کردند * چون علي‌وردي خان هم متعاقب در رسید - بقیهٔ اموال را متصرف شده - بضبط اموال رفقای مرشدقلي خان پرداخت * و منادي امن و امان در داده - عمال و زمینداران و اهل‌کاران را باستمالت و دلاسا راجع بخود کرده - بند و بست مالواجب و نذرانه و پیشکش و جاگیرات نمود * و بعرض یک ماه از نظم و نسق صوبهٔ اودیسه فارغ شده - سعید[2] احمد خان برادرزادهٔ خود را - که پیش ازین به نیابت فوجداري رنگپور مامور بود - از حضور والا بخطاب نصیرالملک سعید احمد خان بهادر صولت‌جنگ

---

(۲) درنسخه‌هاي قلمي سانحه این خبر * (۲) در استوارت سید احمد بجاي سعید احمد خان *

مخاطب ساخته - گوجر خان جماعه‌دار صاحب الوس را - با جمعیت سه هزار سوار و چهار هزار پیاده - برفاقت او در کنک گذاشته - مظفر و منصور مراجعت بنگاله نمود * اما صولت جنگ - از دنائت طبع طمع را کاربند شده - برای کفایت خرج سپاه - سلیم خان و درویش خان و نعمت خان و میر عزیزالله وغیره جماعه داران - ملازم مرشدقلي خان - را بمواجب[1] قلیل شرح کنک - ملازم کرده - گوجر خان را رخصت به مرشدآباد نمود * جماعه‌داران - که در صدد انتقام ولي نعمت قدیم بودند - فرصت وقت یافته مصدر هنگامه پردازیها شدند * صولت جنگ - قاسم بیگ داروغهٔ توپخانه و شیخ هدایت الله فوجدار کنک را - برای تاسیس اساس مصالحه - پیش آنها فرستاد * جماعه داران قابوجو - هردو را تنها یافته - قاسم بیگ را شربت مرگ چشانیدند - و هدایت الله زخم برداشته راه فرار پیمود * و سکنای شهر و سپاه بالتمام - در ظلمت لیل به بلوای عام محاصره نموده - صولت جنگ را معه اتبعه و الحقه[2] دستگیر کرده - همگي مال و متاع او را بتاراج بردند - و میرزا باقر خان داماد مرشدقلي خان را - از سیکاکل عبور رود خانهٔ چلکه طلبیده - بر مسند نظامت نشانیدند - و لشکرکشي نموده تا[3] میدنيپور و هجلي بتصرف در آوردند * و از خبر آمد آمد افواج

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بموجب * (۲) در نسخه‌هاي قلمي الحظه *
(۳) در نسخه‌هاي قلمي با *

کنک زلزله در بنگاله افتاد * علي‌وردي خان - از وقوع اين حادثه - افواج بحرامواج و توپخانه وغيرة ضرب زن - زيادة از سابق - مرتب و مکمل ساخته - بعزم استخلاص صولت جنگ و انتزاع صوبهٔ اوڈيسه - سمند عزيمت را بسمت کنک گرم مهميز نمود - و بکوچ تواتر و توالي و طولاني از بردوان گذشته - در حدود ميدني پور خيمه‌گاه ساخت * و افواج کنک و هجلي (۱) و ميدني پور - از صدمهٔ آمد آمد مهابت جنگ - داخل ميدني‌پور و جالیسر شده - از گذر راج‌گهات عبور نموده - از پهلوار گذشته - به بندر بالیسر مخيم ساخت * لشکر ميرزا باقر - که طيش خوردهٔ (۲) بهليه بودند - بيکبار دل باخته - احمال و اثقال را به سيکاکل فرستاده جريده ماندند * مرزا باقر چون از بددلي و تنگ‌حوصلگي سپاه خود واقف شد - بحسب ظاهر آوازهٔ کوچ بمقابلهٔ حريف داده - بباطن عزيمت دکهن جزم کرد - و به تهيهٔ نهضت پرداخته - فوجي براي سد راه مهابت‌جنگ بر گهات چوپره معبر رودخانهٔ مهاندا - که مابين شهر کنک جاري ست - گسيل کرد * و (خود با) صولت‌جنگ وغيرة - جماعهٔ آساري - معه بنگاه آن طرف - عبور رود خانهٔ کنجوري نمود * مهابت‌جنگ بر رود خانهٔ کمهريه - بفاصلهٔ چهل کروه از کنک - خيمه داشت - که در دل شب منهيان خبر فرار حريف رسانيدند * فی‌الفور ميرمحمد جعفر بخشي و مصطفی خان و شمشير خان

---

(۱) درنسخه‌هاي قلمي از * (۲) درنسخه‌هاي قلمي طيش خوردة و بهليه *

و سردار خان و عمر خان و بلند خان و سرانداز خان و بلیسر خان و غیره - جماعه داران افاغنه - را طلب داشته - بالاتفاق همان شب - بسرکردگی میر جعفر خان - بتعاقب مرزا باقر خان یلغر فرستاد * متعاقب خود هم - با تتمهٔ افواج - پاشنه کوب آنها - علم نهضت افراشت * چون جماعهٔ مذکور به پنج کروهی کتک رسیدند - میرزا باقر خان اطلاع یافته صولت جنگ را بر یک منزل رته پرده دار سوار کرد - و حاجي محمد امین برادر مرشد قلي خان را با خنجر برهنه حریف و ردیف او گردانید - و دو سوار نیزه دار بر پهلوي رته متعین ساخته - حکم کرد که هرگاه افواج مهابت جنگ نزدیک رسد بخنجر و نیزه کار صولت جنگ تمام سازند و زینهار زنده نگذارند * و خود هم سوار شده - معه رته سواری صولت جنگ - از مکان لعل باغ واقع بلدهٔ کتک نهضت نموده تا مالیسار رسیده * درین اثنا بلیسر خان با پانزده سوار رفقاي خود در رسید * بیرق سواران در جنگل نمودار شد * قضا را دران وقت - از وفور حرارت تابستان - صولت جنگ - درون رته تبدیل نشیمن کرده - خود بجائي که حاجي محمد امین نشسته بود نشست - و حاجي را بجاي خود نشاند * بمجرد نمودار شدن (۱) بیرق سواران بلیسر - آن هردو سوار نیزه دار (۲) از بیرون پرده بطعن نیزه هاي جانستان

---

(۱) در نسخه‌های قلمي شدند * (۲) در نسخه‌های قلمي اینجا تیردار و پیش ازین نیزه دار *

حاجي را - صولت جنگ تصور کرده - بگمان خود کارش تمام ساختند - و راه گريز پيش گرفتند * بحسب تقدير بمجرد رسيدن سنان بر دست و بازوي حاجي - خنجرش از دست افتاد - و فرياد زدي زدي برکشيد - (و) درون رته بغلطيد - صولت جنگ - که پيمانهٔ عمرش لبريز نشده بود - بسلامت ماند * چون افواج افاغنه بغارت و تاراج منهزمان مشغول بودند - ميرمحمد جعفرخان بهادر و محمد امين خان بهادر - با معدودي چند - در قافلهٔ فراريان رسيده - سعيد احمد خان صولت جنگ جويان بهر طرف مي گرديدند - و صولت جنگ از بيم جان - که مبادا حريفي جست و جو مي کرده باشد - دم بر نمي آورد * چون محمد امين خان متصل شد - آوازش شناخته جواب داد * خان مذکور باستماع جواب - فی الحال پردهٔ رته را دريده - و طنابها را بريده - او را برآورد - و از اسپ فرود آمده معانقه کرد - و ميرمحمد جعفرخان هم رسيده در يکديگر بغل گير شدند - و بر سلامتئ جان او شکر ايزدي بجا آورده مراتب شادمانيها بتقديم رسانيدند * در حالتي که آنها بمعانقه و مصافحه مشغول بودند - حاجي محمد امين فرصت ديده - سبکتر از رته برآمده - بر اسپ محمد امين خان سوار شده - بجنگل گريخته پنهان گرديد * آنها - بعد از استفسار احوال صولت جنگ - چون بر اسپان خود سوار شدند - محمد امين خان از فقدان مرکب متحير ماند * بعد از وقوف بران حال سرمايهٔ

حسرت اندوختند * چون افواج افاغنه - از تاخت و تاراج مفروغ شده - نزد میر محمد جعفر خان فراهم شد - صولت جنگ را بحضور مهابت جنگ روانه نموده - بتعاقب میرزا محمد باقر پرداختند * میرزای مذکور - چون قافیهٔ رهائي تنگ دید - برگشته بمقابله پرداخت - و بجنگ بان و تیر و تفنگ در پیوست * چون نوبت به نیزه و شمشیر رسید - مراد خان - بخشی راجهٔ پرسوتم - که با جمعی کثیر رفیق میرزا باقر بود - بجد تمام عنان اسپ میرزا گرفته از میدان جنگ باز گردانید - و راهبري نموده از راه جنگل روانهٔ دکهن ساخت * علي‌وردی خان - بملاقات صولت جنگ و حصول فتح مراسم شکر و سپاس بجا آورده - صولت جنگ را برای آسودگي به بلدهٔ کتک رخصت نمود - و خود هم - چندي مقامات داشته - و از طرف حریف دلجمعي نموده - همقرین ظفر رایات معاودت افراشته - داخل کتک شد * و رفقا و درستداران میرزا باقر را گوشمال کما ینبغي داده - و اسپان داغ میرزا باقر را هر قدر (که) یافت به ضبط در آورد - و شیخ معصوم را - که جماعه‌دار عمده بود - به نیابت نظامت صوبهٔ اودیسه مقرر ساخته - بعد فراغ از نظم و نسق آن ممالک به بنگاله مراجعت کرد * چون جگت ایسر راجهٔ موربهنج - رفاقت میرزا باقر اختیار نموده - تن باطاعت و انقیاد مهابت جنگ نداده بود - از شوخی او خلجاني در دل داشت - لهذا بعد ورود به بندر بالیسر - بعزم استیصال او

کمر همت بربست * راجه در هریهرپور - که مسکن و ماواي او بود - مشغول جشن و طوي و رقص و تماشا بود - و بغرور کثرت جنگل و انبوه افواج چواران و کهندتیان[1] پنبهٔ غفلت از گوش هوش بر نه آورده - از افواج علی‌وردي حسابی فرو نگرفت * افواج علي‌وردي‌خاني - دست قتل و نهیب دراز کرده - بتاخت و تاراج رعایا پرداخته - ملکش را بجاروب غارت روفتند - و زن و بچه‌هاي کهندتیان و چوارا ن به بند در آورده - سنگ تفرقه در جمعیت آن گروه انداختند * راجه - استیلاي افواج بخاطر آورده - با تمامي اثاث‌البیت و اتبعه و الحقه بالاي کوه گریخته - در مامن خفیه که عساکر خیال و وهم از مرور و عبور انجا اعتراف بعجز نماید - ملجا گرفت * و آن ملک بتصرف افواج مهابت‌جنگ درآمد - و بقتل و غارت و سوختن دقیقهٔ نامرعي نگذاشتند * چون میر حبیب - بخشی موشدقلي خان - بعد از شکست نزد رگهوجی گهوسله رفته او را همواره به تسخیر بنگاله ترغیب و تحریص مي‌نمود - درین وقت که رگهوجي گهوسله - برادرزادهٔ راجهٔ[2] دکهن که مکاسه‌دار[3] صوبهٔ برار بود - گرفتاري مهابت جنگ بصوبهٔ اوڈیسه بخاطر آورده - (و) عرصهٔ ممالک بنگاله را از تهمتنان جنگجو خالي دیده - بهاسکر پنڈت دیوان - سپه سالار خود - و علي‌قراول (را) - که سردار عمده

---

(۱) درنسخه‌هاي قلمي اینجا کهندتیان و ازین پیش کهندرتیان - صفحه ۳۱۹ حاشیه ۱ بنگرند * (۲) درنسخه‌هاي قلمي راجه‌ها * (۳) درنسخه‌هاي قلمي مکاسداز *

بود - با جمعیت شصت هزار سوار مرهٹه از ناگپور همراه میرحبیب کرده - براه جنگل بجهت تاخت و تاراج این ملک گسیل کرد - مهابت جنگ - بدریافت خبر آمد آمد غنیم - از تعاقب راجهٔ موربهنج دست بردار شده - متوجه ممالک بنگاله گردید * هنوز جنگلهاي ملک موربهنج طي نکرده بود - که افواج غنیم بطرف چکلهٔ بردوان نمودار شد * و مهابت جنگ - بسرعت برق و باد یلغر کرده - شبا شب در سراي اوجالن متصل بردوان رسید * افواج غنیم - از اطراف و جوانب هجوم آورده - بغارت بهیر و بنگاه پرداخت * سپاه بنگاله - که جنگ غنیم ندیده بودند - و از قزاقي و ترکتازي آنها فسانها شنیده - بیکبار از محاصره و دست برد غنیم و زد و خورد آنها مانند افواج تصویر از کار ماندند * و احمال و انقال یکسر وقف تاراج گردید - و رسد غله مسدود بلکه مفقود گردید * اسپان و فیلان و شتران برای علف از لشکر بر مي‌آمدند - (و) افواج غنیم خوش طبعانه مي‌بردند (۱) * افواج مهابت جنگي از ترکتاز و محاصرهٔ غنیم تنگ آمده از انتظام افتاد * مرهٹه‌ها بیکبار هجوم آورده بر فیل لندهٔ سواري بیگم ریختند - و فیل را کشان کشان بلشکرگاه خود مي‌بردند * مصاحب خان مهمند (۲) - پسر عمر خان جماعه‌دار - را عرق همت هندستان زائي بحرکت آمده - مقابل غنیم شده - پاي جرأت و جلادت افشرده - بحملهٔ مردانه و دست برد رستمانه -

---

(۱) یا بسر مي‌بردند باشد * (۲) شاید که میمند باشد *

فیل را معه سواري از چنگ غنیم وارهانید * اما از بسیاري زخمهای کاري چهره‌افروز - با گروهی از رفیقان و برادران - گلگونهٔ شهادت بر رخ مالید - و در همان مقتل مدفون گشت * و چون غنیم بچیرگي و خیرگي از اطراف نرغه کردند - ناگزیر مهابت جنگ بدره‌های زر کشاده در میدان ریخت - و غنیم را مشغول غارت گذاشته - فرصت غنیمت دانسته - بسرعت برق و باد عنان‌تاب شده - خود را به بردوان رسانید * افواج گرسنه - که از سه شبانروز روی دانه ندیده بودند - از ذخائر بردوان آتش جوع را فرو نشانیدند * متعاقب - افواج غنیم هم شتافتند - دیهات و قریات اطراف و جوانب را غارتیده - و بقتل و اسیر پرداخته - انبارهای غله را آتش دادند - و اثر آبادي دران نواح نگذاشتند * و چون ذخائر و انبار بردوان بآخر رسیده - و رسد آمدنی غلات بالکل مسدود گردیده - نوبت بآن رسید که آدمي به بیخ کیله - و حیوانات به برگ اشجار - سد رمق مي‌نمودند - و آن هم میسر نمي‌شد * و چاشت و عشا جز قرص مهر و ماه جلوه افروز دیده نمي‌گردید * و شب و روز در نشیمن عالي خانهٔ زین نشسته روي خواب بخواب هم نمي‌دیدند * افواج افاغنه و بهیله - نقد کیسهٔ همت و تهور درباخته - دل بمرگ نهادند * مهابت جنگ - آیهٔ مغلوبیت از صفحهٔ حال سپاه مطالعه نموده - با سران سپاه کنکاش کرده - قرار برین داد که توپخانه پیرامن لشکر چیده - و احمال و اثقال درمیان گرفته - ازین دارالقحط یلغر

شده - به کتّوه باید رسید - که دران جا آذوقهٔ انسان و علف حیوان دستیاب خواهد شد - از قرب (و) جوار مرشدآباد از راه تري و خشکي میتواند رسید - (و) فی‌الجمله رفاهیت سپاه خواهد گردید * الغرض باین اراده از بردوان شبگیر زده بسمت کتّوه جاده‌پیما شدند * و باندک عرصه بکوچ متواتر و طولاني به کتّوه رسیدند * ازانجا که مادیان بادپای غنیم چهل کروه راه در روزه طی مي‌کنند - پیش از رسیدن مهابت جنگ - آبادي و ذخائر و انبارهای غلات را سوخته بخاک یکسان کرده بودند * و افواج مهابت جنگ - بحالت یاس ندای الجوع بآسمان رسانیده - مضمون این بیت ادا کردند -

نشد که از سر ما فتنه دست بردارد -
بهر دیار که رفتیم آسمان پیدا ست *

اما حاجي احمد نان پزان شهر را فراهم آورده نانها پزانیده با دیگر اطعمه و ماکولات بر کشتیها بار کرده روانه به کتّوه می‌نمود - و رسد و غلات هم متواتر و متکاثر بلشکر مي‌رسانید * فی‌الجمله سپاه از گرسنگي نجات یافتند - و دواب هم از دانه و کاه مرفه شدند * مردم سپاه را - که خانه‌های هر یکي در مرشدآباد بود - حب‌الوطن در دل جا گرفت - و آهسته آهسته راه خانه‌ها سر کردند * چون میر شریف - برادر میر حبیب - با تمامي اموال و توابع و لواحق در مرشدآباد بود - بارادهٔ برآوردن برادر و توابع و اثاث‌البیت میر حبیب با هفت صد سوار مرهٔه بر شهر مرشدآباد تاخت آورد * و شبا شب

یلغر کرده علی‌الصباح در ده پازه و گنج محمد خان رسیده آتش درزد * و از محاذی قلعه رودخانهٔ بهاگیرتی عبور نموده - در حویلی خود درآمد - و میر شریف را - باموال نقود و اجناس معه اتبعه و الحقهٔ خود - برآورده همراه گرفت * و خانه های اکثر سکنهٔ شهر را بجاروب غارت روفته - و از کوتهی جگت سیٹه نقود سرخ و سفید هر قدر که توانست برداشته * مراد علي خان - خویش سرافراز خان - و راجه دولبه رام - و میر شجاع‌الدین - داروغهٔ سائر بجوتره (۱) - را دستگیر کرده - و تیرت‌کونه - که بجانب مغرب شهر بفاصلهٔ یک فرسخ واقع است - فرودگاه ساخت * حاجي احمد و نوازش احمد خان و حسین‌قلی خان - که در شهر بودند - بمجرد نمود شدن فوج مرهٹه یک دو ضرب توپ شلک کرده - کوچه‌های شهر و دروازهٔ قلعه را بند نموده - متحصن شدند - و یارای مقابله و مدافعهٔ غنیم و حفاظت شهر نیافتند * چون روز دیگر مهابت جنگ با جمعیت خود شبا شب داخل مرشدآباد شده - مرهٹه ارادهٔ یورش شهر نکرده - آبادي آن روي دریا را غارت کرده - مراجعت به کٹوه کردند * چون موسم برسات رسید - طغیانی دریا بخاطر آورده - جنگ موقوف نمودند - اما بنگاه در کٹوه مقرر ساخته - بملک‌گیري پرداختند * بهاسکر پنڈت - میرحبیب را در هر امورات (۲) مطلق‌العنان نموده - خود در کٹوه نشست - و افواج بهر طرف جهت تاخت

---

(۱) صفحه ۲۹۴ سطره بنگرند * (۲) بجای امر *

و تاراج مي‌فرستاد * مهابت جنگ هم برای رفاهیت سپاه خود از شهر حرکت نه نمود * چون نشو و نماي میرحبیب از هوگلي بود - اکثري از خویشان و دوستان او در هوگلي بودند * میر ابوالحسن سرخیل همهٔ آنها در صدد تسخیر هوگلي شد * اکثري از مغلیه را با خود متفق ساخته - خفیه نامه و پیام با میر حبیب داشت * و میر محمد رضا - نائب فوجدار - مدار کار خود را بصوابدید میر ابوالحسن گذاشته - از حریف بغلي غافل بوده - شب و روز بسرخوشی[1] بادهٔ عیش و عشرت مي‌گذرانید - تا آنکه میر حبیب - بایماي میر ابوالحسن - با جمعیت دو هزار سوار - که سرکردهٔ آنها سیس راؤ بود - عزیمت هوگلي نمود * نیم شبان بر دروازهٔ قلعه رسید - و به میر ابوالحسن اطلاع داد * در حالی که محمد رضا بزم شراب آراسته محو تماشای رقص لولیان بود - میر ابوالحسن خبر داد که میرحبیب جریده با رادهٔ ملاقات شما رسیده - بر دروازهٔ قلعه ایستاده - انتظار دارد * آن سرشار بادهٔ بیخبري - بي‌تأمل دروازهٔ قلعه را وا کرده - باندرون طلبید * میر مذکور داخل شده - باتفاق میر ابوالحسن - محمد رضا و میرزا پیارن را نظربند نموده - درون قلعه بند و بست خود کرد - و بر دروازهٔ قلعه کسان خود را مسلط کرد * شرفا و سکنهٔ شهر - همان شب در چوچرّه و غیره فرار نموده - در مساکن اولندیز و فرانسیس پناه گرفتند * صباح آن سیس راؤ با جمعیت خود

---

(۱) در نسخه‌های قلمي بسروشي *

داخل قلعه شده - اکثری از مغلیه - آشنایان میر حبیب - بوساطت میر حبیب - با سیس راؤ ملاقات کردند * راؤ مذکور - بحسن اخلاق و سلوک و مدارا پیش آمده - هر یکی را مستمال ساخته - منادی امن و امان در شهر گردانیده - مرهٹه را از غارت و تاراج باز داشت * و زمینداران را رجوع به تشخیص و تحصیل مالواجب نمود * و قاضی و محتسب و ارباب دخل پادشاهی را بعدالت مامور ساخته - بدستور - فوجداری بقبضهٔ اختیار میر ابوالحسن گذاشت * و میر حبیب - چند ضرب توپ و ذخیرهٔ سرب و باروت و یک منزل سلپ از هوگلی گرفته - نزد بهاسکر پندت در کٹوه رسید * چون موسم برسات بود - میر مهدی را - با جمعیت تفنگچیان - بسواری کشتی - برای تحصیل محالات عبور گنگ تعین ساخت * لیکن میر موصوف از خوف مهابت جنگ از خشکی معاودت نه نمود * وکلای زمینداران - نزد میر حبیب رجوع شده - برای حفاظت و امنیت ملک از دست غارتگران مرهٹه - بخرج مبالغ خطیر - نگاهبانان می‌بردند * و شرفا و نجبای متمول - بپاس (آبروی) خود جلاوطن شده - عبور گنگ سکونت گرفتند * و از اکبرنگر تا میدنی پور و جالیسر بتصرف غنیم درآمد * اما آن غارتگران سفاک عالمی را - گوش و بینی بریده و دستها تراشیده - توبرهٔ خاک بر دهنها بسته - در آب غرق کردند - و بسیاست غیر مکرر کشتند و سوختند - و ننگ و ناموس جهانی را برباد دادند *

و مهابت جنگ - بفکر تنبیه و اخراج غنیم عاقبت وخیم سرگرم تدابیر شده - در گردآوري سپاه و آلات حرب پرداخت * و کشتیهاي فراوان - از اطراف جهانگیرنگر و جلنگي و مالده و اکبرنگر وغیره به مرشدآباد طلبیده - ازین کنار بهاگیرتي بطرف کتوه راهي مي کرد * و دوازده هزار بیلدار براي پل‌بندي بر کشتیها تعین کرد - و بدلداري سپاه پرداخته بساز و یراق و اسپ و فیل و شمشیر و انعام اضافه دلهاي سپاه را بدست آورده - ترغیب وتحریص جنگ مي‌داد * و غنیم را در معاملات زمینداران و زرکشي و ملک گیري غافل دیده - و فرصت را غنیمت شمرده - بسرداران افاغنه و بهلیه مشورت شبخون درمیان نهاد * و باین اراده - با افواج شایسته و سنگین جلوریز شتافت - و بکوچهاي طولاني نیم شبان محاذي کتوه رسید - و در تاریکي شب بر کشتیها - که از پیشتر تیار داشته بود - پل بسته با لشکر جرار از دریا عبور شروع کرد * هنوز خود با سرداران و چندي از جوانان کارآمدني از پل عبره نموده بودند[1] - که از بار انبوهي گذار لشکریان پل بشکست - و کشتي چند بآب فرورفت * بسیاري از افاغنه و بهلیه غریق بحر فنا گردیدند * مهابت جنگ از دریافت این تخلل بدریاي حیرت فرو شد - و بگمان آنکه - چون تمامي لشکر آن طرف دریا از گذر متعذر است - و خود با جماعهٔ قلیلي این[2] طرف دریا بمقابلهٔ حریف است - اگر از عبور و مرور او غنیم

---

(۱) در چنین مقام اکثر صیغهٔ جمع مي‌آرد * (۲) درنسخه‌هاي قلمي آن *

واقف شود معلوم نیست که مآل حال بکجا انجامد - مشعلها یکسر خاموش گردانید - و بخبرگیری[1] اعضای پل و عبور عساکر کل حکم کرد * ازانجا که غنیم سرشار بادهٔ غفلت بود - بخیر گذشت * کشور خان - نائب فوجدار - و منکنت - چودهری بیلداران - بچستی و چالاکی تمام - کشتیها بخاک و خاشاک انباشته - به بستن آن شکسته حکمتهای لقمانی بکار بردند * و افواج بحرامواج بعجلت تمام از پل گذشته به مهابت جنگ و سرداران ملحق شدند * و بیکبار شمشیرها آهیخته - بهیأت اجماعی همچون آفت سماوی - بر فوج غنیم ریختند - و آوازهٔ دهاوه از هر طرف بلند گشت * لمؤلفه -

شب تار و تیغ درخشان درو
چو[2] ابر سیه برق رخشان درو *
ز بس ریزش خون دران دشت کین
شده ارغوان‌زار روی زمین *
ز بس کشته افتاده بر کشته‌ها
نمودار شد هر طرف پشته‌ها *

میر حبیب و بهاسکر پندت وغیره - سرداران غنیم تاب اقامت نیاورده - سراسیمهٔ دشت ادبار گشتند - و عالمی را همچو گاو بقصاب سپرده - خود راه گریز پیش گرفتند * شکست عظیم در لشکر غنیم افتاد - مهابت جنگ مظفر و منصور بتعاقب پرداخت *

---

(۱) درنسخه‌های قلمی تخبرگیر * (۲) بجای چو ابر درنسخه‌های قلمی جواهر *

بهاسکر وغیره سرداران مرهته - در رامگده جمع شده بانفاق یکدیگر از راه جنگل بتاخت و تاراج صوبهٔ اودیسه یلغر شتافتند * و شیخ محمد معصوم نائب انجا بعزم مدافعهٔ غنیم از کتک برآمده سد راه شد - بعد تلاقی فئتین آتش قتال اشتعال یافت * چون زمینداران از رفاقت پهلو تهي کردند - با جمعیت قلیل - که همگي چهار پنج هزار سوار و پیاده بود - پاي ثبات بمیدان افشرد * افواج غنیم - که زیاده از مور و ملخ بودند - از اطراف مانند حلقهٔ پرکار دائر[1] شده - همچو نقطه درمیانش گرفتند - و شیخ معصوم را با رفقاي او سیراب زلال شهادت ساختند * و صوبهٔ اودیسه و قلعهٔ بارهباتي و قلعهٔ بلدهٔ کتک بتصرف غنیم در آمد * نواب مهابت جنگ - بسنوح این واقعه - جلوریز به بردوان رسید * دو ماه طلب سپاه و انعام اضافهٔ فتح کتره بهر یکي داده - به کتک شتافت - و افواج مرهته را زده زده از کتک اخراج کرده مظفر و منصور داخل قلعهٔ کتک شد * و عبدالرسول خان جماعه‌دار را - که ثانی مصطفی خان و عمزادهٔ او بود - با جمعیت شش هزار سوار و پیاده به نیابت کتک ممتاز ساخته - اعلام مراجعت بصوبهٔ بنگاله بر افراشت * و از دریافت خبر وقوع شکست بهاسکر پندت - سیس‌راؤ قلعهٔ هوگلي را خالي کرده به بشن‌پور شتافت * و دیگر سرداران - که به تحصیل زرها جابجا معین بودند - هریکی راه فرار اختیار

---

(۱) بجاي دائر شاید که دائره باشد *

کردند * و عمال و فوجداران مهابت جنگ - داخل ممالک مغروته شده - مجدداً به تردد و آبادي پرداختند * اما بهاسکر پندت - ازان طرف شکست خورده - تاراجیان برگي را باطراف اکبرنگر و بهاگلپور و صوبهٔ بهار گسیل کرد * مهابت جنگ - که هنوز نفس درست نکرده بود - باز از بنگاله بآن طرف راه نورد شد * و هنوز بصوبهٔ بهار نرسیده بود - که برگیان ازان طرفها برگشته بر مرشدآباد تاخت آوردند * مهابت جنگ - رجع القهقري[1] نموده - بتعاقب آنها بشتافت * آن غارتگران بتاراج بالوچر مشغول بودند - که صداي کوس و طبل افواج هراول مهابت جنگ مقرهٔ دماغ آن شوریده دماغان گردید * یکبار نقد کیسهٔ همت درباخته - و احمال و اثقال غنیمت را برجا داشته - ازشهر بدر زدند * مهابت جنگ - تا رامگده بتعاقب منهزمان شتافته - کوس معاودت فرو کوفت * الغرض این زد و خورد بسه سال کشید - و مبحث فتح و هزیمت بطول انجامید - و غالب از مغلوب ممیز نمي‌شد * نواب مهابت جنگ - مضمون الحرب خدعة را کاربند شده - با علي قراول - که یکي از سرداران مرهته و مشرف بشرف اسلام بود و به علي بهائي معروف است - بحکمت عملي طرح آشتي انداخته - سلسله جنبان دوستي

---

(۱) در نسخه‌های قلمي رجع القهری - ابن سهو کاتب باشد - مؤلف غالباً رجع - القهقری نوشته باشد - چه پیشتر نیز گذشت - صحیح رجعة القهقری *

گردید * و براي مصلحت او[۱] را پیش خود طلبیده - برفق و ملاطفت پیش آمده - بدمدمه و لباسات و مدارا و مواسات او را برین آورد که از[۲] بهاسکر پنڈت وغیره سرداران ملاقات نماید * آن ساده‌دل - از بازیچ ایام غافل - فریب خورده - در دیک‌نگر رسید * بعهود (و) مواثیق مهابت جنگ در باب بند و بست چونه - مصالحهٔ[۳] یکدیگر خاطرنشان بهاسکر وغیره سرداران نموده - براي ملاقات ترغیب داده * و آنها - بمقتضاي اذا جاء القدر بطل البصر - انگشت اجابت بر دیده‌هاي نابیناي خودها نهاده - راجه جانکي رام و مصطفی خان (را) براي تاسیس اساس عهد و پیمان و حلف و سوگند پیش خود طلبیدند * مهابت جنگ هردو سردار به پیش نهاد * و بعد رسیدن نزد بهاسکر قول و قسم بدستور دین و آئین خودها درمیان آوردند * مصطفی خان بجاي مصحف خشتي در غلاف پیچیده همراه داشت - گرفته اقسام مغلظه یاد کرد * علي‌بهائي و بهاسکر وغیره سرداران - بازي خورده بدام تزویر مهابت جنگ افتاده - اقرار مصالحهٔ موکد کرده - وعدهٔ ملاقات یکدیگر در مقام منکره نموده * مصطفی خان و راجه جانکي‌رام را رخصت معاودت دادند * آنها پیش مهابت جنگ

---

(۱) بجاي اورا پیش در نسخه‌هاي قلمي اورئس * (۲) بجاي با - صفحه ۳۴۵ سطر ۲ بنگرند * (۳) پیش لفظ مصالحه در نسخه‌هاي قلمي و نوشته - اگر و بجا داشته شود بجاي بعهود صرف عهود خوانند *

رسیده از نشستن نقش به مدعا و قول و قرار یکدیگر ذهن‌نشین ساختند * نواب اظهار بشاشت کرده - بحسب ظاهر بترتیب خلاع فاخره و جواهرات و افیال و افراس و دیگر تحائف نفیسهٔ گران‌بها براي سرداران مذکور پرداخت - و بعوام اشتهار مصالحت داده بباطن آمادهٔ دغا شده - با سرداران ضمیر دل خود را درمیان نهاد * جوانان کاري و جنگ آزموده را از افواج خود منتخب ساخت - (و) در منکره خیمه‌هاي طولاني و عریض - که فوج سنگین معه اسپان و فیلان درون آن مخفي تواند شد - نصب کرد * و خود داخل خیمه شده مجلس عالي از سرداران و بهادران سپاه - که انیس و جلیس بودند - آراست * و فوج جوانان انتخابي بطور اخفا درون خیمه‌ها تعبیه کرد - و به علي بهائي پیام نمود که بهاسکر را معه جمیع سرداران بحضور بیارد * القصه بهاسکر - تمامي افواج خود را در بنگاه گذاشته - باتفاق علي بهائي و بست و یک کس سرداران داخل خیمه شدند * فراشان حسب الاشارت پرده‌هاي سراچه را انداخته بطنابهاي محکم بستند - و راه آمد و شد یگانه و بیگانه از اندرون و بیرون مسدود کردند * مهابت جنگ بمجرد دو چار شدن بهاسکر برفقاي خود - که مستعد اشاره بودند - فرمود که بکشید این کفرهٔ فجره را * فی الفور یکبارگي شمشیرها از هر طرف علم شده بر مرهٔه ها افتادند -

نداي ده و زن بر افلاک شد -

ز شمشیـــرها سینـــه‌ها چاک شد *

بهاسکر را با بست و یک سردار دیگر طعمهٔ سیوف ساختند * و در عین چپقلش - مهابت جنگ - بر فیل سوار شده - حکم شادیانهٔ فتح - و اشارت بلشکر انتخابي فرمود که فوج غنیم را علف تیغ خون‌آشام سازند * یک سردار غنیم - که با جمعیت ده هزار سوار بیرون خیمه ایستاده بود - بمعائنهٔ این حالت با جمعیت همراهي راه گریز پیش گرفت * و افواج مهابت جنگي - همچو شیران جنگي در گلهٔ گوسپندان در[1] افتاده - از کشته پشته‌ها ساختند - و بقیة السیف را اسیر و دستگیر نمودند * و دیگر افواج غنیم - که در ضلع بردوان و دیک‌نگر وغیره دائره و بنگاه داشتند - و از میدني‌پور تا اکبرنگر دائر و سائر بودند - از سنوح این واقعه گریخته بطرف ناگپور رفتند * و چون ماجراي این سانحه سامعه‌آشوب رگهوجي گهوسله گردید - لمؤلفه -

زبس خشـــم برزد بر ابرو شکنج -
به پیچید چون مار از فکر گنـــج *
چنان آتش کینه در دل فروخت -
سر و پاي خرد را تمامي بسوخت *

و بعد انقضاي ایام برسات - جمعي غفیر فراهم آورده - بارادهٔ انتقام بهاسکر وغیره سرداران مقتول کمر عزیمت بسمت بنگاله

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي از بجاي در *

استوار بست - و بقتل و اسیر و نهیب و غارت پرداخته بسیاري از اسیران را مُثله نمود * علي‌وردي خان باز - (با) افواج بحر امواج - بعزم مقابلهٔ غنیم - رایت نهضت افراشت * درین اثنا بالاجي راؤ - پسر (با)جي‌راؤ پندت - پردهان و مدارالمهام و سپه‌سالار راجه ساهو که خوردسال بود - و با رگهوجي نفاق داشت - بحکم محمد شاه پادشاه - با شصت هزار سوار مرهته براي کومک علي‌وردي خان از دارالخلافه به بنگاله رسید * مهابت جنگ - از دو طرف سیل بلا را متوجه بنگاله دیده - مراتب حزم و مآل‌اندیشي را کار بند شده - وکلاي سخن‌سنج با تحف و هدایا نزد بالاجي راؤ فرستاده - بسلوک و مدارا او را از خود ساخته - در ضلع بیربهوم بیکدیگر ملاقاتها نموده - رابطهٔ پدري و فرزندي درمیان آورد - و باتفاق یکدیگر باخراج رگهوجي گهوسله پرداختند * رگهوجي - دست قدرت خود را از وصول گوهر مقصود کوتاه دیده - بي نیل مقصود از بنگاله معاودت بملک خود کرد * و مهابت جنگ - از اخراج حریف فی‌الجمله اطمینان بهم رسانیده - مبلغی خطیر تواضع بالاجي راؤ کرده - راضي و شاکر رخصتش فرمود - و خود اعلام مراجعت به بنگاله افراشت * اما خلجاني از طرف رگهوجي - که (در) مادهٔ درخواست چوته باشد - در دل داشته در صدد لشکرآرائي بود * درین وقت با مصطفی‌خان سردار افاغنه ناخوشي درمیان آمد - و نوبت

بآن رسید که جمیع افاغنه با وي متفق شدند - و او - طریق بغي ورزیده - باراده تسخیر عظیم‌آباد و دستگیر کردن حاجي احمد و زین‌الدین احمد خان - با جمعي غفیر - عازم عظیم‌آباد شد - و در مونگیر رسیده قلعه را محاصره کرده - قلعه‌دار انجا مستعد بجنگ نشست * عبدالرسول خان - پسر عم مصطفی خان - بسیه‌مستي بادهٔ شجاعت و تهور یورش کرده - خواست که دروازهٔ قلعه را شکسته مفتوح سازد * قلعه‌داران سنگي عظیم از بالا بر سرش انداختند * از ضرب آن سنگ سنگین کاسهٔ دماغش شکسته بقعر سینه فرو شد * مصطفی‌خان - وقوع این حادثه را بفال بد شمرده - دست از تسخیر قلعه باز داشته - جلو ریز به عظیم‌آباد شتافت - و بمحاصرهٔ شهر پرداخته - با زین‌الدین احمد خان طرح جنگ انداخت * اکثر افواج خان مذکور - از دست‌برد افاغنه تاب اقامت نیاورده - بشهرپناه در آمدند - و خان مذکور - با معدودی از سواران و جزائراندازان و تفنگچیان بهلیه - پاي ثبات افشرده بمقابلهٔ حریف ماند * درین وقت افاغنه بغارت و تاراج بنگاه منهزمان پرداختند * خان معزي الیه - چون مصطفی خان را با جمعی قلیل دید - جزائراندازان و (تفنگچیان) بهلیه را پیش نموده حمله کرد - و گوله‌هاي جزائر و بندوق مانند تگرگ باریدن گرفت * بسیاري از رفقاي مصطفی‌خان شربت ناگوار مرگ چشیدند * و گلولهٔ تفنگ بر حدقهٔ مصطفی خان

رسیده یک چشم او را کور ساخت * و جماعهٔ منهزمه نیز از شهر برآمده بر زمرهٔ غارتگران ریخته ته تیغ نمودند * مصطفی‌خان هزیمت خورده به جگدیش‌پور رفت * زین‌الدین احمد خان - مظفر و منصور شادیانهٔ فتح نوازان - داخل قلعه شد - و بتدبیر تعاقب حریف پرداخت * مصطفی خان نامه[1] بنام رگهوجي گهوسله فرستاده استمداد نمود * رگهوجي - که خواهان این لطیفه بود - این معني را فوز عظیم دانسته - در تهیهٔ فرستادن فوج گردید - اما مهابت جنگ - از دریافت این خبر - جلوریز به عظیم‌آباد شتافت * افواج بنگاله و عظیم‌آباد یک جا شده بالاتفاق بمقابلهٔ مصطفی‌خان پرداختند * بعد زد و خورد بسیار - مصطفی‌خان - مجال اقامت ندیده - بپاي هزیمت از سرحد عظیم‌آباد بسمت غازي‌پور بدر رفت - و مهابت جنگ همدوش فتح و نصرت به مرشدآباد مراجعت کرد * مصطفی خان - باز جمعي غفیر از سوار و پیاده فراهم آورده - بر عظیم‌آباد تاخت * زین‌الدین احمد خان - بحکم آنکه زده را مي‌توان زد - با افواج نصرت امتزاج مقابل شد - و بمساعي بسیار و ترددات بیشمار - بعد کشش و کوشش فراوان - فتحیاب گردید - و مصطفی‌خان - به نتیجهٔ کفران نعمت - در صف جنگ بقتل رسید * خان

---

(۱) در نسخه‌های قلمي نامه و پیام رگهوجي - اگر چنان باشد بعد لفظ پیام حرف به باید خواند *

مذکور لاش آن بدمعاش را دو پرکاله کرده - براي عبرت بر پاي فیل بسته - در شهر بگردانید - و سر آن مایهٔ شر را در دروازه آویخت * فاعتبروا یا اولی(۱)الابصار * درین عرصه رگهوجي گهوسله افواج مرهٹه را - بسرکردگی راجه جانوجي پسر و موهن سنگه متبنهٔ خود - و میر حبیب هزیمت‌نصیب را - باخذ چوته ممالک بنگاله روان کرد - و جمعي کثیر از رفقاي مصطفی خان نیز بآنها درپیوستند - و مجدداً بازار جدال و قتال فیمابین مهابت جنگ و مرهٹه گرم گشت * و صوبهٔ اودیسه بتصرف جانوجي درآمد - و فتوري در ملک بنگاله رو داد * و میر حبیب پیغام بند وبست دادن چوته ممالک بنگاله مي‌نمود - و نوازش احمد خان و احسن(۲)قلي خان و جگت سیٹه و راي رایان در باب مصالحت بجد و جهد تمام ساعي شدند * اما مهابت‌جنگ اقبال چوته را عار دانسته راضي نمي‌شد - و با جمعیت خود بمدافعه و مقابله مي پرداخت * چون مهابت جنگ از شمشیر خان و سردار خان و مراد شیر خان و حیات خان وغیره - سرداران افاغنهٔ دربهنگه - (که) در هنگامه‌پردازیها شریک مصالحت مصطفی‌خان بودند - متشکي بوده نفاقي در دل داشت - و آنها نیز قابوي وقت جویان - و با میر حبیب و مرهٹه نامه و پیام داشتند - درین وقت در عین شورش غنیم - بطور مصطفی خان - به بهانهٔ طلب و تنخواه شورش و بلواي عام نمودند *

(۱) درنسخه‌هاي قلمي اولوالا بصار * (۲) درصفحه ۳۴۳ سطر ۱۰ حسین‌قلي‌خان *

مهابت‌جنگ - چون از آنها مطمئن نبود - طلب و تنخواه بیباق داده رخصت نمود * آنها به دربهنگه رسیده - بعد چندي باتفاق یکدیگر - بارادهٔ دغا و خدیعت پیغام نوکري نزد زین‌الدین احمد خان فرستادند * چون خان مذکور سپاه درست بود - باستمالت آنها پرداخته - باستصواب نواب مهابت‌جنگ استدعاي آن بدخصالان پذیرا نموده - برفاقت خود طلب داشت * شمشیرخان و سردار خان و مرادشیر خان با جمعی از افاغنه به حاجي پور رسیده آن روي دریا مقام کردند - و بموجب حکم زین‌الدین احمد خان - تمامي افواج را گذاشته - با جمعیت سه صد سوار از برادران و رفیقان یکدل - بعزم ملازمت از دریا عبور نموده بشهر درآمدند[1] - و در چلستون - بعد حصول ملازمت و اداي شرائط آداب - در یمین و یسار به نشستند * زین‌الدین احمد خان - بر مسند تکیه زده - باستفسار احوال هر یکي پرداخت * مرادشیر خان - خواهرزادهٔ شمشیر خان - او را غافل یافته - جمدهر از کمر کشیده - بر شکمش زد که احشایش بیرون افتاد - و بهمان ضرب کارش باتمام رسید * آن دغاپیشگان - شمشیرها علم کرده - رفقاي حاضر را علف تیغ ساخته - تمامي اموال و امتعه حتی زن و دختر را متصرف شدند - و حاجي احمد را گرفته - معکوس در سه‌پایه آویخته - بضرب و شلاق مبالغ خطیر خزینه و دفینه گرفته - بانواع عقوبت کشتند - و نسوان خانه را باموال

(۱) در نسخه‌های قلمي در آمد *

فراوان بغارت بردند * و همچنین خانهٔ عمده‌های شهر بجاروب غارت رفتند * و افاغنهٔ روهیله - بتاراج شهر و نواح پرداخته جان و مال و ناموس عالمي را برباد دادند * طرفه حشرات دران اطراف رو داد * اعوذ بالله من شر الکفار و من غضب الجبار * شمشیر خان قریب یک صد هزار سوار و پیاده فراهم آورده - قانع بملک عظیم آباد نشده - هواي تسخیر بنگاله در کاخ دماغش پیچید * مهابت جنگ که به مهم غنیم در امانی گنج خیمه داشت - بیک ناگاه خبرهاي متوحش قتل زین الدین احمد خان و حاجي احمد و خروج افاغنه سامعه آشوب شد - و حالتي که بر هیچ کس مباد بر وي بلکه بر تمامي قبائل و عشائر طاري گشت - و از غایت غم و غصه خواست که از علائق دنیا تجرد گزیده شهر و بازار را وقف تاراجیان نماید * سرداران سپاه بانواع تسلي و دلداري آیهٔ مصابرت خواندند - و نطاق همت بعزم انتقام بر میان جانها بستند * و چون بجهت کفایت این مهم درخواست خرج سپاه کردند - مهابت جنگ اعتذار ناداریها نمود * نوازش محمد خان شهامت جنگ - متکفل اخراجات سپاه شده - هشتاد لک روپیه نقد از خانهٔ خود بسپاه داده راضي کرد[1] * بالجمله مهابت جنگ مطمئن شده - نوازش محمد خان شهامت جنگ را در مرشدآباد گذاشته - خود با جمعیت فراوان و سپاه گران و ضرب زن شایان به عظیم آباد

(۱) در نسخه‌های قلمي کردند *

شتافت * و میر حبیب (به) ایماي شمشیر خان - بافواج غنیم از راه جنگل پاشنه کوب بدنبال مي‌رفت - و از یمین و یسار دیهات را آتش زده و غلات را سوخته - بتاخت بهیر و بنگاه قاصر نمي‌شد - و فرصت خواب و خور بسپاه مهابت جنگ نمي‌داد - و روزي بی تحریک سیف و سنان نمي‌گذاشت - (تا) از باژه پیشتر گذشتند * درمیان بیکنڈه پور با افواج شمشیر خان مقابله واقع شد * راجه سندرسنگه زمیندار ٹکاري با جمعیت شایسته و بایسته (ملحق) گردید * و چون از طرفین آتش قتال اشتعال یافت - افواج غنیم - که همچو سایه دنبال فوج نمي‌گذاشتند - با فواج چنداول بحرب و ضرب پیش آمدند * افواج افاغنه از پیش و لشکر غنیم از پس عساکر مهابت جنگي را درمیان گرفتند * بهادران عساکر مهابت جنگ - از دو طرف سیل بلا را بخود متوجه دیده - دل بمرگ نهاده - لوازم جانستاني و جانفشاني بظهور آوردند* ازانجا که فتح خدا داد است - از اتفاق حسنه شمشیر خان و سردار خان و مرادشیر خان وغیرهم - سرداران افاغنه - بضرب گوله هاي شلک توپخانه - بشامت کفران نعمت ماخوذ گشته - بر خاک فنا افتادند * و افواج افاغنه بشتردلي تمام رو بگریز نهادند * سپاه مهابت جنگ - بحمله هاي مردانه بر فوج حریف دست یافته - بشمشیر و سنان و تیر و بندوق و بان دمار از روزگار آن بدنهادان برآوردند - و از کشته پشته ها ساختند * و افواج غنیم - از معاینهٔ فتح شگرف پس پا شده - بنات النعش وار

متفرق شدند * مهابت جنگ - سجدات شکر ایزدي بجا آورده - با فتح و فیروزي داخل عظیم‌آباد گردید - و ناموس زین‌الدین احمد خان و حاجي احمد را از شکنجهٔ بدعت آن غارتگران ننگ و ناموس رهائي داده - زنان و دختران آن شوربختان نمکحرام را اسیر و دستگیر ساخت * آري -

زمانه تیغ بکف در پي مکافات است -
چه حاجتست که کس فکر انتقام کند *

اما نواب مهابت جنگ - طریقهٔ مروت و فتوت مرعي داشته - زنانه‌هاي(۱) افاغنه را زاد راه داده با حرمت و آبرو به دربهنگه رخصت فرمود - و مضمون احسن الی من اساء را کار بست * و سراج‌الدوله خلف زین‌الدین احمد خان را بصوبه داري عظیم‌آباد قائم‌مقام پدرش نموده - راجه جانکي رام را به نیابت او گذاشته * و خود بعد فراغ از نظم و نسق آن صوبه بتدبیر دفع غنیم عازم بنگاله شد * و چون ملک پورنیه از رفتن خان بهادر خلف نواب سیف خان بدارالخلافه خالي بود - سعید احمد خان صولت جنگ را - که داعیهٔ نظامت بنگاله در دلش مضمر و خیال ایالت این ملک در سرش مخمر بود - بخدمت فوجداري پورنیه مقرر فرمود * و در ایامي که مهابت جنگ با شمشیر خان آویزش داشت - سراج‌الدوله (را) با نواب اعزازالدوله عطاءالله خان ثابت جنگ داماد حاجي(۲) -

(۱) بجاي زنان یا زنها * (۲) بعد لفظ حاجي در نسخه‌هاي قلمي را *

که فوجداري اکبرنگر بذمهٔ او بود - سوءمزاجي رو[1] نمود * و عطاءالله خان (را) شجاع و سپاه دوست و صاحب داعیه و عزم درست تصور نموده - در فکر ذلیل کردنش شده - به مهابت جنگ سخنان دور از کار خاطرنشان کرده - مزاج مهابت جنگ بران آورد که در اخراج او همت مصروف داشته پیام کرد که از ملک ما بدر رود اگر نافرماني ورزد دست از حیات بشوید * خان مرقوم - چندي بخودداري پرداخته - آخر راه دارالخلافه پیش گرفت - و در رفاقت نواب وزیرالملک صفدرجنگ بوده - همراه راجه نبول رای در جنگ افاغنه در فرخ‌آباد رخت هستي بربست * چون بسبب هرج و مرج عظیم‌آباد غنیم در ممالک صوبهٔ اوڈیسه متصرف گردیده مستقل شده بود - مهابت‌جنگ در بنگاله اقامت نه نموده متوجه مهم آن صوبه گشت * و افواج غنیم مرهٹه را ازان ملک اخراج نمود - و سید نور و سرانداز خان را معه دیگر جماعه‌داران - رفقای غنیم - که در قلعهٔ بارهٔ بانّي تحصن داشتند - بدلاسا (و) تسلي مطمئن ساخته از قلعه برآورده بقتل درآورد * و اسپان واسلحهٔ رفقاي آنها را گرفته - همگي را از کدک اخراج نموده - رایت مراجعت به بنگاله افراشت * و چون وجود میر حبیب خمیرمایهٔ انواع فتن و فساد بود - مهابت جنگ - فکري اندیشده - خطي بطور درجواب بنام او نوشت - مضمونش آنکه خط

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي رَه *

مرسوله رسید - انچه از ارادهٔ استیصال جماعت غنیم نوشته بودند بر منظر استحسان جلوه نمود - بسیار بهتر است - شما ازان طرف و این جانب ازین طرف مستعد و منتظر است - بهر طوری که توانند آنها را باین طرف آرند - آن وقت انچه مرکوز خاطر طرفین است از قوه بفعل خواهد آمد * و نوشته را بقاصد سپرد - و تاکید کرد که از طرفی که تهانهٔ غنیم نشسته باشد راه گرا گردد - و بطوری که این خط گرفتار شود سعی نماید * و چون تیر تدبیر بهدف تقدیر مقابل افتاد - مرهٹه ار میر حبیب بد گمان شده - بقتلش مبادرت نمودند * القصه مدت دوازده سال آتش جدال و قتال فیما بین مرهٹه و مهابت جنگ اشتعال داشت - و مرهٹه بدون چوته دست بردار نمی شدند * و از کشته شدن حاجی احمد و زین الدین احمد خان زور بازویش کم شد - و ایام پیری و ضعیفی قوایش را مضمحل ساخت * ناگزیر - بمقتضای مصلحت بدرخواست نوازش احمد خان شهامت جنگ - بدادن چوته هر سه صوبه با غنیم مرهٹه صلح اختیار نمود - و بتوسط مصالح الدین محمد خان - همشیرهٔ زادهٔ میر حبیب - و صدرالحق خان عهد و قول مصالحه و بند و بست چوته نموده - صوبهٔ اودیسه در عوض چوته بغنیم واگذاشت - و صدرالحق خان را بوکالت و نیابت مقرر ساخت * و خود بعد فراغ از مهم عظیم غنیم بفراغ خاطر بسیر و شکار پرداخت * و پس از نظامت شانزده سال - بتاریخ نهم شهر رجب روز شنبه سنه ۱۱۶۹ سال دویم جلوس

عالمگير ثاني - بمرض استسقا طبل ارتحال بعالم آخرت كوفت - و در خوش باغ مدفون گشت - و سراج‌الدوله - كه قائم‌مقام بود - بمسند نظامت نشست *

نظامت نواب سراج الدوله *

چون نواب علي‌وردي خان مهابت‌جنگ مرحله‌پيماي ممالک عدم گرديد - نواب سراج‌الدوله - پسر زين‌الدين احمد خان هيبت‌جنگ - كه دخترزاده‌اش بود و نواب معزي اليه ازپيشتر او را بوليعهدي ممتاز فرموده بر وسادهٔ نظامت متكي ساخته خود معه جميع عمده‌ها آداب بجا آورده نذرانه‌ها گذرانيده بود - بر مسند ايالت بنگاله و بهار و اوڈيسه متمكن گرديد - و غرور و استكبار كه بدترين اعمال و نا پسنديدهٔ ايزد متعال است پيش‌گرفت * دران عرصه بجهتي چند گهسيٹي بيگم زوجهٔ شهامت‌جنگ - كه در موتي جهيل (۱) بود - بمقاومت ايستاده - و ميرنظرعلي را - كه ملازم و دست و پا گرفته و بانواع انعام و بخشش سرفرازكردهٔ او بود - مقدمة‌الجيش - و نواب بيرم‌خان را ميربخشي فوج - مقرر كرده - دست زدن آغاز نهاد * چون بيگم مهابت‌جنگ و جگت‌سيٹه فرستادهٔ سراج الدوله نزدش رسيده حرفي چند خاطرنشان او كردند - دست از حركت باز كشيد * و نظرعلي روپوش شد - و بيرم خان در پناه يكي از جماعه داران رفته عار بدنامي اختيار كرد * فوج سراج‌الدوله رسيده

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بودند *

بیگم را معه امتعه و اثامي[1] کاینها (؟) کشیده بردند * نا دیدنیها دید و نا شنیدنیها شنید * و عمارت و مسکنش را مستاصل ساخته دفائن برآورده به منصورگنج بردند * اما از درشتی مزاج و یاوه‌گوئی سراج‌الدوله رعب و هراس در دل هر خاص و عام به نهجي جاگیر شده بود که از سرداران سپاه و عمده‌هاي شهر هیچ کس ایمن نبود - و از مجرائیان هرکه براي سلام حضور او می‌رفت از جان و آبرو دست مي‌شست - و هرکه با حرمت و آبرو باز مي‌گردید دوگانهٔ شکر الٰهي بتقدیم (می) رسانید * و با جمیع عمده‌ها و جماعه داران مهابت جنگي بتمسخر و ظرافت پیش آمده هریکي را بمناسبتي قبیح - که لائق مرد آدمي و بحال شان نباشد - نسبت مي‌کرد * و هرچه سقط‌گوئي و دشنام بر زبانش مي‌گذشت بلا تأمل بر روي هرکس مي‌گفت - و احدي مجال دم زدن نداشت * و موهن‌لعل نام کایته را - صاحب اختیار و مدار علیه امورات کرده - بخطاب مهاراجه موهن‌لعل بهادر مخاطب ساخت - و رسالهٔ سواران و پیاده زیاده از حد بخشید - و همگي سرداران و عمده‌ها را براي مجراي او حکم کرد - چنانچه بعمل آمد - الا میر محمد جعفرخان - که یزنهٔ نواب مهابت جنگ و بخشي فوج بود - از مجراي او ابا کرد - و چندي از مجراي سراج‌الدوله هم موقوف ماند * اما راجه موهن‌لعل - در مغز و پوست سراج‌الدوله درآمده - آن قدر خود را گم کرد که هیچ[2]

(۱) شاید که اثاث مکانها باشد * (۲) اینجا بیکار *

احدی را موجود نمیدانست - و اقارب و خویشاوندان خود را بکارهای خالصه و اختیار امورات مالی و ملکی هر سه صوبه تجویز نموده - عملهای سابق را از کار عاطل ساخت * چنانچه نواب غلام حسین خان بهادر را پیام کرد که اگر بدرماه دو صد روپیه راضی شوند باشند - والا از ملک برآیند * اوشان ناگزیر باظهار زیارت کعبة اللّه سمت هوگلی روانه شدند * و چون پیش از وفات مهابت جنگ - در اوائل همان سال - سیزدهم ربیع الاول - نواب نوازش احمد خان شهامت جنگ - که بخدمت دیوانی بنگاله اختصاص داشت - وفات یافته بود - نواب سراج الدوله راجه راج بلب پیشکار شهامت جنگ را بعلت اخذ مطالبه و محاسبه گرفتار ساخته * هرچند راج بلب میخواست که چیزی زر داده رفع مطالبه نماید - منظور نکرده نظربند داشت * و او عیال و اطفال خود را در کلکته بحمایت انگریزان فرستاده * سراج الدوله میخواست که عیال او را هم دستگیر نماید * مهابت جنگ در حالت بیماری مانع شده بود که بالفعل موقوف دارند - بعد حصول صحت من عیال او را خواهم طلبید * درین وقت راجه رام جماعه دار هرکارهها را حکم کرد که در کلکته رفته عیال و اطفال او را بر آورده بیارد * و خود در ماه شعبان بطریق سیر عازم سمت اکبرنگر گردید * تا دونهپور رسیده بر لب رودخانهٔ کالاپانی خیمه داشت که خبر رسید که سرداران انگریز - معترض شده - از آوردن عیال و اطفال راج بلب مانع گردیدند * بمجرد اصغای

این خبر آتش خشم در اشتعال آورده - سرداران لشکر را طلبیده - حکم کرد که من عزیمت مهم کلکته دارم - باید که احدی در مرشدآباد داخل نشده - از همین راه در چونه‌کهالي ڈیره نمایند * و صباح روز دیگر کوچ کرده - به چونه‌کهالي رسیده ازان جا کوچ بکوچ بر کلکته تاخت آورد * و در ماه رمضان با انگریزان جنگ کرده مظفر و منصور شد * و سردار آنها بر کشتي نشسته خود را ازان جا بدر زد * و سراج‌الدوله شهر کلکته را بجاروب غارت روفته - و شهر را علي‌نگر نام کرده راجه مانک چند را با جمعي[1] غفیر بحراست انجا گذاشته - و تهانجات مستحکم در مکهوه و بجبجیا وغیره طرق عبور و مرور کشتیهاي انگریز نشانده - اواخر ماه مذکور علم مراجعت افراشت * و چون صولت جنگ فوجدار پورنیه در همان سال - پیش از وفات مهابت جنگ - در ماه جمادي‌الاول وفات یافته - و پسرش شوکت جنگ - که ابن عم سراج‌الدوله باشد - قائم‌مقام پدر شده بود - درین وقت سراج‌الدوله - در فکر برانداختن او گشته - درخواست خزانه نمود * او جواب داد که شما مالک سه صوبه هستید و من درین گوشه افتاده بنان‌پارهٔ قناعت دارم - اکنون شایان همت عالي نیست که دندان طمع برین نان‌پاره تیز نمائید * سراج‌الدوله - از حصول جواب بی‌نیل مقصود دیوان موهن‌لعل را - با دیگر سرداران - مثل

---

(۱) بجاي جمعي شاید که جمي باشد *

دوست محمد خان و شیخ دین محمد و میر محمد جعفر خان وغیره - با فوج عظیم بجنگ شوکت جنگ گسیل کرد * و به رام نرائن - صوبه‌دار عظیم آباد - نوشت که زود خود را در پورنیه رساند * ازان طرف شوکت جنگ شیخ جهان‌یار و کارگذار خان بخشي و میر مراد علي وغیره افواج را بمقابله نامزد نمود - و خود هم متعاقب عازم آن سمت شده - حیات‌پور گوله را تاخت و تاراج نموده وقف آتش کرده - مراجعت به پورنیه نمود * و چون افواج سراج الدوله در منهاري رسیده فروکش شدند - و فوج شوکت جنگ بمفاصلهٔ یک کروه در نواب‌گنج مورچال بندي نموده مستعد بجنگ نشستند - روز دیگر شوکت جنگ هم رسیده بلشکر خود ملحق گردید - و همان روز راجه رام‌نرائن صوبه (دار) عظیم آباد هم با افواج خود داخل لشکر سراج الدوله گشت * صباح روز دیگر راجه موهن‌لعل با جمعیت خود بعزم جنگ سوار شد - و نشان ماهي‌مراتب که داشت بکشاد * شوکت جنگ بمعاینهٔ ماهي‌مراتب - بگمان آنکه سراج الدوله داخل لشکر شده است و بعزم رزم مي‌آید - با جمعیت خود سوار گردید * شیخ جهان یار هرچند مانع آمد که امروز ساعت جنگ احسن نیست - انشاء اللّٰه تعالی فردا علی الصباح پاي جنگ قائم کرده هرچه شدني‌ست خواهد شد - شنوا نشده بمیدان شتافت * ناگزیر شیخ معزي الیه هم - با جمعیت خود سوار شده بمقابلهٔ

حریف داد مردي و مردانگي داده - زخم گولي خورد * و شیخ عبدالرشید برادرش و شیخ قدرت الله داماد شیخ جهان‌یار - معه شیخ شهریار برادرزادهٔ او - با چندي از برادران - در میدان جنگ مقتول شده - سرخروئی دارین حاصل نمودند * درین وقت چپقلش - شمشیري بر گردن اسپ شیخ جهان‌یار رسید و عنانش ببرید - اسپ بی اختیار او را از میدان در ربود - از بسکه زخمهاي کاري داشت تا رسیدن بیرنگر راه آخرت پیمود * و دران حال شوکت جنگ خود مرتکب جنگ شده تیراندازي کمان در رسید - و با دوست محمد خان مقابل شد * خان مذکور گفت که بر فیل من بیایند که سلامتي درین است * شوکت جنگ قبول نکرده تیري - که پیکانش دل مرغ بود - بر دندانش زد - دندان پیشین او بشکست * درین وقت همراه شوکت جنگ غیر از دو سوار - که یکي ازان حبیب بیگ بود - نمانده * حبیب بیگ از اسپ فرود آمده پیش فیل او بمیدان ایستاد * قضا را گولئ بندوق از دست خواصئ دوست محمد خان بر پیشاني شوکت جنگ خورد- طائر روحش پرواز نموده بشاخسار عدم نشست * و کارگذار خان بخشي و شیخ بهادر نارنولي و ابوتراب خان و مراد شیر خان - همشیرهزادهٔ شیخ جهان‌یار - و شیخ مرادعلي - چیلهٔ نواب سیف خان - و میر سلطان خلیل تیرانداز و لوها سنگه هزاري و میر جعفر الجو وغیره تردد ات نمایان بظهور رسانیدند -

و در میدان رزم شربت فنا چشیدند * و سراج الدوله تا اکبرنگر رسیده بود که خبر فتح رسید - و شادیانه نواخت * و رفقای شوکت جنگ را - هر که بدست آمد - بسیاست غیر مکرر و انواع عقوبت و شدائد مبتلا و متأذی ساخت * راجه موهن لعل - پنجاه و یک زنجیر فیل و اسپان و شتران وغیره اموال شوکت جنگ را ضبط نموده - پسر خود را به نیابت فوجداری پورنیه گذاشته - مراجعت نمود * چون سراج الدوله از قتل پسر عم فراغت یافته به مرشدآباد رسید - شطرنج(۱) روزگار بازی دیگر روی کار نهاد * انگریزان - که از دست سراج الدوله سرچنگ خورده و اموال لکوک را بغارت داده بقیة السیف گریخته بودند - در جزیرهٔ سکونت ورزیده - بولایت انگریز و دیگر بنادر خود مراسلات فرستادند(۲) - و بفرصت اندک افواج بکومک رسیدند * بعد چند ماه سرداران انگریز - بسرکردگی کرنیل ثابت جنگ - با جمعیت سی هزار کس بر جهازات جنگی رسیدند - و افواج تهانجات را - که جا بجا بودند - همه را گریزانیدند - و با راجه مانک چند جنگ درمیان آمد * راجهٔ مذکور شکست فاحش یافت * و انگریزان تا هوگلی رسیده قلعهٔ هوگلی را بضرب غلوله‌های توپ منهدم ساختند - و فوجدار قلعه گریخته رفت * سراج الدوله - از دریافت خبر غلبهٔ انگریزان - از مرشدآباد عازم کلکته گردید -

(۱) شاید که شطرنجی باشد * (۲) در نسخه‌های قلمی فرستاد *

و متصل کلکته در باغ کرهٔتی مضرب خیام ساخت * انگریزان وقت شب تاخت آورده شبخون زدند * روز دیگر سراج الدوله پای همت نتوانست افشرد - و بظاهر شهرت صلح داده مضطربانه راه مرشدآباد پیش گرفت * و بعد رسیدن به مرشدآباد - ازانجا که جمیع عمده‌ها و رساله‌داران رنجیده‌خاطر بودند - خصوصاً میر (محمد) جعفرخان بهادر - که خدمت بخشی‌گری از خان مذکور تغیر نموده خواجه هادی‌علی خان را منصوب بران کار کرده بود - زیاده تر رنجیده - خانه نشینی اختیار کرده - سراج الدوله - توپهای کلان محاذی حویلی خان مشار الیه کرده - مستعد بود که کار او باتمام رساند - و پیام برآمدن از شهر کرد * خان مذکور - بعذر و معذرت بخودداری پرداخته - باتفاق رساله‌داران و سرداران بهلیه و جگت سیٹھ (به) تعهد و پیمان همدیگر - مخفی امیر بیگ را - که از رفقای معتمد او بود - با نوشته‌ها به کلکته فرستاده - درخواست آمدن افواج انگریز کرد * امیر بیگ مذکور - بانواع تسلی و استمالت مزاج - سرداران انگریز (را) بران آورد که از کلکته عازم شده تا به پلاسی رسیدند * چون کار از کار گذشت - سراج الدوله از دریافت خبر عزیمت افواج انگریزان از شهر برآمد * این مرتبه پنبهٔ بیهوشی را از گوش برآورده - با خان معزی الیه تملق و گرم‌جوشیها درمیان آورد - و بیگم مهابت‌جنگ را فرستاده ابواب عذرخواهی و استعفای خطای خود مفتوح داشت *

ازانجا که بر قول و فعل او اعتمادي نبود - مسموع نشد * بعد ازان که سراج الدوله از چونه‌کهالي پیشتر روان شد - خان معزي الیه بهادر نیز کوچ کرده بفاصلهٔ نیم فرسخ از لشکر نواب سراج الدوله خیمه برپا ساخت * میر مدن داروغهٔ توپخانه به سراج الدوله گفت که انگریزان حسب الطلب میر محمد جعفر خان مي‌آیند - قرین مصلحت آنست که اول کار میر محمد جعفر خان تمام سازند - بعد کشته شدن خان مذکور انگریزان جرأت آمدن این طرف نخواهند یافت * ازانجا که دفع تیر تقدیر بسپر تدبیر ممکن نیست و مشیت ایزدي بطور دیگر رفته بود -

ز حرف (آن) خردمند خرد کرش
شد آن سیماب دل سیماب در گوش *

چون فرداي آن به داؤد پور رسید - خبر آمد که انگریزان قصبهٔ کڈوه را آتش زدند * آن زمان موهن[1] لعل بعتاب پیش آمد - که تو مرا خراب و پریشان و اطفال مرا یتیم کردي اگر میر (محمد) جعفرخان و دولبه[2] رام را از تهانه بر نمي‌داشتي کار تا باین جا نمي رسید * القصه صباح آن روز - که پنجم شوال سنه ثلث عالمگیر ثاني بود - افواج انگریز از پلاسي این طرف - و سراج الدوله از داؤد پور آن طرف - بمقابلهٔ همدیگر رسیده - جنگ توپخانه شروع شد * میر محمد جعفرخان با فوج خود بجانب چپ دورتر ایستاده بود -

---

(۱) شاید که باموهن لعل باشد * (۲) در تاریخ بنگالهٔ لتهبرج رای درلبه رام *

هرچند نواب سراج‌الدوله طلب نمود از جا حرکت نکرد * در عین زد و خورد و گرمی هنگامهٔ قتال - که چیرگي و خیرگي از افواج سراج‌الدوله ظاهر مي‌گردید - ناگاه میر مدن داروغهٔ توپخانه بضرب گولهٔ توپ رخت هستي بربست * بمعائنهٔ این حال رنگ فوج بر گردید - و مردم توپخانه همراه نعش میر مدن به بنگاه رسیدند * آفتاب از نصف النهار گذشته بود - که مردم بنگاه راه فرار سر کردند * هنوز نواب در معرکه مشغول جدال و قتال بود - که مردم بهیر گریخته از داؤدپور آن طرف رسیدند - و آهسته آهسته افواج نیز راه سلامت پیش گرفتند * دو ساعت روز باقي مانده گریزاگریز در لشکر افتاد - و پاي ثبات سراج‌الدوله هم متزلزل شد - و راه هزیمت پیش گرفت * چون به منصورگنج - که تعمیر او بود - رسید - ابواب[1] خزائن کشاده بر مردم سپاه زر پاشي ورزید * اما از غایت وسوسه مجال اقامت دران جا نیافته - از اموال و تجملات دل برداشته - وقت شب جریده با زنان و اطفال بر کشتي سوار شده - و مبلغي از جواهر گرانمایه و اشرفیها همراه گرفته - بسمت پورنیه و عظیم‌آباد روان گردید * و میر محمد جعفر خان - بعد از شکست سراج‌الدوله - داخل خیمه شده - شب با سرداران انگریز کنکاش کرده علي الصباح پاشنه‌کوب افواج سراج‌الدوله شتافته - به مرشدآباد رسید *

---

(۱) پیش لفظ ابواب در نسخه‌هاي قلمي و نوشته *

و فلک را بکام خود دیده - داخل قلعه شده - کوس ایالت نواخت - و منادي امن و امان در شهر گردانیده علم صاحب صوبگي بر افراخت * و میر محمد قاسم خان داماد خود را با جمعي از فوج براي بدست آوردن سراج الدوله گسیل کرد * افواج انگریز را در ببنیه (؟) فروکش ساخت * اما سراج الدوله - شبگیر زده از زیر مالده بعجلت هرچه تمامتر گذشته - در بهرال رسید * چون خبر یافت که موهانهٔ ناظر پور مسدود است و کشتي ازان طرف نمي‌تواند گذشت - ناگزیر از کشتي فرود آمده بخانهٔ دانشاه(۱) پیرزاده - که مسکن او همان جا بود - رفت * دانشاه - که سابق ازین از دست او متأذي شده بود - قابوي خود یافته - وقت برابر دیده - بدلاسا و تسلي پیش آمده بمکان خود داشت - و به تیاري طعام پرداخته به میر داؤدعلي خان فوجدار اکبرنگر - که برادر میر محمد جعفر خان بود - خبر فرستاد * کسان داؤد علي خان - که بتفحص و تجسس بودند - فوز عظیم دریافته - بر جناح استعجال رسیده - سراج الدوله را از خانهٔ دانشاه گرفتار کرده به اکبرنگر بردند - و ازان جا کسان داؤدعلي خان و میر محمد قاسم خان همراه خود گرفته به مرشدآباد بردند * میر محمدجعفر خان او را آن روز محبوس داشته روز دیگر - بصوابدید سرداران انگریز و اصرار و استبداد جگت سیٹه - مقتولش ساخته - لاش آن مظلوم را

---

(۱) استوارت دانا شاه نوشته *

از هودج آویزان کرده در شهر گردانیده - در خوش باغ بمقبرهٔ نواب مهابت جنگ مدفون ساختند * و بعد چندي مرزا مهدي علي خان برادر خورد سراج الدوله را نیز در تخته کشیده از جان کشتند - و به پهلوي برادرش بخاک سپردند * نظامت نواب سراج الدوله یک سال و چهار ماه بود - و قتل او در آخر ماه شوال سنه ۱۱۷۰ سبعین و مائه و الف هجري واقع شد *

نظامت شجاع الملک جعفر علی (۱) خان *

چون جعفر علي خان بر چار بالش نظامت بنگاله و بهار و اوڈیسه مربع نشست - بدلداري سپاه وغیره (و) عمده‌ها - که در استیصال و قتال سراج الدوله همزبان بودند - پرداخته - هر یکي را از خود راضي ساخت * و خادم حسین خان خواهر زادهٔ خود را بفوجداري پورنیه اختصاص بخشید * و رام نرائن را بخلعت بحالی صوبهٔ عظیم آباد ممتاز کرد * چون در همان ایام شاه عالم پادشاه در صوبهٔ عظیم آباد نزول اجلال فرمود - رحیم خان و قادرداد خان وغیره - پسران عمر خان - و غلام شاه و دیگر جماعه داران و رساله داران ملازم سراج الدوله - که جعفر علي خان از حکمت آنها را از پیشتر متعینهٔ (۲) صوبهٔ عظیم آباد گذانیده بود - بلشکر پادشاهي پیوستند - و در فتوحه با رام نرائن جنگ واقع شد * رام نرائن زخمي شده بهاي هزیمت داخل قلعه گردید -

---

(۱) پیشتر میر محمد جعفر خان آورده * (۲) بجاي متعین *

و افواج پادشاهي بمحاصرهٔ قلعه پرداختند * نواب جعفر علي خان - از دريافت اين خبر - خلف خود نواب ناصرالملک صادق‌علي خان شهامت جنگ عرف ميرن را معه افواج انگزيز بآن طرف گسيل کرد - و بر لب نالهٔ ادهوه[1] متصل بارّه با عساکر پادشاهي جنگ رو داد * و قادر داد خان و کامگار خان متين (؟) وغيره در رکاب پادشاهي مصدر تردد نمايان شدند * محمد امين خان زخمي شده و راج بلب هم پس‌پا گشته جنگ در گريز مي‌کردند * قادر داد خان وغيره بحمله‌هاي مردانه درون توپخانه درآمدند * تضارا توپ کلاني - که چار صد راس نرگاو مي کشيدند - محاذي بود * اينها درميان گاوان در آمدند * بسبب آنکه از چپ و راست قطار گاوان بود - در آمدن نتوانستند * درين عرصه فيلبان قادر داد خان بضرب گلولهٔ بندوق کشته شد * قادر داد خان فيل را از پاي خود مي‌راند - و تيراندازي مي‌کرد * نواب صادق‌علي خان هم زخم تير برداشت[2] * درين اثنا غلولهٔ زنبورک بر پهلوي چپ قادر داد خان خورد - و کارش تمام گرديد * از معاينهٔ اين حال کامگار خان وغيره عنان‌تاب شده بفوج خود ملحق شدند * و افواج صادق علي خان - از دريافت اين حال مجدداً حمله‌آور شده - بر افواج پادشاهي در افتادند - و شاديانهٔ

---

(۱) درنسخه‌هاي قلمي اينجا دهووه - و در صفحه ۳۸۳ سطر ۷ ادهوه و در صفحه ۳۸۴ سطر ۱۵ ادهوا * (۲) در نسخه‌هاي قلمي انداشت *

فتح در دادند * افواج پادشاهي منهزم گردید * رحیم خان و زین‌العابدین خان - که از طرف پشت افواج صادق‌علي خان آمده بودند - از شنیدن آواز شادیانهٔ فتح از جانب دست راست آمده بمقابله پرداختند * اما بضرب گولهٔ توپ انگریزان پاي ثبات نیفشرده منهزم شدند * بعد شکست - افواج سلطاني بطرف بردوان عنان‌تاب شد * و صادق‌علي خان بتعاقب پرداخته از راه جکائي‌کهانتي و بیربهوم به بردوان رسید * ازین طرف جعفرعلي خان هم جلوریز انجا رسید - و بر لب رودخانه - که زیر شهر بردوان واقع است - جنگ گولهٔ توپ شروع شد * افواج - دران اطراف هم مجال اقامت نیافته - به عظیم‌آباد رجع القهقري نمودند * و جعفرعلي خان و صادق‌علي خان - بضبطی اموال (و) اثاث البیت نواب سراج‌الدوله و همگي بیگمات مهابت جنگ وغیره کما ینبغي پرداخته - آنها را بقوت شبانه محتاج ساخته - بیگم مهابت جنگ را معه هردو دخترش - که یکي ایمنه بیگم مادر سراج‌الدوله و دیگر گهسیتي بیگم زوجهٔ شهامت جنگ بود - معه دیگر زنانه‌ها علاقه‌دار مهابت جنگ به جهانگیرنگر فرستاد (۱) * درین وقت باقر خان جماعه‌دار را با جمعیت یک صد سوار به جهانگیرنگر فرستاد - و جسارت خان فوجدار جهانگیرنگر را بتاکید تمام نوشت

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي فرستاده بود *

که بمجرد رسیدن باقر خان گهسیٹي بیگم و ایمنه بیگم را دستگیر کرده حواله نماید * بعد رسیدن جماعه‌دار مذکور - جسارت خان لاعلاج شده پروانگي داد * آنها را بر کشتي نشانده چند کروه از جهانگیرنگر آمده بدریا غرق ساخت * گویند چون آنها را در کشتي بردند و آنها ازین اراده مطلع شدند - هر یکي نماز دوگانه ادا کرده مصحف مجید در بغل گرفته هردو خواهر بغل‌گیر یکدیگر شده در آب افتادند * سبحان الله چه سنگدلي‌ست * آخر صادق‌علي خان هم نتیجهٔ آن در دامن روزگار یافت * دران ایام چون از خادم حسین خان بعلت اخذ مالواجب و جهتي دیگر شکرآبي درمیان آمد - و صادق علي خان - در صدد اخراج و استیصال او سرگرم شده - بجانب پورنیه عزم جزم داشت - و خادم حسین خان هم - با جمعیت خود از پورنیه برآمده - در گنده‌گوله پاي جنگ قائم ساخت - بیک ناگاه خبر رسید که افواج پادشاهي قلعهٔ عظیم‌آباد را محاصره نموده - با رام‌نرائن جنگ شروع کردند (۱) * لهذا صادق‌علي خان - عزیمت پورنیه فسخ (۲) نموده - متوجه عظیم‌آباد گشت * خادم حسین خان - خود را مرد میدان او تصور نه نموده - عازم رفتن بطرف دارالخلافه گردید * ازین طرف دریاي گنگ افواج صادق‌علي خان و ازان طرف خادم حسین خان قطع منازل مي‌نمودند * و چون

(۱) در نسخه‌های قلمي گردید * (۲) در نسخه‌های قلمي فتح *

خبر آمد آمد صادق‌علي خان به عظیم‌آباد شائع شد - افواج پادشاهي - از محاصرهٔ قلعه دست‌بردار شده بجانب منیر جاده‌پیما گشتند * صادق‌علي خان - فرصت دیده - از دریا عبور کرده - بتعاقب خادم حسین خان شتافت * خادم حسین پیشاپیش بسرعت برق و باد قطع منازل مي‌نمود - و صادق علي خان هم منزل بمنزل پاشنه‌کوب مي‌رفت * درین اثنا طوفان باد و باران شروع شده راکب و مرکوب را از ترددات عاطل ساخت * خادم حسین خان برلب رودخانهٔ رسید که معبر متعذر و عبور بي‌معبر متعسر بود * افواج خادم حسین خان - همچو بني اسرائیل دریا از پیش و دشمن از پس دیده - دست از زندگي شستند * خادم حسین ناگزیر - راه گریز مفقود و مسدود دیده - خزائن و اسباب زیادتي را بمردم سپاه وقف و تاراج ساخت - و خود متوکلاً علی اللّه - نظر بر کارساز لا ریبي - منتظر لطیفهٔ غیبي نشست * افواج صادق‌علي خان - آن روز از کثرت گل ولای و طغیاني بارش از ترک(۱) تاز مانده - بفاصلهٔ دو کروه مقام کرده(۲) خیمه و خرگاه مرتفع ساختند * ازانجا (که) پیمانهٔ عمر خادم‌حسین خان و همراهیانش لبریز نشده بود - نیم شب برق بر خرمن عمر صادق‌علي خان افتاد - و او را با خواصي - که در خدمتش بود - سوخت * و این واقعه در سنه ۱۱۷۳ هجري

(۱) در نسخه‌هاي قلمي ترک وتاز * (۲) در نسخه‌های قلمي کرد *

واقع شد * و خادم حسین خان - از چنگ اجل نجات یافته - بسرعت برق و باد رهگرا شده - بصوبهٔ اوده رفت * و پیمانهٔ عمرش همان جا لبریز گردید * راج بلب[1] وغیره رفقای او - خاکستر غم و الم بر مفارق روزگار خودها بیخته - معه افواج انگریز معاودت کرده به عظیم آباد رسیدند * و بر افواج پادشاهي و مرهته - که رفیق رکاب پادشاهي بودند[2] و در هلسه مقام داشتند - متوجه شده هنگامهٔ جنگ و جدل گرم ساختند * افواج پادشاهي باز (منهزم) شدند - و سردار فرانسیس که از رفقای رکاب بود گرفتار گردید - و راج بلب تا بهار بتعاقب پرداخت - و چون عساکر پادشاهي بسمت گیامانپور نهضت فرمود و کامگار خان بجانب کوه گریخت - عازم معاودت بود - درین اثنا خبر دستگیر شدن نواب جعفرعلي خان و مسلط شدن نواب قاسم‌علي خان در صوبهٔ بنگاله معه نوشته‌هاي حضور رسید - چنانچه مذکور مي‌شود * ایام نظامت میر محمدجعفر خان قریب سه سال بود *

نظامت عالی‌جاه نصیرالملک امتیازالدوله
قاسم‌علی خان بهادر نصرت جنگ *

چون نواب جعفرعلي خان میر محمد قاسم خان خویش خود را - که پسرزادهٔ نواب امتیاز خان - خالص تخلص - بود - وکالةً بتقریب سوال و جواب ملکي و بذل و بست این معني که ده آنه

---

(۱) در نسخه‌های قلمي اینجا راجه بلب * (۲) در نسخه‌های قلمي بود *

از جعفرعلي خان و شش آنه از انگريزان و خدمت ديواني بذمهٔ جعفرعلي خان باشد - بكلكته فرستاده بود - و بعد وفات صادق‌علي خان - مردم سپاه بدرخواست طلب و تنخواه خودها - كه از چند سال نيافته بودند - بلوای عام كرده نواب را در چل‌ستون گرد كردند - حتی كه از طعام و آب مانع شدند - بناءً عليه نواب معزي اليه به مير محمد قاسم[1] خان نوشت كه مردم سپاه بجهت طلب و تنخواه بسيار تنگ كرده‌اند * مير محمد قاسم خان باتفاق جگت سيٹه - با سرداران انگريز ساختگي كرده - آنها را بران آورد كه سرداران انگريز - تابع مرضی خان معزی اليه شده - به نواب جعفرعلي خان نوشتند[2] كه هنگامهٔ طلب و تنخواه سپاه رو بطولاني دارد بهتر آنست قلعه و صوبه به مير محمد قاسم خان سپرده خود از قلعه برخاسته بكلكته بيايند * مير محمد قاسم خان بدلجمعی تمام با حصول مطالب مراجعت به مرشدآباد نمود * و سرداران سپاه انگريز - با وی موافق شده - نواب جعفرعلي خان را از قلعه برآورده بر كشتي سوار كرده به كلكته رسانيدند * و مير قاسم خان داخل قلعه گرديده مسندآراي نظامت شد - و منادي امنيت بنام خود گردانيد * و در باب مراجعت كنانيدن رايات پادشاهی به عظيم‌آباد نوشته بنام راج بلب فرستاده - و خود متعاقب باستمالت و دلجوئی سپاه پرداخته - بعد بند و بست طلب و

(۱) بعد حصول خطاب - قاسم‌علي - صفحه ۳۸۱ * (۲) درنسخه‌های قلمي نوشت *

تنخواه بعزم حصول ملازمت بندگان اقدس و اعلی تیاري کوچ بسمت عظیم آباد نمود * و میر تراب علي خان عم خود را به نیابت نظامت در مرشد آباد گذاشته - خود همگي اسباب و لوازمات و فیلان و اسپان و خزائن و دفائن از نقود و اجناس و جواهرات و قورخانه وغیره حتی لوازمهٔ نقرئي و طلائی امام باژه - که مال لکوک (بود) - همراه برداشته ملک بنگاله را خیرباد گفته رهگرا گردید * بعد رسیدن به مونگیر باستحکام قلعهٔ انجا پرداخته - بعزم ملازمت پادشاه عازم عظیم آباد شد * و تا رسیدن - رایات پادشاهي به عظیم آباد مراجعت فرموده بود و انگریزان استقبال نموده در کوٹهی خود فرود آورده بودند - متعاقب قاسم علي خان هم رسیده بسعادت ملازمت فائز گردید - و بخطاب نواب عالي جاه نصیرالملک امتیاز الدوله قاسم علي خان نصرت جنگ مخاطب گردید * اما بندگان اقدس و اعلی - مزاج خان مذکور را دگرگون دریافته - بی اطلاع رایت نهضت افراشته عازم بنارس شدند * نواب قاسم علي خان - بتعاقب پرداخته - تا حدود بکسر و جگدیش پور تاخت - و آن ملک را تاراج ساخته - مراجعت به عظیم آباد کرده - در حویلي رام نرائن فروکش شده - به نظم و نسق انجا پرداخت * و چون محصول اموال تجارت از نصارای انگریز طلب نموده - سرداران انگریز در دادن محصول ابا نموده استادگي ورزیدند * نواب قاسم علي خان محصول بالکل تاجران قلمرو بنگاله

و بهار معاف کرد - و فرمود که تا محصول از غالبان نگیرم از مغلوبان دست بردارم * بهمین سبب و بجهتي چند دیگر با سرداران انگریز شکرآبي درمیان آمد - و در صدد استیصال ایشان سرگرم تدبیر شد * آخر رای او برین قرار گرفت که بعرصهٔ یک روز همه را معرض تیغ سازد - لهذا به نائبان و فوجداران بنگاله برای هر یک نوشته‌ها فرستاده که در فلان تاریخ در هرجا که هر قدر نصارای انگریز باشند بخداع و فریب و جدال و قتال علف سیف و سنان سازند * و خود بسرداران سپاه در باب قتل و اسیر و نهیب (و) غارت آنها بتاریخ معینه بمبالغهٔ تمام تاکید نموده - علم معاودت بسمت مونگیر افراشت * و چون بروز معهود افواج قاسم‌علي خان بکار مامورة مستعد شدند - با افواج انگریز جنگ درمیان آمد * آخر بحمله‌هاي متواتر غالب شده - بقتل و اسیر پرداخته - همگي را یکسر مقتول و کوٹھیها را غارت ساخته[1] - (قتل) جماعهٔ اجل گرفته‌ها نمودند - و کوٹھیهای انگریز در هرجا وقف تاراج کردند * مگر صدرالحق خان فوجدار دیناجپور و راجهٔ بردوان دست ازین حرکت لغو باز داشتند * قاسم‌علي خان چون به مونگیر داخل شد - عملهٔ نظامت بنگاله را یکسر طلب داشته باموارت ضبط و ربط ممالک متوجه گردید * و رای رایان امیدرای را معه پسرش کالي پرشاد و رام کشن و راج‌بلب و جگت سیٹھ (و) مهتاب رای و راجه

(۱) در نسخه‌های قلمي ساخت *

سروپ چند برادر جگت سیٹھ و زمینداران دیناجپور و ندیه و کهڑک پور و بیربهوم و راج شاهي وغیره و دولال رای دیوان بهوجپور و فتح سنگه و راجهٔ ٹکاري پسر راجه سندر و رام‌نرائن نائب صوبهٔ عظیم‌آباد (و) محمد[1] معصوم منشی جگت رای وغیرهم را یک یک در مونگیر طلب داشته محبوس کرد * و قلعه را مستحکم‌تر ساخته افواج بیشمار به بنگاله گسیل کرد * و متصل اکبرنگر بر نالهٔ ادهوه اجتماع سپاه گردید * و به فوجداران و نائبان بنگاله در باب ترغیب و تحریص جنگ با انگریزان بتاکید تمام نوشت * ازان جمله شیخ هدایت اللّه - نائب فوجدار ندیه - با جمعی فراوان و جعفر خان و عالم خان جماعه‌دار ترک سواران متعینهٔ حضور - بر جناح استعجال عازم شده تا کٹوه رسیده بود که ازان طرف افواج انگریز - نواب جعفرعلي خان را بسالاري برگزیده - همراهش گرفته - بمقابله شتافته بفاصلهٔ دو کروه در دائین‌هات لشکرگاه ساختند * سیوم شهر محرم طرفین صف آراسته آتش قتال را اشتعال دادند * افواج قاسم‌علي خان - بعد قتل جمعی از اجل رسیده‌ها - شکست خورده بپای هزیمت در پلاسی نزد محمد تقي خان فوجدار بیربهوم رسیدند * بعد دو سه روز که افواج بنگاله اجتماع یافت و سرداران انگریز همه تعاقب کنان رسیدند - محمد تقي خان - با جماعت کثیر در میدان رزم پای ثبات افشرده - بزخم گلولهٔ

---

(۱) شاید که چنان باشد - " و محمد معصوم و منشي جگت رای " *

بندوق جام شهادت نوشید - و سپاه منهزم شده به مرشدآباد رسید *
سید محمد خان - که بعد رفتن میر تراب‌علي خان به مونگیر
نیابت بنگاله تعلق باو داشت - با جماعت موجوده از شهر برآمده
در چونه کهالي مورچال آراست * و چون خبر آمد آمد افواج
انگریز سامعه‌آشوب خاطرش گشت - ازانجا که اکثر افواج نیش خوردهٔ
حربه‌هاي انگریز شده بودند - بی وقوع جنگ و زد و خورد توپ و
تفنگ مضطر شده - مورچال را خالي کرد - و عنان هزیمت منعطف
ساخته در سوتي برد * افواج قاسم‌علي خاني - که شمرو فرنگي وغیره
سرداران لشکر با افواج سنگین دران جا مقام داشت - رسید * اما
انگریزان تعاقب از دست نداده بدنبال شتافتند - و جنگي عظیم در
سوتي رو داد * ازانجا که ستارهٔ دولت قاسم‌علي خان رو بانحطاط و
طالع انگریزان در ترقي بود - بعد جنگ بسیار و مقابلهٔ بیشمار درین
جنگ هم انگریزان فتحیاب شدند * و افواج قاسم‌علي خان تاب
ضرب غلوله‌هاي توپ و بندوق انگریزان نیاورده - شکست خورده -
بر لب آب ادهوه - که پیشتر بنگاه سپاه بود - دران جا هم تمام عساکر
فراهم شده بحرب و ضرب و جدال و قتال ورزیدند * آخر اکثري
از سرداران فوج قاسم‌علي خان مثل گرگین خان - که سردار فوج
پیاده‌هاي برقندازان بود - وغیرهم با انگریزان موافق شدند * و
نصاراي انگریز بدلجمعی تمام شبخون زده پاي ثبات موافق و
منافق را متزلزل گردانید - و گریزاگریز در لشکر افتاد * و شکست

عظیم رو داد * مفهزمان بحال تباه خود را به مونگیر رسانیدند *
قاسم‌علي خان - از دریافت خبر این شکست - دل باخته[1] رنگ
بر رو شکست * و نمکحرامي و دغابازی حریفان نمک‌پرورده بخاطر
آورده - حوصلهٔ جنگ در خود نیافته - پهلو از رزم تهي کرده -
سراسیمه عازم بطرف عظیم‌آباد گشت * و گرگین خان را بشامت
نمکحرامي مقتول ساخت - و وجود هر دو برادر جگت‌سیٹه
را - که در باب طلب جعفرعلي خان و نصارای انگریز ساعي شده
خطوط نوشته بودند و آن نوشته‌ها بجنس گرفتار گردید - مایهٔ
فتنه و فساد انگاشته - سعه دیگران (و) زمینداران وغیره - که از
سابق محبوس بودند و هریکي در فتنه سازي و هنگامه پردازي
یگانهٔ عصر بود - جملگي را مقتول و معدوم ساخت * و بعد رسیدن
عظیم‌آباد دران جا هم جرأت اقامت در خود نیافته - باضطرار تمام
به پیشتر روان گردید - و زنانه‌های خود را در رهتاس‌گڈه گذاشته -
بصوبهٔ اوده پیش وزیرالممالک نواب شجاع‌الدوله بهادر رفت * و
دران جا هم با نواب وزیرصحبت برهم خورده - و نواب اکثر اموال او را
بضبط درآورد * و ازان جا هم روان شده در اطراف کوه رسید - و چند
سال دران نواح بانواع ناکامي بسر برده آخر ودیعت‌حیات سپرد *

نظامت بار ثانیٔ جعفرعلي خان بهادر *

بعد هزیمت قاسم‌علي خان - سرداران انگریز باز نواب جعفرعلي

---

(۱) در نسخه‌های قلمی بعد لفظ باخته حرف و نوشته *

خان را بر مسند مستعار نظامت بنگاله متمکن ساختند * و ده آنه با ضمیمهٔ خدمت دیوانی انگریز و شش آنه به نواب جعفرعلي خان مقرر شد * این بار هم بکمال تزلزل مدت سه سال نظامت عاریتي کرده - در سنه ۱۱۷۸ یک هزار و یک صد و هفتاد و هشت هجري - از تنگنای جسماني بوسعت‌آباد روحاني شتافت * سرداران انگریز نجم‌الدوله پسرش را بجاي او متمکن ساختند - و نواب محمد رضا خان بهادر مظفرجنگ را به نیابت نظامت مقرر نمودند * او هم دو سه سال متکی وسادهٔ نظامت بوده راه سفر آخرت پیمود * پس از وفات نجم‌الدوله برادر خورد او سیف‌الدوله بجاي برادر جانشین مسند نظامت گردید - و نواب مظفرجنگ بدستور به نیابت نظامت بحال ماند * او هم بعد نظامت دو سه سال به بیماري چیچک درگذشت * و برادر دیگرش مبارک‌الدوله بهادر مسندآراي نظامت گردید[۱] * سرداران انگریز - نواب محمد رضا خان مظفرجنگ را از نیابت معزول کرده - نواب مبارک‌الدوله را شانزده لک روپیه سالیانه در وجه نظامت مقرر کرده سال بسال مي‌دهند * و خود بر هر سه صوبه مسلط شده - ضلعداران جا بجا فرستاده - در کلکته کچهري خالصه مقرر کرده تشخیص و تحصیل و عدالت و بحالي و معزولی عمال[۲] وغیره امور

---

(۱) لفظ گردید در نسخه‌هاي قلمي بعد الفاظ سرداران انگریز نوشته *

(۲) در نسخه‌هاي قلمي اعمال *

نظامت و حکومت را باختیار خود مي‌کنند * و تا حالت تحریر این رساله - که سنه ۱۲۰۲ یک هزار و دو صد و دو هجري و سنه ۳۱ جلوس عالم‌شاه پادشاه است - دخل[1] و عمل انگریزان درین هر سه صوبه جاري ست *

روضهٔ رابع در ذکر مسلط شدن نصارای انگریز در ممالک دکن و بنگاله و دران دو خیابان است *

خیابان نخستین در ذکر آمدن نصاراي فرقهٔ پرتگیس و فرانسیس وغیره در دکن و بنگاله *

بر ضمائر خورشید نظائر صیرفیان نقود آثار و گهرسنجان جواهر اخبار مخفي و محتجب مباد که طائفهٔ یهود و نصاري پیش از ظهور اسلام در اکثر بنادر ممالک دکن - مثل ملیبار وغیره - برسم بازرگاني از راه دریا آمد و رفت داشتند - و با مردم آن ملک مالوف شده - در بعضی از شهرها سکونت ورزیده - مکانها و باغیچه‌ها ساختند - و برین نهج سالهاي دراز بسر بردند * و چون نیر اعظم دین محمدي طلوع فرموده - و پرتو شعاع آن آفتاب بر مشارق و مغارب تافت - و رفته رفته ممالک هندوستان و دکن نیز فیضیاب انوار مهر شرع احمدي گردید - و تردد اهل اسلام دران ممالک شد - و اکثري از ملوک و حکام آن دیار بحلیهٔ اسلام محلی

---

(۱) پیش لفظ دخل در نسخه‌های قلمی و نوشته *

شدند - و راجه‌هاي بندر گوه و دابل و جبول وغیره بطور حکام اهل اسلام مسلمانانی(۱) را - که از ممالک عرب مي‌آمدند - در سواحل دریا مساکن داده - لوازم اعزاز و احترام آنها بجا مي‌آوردند - لهذا یهود و نصاری در آتش حسد و رشک مي‌سوختند * و چون ممالک دکن و گجرات بحوزهٔ تصرف سلاطین دهلي درآمد و اسلام دران ممالک دکن قوي گردیده بود - مهر سکوت بر درجک دهان نهاده حرف عداوت و مخالفت بر زبان نمي‌آوردند - تا آنکه در سنه ۹۰۰ هجري ضعف و تخلل در سلطنت دکن راه یافت * دران وقت نصاراي پرتگال از جانب پادشاه ملک خود بتعمیر قلاع در سواحل بحر هند مامور شدند * و در سنه ۹۰۴ چهار منزل جهاز نصاراي پرتگال در بندر قندرینه و کالیکوت آمده - کماهي حقائق آن مرزبوم را بخاطر آورده - بملک خود برگشتند - و سال دیگر شش منزل در کالیکوت آمده فروکش شدند - و با حاکم انجا - که مخاطب به سامري(۲) بود - استدعائي کردند که مسلمانان را از سفر عرب مانع شوید که از جانب ما منافع بیشتر از مسلمانان بشما عائد خواهد شد * سامري گوش برین سخن نه نهاد * اما نصاری در معاملات داد و ستد تعدي بر اسلامیان آغاز نهادند - تا آنکه سامري بخشم درآمده - حکم بقتل و غارت آنها نموده - هفتاد نفر

---

(۱) در نسخهاي قلمي مسلماني * (۲) در نسخه‌هاي قلمي اینجا ساوي و جاهاي دیگر سامري *

معتبر نصاری را مقتول ساخت * ما بقی بر سلپها برنشسته راه سلامت گرفتند - و نزد بلدهٔ کوچي - که حاکم انجا با سامري منازعت و خصومت داشت - توطن گرفته - رخصت احداث قلعه حاصل کردند - و در اندک ایام بعجلت تمام قلعهٔ مختصر طیار نمودند - و مسجدی را که ساحل دریا بود شکسته کلیسا ساختند * و این اولین قلعه است که نصاری در دیار هند تیار کرده اند * و در همان زودي اهالی بندر کنور نیز با ایشان اتفاق ورزیدند * ایشان دران جا هم قلعه بسته - بجمعیت خاطر بتجارت فلفل و زنجبیل اشتغال نمودند - و دیگران را ازین تجارت مانع آمدند - لهذا سامري لشکرکشي نموده پسر پادشاه کوچي را بقتل درآورده - و آن ولایت را ویران ساخته - معاودت کرد * و ورثهٔ حکام مقتول - باز جمعیت نموده علم حکومت افراشته - ولایت را بحال آبادي آوردند - و بقول فرنگیان جهاز را بدریا متردد کردند - و حاکم کنور نیز بهمین آئین جهازات متردد ساخت* سامري - ازین ممر غصه خورده - جمیع خزائن و دفائن بصرف لشکر داده - دو سه دفعه بر کوچي لشکرکشي نموده - چون فرنگیان هربار لوازم امداد و اعانت بظهور مي‌رسانیدند - بر کوچي دست نیافته - بي نیل گوهر مقصود رجع‌القهقري مي‌نمود * و چون عاجز شد ایلچیان نزد حکام مصر و جده و دکن و گجرات فرستاده از تعدي نصاری شکایتها نموده استمداد کرد - و احوال بدعت نصاری بر اهل اسلام

ضمیمهٔ آن ساخته - عرق غیرت و حمیت آنها را بحرکت آورد * چنانچه سلطان قابصور غوري امیرحسین نام سرداری را با سیزده منزل غراب مملوي مردم جنگي و آلات کارزار روانهٔ ساحل هند ساخت - و سلطان محمود گجراتي و سلطان محمود بهمني دکهني نیز از بندر دیو و سورت و کوله و دابل و جبول بعزم جنگ با فرنگیان جهازات در غایت استعداد مرتب ساختند * اول جهازات مصر به بندر دیو آمدند - و باتفاق سفائن گجرات متوجه جبول - که محل اجتماع فرنگیان بود - عازم شدند * و چهل منزل غراب سامري و چند منزل غراب گوه و دابل هم بایشان پیوسته - نائرهٔ جنگ را مشتعل ساختند * بیک ناگاه یک غراب مملوي فرنگیان - بي آنکه ایشان را خبر شود - از عقب در رسید * لوازم آتشباري بظهور رسانیدند - و عرصهٔ بحر را پر از آتش کردند * ملک ایاز حاکم دیو و امیرحسین ناگزیر بجنگ ایشان مبادرت نمودند - اما کاری از پیش نبردند - و چند غراب مصر گرفتار گشت - و مسلمانان شربت شهادت چشیدند - و فرنگیان بفیروزي به بندر خود شتافتند * چون در همان ایام سلطان سلیم خنکار(۱) روم بر سلاطین غوریهٔ مصر استیلا یافت و سلطنت آن طائفه سپري شد - سامري که بانیٔ آن کار بود بیدل گردید - و فرنگیان تسلط تمام پیدا کردند - تا آنکه در رمضان سنه ۹۱۵ به کالیکوت آمده مسجد جامع را

---

(۱) صحیح خندگار *

سوختند - و شهر را نیز بجاروب غارت روفتند * اما روز دیگر ملیباریان هجوم آورده بر سر نصاری ریختند - و پانصد کس فرنگی معتبر را کشته - و بسیاري را در آب غرق کردند * و بقیةالسیف گریخته در بندر کولم درآمدند - و با زمیندار انجا ساختگي کرده - در نیم فرسخی آن شهر حصاری مختصر احداث کرده - گردآوري خود نمودند * و در همان سال حصار گوه را از تصرف یوسف عادل (شاه) برآوردند * اما یوسف عادل شاه - باندک فرصت - خوش‌طبعانه از دست اوشان برآورد * ولیکن پس از ایام معدود - فرنگیان - باز حاکم(۱) انجا را بزرهای فراوان فریفته - بران حصار متصرف شدند - و آن قلعه را - که متانت و حصانت تمام دارد - حاکم‌نشین خود ساخته - باستحکام پرداختند * و سامري ازین غیرت و اندوه در سنه ۹۲۱ عرضهٔ مرگ شد * و برادرش - قائم مقام گردیده - بساط منازعت درچید(۲) - و با فرنگیان طریقهٔ مصالحت پیموده - نزدیک شهر کالیکوت اجازت احداث قلعه داد * و از ایشان قول گرفت که هر سال چهار منزل کشتي فلفل و زنجبیل به بندر عرب مي‌فرستاده باشد * فرنگیان چندی تعهد و قول خود وفا نمودند * و چون قلعه باتمام رسید - از تجارت اجناس مرقوم مانع آمده - بر اهل اسلام انواع تعدی و بدعت شروع کردند * و همچنین طائفهٔ یهود - که در کدتکلور بودند - ضعف سامري دریافته - پای از اندازه بیرون

---

(۱) در نسخه‌های قلمي حکم * (۲) بجاي برچید *

نهاده - اکثری از اهل اسلام را شربت شهادت چشانیدند * و سامري - از کردهٔ خود نادم گشته - نخست در کدتکلور رفته - نوعي استیصال بهود نمود که ازان فرقه دران دیار اثري نماند * پس ازان - باتفاق تمامي مسلمانان ملیبار - به کالیوکوت رفته قلعهٔ فرنگیان محاصره نموده - بسعی فراوان[1] مغلوب ساخت - و حصار را مفتوح گردانید * ازین ممر قوت و شوکت ملیباریان برافزود - و جهازات را بي قول فرنگ مملو از زنجبیل و فلفل وغیره به بنادر عرب متردد ساختند * و در سنه ۹۳۸ فرنگیان در جالیات - که شش کروهی کالیکوت است - قلعه بستند - و تردد کشتیهای ملیبار دشوار گردید * و همچنین ترسایان[2] در همان سنوات در عهد برهان نظام شاه در ریکونده قریب بندر جبول قلعه ساخته متوطن گشتند * و در سنه ۹۴۱ در عهد سلطان بهادر گجراتي بندر روسن و دمن (و) دیو را - که بسلاطین گجرات تعلق داشت - قابض شدند * و در سنه ۹۴۳ در کدتکلور هم قلعهٔ احداث کرده استیلاي تمام بهم رسانیدند * و درین وقت سلطان سلیمان بن سلطان سلیم رومي اراده کرد که فرنگیان را از بنادر هند برآورده خود دران بنادر متصرف شود - لهذا در سنه ۹۴۴ وزیر خود سلیمان پاشا را با یک صد غراب جنگي به بندر عدن فرستاد (که) اول آن را که سر راه است

---

(۱) در نسخه‌های قلمي اوان * (۲) در نسخه‌های قلمي ترسان - مؤلف ترسان جمع ترسا خیال کرده *

منتزع ساخته به بنادر هند رود * و او در همان سال بندر عدن را از شیخ داؤد انتزاع نموده - و او را مقتول ساخته - به بندر دیو روانه شد - و طرح جنگ انداخت * نزدیک بود که مسخر سازد - لیکن بسبب کم شدن آذقه و خالي شدن خزانه بي نیل مقصود مراجعت به روم کرد * و در سنه ۹۶۳ ترسایان بر بندر هرموز (۱) و مسکت (۲) و سمطره و ملوکه و میلافور و ناک وفتن و ناشکور و سیلان و بنگاله تا سرحد چین مسلط شدند - و در هرجا طرح قلعه انداختند * اما سلطان علي اخي قلعهٔ سمطره را مفتوح گردانید * و حاکم سیلان هم - فرنگیان را مغلوب ساخته - آسیب ایشان از ملک خود دفع ساخت * و سامري حاکم کالیکوت - به تنگ آمده - ایلچیان نزد علي عادل شاه فرستاد - و ایشان را بغزاي فرنگیان و اخراج از ممالک خود ترغیب و تحریص کرد * و در سنه ۹۷۹ سامري قلعهٔ جالیات را مسخر و محاصره کرده - و نظام شاه و عادل شاه به ریکونده و گوه چسپیدند * سامري بزور بازوي شجاعت و همت قلعهٔ جالیات را مسخر ساخت * و نظام شاه و عادل شاه از شامت نوکران نادولتخواه - که به تطمیع فرنگیان فریب خوردند - بي حصول گوهر مقصود مراجعت کردند * و ازان وقت نصاری - در ایذا و تعدي بر مسلمانان راسخ شده - بحدی دست دراز کردند که بعضي جهازهای جلال الدین محمد اکبر پادشاه - که بي قول فرنگ

---

(۱) هرمز نیز خوانند * (۲) غالباً مسقط باشد *

به مکهٔ معظمه متردد بودند - در هنگام مراجعت از بندر جده بغارت برده - انواع ایذا و اهانت کمال به اهل اسلام رسانیدند * و بندر عادل‌آباد و فرابین - که تعلق به عادل شاه داشت - وقف آتش و خراب مطلق کردند * و بطریق تجارت در بندر دابل آمده خواستند که بخداع و فریب بران نیز دست تصرف دراز کنند * اما حاکم انجا خواجه علی‌الملک تاجر شیرازي - بر ارادهٔ شان مطلع شده - یک صد و پنجاه کسان فرنگیان معتبر را مقتول ساخته - باطفاي آتش فتنه پرداخت *

خیابان دویم در ذکر مسلط شدن نصاراي انگریز در ممالک بنگاله و دکهن وغیره *

معلوم ضمیر دانشوران اخبارپژوه باد که ازان تاریخي که جهازات جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه بدست نصاری گرفتار شد - فرستادن جهاز به بنادر عرب و عجم یکقلم موقوف کرد - زیرا که قول گرفتن از فرنگیان نیل ننگ و عار بر چهرهٔ همت عالي تصور کرد - و بي‌قول فرستادن باعث هلاک نفوس و تضییع اموال بود * اما امراي او مثل نواب عبدالرحیم خان خان‌خانان وغیره قول از فرنگیان گرفته سفائن را به بنادر روانه مي‌کردند * و چند گاه برین منوال گذشت * چون نورالدین محمد جهانگیر بر سریر سلطنت دهلي جلوس فرمود - فرقهٔ نصاراي انگریز را - که در معتقدات از فرقهٔ نصاراي پرتگال (و) فرانسیس وغیرهم

تخالف تمام دارند و تشنهٔ خون یکدیگر شده نسخهٔ منسوخهٔ عداوت را در همدیگر مي‌خوانند - علی الرغم آنها در ولایت سورت - که از جملهٔ ممالک گجرات است - جای سکونت داد * نخستین جائي که نصاری در سواحل بنادر هند جهت توطن اختیار کردند این بود * پیش ازین نصاراي انگریز هم کشتیهاي تجارت در بنادر هند آورده اجناس را فروخته معاودت بولایت خود مي‌کردند * و بعد ازان بتدریج در ممالک دکهن و بنگاله جا بجا کوٹهیهاي تجارت نصاراي انگریز هم بدستور نصاراي پرتگال و فرانسیس وغیره قائم گردید - و محصول بطور دیگران مي‌دادند * چون در عهد سلطنت اورنگزیب عالمگیر مصدر خدمات شایسته شدند - و فرمان احداث کوٹهیهاي تجارت در ممالک محروسه علي الخصوص احداث کوٹهي در بنگاله معه فرمان معافی محصول جهازات کمپني انگریز و گرفتن سه هزار روپیه در وجه محصول بخشبندر حاصل کردند - چنانکه در ذکر آبادي کلکته گذارش یافت - ازان وقت در ممالک بنگاله اقتدار نمایان پیدا کردند * و چون در سنه ۱۱۶۲ نواب مظفر جنگ نواسهٔ نظام الملک آصف‌جاه باغواي حسین‌دوست خان عرف چند - که از روٴساي[1] ارکات بود - نصاراي فرانسیس ساکن بولچري را رفیق خود ساخته - بر سر انورالدین خان شهامت‌جنگ گوپاموي -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي پیش لفظ روساي لفظ روي نوشته *

که از عهد نواب نظام الملک آصف‌جاه ناظم ارکات بود - بعزم انتزاع ملک ارکات شتافت - و جنگ عظیم درمیان آمد * نواب شهامت‌جنگ در میدان رزم پای شجاعت افشرده داد مردانگی داده مقتول گردید * و نواب نظام الدوله - خلف دویم نواب آصف‌جاه - که بعد وفات پدر بمسند ریاست ممالک دکهن جانشین بود - از اطلاع تخالف خواهرزاده با جمعیت هفتاد هزار سوار و یک لک پیاده بعزم تنبیه مظفر جنگ بر سمند عزیمت بر نشست * و به بندر بولچری رسیده - بست و ششم ربیع‌الآخر سنه ۱۱۶۳- صف جنگ آراسته فتحیاب گردید -و مظفر جنگ زنده دستگیر گردید * نظام الدوله موسم برسات در ارکات گذرانید* نصارای بولچری- با همت خان وغیره سوداران افاغنهٔ کرناٹک - که نوکران نظام‌الدوله بودند - ساختگی کرده - بطمع ملک و اموال فریب داده - چشم دل را از ملاحظهٔ حقوق تربیت نابینا ساختند * آن نمکحرامان کمر غدر و دغا بسته - باتفاق نصاراي بولچري - شب شانزدهم محرم سنه ۱۱۷۴ - شبخون زده - نواب نظام الدوله را (جام‌پیماي) رحیق مختوم شهادت ساختند * بعد شهادت نواب نظام‌الدوله افاغنه و نصاري نواب مظفر جنگ را بر مسند نشاندند * و مظفر جنگ با جماعهٔ افاغنه به بولچري رفته - و جمعي کثیر نصاراي فرانسیس را نوکر گرفته - اعتقاد(۱) خود ساخت * و هم در سال مذکور جمعیت

---

(۱) شاید که اعتضاد باشد - صفحه ۳۹۹ سطر ۱ بنگرند *

غفیر از افاغنه و نصاری گرفته عازم حیدرآباد شد * و بر سر ارکات مرور نموده - بملک افاغنه در آمد * از نیرنگی تقدیر - درمیان مظفر جنگ و افاغنه اختلاف واقع شده - بجنگ و پرخاش منجر گشت * و هفدهم ربیع الاول سنه مذکور بهمدیگر معرکهٔ قتال آراستند * از یک طرف مظفر جنگ و نصاراي فرانسیس و از طرف دیگر افاغنه صف‌آرا شدند * همت خان وغیره سرداران افاغنه - نتیجهٔ نمکحرامي یافته - مقتول شدند * و مظفر جنگ هم بزخم تیري - که در حدقهٔ چشم رسیده بود - سالک مسالک فنا گردید * بعد ازان نصاراي فرانسیس در رکاب امیرالممالک صلابت جنگ پسر سیوم آصف جاه اختیار ملازمت کردند * و سیکاکل و راج بندري وغیره باقطاع یافته - اقتدار کمال بهم رسانیدند * و در ممالک دکهن حکم ایشان نافذ و جاري گشت * فرقهٔ نصاراي فرانسیس - که از مدتها در بنادر دکهن آمد رفت مي‌کردند - پیش ازان کسی ایشان را نوکر نداشته بود * این مظفر جنگ است[1] که نصاراي فرانسیس را نوکر کرده بدیار اسلام آورد * چون نصارای فرانسیس باین اقتدار رسیدند - نصاراي انگریز - که تشنهٔ خون گروه فرانسیس اند - نیز حوصلهٔ دخل در ممالک پادشاهي بهم رسانیدند - و بر بعضی ممالک دکهن متصرف شدند - و قلعهٔ بندر سورت را

---

(۱) درنسخه‌هاي قلمي کیست *

بقبض اختیار خود آوردند - و در ممالک بنگاله کوتهیهای مستحکم قائم کردند * و ازانجا که فرانسیسیان - نواب انورالدین خان گرپاموي صاحب صوبهٔ ارکات را بقتل در آورده و شخصي را براي نام بسرداري برگزیده - در ممالک دکهن مسلط شده بودند - نواب محمد علي خان پسر نواب انورالدین خان با سرداران انگریز ساختگي نمود * و ایشان - بکومک و امداد نواب محمد علي خان پیش آمده - دقیقهٔ از لوازم امداد و اعانت فرو نگذاشتند - و باستیصال فرقهٔ فرانسیس کماینبغي پرداختند * و درسنه ۱۱۷۴ قلعهٔ بولچري را محاصره نموده از دست فرانسیس انتزاع نموده عمارات بولچري را منهدم ساخته قاع و هموار گردانیدند * و سیکاکل و راج بندري وغیره اماکن جاگیرات فرانسیس - که قیاس خلاص آن مکانات از وهم بیرون بود - خود مستخلص گردید * نواب محمد علي خان - بتوجهات سرداران انگریز بجاي پدر بر مسند ایالت ارکات متمکن گشته - بخطاب والاجاه امیرالهند محمد علي خان منصور جنگ مخاطب گردیده - باطاعت سرداران انگریز تن داده مدت العمر بعیش و عشرت مي‌گذرانید[1] * اکنون ملک ارکات هم بطور بنگاله بتصرف سرداران انگریز است * و چنانکه سابقاً مرقوم شد - چون سراج الدوله ناظم بنگاله از ناتجربه‌کاري خود سنگ در زنبورخانه زد - نا گزیر نتیجهٔ آن دید انچه دید *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي مي‌گذرانیدند *

و نواب جعفر علي خان - اينها را اعتقاد[1] خود ساخته در نظامت ممالک بنگاله سهيم و شريک خود نموده - در امورات ملکي دخيل ساخت * چون در سلطنت دهلي ضعف تمام راه يافته بود - در هر صوبه امرايان قابض شده دم استقلال مي زدند * اکنون از مدت يک قرن تمامي ولايت بنگاله و بهار و اوڈيسه در قبض و تصرف سرداران انگريز در آمده است * و در کلکته سرداري مخاطب به گورنر جنرل از ولايت ايشان آمده اقامت مي کنند[2] * و نائبان تحصيل و عدالت و فوجداري (و) تجارت از حضور خود تجويز نموده در هر جا مي فريسد - و کچهري خالصه در کلکته مقرر داشته تشخيص هر ضلع از قبل خود بند و بست مي کند - و نائبان و ضلعداران زرها تحصيل کرده ارسال کلکته مي نمايند * و چون در سنه ۱۱۷۸ بر نواب وزيرالممالک شجاع الدوله ناظم صوبهٔ اوده و الٰه آباد ظفرياب شدند - باز بهمديگر مصالحه نموده ملک وزير را باو مسلم داشتند * ازان وقت دران ملک هم دخيل شده - و ملک بنارس را ازان صوبه علٰحده کرده گرفتند * و افواج ايشان در ممالک وزير بطور نوکر حاضر بوده - در همگي امورات دخل دارند * والله اعلم - مآل اين حال بکجا انجامد * همچنين در ممالک دکن در قلعهٔ مندراج کوٹهي قديم و افواج سنگين مي باشد * و صوبهٔ ارکات در تصرف دارند * شهر گنجام

---

(۱) صفحه ۳۹۶ سطر ۱۹ بنگرند * (۲) در نسخه‌های قلمي مي کرد *

و برم‌پور و ایچهاپور و سیکاکل و اسحاق‌پتن و قلعهٔ قاسم‌کوته و راج بندر[1] و ایلور و مچهلي بندر و بجواره و قلعهٔ کوند بلي وغیرهم بطور جاگیر از نظام‌علي خان گرفته در تصرف دارند * و زمینداران این ملک پیش ایشان حاضر بوده مالگذاري مي‌نمایند * و هرگاه نظام علي خان را احتیاج بکومک مي‌شود - افواج سنگین همراه مي‌دهند - و بحسب ظاهر از حکم او سرتابي نمي‌ورزند * اما فرقهٔ نصاراي انگریز بحلیهٔ[2] دانائي و هنرمندي آراسته و و بحلهٔ مروت و اخلاق پیراسته اند * بدرستي عزم و کمال حزم و تدبیر رزم و لیاقت بزم بي‌عدیل - و به آئین عدالت‌گستري و رعیت‌پروري و ظالم‌گدازي و مظلوم‌نوازي بي‌نظیر اند * درستي قول بحدي که اگر سر برود زبان تغییر نکنند - و دروغ‌گو را در مجلس خود راه ندهند * سراسر فتوت و وفا و سراپا حلم و وقار اند * حرف دغل نیاموخته‌اند - و صحیفهٔ شرارت نخوانده‌اند * و با وجود مخالفت دیني متعرض دین و آئین و اسلام احدي نیستند *

گفتگـــوي کفر و دین آخر به یکجا مي کشد -
خواب یک خوابست - باشد مختلف تعبیرها *

---

(۱) پیش ازین راج بندری آورده * (۲) در نسخه‌هاي قلمي کلبه *

تمت بالخیر *

ADDENDA

TO

RIYAẒU-S-SALAṬIN.

ملحقات ریاض السلاطین

صفحه	سطر	کیفیه
۱	۶	بر صحیفه - بجایش برصفحه یا درصحیفه بهتر *
〃	۶ و ۷	امور انتظام - بجایش انتظام امور بهتر *
۲	۱۳	صلی الله و سلامه - بجایش صلوة الله و سلامه باید تا عطف درست آید *
〃	۱۵	السید - بجایش سید از روی نحو صحیح باشد *
۶	۷	در ممالک - بجایش بر ممالک بهتر *
۸	۱۱	ناج هات - مشکوک *
〃	〃 و ۱۲	تاپو شکر پور - مشکوک *
۱۱	۴	سابق - مشکوک *
۱۲	۶	بهشت و نه - بجایش بهشت یا نه بهتر *
۱۳	۱۵	از آشامیان - بجایش با آشامیان باید - صفحه ۱۰ سطر ۱۱ بنگرند *

صفحه	سطر	کیفیت
۱۹	۹	گداشته - بجای گماشته یا برگماشته بی معاوره *
۲۰	۱۷	بارندگي - بجای باریدگي بی محل *
۳۰	۱۹	آنرا مروت کرده - مشکوک *
۳۶	۵	چانک - در اصل چارنک *
۳۹	۵	ترونم - غالباً پرنم باشد *
۴۱	۵	ولی - بجایش بلی بهتر *
〃	۶	است - مخل وزن شعر - چنانکه طرف در صفحه ۹۷ سطر ۸ *
۴۲	۱۲	بموجب درخواست الخ - جمله بی ربط - صفحه ۲۵۸ سطر ۳ بنگرند *
〃	۱۶	مفاسید - جمع صحیح مفسدین یا فسده - صفحه ۴۳ سطر ۵ و ۶ بنگرند *
۴۶	۱۷	وسیل - بجایش سیل بهتر *
۴۹	۱۷	خدما و لوازم - بجای خدام و ملازمین آورده *
〃	۱۸	ذوالحجه - مراد از عشر ذی الحجه باشد *
۵۶	۱	شنگلدیپ - به بای موحده صحیح باشد - چنانکه در صفحه ۲۸ سطر ۴ *
۷۰	۸	اثنا - بجایش اثنین مناسب *
۷۱	۸	امرایان - بجای امرای خلاف فصاحت *

صفحه	سطر	کیفیت
۷۲	۱۵	اثنا - بجایش اثنین مناسب *
۷۶	۷	گردید - شاید که کردند باشد *
۷۸	۶	اقبال - غالباً اقیال باشد *
۸۰	۱	از جان - صفحه ۷۹ سطر ۱۱ و حاشیه (۴) بنگرند *
۹۷	۸	طرف - همچنان است در صفحه ۴۱ سطر ۶ *
۱۱۸	۱۸	ناصرالدین شاه و ناصر شاه - هردو در فرشته *
۱۲۲	۱۶	گذاره - بجای گذارا آورده *
۱۲۶	۴	اصراف - در نسخهٔ قلمی همچنین - بجایش اسراف بهتر *
۱۲۸	۹	کاری - بجایش کار بهتر *
۱۳۹	۱۳	بورثهٔ - بجایش بوراثت بهتر *
۱۴۲	۸ و ۹	اسیر - در غیاث اللغات بمعنی محبوس و حبس هردو نوشته - یا بجایش اسر که مصدر است بخوانند *
		نهیب - در غیاث اللغات بمعنی غارت نیز نوشته - یا بجایش نهب که مصدر است بخوانند - صفحه ۱۶۹ - ۲۱۲ - ۲۲۶ - ۳۳۹ - ۳۴۱ - ۳۵۲ - ۳۸۲ بنگرند *

صفحه	سطر	کیفیت
۱۵۷	۳	نزاعتی - در نسخهٔ قلمي نزعتی - غالباً نزعی یا نزاعی باشد - یا نزاعتی چنانکه صحیح کرده شده *
۱۶۲	۵	مقبل - بوسیده شده - شاید از پیشاني که جای بوسه زدن باشد عبارت کرده - یا غالباً بجایش مقتل باشد بمعني جائی که اگر کسی را درانجا زخم رسد بمیرد *
۱۷۰	۱۵	غائبانه - غالبانه باشد *
۱۸۷	۳	کریوه - یا گریوه خوانند *
۲۰۱	۱۴	متعذر - بجای معذور آورده - صفحه ۳۴۶ سطر ۱۸ نیز بنگرند *
۲۱۷	۳	استقامت - بجایش مجال استقامت بهتر *
۲۱۹	۱۵	و مفصفاً - در نسخهٔ قلمي همچنین - در قران مجید مفصفاً بدون و *
۲۲۹	۱۰	صف - اینجا بیکار *
۲۳۳	۴	مرخوص - همچنین در صفحه ۲۵۲ سطر ۳ - بجای مرخص *
۲۳۷	۱۳	سلاحدار - در نسخه های قلمي همچنین - برعایت وزن شعر سلحدار باید خواند *

صفحه	سطر	کیفیت
۲۳۹	۱۳	پهلویش - به پهلویش بهتر *
۲۳۹	۲۰	در آخر حاشیه (۲) اینقدر افزوده شود - صفحه ۳۱۹ سطر ۲ و صفحه ۳۲۳ سطر ۳ بنگرند *
۲۶۸	۲	سکنای - همچنین در صفحه ۲۸۰ سطر ۸ و صفحه ۳۳۴ سطر ۱۳ - بجای سکنهٔ *
۲۸۳	۱۳	نموده و رو - نموده - رو بهتر *
۲۸۴	۸	و نگهبان و حمال الخ - شاید که جمله چنان باشد - و اخراجات نگهبان و حمال وغیره از زمینداران الخ *
۲۸۵	٥	نالش مظلوم - بجایش مظلوم نالش بهتر *
〃	۹	عدالت گستر - شاید که عدالت گستري باشد *
۲۹۴	۱۹	در آخر حاشیه (۱) اینقدر افزوده شود - صفحه ۳۴۳ سطر ۸ بنگرند *
۳۰٥	۶	اصراف - بجای صرف آورده *
〃	۸	اشعاب - بجای شعاب آورده *
〃	〃	زلفه - یا مزلقه باشد - صفحه ۳۲۹ سطر ۷ بنگرند *
۳۰۷	۱۴	ساعي - اینجا بیکار *
۳۱۱	۱۷	چرگاه - شاید که چراگاه باشد *

صفحه	سطر	کیفیت
۳۱۳	۱۲	اظهار - شاید که خبر اظهار باشد *
۳۲۰	۱۹	در آخر حاشیه (۱) اینقدر افزوده شود - صفحه ۳۳۱ سطر ۳ بنگرند *
۳۳۱	۱۹	در آخر حاشیه (۱) اینقدر افزوده شود - صفحه ۳۲۰ سطر ۸ بنگرند *
۳۳۴	۱۵	اتبعه و الحقه - بجای تبعه و لحقه آورده - صفحه ۳۳۹ سطر ۹ و صفحه ۳۴۳ سطر ۴ نیز بنگرند *
۳۳۸	۱۴	داده - بجایش داد بهتر *
۳۴۰	۱۸	همت - حمیت باشد - صفحه ۳۲۲ سطر را بنگرند *
۳۴۲	۶	می‌کنند - می‌کردند بایستی گذاشت *
۳۴۵	۱۲	از خشکی الخ - جمله بی ربط *
۳۴۶	۱۸	متعذر - بجای معذور آورده - صفحه ۲۰۱ سطر ۱۴ بنگرند *
〃	۲۰	در آخر حاشیه (۱) اینقدر افزوده شود - صفحه ۳۵۱ سطر ۱۴ بنگرند *
۳۵۰	۱۱	هردو سردار - شاید که هردو سردار را باشد *
۳۵۴	۹	بغال - تفوّل یا تفاؤل یا فال باشد *

صفحه	سطر	کیفیت
۳۵۸	۳	حشرات - بجایش حشر صحیح *
۳۵۸	۶	که اینجا بی محل *
〃	۱۵	نواش محمد خان - نوازش احمد خان نیز آورده * صفحه ۳۶۲ سطر ۱۳ و صفحه ۳۶۵ سطر ۷ بنگرند *
۳۶۰	۲۰	در آخر حاشیه (۱) اینقدر افزوده شود - صفحه ۳۸۵ سطر ۱۳ بنگرند *
۳۶۵	۴	بدرماه - غالباً بدرماهۀ باشد *
۳۸۰	۱۸	نوشته - بجایش نوشتۀ بهتر *
۳۸۴	۱۵	درانجا هم - اینجا بیکار *
〃	۲۰	گردانید - بجای گردانیدند آورده *
۳۹۰	۵	کوله - شاید که گوه باشد - سطر ۹ پائین و صفحه ۳۸۸ سطر ۱ بنگرند *
〃	۸	عازم - اینجا بیکار *
۳۹۱	۱۶	تعهد - غالباً بعهد باشد *
۳۹۴	۷	کسان - بجای کس آورده *
۳۹۷	۱۱	اقطاع - مشکوک *
〃	۱۳	که - اینجا بیکار *

صفحه	سطر	کیفیت
۳۹۸	۱	بقبض اختیار - بجایش بقبـــض و اختیار یا بقبضهٔ اختیار بهتر *
۳۹۹	۹	می فریسد - بجای می فرستد آورده *

INDEX.

فہرست

ا

آدم — شف سید آدم بارهه *

آرام شاه ... ... ۷۰ *

* آشام ... ۱۰ — ۱۲ — ۱۳ — ۴۵ — ۱۳۴ — ۲۰۸ —
۲۰۹ — ۲۱۸ — ۲۱۹ — ۲۲۰ — ۲۲۱ — ۲۵۳ *

آصف‌الدوله ... ... ۲۲۶ — ۲۷۳ —
... ... شف اسد خان آصف‌الدوله رکن‌السلطنت *

آصف‌الدوله اسد خان ... ... ۲۶۶ —
... ... شف اسد خان آصف‌الدوله رکن‌السلطنت *

آصف جاه ... ... ۳۳۲ — ۳۹۶ — ۳۹۷ —
شف آصف جاه نظام‌الملک و نظام‌الملک آصف جاه *

آصف جاه آصف خان ... ... ۲۰۷ —
... ... شف آصف خان *
آصف جاه نظام‌الملک ... ... ۳۲۵ —
شف آصف جاه و نظام‌الملک و نظام‌الملک آصف جاه *
آصف خان ... ... ۱۸۳ — ۱۸۴ — ۱۸۵ —
... ... شف آصف جاه آصف خان *
آقا بابا کوچک ... ... ۳۲۴ *
آقا صادق ... ... ۳۰۰ — ۳۰۱ *
* آگره ... ... ۱۴۵ — ۱۴۸ —
... ... شف اکبرآباد *
آئینه خان (کشمیري) ... ... ۱۷۳ *
ابا بکر ... ... ۱۸۱ *
ابتگین (مو دراز) ... ... ۷۶ — ۷۷ —
... ... شف امین خان *
ابراهیم (زردشت) ... ... ۵۵ *
ابراهیم بیگ ... ... ۱۴۵ *
ابراهیم خان ... ۱۹۰ — ۱۹۲ — ۱۹۳ — ۱۹۴ — ۱۹۵ —
... ... شف ابراهیم‌خان فتح جنگ *
ابراهیم خان — (خلف علي مردان خان) ... ۲۲۳ — ۲۲۸ *
ابراهیم خان سور ... ... ۱۵۳ *

ابراهيم خان فتح جنگ ... ... ١٨١ — ١٩١ — ١٩٧ —
... ... شف ابراهيم خان *
ابراهيم سقا (شاه -) ... ... ٢٤٠ *
ابراهيم شرقي ... ... ١١١ — ١١٢ — ١١٣ — ١١٤ *
ابراهيم لودي ... ... ١٣٦ — ١٣٧ *
ابردهن ... ... ٦٥ —
... ... شف برهمن‌گدهي *
ابوالحسن (تانا شاه) ... ... ٢٢٣ *
ابوالحسن (خواجه -) ... ... ١٨٥ *
ابوالحسن (مير -) ... ... ٣٤٤ — ٣٤٥ *
ابوالفتح ناصرالدين محمد شاه غازي ... ... ٢٧٦ —
... ... شف روشن‌اختر *
ابوالفضل علامي ... ... ١٧٤ — ١٨٣ *
ابوالمظفر شهاب‌الدين شاه‌جهان ... ... ٢٠٦ —
... ... شف شاه‌جهان *
ابوتراب ... ... ٢٦٣ — ٢٦٤ *
ابوتراب خان ... ... ٣٦٨ *
* اترا كول ... ... ١١ — ١٣ *
* اجمير ... ... ١٨٦ — ٢٨١ *
اچهه (شيخ -) ... ... ١٧٥ — ١٧٧ *

احتشام خان ... ... ۲۱۶ — ۲۲۰ *
احسن‌الله خان ... ۲۷۷ — ۲۷۹ — ۲۸۶ — ۲۸۷ — ۲۹۴ *
احسن‌قلي خان — (در صفحه ۳۴۳ حسین‌قلي‌خان) ... ۳۵۶ *
احمد — شف حاجي احمد *
احمد [صلعم] ... ... ۲ *
احمد بيگ (خان) ... ۱۸۱ — ۱۹۰ — ۱۹۲ — ۱۹۳ —
... ... ۱۹۵ —
... ... شف احمد خان *
احمد خان ... ... ۱۹۲ — ۱۹۳ —
... ... شف احمد بيگ (خان) *
احمد شاه — (پسر جلال‌الدين جدو) ... ۱۱۷ — ۱۱۸ *
اختيارالدين محمد بختيار (خلجي) ... ۵۴ — ۵۹ — ۶۰ —
... ... ۶۴—۶۹ —
... ... شف بختيار *
ادبار — (نام فيل كالاپهاڑ) ... ... ۱۶۸ *
ادسر ... ... ۵۲ *
* ادهوه ... ... ۳۷۵ — ۳۸۳ — ۳۸۴ *
اذني (جارج -) ... ... ۳ — ۵۰ *
* اذيسه — شف اوڈيسه *
ارامنه — ارمنيه ... ... ۳۷ — ۲۷۸ *

* ارخنگ ... ... ۱۴ — ۳۶ — ۲۱۸ — ۲۲۰ *
ارخنگان ... ... ۱۵ *
ارسلان خان ... ... ۷۴ *
* ارکات ... ۳۹۵ — ۳۹۶ — ۳۹۷ — ۳۹۸ — ۳۹۹ *
* اسحاق پتّن ... ... ۴۰۰ *
اسحاق خان ... ... ۲۹۷ *
اسدالله — (زمیندار بیربهوم) ... ... ۲۵۳ *
اسدالله ... ... ۲۷۴ —
... ... شف اسدالله سرفراز خان *
اسدالله سرفراز خان ... ... ۲۷۵ —
... ... شف اسدالله و سرفراز خان *
اسد خان ... ... ۲۶۶ —
... ... شف اسد خان آصف‌الدوله رکن‌السلطنت *
اسد خان آصف‌الدوله رکن‌السلطنت ... ... ۲۷۳ —
... شف آصف‌الدوله و آصف‌الدوله اسد خان و اسد خان *
* اسدنگر ... ... ۲۷۵ —
... ... شف خاص تعلق *
اسفندیار ... ... ۲۶۸ *
* اسلام‌آباد ... ... ۶ — ۴۶ — ۲۴۹ —
... ... شف چاتگام *

اسلام خان ... ۱۷۴ — ۱۷۵ — ۱۸۰ — ۱۸۱ — ۲۰۸ —
... ... ۲۰۹ — ۲۱۶ *
اسلام شاه ... ... ۱۴۸ —
... ... شف جلال خان *
اسمٰعیل (صفوي) ... ... ۱۷۱ *
* اسیر ... ... ۱۸۸ *
اشرف (سید -) ... ... ۱۳۱ *
اعتقاد خان ... ... ۲۰۹ *
اعزازالدوله عطاءالله خان ثابت جنگ ... ... ۳۶۰ —
... ... شف عطاء الله خان *
اعظم خان ... ... ۲۰۷ — ۲۰۸ — ۲۰۹ — ۳۰۵ *
اعظم شاه — (خلف عالمگیر) ... ... ۲۹۳ *
افاغنه — افغان — افغانان ... ۱۲۸ — ۱۳۳ — ۱۳۴ —
۱۳۶ — ۱۴۰ — ۱۴۵ — ۱۴۶ — ۱۴۷ — ۱۵۱ —
۱۵۸ — ۱۶۳ — ۱۶۴ — ۱۶۵ — ۱۶۷ — ۱۶۸ —
۱۶۹ — ۱۷۰ — ۲۲۴ — ۲۲۹ — ۲۳۰ — ۲۳۱ —
۲۳۵ — ۲۳۶ — ۲۳۷ — ۲۳۹ — ۲۴۰ — ۲۴۱ —
۲۹۵ — ۲۹۶ — ۳۰۵ — ۳۰۹ — ۳۱۵ — ۳۱۶ —
۳۱۸ — ۳۲۰ — ۳۲۴ — ۳۲۶ — ۳۳۰ — ۳۳۱ —
۳۳۶ — ۳۳۷ — ۳۳۸ — ۳۴۱ — ۳۴۶ — ۳۵۳ —

٣٥٤ — ٣٥٧ — ٣٥٨ — ٣٥٩ — ٣٦٠ — ٣٦١ —

... ... ٣٩٦ — ٣٩٧ *

افتخار خان ... ... ١٧٥ — ١٧٧ — ١٩٥ *

افراسياب ... ... ٥٦ — ٥٧ — ٥٨ *

افراسياب خان ... ... ٢٦٨ — ٢٦٩ —

... ... شف ميرزاي اجميري *

افضل خان ... ... ١٧٤ — ١٨٣ *

افغان — افغانان — شف افاغنه *

اكبر ... ٧ — ١٥ — ٣٠ — ٤٦ — ١٥٦ — ١٥٧ — ١٥٩ —

... ... ١٦٧ — ١٦٨ — ١٦٩ —

... ... شف جلال الدين محمد اكبر *

اكبر — (بن عالمگير) ... ... ٢٧٥ *

* اكبرآباد ... ١٤٥ — ١٤٧ — ١٤٨ — ١٥٢ — ١٧٠ —

١٧٢ — ١٨٠ — ١٨٤ — ١٨٦ — ٢١١ — ٢٧٢ —

... ... ٢٧٣ — ٢٧٥ — ٢٧٦ —

... ... شف آگره *

* اكبرنگر ٤٩ — ١٩١ — ١٩٢ — ٢٠٢ — ٢٠٩ — ٢١٢ —

٢١٦ — ٢١٧ — ٢٢٦ — ٢٣٤ — ٢٣٩ — ٢٦٩ —

٢٨٤ — ٢٩٤ — ٣٠٩ — ٣١٠ — ٣٤٥ — ٣٤٦ —

٣٤٩ — ٣٥٢ — ٣٦١ — ٣٦٥ — ٣٦٩ — ٣٧٣ —

... ... ۳۸۳ *
* اکذاله ... ... ۹۶ — ۹۷ — ۱۰۰ — ۱۳۳ — ۱۳۵ *
اکرم خان (سید -) ... ... ۲۵۲ — ۲۶۳ *
* اکفاکه ... ... ۱۳۸ *
الغخان ... ... ۹۰ —
... ... شف محمد شاه (تغلق) *
الٰه‌آباد ... ۲۶ — ۲۷ — ۱۹۵ — ۱۹۶ — ۱۹۷ — ۲۲۸ —
... ... ۲۳۳ — ۲۶۸ — ۳۹۹ *
الٰه یار خان ... ... ۱۹۵ *
الیاس — شف حاجي الیاس *
الیاس خان ... ... ۱۵۲ *
الیمان ... ... ۲۷۷ — ۲۷۸ — ۲۷۹ *
امام‌الدین ... ... ۲۸۶ *
امان — شف محمد امان *
اماني — شف حفیظ الله *
* اماني گنج ... ... ۳۵۸ *
امتیاز خان — (خالص تخلص) ... ... ۳۷۹ *
امید راي — شف رای رایان امید رای *
امیرالامرا ... ... ۲۶۶ — ۲۷۳ —
... ... شف امیرالامرا ذوالفقار خان *

امیرالامرا ... ... ۲۲۲ — ۲۲۳ —
... ... شف امیرالامرا شائسته خان *
امیرالامرا ذوالفقار خان ... ... ۲۶۶ — ۲۷۳ —
... ... شف امیرالامرا *
امیرالامرا شائسته خان ... ... ۲۸۱ — ۳۰۳ —
... ... شف امیرالامرا و شائسته خان *
امیرالامرا صمصام‌الدوله خان دوران خان بهادر ... ۲۸۹ —
... شف خان دوران خان و صمصام‌الدوله خان دوران *
امیرالممالک صلابت جنگ ... ... ۳۹۷ *
امیر بیگ ... ... ۳۷۰ *
امیر حسین ... ... ۳۹۰ *
امیر خان (کلان) ... ... ۴۲ *
امین — شف محمد امین *
امین خان — شف محمد امین خان *
امین خان ... ... ۷۶ — ۷۷ —
... ... شف ابتگین (مودراز) *
انتوني (فرنگي) ... ... ۳۱۱ *
اندلي (عدلي) ... ... ۱۹۱ *
اندیل (ملک - حبشي) ... ۱۲۰ — ۱۲۱ — ۱۲۲ — ۱۲۳ —
... ... ۱۲۴ — ۱۲۵ — ۱۲۶ —

... ... شف فیروز شاه *
انگریز — انگریزان ... ۶ — ۳۳ — ۳۴ — ۳۶ —
۳۷ — ۳۸ — ۴۰ — ۴۱ — ۲۷۷ — ۲۸۴ —
۲۹۴ — ۲۹۵ — ۳۶۵ — ۳۶۶ — ۳۶۹ — ۳۷۰ —
۳۷۱ — ۳۷۲ — ۳۷۳ — ۳۷۵ — ۳۷۶ — ۳۷۹ —
۳۸۰ — ۳۸۱ — ۳۸۲ — ۳۸۳ — ۳۸۴ — ۳۸۵ —
۳۸۶ — ۳۸۷ — ۳۹۴ — ۳۹۵ — ۳۹۷ — ۳۹۸ —
... ... — ۳۹۹ — ۴۰۰ *
انور (خواجه -) ... ... ۲۳۵ — ۲۳۶ — ۲۳۷ *
انور (سید - جونپوري) ... ... ۲۷۰ *
انور (شیخ -) — پسر حضرت قطب‌العالم ... ۱۱۴ — ۱۱۵ —
... ... ۱۱۶ *
انورالدین خان ... ... ۳۹۸ —
... ... شف انورالدین خان شهامت جنگ *
انورالدین خان شهامت جنگ ... ... ۳۹۵ —
... ... شف انورالدین خان و شهامت جنگ *
* اوچالن (سرای -) ... ... ۳۴۰ *
* اوده ... ۶۱ — ۷۲ — ۷۶ — ۷۷ — ۱۹۶ — ۲۲۸ — ۲۳۳ —
... ... ۲۶۸ — ۳۷۹ — ۳۸۵ — ۳۹۹ *
اودي نرائن ... ... ۲۵۶ *

* اوڈیسہ ... ۷ — ۱۵ — ۱۶ — ۱۷ — ۳۱ — ۳۹ — ۱۳۳ —
۱۵۳ — ۱۵۴ — ۱۶۰ — ۱۶۳ — ۱۶۸ — ۱۸۱ —
۱۸۳ — ۱۹۰ — ۱۹۶ — ۲۴۴ — ۲۴۶ — ۲۴۹ —
۲۵۱ — ۲۵۲ — ۲۶۳ — ۲۷۴ — ۲۷۶ — ۲۸۸ —
۲۹۳ — ۲۹۷ — ۲۹۸ — ۲۹۹ — ۳۰۱ — ۳۰۲ —
۳۰۶ — ۳۲۵ — ۳۲۷ — ۳۲۸ — ۳۳۰ — ۳۳۳ —
۳۳۵ — ۳۳۸ — ۳۳۹ — ۳۴۸ — ۳۵۶ — ۳۶۱ —
... ... ۳۶۲ — ۳۶۳ — ۳۷۴ — ۳۹۹ *
* اورنگ آباد ... ... ۳۱۱ *
اورنگزیب ... ۳۱ — ۳۶ — ۴۲ — ۴۳ — ۴۵ — ۲۱۳ —
... ... ۲۲۰ — ۲۵۷ — ۲۸۵ —
... ... شف اورنگزیب عالمگیر *
اورنگزیب عالمگیر ... ۳۰ — ۲۱۲ — ۲۱۳ — ۲۱۵ — ۲۲۳ —
... ... ۲۶۵ — ۲۹۳ — ۳۹۵ —
... ... شف اورنگزیب و عالمگیر *
اوغل بیگ ... ... ۶۱ *
اولغدیز ... ۴۱ — ۲۲۴ — ۲۲۵ — ۲۶۰ — ۲۶۱ — ۲۷۷ —
... ... ۲۹۴ — ۳۴۴ *
ایاز (ملک -) ... ... ۳۹۰ *
ایبک ... ... ۵۹ *

* ایچهاپور ... ... ۴۰۰ *
* ایران ... ۳۳ — ۵۵ — ۵۶ — ۱۵۴ — ۱۸۲ — ۳۰۳ —
... ... ۳۰۸ — ۳۲۸ *
ایرج خان — شف محمد ایرج خان *
ایزد سنگه ... ... ۲۱۱ *
* ایلور ... ... ۴۰۰ *
ایمنه بیگم ... ... ۳۷۶ — ۳۷۷ —
... ... شف ایمنه خانم *
ایمنه خانم ... ... ۳۲۶ —
... ... شف ایمنه بیگم *

ب

بابا کوچک — شف آقا بابا کوچک *
بابر ... ... ۱۳۵ — ۱۳۶ — ۱۳۷ *
باربگ (خواجه سرا) ... ... ۱۲۰ — ۱۲۷ —
... ... شف سلطان شاهزاده *
* باربگ آباد ... ... ۲۶ — ۴۷ *
باربگ برس ... ... ۷۹ — ۸۰ — ۸۲ *
باربگ شاه — (پسر ناصر شاه) ... ... ۱۱۸ — ۱۱۹ *
باجپي راؤ (پندت) ... ... ۳۵۳ *
* بارہ بانکي ... ۱۶ — ۱۷ — ۳۲۸ — ۳۳۳ — ۳۴۸ — ۳۶۱ *

* بارهه ... ١٧٥ — ١٧٧ — ٢٦٨ — ٢٧٢ — ٢٧٥ — ٢٧٦ —
... ... ٣٣٠ *
* باژه ... ... ٣٥٩ — ٣٧٥ *
* بازوها (سركار -) ... ... ٢٧ — ٤٨ *
باقر (ميرزا -) — باقرخان (ميرزا -) ... ٣٣٠ — ٣٣٢ —
٣٣٤ — ٣٣٥ — ٣٣٦ — ٣٣٨ — ٣٧٦ — ٣٧٧ —
... ... شف محمد باقر (ميرزا - خان) *
باقرخان (كلان) ... ... ٢٨٦ *
باقرعلي خان ... ... ٣١٨ —
... ... شف محمد باقر (مير - خان) *
بالاجي راؤ ... ... ٣٥٣ *
بال كشن (راى -) ... ... ٢٨٩ *
* بالوچر ... ... ٣٤٩ *
* باليسر ... ... ٣٢٨ — ٣٣٢ — ٣٣٥ — ٣٣٨ *
* بانگي بازار ... ... ٢٧٧ *
بايزيد (صوفي -) ... ... ٢٤٢ *
بايزيد خان ... ... ١٥٥ *
ببر ... ... ٣٢٠ *
* ببنيه (؟) ... ... ٣٧٣ *
* بتيا ... ... ٢٩٦ *

* بنّهوريه ... ... ۱۱۰ *
* بجبجيا ... ... ۳۶۶ *
* بجواره ... ... ۴۰۰ *
بجي سنگه ... ... ۳۱۱ — ۳۲۱ — ۳۲۲ *
بچه — (نام فيل) ... ... ۱۷۸ *
* بحر هند ... ... ۳۸۸ *
بختاور سنگه ... ... ۳۱۰ *
بختيار ... ۶۰ — ۶۱ — ۶۲ — ۶۳ — ۶۴ — ۶۵ — ۶۶ —
... ... ۶۷ — ۶۸ — ۶۹ — ۷۱ — ۱۶۳ —
... ... شف اختيار الدين محمد بختيار (خلجي) *
* بداؤن ... ... ۶۴ *
بدرالاسلام ... ... ۱۱۰ *
بدرالدين (فتحپوري) ... ... ۱۷۴ *
بدر ديوانه (ملک -) ... ... ۱۲۷ —
... ... شف سيدهي بدر ديوانه *
بدلي پهوکن ... ... ۲۲۱ *
بديع الزمان ... ... ۳۰۵ — ۳۰۶ — ۳۱۸ *
* برار ... ... ۳۳۹ *
بربر — (پسر حام) ... ... ۱۹ *
برخوردار — (پسر خواجه نقشبندي) ... ... ۲۰۴ *

* برداوان ... ... ٦١ *
* بردوان ١٧٢ — ١٩٠ — ٢٢٤ — ٢٢٥ — ٢٢٦ — ٢٢٨ —
٢٣٢ — ٢٣٤ — ٢٣٥ — ٢٤٠ — ٢٤١ — ٢٤٢ —
٢٤٣ — ٢٤٩ — ٢٨٠ — ٣٠٦ — ٣٣١ — ٣٣٥ —
٣٤٠ — ٣٤١ — ٣٤٢ — ٣٤٨ — ٣٥٢ — ٣٧٦ —
... ... ٣٨٢ *
* بردة ... ... ٢٢٤ *
برگي ... ... ٣٤٩ *
* برم‌پور ... ... ٤٠٠ *
* برمهاپتر ... ... ١٠ — ١١ — ١٢ — ٢٧ *
برهان‌الملک ... ... ٣٠٨ *
* برهانپور ... ١٨٢ — ١٨٨ — ١٨٩ — ٢٩٠ — ٢٩٤ *
برهان نظام شاه... ... ... ٣٩٢ *
* برهمن‌گدهي ... ... ٦٥ —
... ... شف ابردهن *
بسنت (خواجه -) ... ... ٣٠٦ — ٣١٣ — ٣١٩ *
* بشن پور ... ... ٢٤٨ — ٢٤٩ — ٢٥٣ *
* بصره ... ... ٢٨١ *
* بغداد ... ... ٢٨١ *
بغرا خان ... ... ٧٨ — ٨٢ — ٨٥ — ٨٧ —

... ... شف ناصرالدین *
بکرماجیت — (ملازم شاهجهان) ... ... ۱۸۵ — ۱۸۶ *
* بکسر ... ... ۳۸۱ *
* بگلا (سرکار -) ... ... ۴۶ *
بلال سین ... ... ۵۲ *
بلبن ... ... ۸۱ — ۸۵ —
... ... شف غیاث الدین بلبن *
* بلکته ... ... ۳۱۱ *
بلند خان ... ... ۳۳۶ *
بلیسر خان ... ... ۳۳۶ *
* بنارس ... ۲۷ — ۳۴ — ۶۰ — ۹۶ — ۲۱۰ — ۲۱۱ —
... ... ۲۶۸ — ۳۸۱ — ۳۹۹ *
بنجاره ... ... ۲۹۵ — ۲۹۶ *
* بنداسل ... ... ۲۴۱ *
* بندرابن ... ... ۲۸۵ — ۲۸۶ *
بندي — شف میرزا بندي *
بنگ — (پسر هند) ... ... ۱۹ — ۲۰ — ۵۱ *
* بنگ ... ... ۲۰ — ۲۸ — ۲۹ — ۳۹ — ۹۴ —
... ... شف بنگاله *
* بنگاله ... ۴ — ۵ — ۶ — ۷ — ۸ — ۱۰ — ۱۱ — ۱۴ —

١٥ — ١٨ — ٢٠ — ٢١ — ٢٦ — ٢٨ —

٣١ — ٣٢ — ٣٣ — ٣٦ — ٣٧ — ٣٨ —

٣٩ — ٤٤ — ٤٦ — ٤٧ — ٤٩ — ٥١ —

٥٢ — ٥٣ — ٥٤ — ٥٥ — ٥٦ — ٥٧ —

٥٨ — ٥٩ — ٦٠ — ٦٣ — ٦٤ — ٦٩ —

٧٠ — ٧١ — ٧٢ — ٨٠ — ٨٤ — ٨٩ —

٩٠ — ٩١ — ٩٢ — ٩٣ — ٩٤ — ٩٥ —

٩٦ — ٩٨ — ٩٩ — ١٠٠ — ١٠٥ — ١٠٦ —

١٠٩ — ١١٠ — ١١٢ — ١١٣ — ١١٨ — ١١٩ —

١٢٥ — ١٢٨ — ١٣١ — ١٣٢ — ١٣٣ — ١٣٤ —

١٣٥ — ١٣٧ — ١٤٠ — ١٤١ — ١٤٢ — ١٤٣ —

١٤٤ — ١٤٥ — ١٤٦ — ١٤٧ — ١٤٨ — ١٥٠ —

١٥١ — ١٥٢ — ١٥٣ — ١٥٤ — ١٥٥ — ١٥٦ —

١٥٩ — ١٦٣ — ١٦٤ — ١٦٧ — ١٦٨ — ١٦٩ —

١٧٠ — ١٧١ — ١٧٢ — ١٧٣ — ١٧٤ — ١٧٥ —

١٧٩ — ١٨١ — ١٨٣ — ١٩٠ — ١٩١ — ١٩٥ —

١٩٦ — ١٩٧ — ٢٠١ — ٢٠٢ — ٢٠٣ — ٢٠٥ —

٢٠٦ — ٢٠٧ — ٢٠٨ — ٢٠٩ — ٢١٠ — ٢١٢ —

٢١٣ — ٢١٩ — ٢١٧ — ٢٢٢ — ٢٢٣ — ٢٢٤ —

٢٢٦ — ٢٢٩ — ٢٣٣ — ٢٣٤ — ٢٤٤ — ٢٤٥ —

۲۴۶ — ۲۴۹ — ۲۵۰ — ۲۵۱ — ۲۵۲ — ۲۵۴ —
۲۵۶ — ۲۵۷ — ۲۵۸ — ۲۶۳ — ۲۶۵ — ۲۶۷ —
۲۶۸ — ۲۶۹ — ۲۷۳ — ۲۷۴ — ۲۷۶ — ۲۷۷ —
۲۸۰ — ۲۸۴ — ۲۸۸ — ۲۸۹ — ۲۹۰ — ۲۹۳ —
۲۹۴ — ۲۹۸ — ۳۰۷ — ۳۰۸ — ۳۰۹ — ۳۱۰ —
۳۱۱ — ۳۲۴ — ۳۲۵ — ۳۲۶ — ۳۲۷ — ۳۳۰ —
۳۳۴ — ۳۳۵ — ۳۳۸ — ۳۳۹ — ۳۴۰ — ۳۴۸ —
۳۴۹ — ۳۵۲ — ۳۵۳ — ۳۵۵ — ۳۵۶ — ۳۵۸ —
۳۶۰ — ۳۶۱ — ۳۶۳ — ۳۶۵ — ۳۷۴ — ۳۷۹ —
۳۸۱ — ۳۸۲ — ۳۸۳ — ۳۸۴ — ۳۸۶ — ۳۹۳ —
... ... ۳۹۵ — ۳۹۸ — ۳۹۹ —
... ... شف بنگ *
بنگالي — بنگاليان ... ۲۲ — ۳۷ — ۴۱ — ۱۲۸ *
بني اسرائيل ... ... ۳۷۸ *
* بوڈھي گنگا ... ... ۴۵ *
* بولچری ... ... ۳۹۵ — ۳۹۶ — ۳۹۸ *
بهادر (سلطان - گجراتي) ... ... ۱۳۸ — ۳۹۲ *
بهادر (شيخ - نارنولي) ... ... ۳۶۸ *
* بهادر پور ... ... ۲۱۱ *
بهادر خان ... ... ۸۹ —

... ... شف بهادر شاه *
بهادر شاه ... ... ٨٩ — ٩٠—
... ... شف بهادر خان *
بهادر شاه ... ... ١٤٩ — ١٥٠ — ١٥١—
... ... شف خضر خان *
بهادر شاه ... ... ٢٣٣ — ٢٦٦ — ٢٧٥—
... ... شف محمد معظم شاه عالم بهادر شاه *
* بهار ... ٧ — ٢٦ — ٢٨ — ٣٩ — ٤٣ — ٤٤—
٦٠ — ٦١ — ٦٢ — ٦٣ — ٦٤ — ٧٠—
٨٦ — ٩٩ — ١١١ — ١٤٠ — ١٤١ — ١٤٢—
١٤٣ — ١٤٧ — ١٥٣ — ١٥٧ — ١٦٤ — ١٦٨—
١٩٩ — ١٧٤ — ١٨٣ — ١٨٤ — ١٩٥ — ١٩٦—
١٩٧ — ٢٠١ — ٢١٠ — ٢١٢ — ٢٢٨ — ٢٢٩—
٢٣٣ — ٢٣٤ — ٢٥٠ — ٢٦٧ — ٢٩٥ — ٣٢٦—
٣٤٩ — ٣٦٣ — ٣٧٤ — ٣٧٩ — ٣٨٢ — ٣٩٩ *
بهاسكر (پنڈت) ... ٣٣٩ — ٣٤٣ — ٣٤٥ — ٣٤٧—
... ٣٤٨ — ٣٤٩ — ٣٥٠ — ٣٥١ — ٣٥٢ *
* بهاگلپور ... ... ٣٤٩ *
بهاگيرت ... ... ٥١ *
* بهاگيرتي ... ٢٦ — ٣٠ — ٣٧ — ٤١ — ٢٩٢—

... ... ۲۹۸ — ۳۴۳ — ۳۴۶ *
بهاءالدین (برقنداز) ... ... ۱۸۷ *
* بهته ... ... ۲۹ — ۱۳۴ — ۱۴۲ *
* بهراج ... ... ۲۸ *
* بهرال ... ... ۳۷۳ *
بهرام ... ... ۳۱۸ *
بهرام خان ... ... ۹۱ — ۱۶۴ —
... شف تاتار خان — (پسر خواندهٔ غیاث الدین) *
* بهرائچ ... ... ۱۳۷ *
بهروج — (پسر نهروال) ... ... ۲۰ *
بهگوتي داس (رای -) ... ... ۲۲۰ *
بهلیه ... ۳۰۹ — ۳۱۰ — ۳۱۵ — ۳۱۶ — ۳۱۸ —
۳۲۰ — ۳۲۴ — ۳۲۶ — ۳۳۲ — ۳۳۵ — ۳۴۱ —
... ... ۳۴۶ — ۳۵۴ *
* بهمنیه ... ... ۳۱۱ *
* بهواژه ... ... ۲۹۶ *
بهوپال — (نام شخصی) ... ... ۵۲ *
بهوپت رای ... ... ۲۵۹ *
* بهونّدت ... ... ۹ — ۴۷ — ۲۲۱ *
بهونّدیه ... ... ۹ *

* بهوجپور ... ... ۲۹۶ — ۳۸۳ *
بهوج رای ... ... ۷۸ *
* بهوسنه ... ... ۲۴۹ — ۲۶۳ — ۲۶۴ *
* بهیتر بند ... ... ۸ *
بهیم (راجه -) ... ... ۱۹۵ — ۱۹۷ — ۱۹۹ *
* بیتالی ... ... ۶۱ *
بید ... ... ۵۲ *
بیدار (ملک - خلجی) ... ... —۹۰
... ... شف قدر خان *
* بیربهوم ... ... ۲۴۹ — ۲۵۲ — ۲۵۳ — ۳۰۵ — ۳۱۸ —
... ... ۳۲۱ — ۳۵۳ — ۳۷۶ — ۳۸۳ *
بیرشاه ... ... ۴۳ *
بیرم بیگ (بخشی) ... ... ۱۸۷ — ۱۸۹ — ۱۹۶ *
بیرم خان (نواب -) ... ... ۳۶۳ *
* بیرنگر ... ... ۴۲ — ۴۳ — ۳۶۸ —
... ... شف دهرم پور *
* بیکنتهپور ... ... ۳۵۹ *
بیم نرائن ... ... ۲۱۸ *

پ

* پات گانون ... ... ۸ *

* پاٹ پسار ... ... ۳۰۰ *
پانچو ... ... ۳۱۱ — ۳۲۱ — ۳۲۲ *
* پپلي ... ... ۱۹۰ *
* پٹنه ... ۱۵۶ — ۱۵۸ — ۱۵۹ — ۱۶۷ — ۱۷۴ — ۱۹۵ —
... ... ۲۰۱ — ۲۰۵ — ۲۱۰ — ۲۱۲ — ۲۵۰ —
... ... شف عظیم آباد *
* پچیٹ ... ... ۲۴۹ *
* پدا ... ... ۲۶ — ۴۵ *
* پرتگال ... ... ۳۸۸ — ۳۹۴ — ۳۹۵ *
پرتگیز ... ... ۶ — ۳۳ — ۲۰۷ *
* پرسوتم ... ... ۱۸ — ۳۰۲ — ۳۳۳ — ۳۳۸ *
پرویز (شاهزاده -) ... ۱۸۴ — ۱۸۶ — ۱۸۷ — ۱۹۵ —
... ... ۱۹۷ — ۲۰۲ — ۲۰۴ *
پسر جلال الدین بن محمد خان - نامش معلوم نشد ... ۱۵۱ *
* پگلہ گھاٹ ... ... ۲۱۸ *
* پلاسي ... ... ۳۷۰ — ۳۷۱ — ۳۸۳ *
* پنڈوہ ... ۴۹ — ۹۴ — ۹۵ — ۹۶ — ۱۰۰ — ۱۰۱ —
... ۱۰۵ — ۱۱۶ — ۱۱۷ — ۱۳۳ — ۱۳۵ — ۲۸۱ *
* پوپ تھل ... ... ۲۸۰ *
پورب — (پسر هند) ... ... ۱۹ — ۲۰ *

* پورنیه ... ۴۲ — ۴۳ — ۴۴ — ۴۵ — ۲۵۸ — ۳۶۰ —
۳۶۶ — ۳۶۷ — ۳۶۹ — ۳۷۲ — ۳۷۴ — ۳۷۷ —
... ... شف حویلي (پرگنه -) *
* پوشکر پور ... ... ۸ *
* پهلوار (گهاٹ -) ... ... ۳۲۸ — ۳۲۹ — ۳۳۵ *
پهوکن ... ... ۲۲۱ —
... ... شف بدلي پهوکن *
پیارن (میرزا -) ... ... ۳۴۴ *
* پیاز باري ... ... ۳۰ *
پیران (ویسه) ... ... ۵۶ — ۵۷ *
پیر خان ... ... ۲۹۴ — ۲۹۴ —
... ... شف شجاع قلي خان *
* پیگو ... ... ۱۴ *
پیگوان ... ... ۱۵ *

ت

تاتار خان (محمد - پسر ارسلان خان) ... ۷۴ — ۷۵ *
تاتار خان — (پسر خواندۂ غیاث‌الدین) ... ۹۰ — ۹۱ —
... ... شف بهرام خان *
تاج‌الدین ... ... ۷۶ — ۹۹ *
تاج خان (کراني) ... ... ۱۵۲ — ۱۵۳ — ۱۵۴ *

تاريخ حاجي محمد قندهاري ... ... ۱۲۷ *
تاريخ فرشته ... ... ۱۵۴ *
تاريخ نظام‌الدين احمد ... ... ۱۲۹ *
تانا شاه — شف ابوالحسن (تانا شاه) *
* تبت ... ... ۱۳ — ۱۵ — ۶۴ — ۶۶ *
* تبتي ... ... ۱۹۰ *
* تبريز ... ... ۴۹ *
* تب سله ... ... ۲۱۹ *
* تپره ... ... ۲۵۳ — ۳۰۰ — ۳۰۱ —
... ... شف روشن‌آباد و تپره *
تراب علي خان (مير -) ... ... ۳۸۱ — ۳۸۴ *
* تربيني ... ... ۲۷ *
ترسم (ملا - تورانی) ... ... ۲۶۱ *
ترک — ترکان ... ... ۵۶ — ۵۷ — ۲۷۰ *
* ترمز ... ... ۱۳۱ *
ترميني (ملک -) ... ... ۷۷ *
* ترهت ... ۲۸ — ۵۷ — ۸۹ — ۹۰ — ۱۳۶ — ۱۶۴ *
تغلق شاه ... ... ۸۹ — ۹۱ —
... ... شف غياث‌الدين تغلق شاه *
تقي ... ... شف مير تقي (بخشي) *

تقي — شف محمد تقي (بخشي) *
تقي خان ... ... شف محمد تقي خان —
... ... (پسر شجاع الدين محمد خان) *
تقي خان — شف محمد تقي خان — (فوجدار بيربهوم) *
تلنگ — (پسر دكن) ... ... ١٩ *
تمرخان (شمسي) ... ... ٧٦ *
تواچي باشي — تواچي حبشي ... ١٢٣ — ١٢٤ *
تودرمل ... ١٥٩ — ١٦٠ — ١٦٢ — ١٦٣ *
* توران ... ... ٣٣ — ٥٨ *
تهور خان ... ... ٢٢٧ *
* تيرت كرنه ... ... ٣٤٣ *
* تيل گدهي ... ... ٣٢٨ *
* تيليا گدهي ... ٦ — ١٤٠ — ١٤٣ — ١٤٤ — ١٦٤ —
... ... ٢١٦ — ٢٤٩ — ٢٦٩ — ٣٠٩ — ٣١٠ *
تيمور خان — شف قرا بيگ تيمور خان *

ٹ

* ٹانڈہ ... ٢٩ — ١٥٣ — ١٥٤ — ١٦٣ — ١٦٤ — ٢١٧ —
... ... شف خواص پور ٹانڈہ *
* ٹپرہ ... ... ٨ —
... ... شف ٹپرہ *

* ٹکاري ... ... ۲۹۶ — ۳۵۹ — ۳۸۳ *
* ٹونکي سروپ پور ... ... ۲۷۹ *
* ٹھٹہ ... ... ۱۷۱ — ۲۰۴ *

ث

ثابت جنگ — شف اعزازالدوله عطاءالله خان ثابت جنگ *
ثابت جنگ (کرنیل -) ... ... ۳۶۹ *

ج

* جاجنگر ... ۷۵ — ۷۸ — ۸۰ — ۸۱ — ۹۶ — ۹۷ *
جارج اڈني — شف اڈني (جارج -) *
* جاليات ... ... ۳۹۲ — ۳۹۳ *
* جاليسر ... ... ۳۲۹ — ۳۳۵ — ۳۴۵ *
جان بيگ (ميرزا -) ... ... ۲۱۳ *
جانکي رام (راجه -) ... ... ۳۵۰ — ۳۶۰ *
جانوجي (راجه -) ... ... ۳۵۶ *
* جبول... ... ... ۳۸۸ — ۳۹۰ — ۳۹۲ *
* جتيه ... ... ۲۹ *
جدو ... ... ۱۱۳ —
شف جلال الدين — (نام جدو که مشرف باسلام شده) *
* جده ... ... ۲۸۱ — ۳۸۹ — ۳۹۴ *

جسارت خان ... ... ٣٧٦ — ٣٧٧ *

* جسر ... ... ٢٢٤ — ٢٤١ — ٢٤٩ *

جسونت راى (منشي -) ... ٣٠٣ — ٣٠٤ — ٣٠٩ *

جعفر الجو (ميز -) ... ... ٣٦٨ *

جعفر بيگ ... ... ١٩٠ *

جعفر خان (نواب -) ... ٣٠ — ٣٣ — ٣٤ — ٣٥ —

٣٧ — ٤٢ — ٤٣ — ٤٤ — ٤٥ — ٢٥٧ —

٢٥٨ — ٢٥٩ — ٢٦١ — ٢٦٢ — ٢٦٣ — ٢٦٤ —

٢٦٥ — ٢٦٦ — ٢٦٧ — ٢٦٨ — ٢٦٩ — ٢٧٠ —

٢٧١ — ٢٧٢ — ٢٧٣ — ٢٧٤ — ٢٧٥ — ٢٧٦ —

٢٧٧ — ٢٧٩ — ٢٨٠ — ٢٨١ — ٢٨٤ — ٢٨٥ —

٢٨٦ — ٢٨٧ — ٢٨٨ — ٢٨٩ — ٢٩٠ — ٢٩١ —

... ... ٢٩٩ — ٣٠٣ —

شف مؤتمن الملک علاء الدوله جعفرخان نصيري ناصرجنگ *

جعفر خان — (جماعه دار ترک سواران — ملازم قاسم علي خان)

... ... ٣٨٣ *

جعفر علي خان (نواب -) — (خطابش شجاع الملک)

٢٨٤ — ٣٧٤ — ٣٧٥ — ٣٧٦ — ٣٧٩ — ٣٨٠ —

... ... ٣٨٣ — ٣٨٥ — ٣٨٦ — ٣٩٦ —

... ... شف ميرمحمد جعفر *

* جكائي كهانتي ... ... ۳۷۹ *
جگت ايسر ... ... ۳۳۸ *
جگت راي — (پسر كشن رام زميندار بردوان) ... ۲۲۴ — ۲۴۱ *
جگت راي (منشي -) ... ... ۳۸۳ *
جگت سيٹه ... ۲۷۴ — ۳۰۷ — ۳۴۳ — ۳۵۹ — ۳۶۳ —
۳۷۰ — ۳۷۳ — ۳۸۰ — ۳۸۲ — ۳۸۳ — ۳۸۵ —
... ... شف جگت سيٹه فتح چند *
جگت سيٹه فتح چند ... ... ۲۹۰ — ۲۹۳ — ۲۹۸ —
... ... شف جگت سيٹه و فتح چند (ساهو) *
* جگديش پور ... ... ۳۵۵ — ۳۸۱ *
جگردهر بهنج (راجه -) ... ... ۳۲۹ *
* جگرناتهه ... ... ۱۸ *
جگرناتهه ... ... ۳۰۲ *
جلال (مخدوم شاه - تبريز) ... ... ۴۹ —
... ... شف جلال الدين (شاه مخدوم - تبريزي) *
جلال الدين — (بن محمد خان سور) ... ... ۱۵۱ *
جلال الدين (خلجي) ... ... ۸۸ *
جلال الدين (شاه مخدوم - تبريزي) ... ... ۹۴ —
... ... شف جلال (مخدوم شاه - تبريز) *
جلال الدين (قاضي -) ... ... ۷۲ *

جلال‌الدين — (نام جدو که مشرف باسلام شده) ... ١١٣ —
... ... ١١٤ — ١١٦ — ١١٧ *
جلال‌الدين خاني ... ... ٧٣ — ٧٤ *
جلال‌الدين محمد اکبر ... ٦ — ٧ — ١٥ — ١٥٤ — ١٥٦ —
... ... ١٥٨ — ٣٩٣ — ٣٩٤ —
... ... شف اکبر *
* جلال‌پور ... ... ٣٠٠ *
جلال خان ... ١٤١ — ١٤٢ — ١٤٣ — ١٤٤ — ١٤٨ —
... ... شف اسلام شاه و سليم شاه *
* جلال‌گده ... ... ٤٢ *
* جلنگي ... ... ٢٦ — ٣٤٦ *
جمال‌الدين (قندهاري) ... ... ٧٦ *
* جمدهر (؟) ... ... ١٨١ *
* جنت‌آباد ... ... ٢٩ — ١٤٤ —
... ... شف گور *
جنيد خان ... ... ١٦٠ — ١٦٧ *
جوگل کشور ... ... ٣٢٥ *
* جون ... ... ٢٦ — ٢٧ — ٧٧ — ٣٢٨ *
* جونپور ... ١١٤ — ١٣٣ — ١٣٥ — ١٣٧ — ١٤١ —
... ... ١٤٩ — ١٥٦ — ١٩٦ *

* جهار کهنڈ ... ۲۸ — ۵۵ — ۱۴۴ — ۱۴۵ — ۲۱۷ — ۲۴۹ *
جهاندار (شاه) ... ... ۲۶۶ — ۲۷۲ — ۲۷۳ —
... ... شف معزالدین جهاندار شاه *
جهانگیر ... ... ۱۷۳ — ۱۸۲ —
... ... شف نورالدین محمد جهانگیر *
جهانگیر بیگ ... ... ۱۴۳ — ۱۴۴ —
... ... شف جهانگیر قلی بیگ *
جهانگیر قلي بیگ ... ... ۱۴۵ — ۱۴۷ —
... ... شف جهانگیر بیگ *
جهانگیر قلي خان — (ناظم بنگاله) ... ... ۱۷۴ *
جهانگیر قلي خان — (پسر خان اعظم کوکه) ... ۱۹۶ *
* جهانگیرنگر ... ۲۹ — ۳۱ — ۴۵ — ۴۶ — ۵۰ —
۱۷۵ — ۱۸۰ — ۱۸۱ — ۱۹۵ — ۲۰۹ — ۲۱۸ —
۲۱۹ — ۲۲۰ — ۲۲۲ — ۲۲۳ — ۲۲۴ — ۲۲۸ —
۲۲۹ — ۲۳۲ — ۳۲۴ — ۲۴۳ — ۲۴۵ — ۲۴۷ —
۲۴۹ — ۲۵۷ — ۲۶۵ — ۲۶۶ — ۲۶۷ — ۲۷۵ —
۲۸۳ — ۲۹۹ — ۳۰۱ — ۳۰۲ — ۳۰۳ — ۳۰۴ —
... ۳۲۴ — ۳۲۶ — ۳۴۶ — ۳۷۶ — ۳۷۷ —
... ... شف ڈهاکه *
* جهانگیره ... ... ۱۵۰ *

جهان يار (شيخ - خان) ... ٣١٠ — ٣٢١ — ٣٦٧ —

... ... ٣٦٨ *

* جهوسي ... ... ١٤٩ — ١٩٦ *

جيچند ... ... ٥٨ — ٦٠ *

* جيحون ... ... ١٥٨ *

جي سنگه (راجه - کچهواهه) ... ... ٢١١ — ٢١٢ *

جي نرائن ... ... ٢٥١ — ٢٦٠ *

چ

* چاٹگام ... ٦ — ٨ — ١٤ — ٢٦ — ٢٧ — ٤٦ — ١٤٤ —

... ... ٢٤٤ — ٢٤٩ — ٣٢٦ —

... ... شف اسلام آباد *

* چاندا ... ... ١٨٧ *

* چاندپور ... ... ١٣٢ *

چانک — (نام شخصی — صحیح چارنک) ... ٣٤ — ٣٥ —

... ... ٣٦ *

* چانک ... ... ٣٦ — ٤٢ *

چغتائي — چغتيه ... ... ٦ — ٢٩ — ١٩٩ *

چکوار ... ... ٤٢ — ٢٩٦ *

* چلکه ... ... ١٥ — ٣٠٢ — ٣٣٤ *

* چنار ... ... ١٤١ — ١٤٣ — ١٤٩ — ١٥٢ *

چند ... ... ۳۹۵ —
... ... شف حسین دوست خان *
* چندن نگر ... ... ۳۵ — ۴۱ — ۲۶۰ —
... ... شف فراشدانگه *
* چندي گده ... ... ۳۰۱ *
چنگیز خان ... ... ۷۲ *
چواران ... ... ۳۲۹ — ۳۳۹ *
* چوپره (گهات -) ... ... ۳۳۵ *
* چوچرا — چوچره ... ... ۴۱ — ۴۲ — ۳۴۴ *
* چوسا ... ... ۱۴۶ — ۱۹۶ *
* چونه کهالي ... ۲۷۵ — ۲۸۵ — ۳۶۶ — ۳۷۱ — ۳۸۴ *
* چهبرامپور ... ... ۱۵۲ *
* چهپرگته ... ... ۱۴۹ *
* چهرامپور ... ... ۴۲ —
... ... شف دیدامارنگر *
چهیدن هزاري ... ... ۳۱۰ — ۳۲۰ *
* چیتوه ... ... ۲۲۴ *
* چین ... ۳۳ — ۳۷ — ۳۹ — ۴۱ — ۵۷ — ۱۶۳ — ۳۹۳ *
چین رای ... ... ۳۲۶ —
... ... شف رای رایان چین رای *

ح

حاتم ... ... ٣ *
حاجي احمد ... ٢٩٣ — ٢٩٤ — ٢٩٧ — ٣٠٤ — ٣٠٧ —
٣٠٨ — ٣٠٩ — ٣١١ — ٣١٢ — ٣١٥ — ٣٢٣ —
٣٢٤ — ٣٢٧ — ٣٣٦ — ٣٤٢ — ٣٤٣ — ٣٥٤ —
... ... ٣٥٧ — ٣٥٨ — ٣٦٠ — ٣٦٢ *
حاجي الياس ... ... ٩٣ — ٩٥ —
... ... شف شمس‌الدين بهنگره *
* حاجي‌پور ... ٢٦ — ١٣٦ — ١٣٩ — ١٥٩ — ١٦٤ —
... ... ٣٥٧ *
حاجي محمد (قندهاري) ... ... ١٢٧ — ١٢٨ *
حافظ ... ... ١٠٦ —
... ... شف شمس‌الدين حافظ *
حام ... ... ١٩ — ٥٥ *
حبش — (پسر حام) ... ... ١٩ *
حبش خان ... ... ١٢٦ — ١٢٧ *
حبشي ... ... ١٢٨ — ١٣٣ *
حبيب — شف مير حبيب *
حبيب‌الله خان — شف مير حبيب‌الله خان *
حبيب بيگ ... ... ٣٦٨ *

حسام‌الدين (خلجي) ... ... ۷۱ *
حسام‌الدين (ملک -) ... ... ۶۱ *
حسام‌الدين — (وكيل‌در باربگ) ... ... ۷۸ *
حسن علي خان ... ... ۲۶۵ *
حسن محمد خان ... ... ۳۲۲ *
حسين (سلطان - شرقي) ... ... ۱۳۵ *
* حسين‌پور ... ... ۲۸۴ *
حسين خان (افغان) ... ... ۱۶۸ *
حسين دوست خان ... ... ۳۹۵—
... ... شف چند *
حسين شاه — (بقول بعضی نام سيد حسين شريف مكي) ...
... ... ۱۳۲ — ۱۳۳ — ۱۳۵ — ۱۳۶ —
شف سيدالسادات علاء الدين ابوالمظفر شاه حسين سلطان
بن سيد اشرف الحسيني *
حسين شريف (سيد - مكي) ... ... ۱۲۸ — ۱۲۹ —
شف سيدالسادات علاءالدين ابوالمظفر شاه حسين سلطان
بن سيد اشرف الحسيني *
حسين علي خان (سيد -) ... ۲۶۸ — ۲۷۴ — ۲۷۵ —
... ... ۲۷۶ *
حسين قلي خان ... ... ۳۴۳ *

حسين قلي خان (ترکمان) ... ... ١٦٤ —
... ... شف خان جهان *
* حصار (سرکار -) ... ... ١٨٣ *
حفيظ الله — (عرف مرزا اماني) ... ... ٣١٠ *
حفيظ الله خان ... ... ٣٢٣ *
حکيم (ميرزا -) ... ... ١٧٤ *
حميد الدين کنج نشين (ناگوري) ... ... ١٠٨ *
حميد خان (قريشي) ... ... ٢٣٩ — ٢٤١ —
... ... شف شمشير خان (قريشي) *
* حوض شمسي ... ... ٩٦ *
* حويلي (پرگنه -) ... ... ٤٢ —
... ... شف پورنيه *
* حيات پور گوله ... ... ٣٧٦ *
حيات خان ... ... ٣٥٩ *
* حيدرآباد ... ... ٣٩٧ *
حيدر شاه (ميير -) ... ... ٣١١ — ٣١٩ *

خ

خادم حسين خان ... ٣٧٤ — ٣٧٧ — ٣٧٨ — ٣٧٩ *
* خاص تعلق ... ... ٢٧٥ — ٢٨٧ —
... ... شف اسدنگر *

خالص — (تخلص امتیاز خان) ... ... ۳۷۹ *
خان اعظم کوکه ... ... ۱۹۶ —
... ... شف خان اعظم مرزا عزیز کوکه *
خان اعظم مرزا عزیز کوکه ... ... ۱۶۹ —
... ... شف خان اعظم کوکه *
* خان بالغ ... ... ۱۳ — ۵۷ *
خان بهادر ... ... ۲۵۸ — ۳۶۰ *
خان جهان ... ۱۶۴ — ۱۶۵ — ۱۶۶ — ۱۶۷ — ۱۶۸ —
... ... شف حسین قلي خان (ترکمان) *
خان جهان — (وزیر سلطان شاهزاده) ... ... ۱۲۴ *
خان جهان بهادر ... ... ۲۷۳ —
... ... شف خان جهان بهادر کوکلتاش خان *
خان جهان بهادر کوکلتاش خان ... ... ۲۷۲ —
... ... شف خان جهان بهادر *
خان خانان — (پدر داراب خان) ... ۱۵۸ — ۱۸۸ —
... ... ۱۸۹ — ۱۹۵ — ۲۰۱ *
خان خانان ... ... ۱۷۱ —
... ... شف عبدالرحیم خان خان خانان *
خان خانان ... ۲۱۶ — ۲۱۷ — ۲۱۸ — ۲۱۹ — ۲۲۱ —
... ... ۲۲۲ —

... ... شف معظم خان خان خانان *
خان خانان ... ۱۵۶ — ۱۵۷ — ۱۵۸ — ۱۵۹ — ۱۶۰ —
... ... ۱۶۱ — ۱۶۲ — ۱۶۳ — ۱۶۴ — ۱۶۷ —
... ... شف منعم خان *
خان دوران خان ... ... ۲۹۵ —
... شف امیرالامرا صمصام‌الدوله خان دوران خان بهادر *
خان زمان ... ... ۱۳۷ *
خان شهید ... ... ۴۸ —
... ... شف سلطان‌محمد *
خان عالم ... ... ۱۵۹ — ۱۶۱ *
خانه‌زاد خان ... ... ۲۰۲ — ۲۰۳ — ۲۰۵ *
خدمت پرست خان ... ... ۲۰۱ *
* خراسان ... ... ۲۸۱ *
* خسیه ... ... ۱۱۱ *
* خضر پور ... ... ۲۲۲ *
خضر خان ... ... ۱۴۷ — ۱۴۸ — ۱۴۹ —
... ... شف بهادر شاه *
خضر خان — (نائب ناظر احمد) ... ... ۲۸۴ *
* خطا ... ... ۱۳ — ۲۷ — ۵۷ — ۶۴ *
خلجیان ... ... ۶۹ — ۸۸ *

خلیل — شف سلطان خلیل (میر -) *
خلیل (شیخ -) ... ... ۱۴۶ *
خواجه نقشبندي ... ... ۲۰۴ *
* خواص‌پور تانڈه ... ... ۱۵۲ — ۱۶۳ — ۱۶۴—
... ... شف تانڈه *
خواص خان ... ... ۱۴۱ — ۱۴۲ — ۱۴۳ — ۱۴۴—
* خوشاب ... ... ۱۴۷ *
* خوش باغ ... ... ۳۶۳ — ۳۷۴ *
خیرالله بیگ (میرزا -) ... ... ۳۳۲ *

د

* دابل ... ... ۳۸۸ — ۳۹۰ — ۳۹۴ *
داراب خان ... ۱۸۵ — ۱۸۶ — ۱۸۸ — ۱۸۹ — ۱۹۵—
... ... ۲۰۱ — ۲۰۲ *
دارا شکوه ... ... ۲۱۰ — ۲۱۱ — ۲۱۳ *
دانشاه ... ... ۳۷۳ *
داؤد ... ... ۱۶۶ — ۱۶۷—
... ... شف داؤد خان *
داؤد (شیخ -) ... ... ۳۹۳ *
* داؤدپور ... ... ۳۷۱ — ۳۷۲ *
داؤد خان ... ۱۵۵ — ۱۵۶ — ۱۵۷ — ۱۵۸ — ۱۵۹—

١٦٠ — ١٦١ — ١٦٢ — ١٦٣ — ١٦٤ — ١٦٥—

... ... ١٦٧—

... ... شف داؤد *

داؤد خان — (ملازم اورنگزيب) ... ... ٢١٦ *

داؤد علي خان (مير -) ... ... ٣٧٣ *

داور قلي ... ... ٣٢٢ *

* دائين هات ... ... ٣٨٣ *

درب نرائن ... ... ٢٥٠ — ٢٥١ — ٢٥٩ *

* دربهنگه ... ... ٢٩٥ — ٣٥٦ — ٣٥٧ — ٣٦٠ *

درجن سنگه ... ... ٤٣ *

درجودهن ... ... ٥١ *

در دانه بيگم ... ... ٣٠٢ — ٣٠٦ — ٣٢٨ *

* درويش‌پوره ... ... ١٤٣ *

درويش خان ... ... ٣٣٤ *

* دريا‌پور ... ... ١٦٠ *

دريا خان (افغان) ... ١٨٢ — ١٩٢ — ١٩٣ — ١٩٦ — ٢٠٠ *

دستان ... ... ٢٨ *

دفله ... ... ١٠ *

* دكن ... ٦ — ١٩ — ٢٨ — ٣٦ — ٥٥ — ١٣٣ —

١٧٢ — ١٨٣ — ١٩٧ — ٢٠١ — ٢٠٢ — ٢٠٤ —

۲۰۶ — ۲۱۲ — ۲۲۳ — ۲۳۳ — ۲۴۶ — ۲۴۹ —
... ... ۳۸۷ — ۳۸۸ — ۳۸۹ — ۳۹۹ —
... ... شف دکهن *
دکن — (پسر هند) ... ... ۱۹ *
* دکهن ... ۲۲۸ — ۲۳۴ — ۲۶۵ — ۲۹۳ — ۳۳۲ — ۳۳۳ —
۳۳۵ — ۳۳۸ — ۳۳۹ — ۳۹۵ — ۳۹۶ — ۳۹۷ —
... ... ۳۹۸ —
... ... شف دکن *
* دکهن کول ... ... ۱۱ *
دلیپ (هزاري) .... ۲۶۱ — ۲۶۲ *
دلیر خان ... ... ۲۱۱ — ۲۱۶ — ۲۱۷ — ۲۱۸ *
دلیر شاه (میر -) ... ... ۳۱۱ *
دلیر علي (میر -) ... ... ۳۱۸ *
* دمن ... . ۳۹۲ *
دند دیو (راجه -) ... ... ۳۰۲ *
* دواب ... ... ۶۱ — ۷۸ — ۱۸۳ *
دوست بیگ ... ... ۱۴۳ *
دوست محمد خان ... ... ۳۶۷ — ۳۶۸ *
* دوگهریه ... ... ۳۱ *
دولال رای ... ... ۳۸۳ *

دولبه رام (راجه -) ... ... ۳۴۳ — ۳۷۱ *
* دونه‌پور ... ... ۳۶۵ *
* ده پاژه ... ... ۲۹۲ — ۳۰۷ — ۳۴۳ *
* دهرم‌پور ... ... ۴۲ —
... ... شف بیرنگر *
دهلو (راجه -) ... ... ۵۸ *
* دهلي ... ۵ — ۷ — ۳۳ — ۵۰ — ۵۴ — ۵۸ —
۵۹ — ۶۰ — ۶۱ — ۶۳ — ۶۴ — ۶۹ — ۷۰ —
۷۱ — ۷۲ — ۷۳ — ۷۴ — ۷۵ — ۷۶ — ۷۸ —
۸۲ — ۸۳ — ۸۴ — ۸۵ — ۸۶ — ۸۷ — ۸۸ —
۸۹ — ۹۰ — ۹۱ — ۹۲ — ۹۳ — ۹۶ — ۹۸ —
۹۹ — ۱۰۰ — ۱۳۷ — ۱۴۰ — ۱۴۱ — ۱۴۵ — ۱۴۸ —
۱۵۰ — ۱۵۳ — ۱۶۴ — ۱۸۵ — ۱۹۱ — ۲۰۷ — ۲۶۲ —
... ... ۲۶۵ — ۳۸۸ — ۳۹۴ — ۳۹۹ —
... ... شف شاه جهان آباد *
* دهول‌پور ... ... ۱۸۲ *
دیبی داس ... ... ۲۶۱ *
* دیگ نگر ... ... ۳۵۰ — ۳۵۲ *
* دیناج پور ... ... ۳۰۴ — ۳۸۲ — ۳۸۳ *
دینامار ... ... ۴۲ *

* دینامارنگر ... ... ۴۲ —
... ... شف چهرام‌پور *
دین محمد ... ... ۳۶۷ *
* دیو ... ... ۳۹۰ — ۳۹۲ — ۳۹۳ *
* دیو کوٹ ... ... ۶۸ *

ڈ

* ڈھاکہ ... ... ۲۹ — ۳۱ — ۴۵ —
... ... شف جهانگیرنگر *

ذ

ذوالفقار خان — شف امیرالامرا ذوالفقار خان *
ذوالفقار (خان) — شف محمد ذوالفقار (خان) *

ر

راجا بیابانی (شیخ -) ... ... ۹۷ *
* راج باڑی ... ... ۲۵۶ *
راج بلب ... ۳۰۴ — ۳۶۵ — ۳۷۵ — ۳۷۹ — ۳۸۰ —
... ... ۳۸۲ *
* راج بندر ... ... ۴۰۰ —
... ... شف راج بندری *
* راج بندری ... ... ۳۹۷ — ۳۹۸ —

... ... شف راج بندر *
راجپوت — راجپوتان ... ۲۰۳ — ۲۰۴ — ۳۲۱ — ۳۲۲ *
* راجشاهي ... ... ۲۵۶ — ۳۱۵ — ۳۸۳ *
* راج گهاٹ ... ... ۳۲۹ — ۳۳۵ *
* راجمحل ... ... ۴۹ — ۱۹۱ — ۲۰۹ — ۲۳۴ —
... ... شف اکبرنگر *
* راجور ... ... ۲۰۶ *
راجه رام ... ... ۳۶۵ *
راجۂ سرگي ... ... ۱۳ *
* راڈه — راڈ ها ... ... ۱۳۲ — ۱۴۴ *
راما کنت ... ... ۳۱۵ *
رام جيون ... ... ۲۵۶ — ۲۶۵ — ۲۸۰ *
* رام چندپور ... ... ۳۲۹ *
رام کشن ... ... ۳۸۲ *
* رام گڈه ... ... ۳۴۸ — ۳۴۹ *
رام نرائن (راجه -) ... ۳۶۷ — ۳۷۴ — ۳۷۷ — ۳۸۱ —
... ... ۳۸۳ *
رانا ... ... ۱۷۲ *
رای رایان ... ... ۳۲۶ —
... ... شف چين رای *

رای رایان ... ۲۹۳ — ۳۰۷ — ۳۰۹ — ۳۱۰ — ۳۱۲ —
... ... ۳۲۲ — ۳۵۶ —
... ... شف رای رایان عالم چند *
رای رایان امید رای ... ... ۳۸۲ —
... ... شف امید رای *
رای رایان عالم چند ... ... ۲۹۸ —
... ... شف رای رایان و عالم چند *
رای مهاراج ... ... ۵۵ *
رجب ... ... ۹۳ — ۹۶ —
... ... شف فیروزرجب (ملک -) *
رحیم خان (بیني بریده) ... ۲۲۴ — ۲۲۵ — ۲۲۶ —
... ... ۳۱۰ — ۳۷۴ — ۳۷۶ —
... ... شف رحیم شاه *
رحیم شاه ... ۲۲۶ — ۲۲۷ — ۲۲۸ — ۲۲۹ — ۲۳۰ —
۲۳۱ — ۲۳۲ — ۲۳۳ — ۲۳۴ — ۲۳۵ — ۲۳۶ —
... ... ۲۳۷ — ۲۳۹ — ۲۴۰ —
... ... شف رحیم خان (بیني بریده) *
رستم (دستان) ... ۲۸ — ۵۸ — ۱۶۱ — ۱۷۷ — ۲۶۸ —
... ... ۲۹۸ *
رستم (میرزا - صفوي) ... ... ۱۸۳ — ۱۹۶ — ۲۰۵ *

رستم جنگ ... ... ۳۰۱ — ۳۰۲ — ۳۰۳ —
... ... شف لطف‌الله و مرشد قلي خان *
رستم خان ... ... ۱۸۷ *
رستم زمان ... ... ۱۸۰ —
... ... شف شجاعت خان *
رشيد خان ... ۲۶۸ — ۲۶۹ — ۲۷۰ — ۲۷۱ — ۲۷۲ *
رضا — شف محمد رضا (مير - نائب فوجدار هوگلي) *
رضا خان — شف محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ *
رضا خان — شف محمد رضا (خان) *
رضي خان (سيد -) ... ... ۲۶۳ — ۲۷۴ — ۳۰۳ *
رضيه سلطان ... ... ۷۲ *
رفيع‌الدرجات ... ... ۲۷۵ *
رفيع‌الدوله ... ... ۲۷۵ —
... ... شف شاه جهان ثاني *
رفيع‌الشان ... ... ۲۷۵ *
رگهوجي (گهوسله) ... ۳۳۹ — ۳۵۲ — ۳۵۳ — ۳۵۵ —
... ... ۳۵۶ *
* رنكاماتي ... ... ۲۴۹ *
* رنگپور ... ... ۴۷ — ۲۴۹ — ۲۸۴ — ۳۰۴ — ۳۳۳ *
روپ نرائن ... ... ۱۳۴ *

* روسن ... ... ۳۹۲ *
* روشن‌آباد ... ... ۳۰۱ — ۳۲۶ —
... ... شف تپره *
روشن اختر ... ... ۲۷۶ —
... ... شف ابوالفتح ناصرالدین محمد شاه غازي *
روشن‌الدوله طره باز خان ... ... ۲۹۵ *
* روم ... ... ۲۴۲ — ۳۹۳ *
رومي خان ... ... ۱۴۱ *
روهیله ... ... ۳۰۹ — ۳۵۸ *
* رهتاس ... ۱۴۵ — ۱۴۶ — ۱۶۴ — ۱۶۷ — ۱۹۶ —
... ... ۲۰۰ *
* رهتاس‌گده ... ... ۳۸۵ *
ریاض السلاطین ... ... ۴ *
* ریکونده ... ... ۳۹۲ — ۳۹۳ *

ز

زاهد (شیخ -) ... ... ۱۱۵ — ۱۱۶ *
زبردست خان ... ۲۲۸ — ۲۲۹ — ۲۳۰ — ۲۳۱ — ۲۳۲ —
... ... ۲۳۳ — ۲۳۴ *
زردشت ... ... ۵۵ *
زنج — (پسر حام) ... ... ۱۹ *

زين‌الدين احمد خان ... ۳۵۴ — ۳۵۵ — ۳۵۷ — ۳۵۸ —
... ... ۳۶۰ — ۳۶۲ —
... ... شف زين‌الدين احمد خان هيبت جنگ *
زين‌الدين احمد خان هيبت جنگ ... ۳۲۶ — ۳۶۳ —
... ... شف زين‌الدين احمد خان و هاشم علي خان *
زين‌العابدين ... ... ۱۸۲ *
زين‌العابدين خان ... ... ۳۷۶ *

س

* ساتگام ... ... ۳۲ — ۳۳ — ۲۲۵ *
سادت (؟) ... ... ۲۱۸ *
سام ... ... ۱۷۷ *
سام — شف معزالدين محمد سام *
سامري ... ۳۸۸ — ۳۸۹ — ۳۹۰ — ۳۹۱ — ۳۹۲ —
... ... ۳۹۳ *
* سانكري گلي ... ... ۲۱۶ — ۲۴۹ — ۳۰۹ — ۳۱۰ *
... ... شف سكري گلي *
ساهو (راجه -) ... ... ۳۵۳ *
* سبمار (؟) ... ... ۱۳۹ *
* سبن ريكها ... ... ۳۲۹ *
* ستارهگده ... ... ۲۲۴ *

سداسین ... ... ۵۳ *
* سدیه ... ... ۱۰ — ۱۱ — ۱۲ *
سراج‌الدوله ... ۳۲ — ۲۵۹ — ۳۶۰ — ۳۶۳ — ۳۶۴ —
۳۶۵ — ۳۶۶ — ۳۶۷ — ۳۶۹ — ۳۷۰ — ۳۷۱ —
... ... ۳۷۲ — ۳۷۳ — ۳۷۴ — ۳۹۸ *
سراج‌الدین (اخي -) ... ... ۱۳۸ — ۲۸۱ *
سراج‌الدین (قاضي -) ... ... ۱۰۷ *
سرانداز خان ... ... ۳۱۰ — ۳۳۶ — ۳۶۱ *
* سرای دیوان ... ... ۳۱۱ *
سربلند خان ... ... ۲۵۰ — ۲۶۶ *
سردار خان ... ۳۱۰ — ۳۳۶ — ۳۵۶ — ۳۵۷ — ۳۵۹ *
سرفراز خان ... ۲۲۳ — ۲۷۴ — ۲۷۵ — ۲۸۷ — ۲۸۸ —
۲۸۹ — ۲۹۰ — ۲۹۷ — ۲۹۸ — ۲۹۹ — ۳۰۱ —
۳۰۲ — ۳۰۳ — ۳۰۴ — ۳۰۵ — ۳۰۶ — ۳۰۷ —
۳۰۸ — ۳۰۹ — ۳۱۰ — ۳۱۲ — ۳۱۳ — ۳۱۴ —
۳۱۵ — ۳۱۶ — ۳۱۷ — ۳۱۸ — ۳۱۹ — ۳۲۰ —
۳۲۱ — ۳۲۲ — ۳۲۳ — ۳۲۴ — ۳۲۵ — ۳۲۶ —
... ... ۳۲۷ — ۳۴۳ —
... ... شف اسدالله سرفراز خان *
* سرنه ... ... ۴۴ *

* سرو ... ... ۲۶ — ۷۷ — ۸۶ — ۸۷ — ۱۵۷ *

سرو — (یکي از ندمای محـــرم حرم سلطان غیاث‌الدین پسر سکندر شاه) ... ... ۱۰۵ *

* سروپ پور ... ... ۲۷۹ —

... ... شف تونکي سروپ پور *

سروپ چند ... ... ۳۸۳ *

* سرهند ... ... ۱۸۵ *

سعد ... ... ۳۱۸ *

* سعدالله پور ... ... ۱۳۸ — ۱۴۲ — ۲۸۱ *

سعدي (شیخ -) ... ... ۲۲۴ — ۳۲۸ *

سعید — شف محمد سعید (آقا -) *

سعید احمد خان ... ... ۳۳۳ —

شف نصیرالملک سعید احمد خان بهادر صولت جنگ *

سعید احمد خان صولت جنگ ... ۲۵۸ — ۳۳۷ — ۳۶۰ —

شف نصیرالملک سعید احمد خان بهادر صولت جنگ *

* سکري‌گلي ... ۱۴۰ — ۱۴۳ — ۱۴۴ — ۱۶۰ — ۱۶۴ —

... ... ۲۱۶ — ۲۶۹ —

... ... شف سانکري‌گلي *

سکندر ... ... ۵۸ — ۸۴ — ۲۲۹ *

سکندر — شف سلطان سکندر *

سکندر شاه ... ۱۰۰ — ۱۰۱ — ۱۰۴ — ۱۰۵ — ۱۱۹ *
سکندر لودي ... ... ۱۳۶ *
سکهه سین — (قوم بید) ... ... ۵۲ *
سکهه سین (کایسته) ... ... ۵۲ *
سلطان السلاطین ... ... ۱۰۹ *
... ... شف سیف‌الدین *
سلطان بهادر — شف بهادر (سلطان - گجراتي) *
سلطان حسین (شرقي) — شف حسین (سلطان - شرقي) *
سلطان خلیل (میر -) ... ... ۳۶۸ *
سلطان سکندر ... ... ۱۳۵ *
سلطان شاهزاده ... ۱۲۰ — ۱۲۲ — ۱۲۳ — ۱۲۵ —
... ... شف باربگ (خواجه سرا) *
سلطان‌محمد ... ... ۸۴ *
... ... شف خان شهید *
سلطان‌محمد ... ... ۲۱۳ — ۲۱۶ — ۲۱۷ —
... ... شف محمدمعظم شاه‌عالم بهادر شاه *
سلطان مظفر ... ... ۱۲۸ —
... ... شف مظفر شاه *
* سلهت ... ۴۸ — ۵۰ — ۲۴۱ — ۲۴۹ — ۲۵۷ — ۳۱۱ —
... ... ۳۱۹ — ۳۲۶ *

سليم — (تخلص غلام حسين زيدپوري مؤلف رياض السلاطين) —
... ... شف غلام حسين سليم زيدپوري *
سليم (سلطان - رومي) ... ... ٣٩٠ — ٣٩٢ *
سليمان (سلطان -) ... ... ٣٩٢ *
سليمان پاشا ... ... ٣٩٢ *
سليمان خان (كراني) ... ... ١٥٣ — ١٥٤ — ١٥٥ *
سليمان شكوه ... ... ٢١١ ٢١٢ — ٢١٣ *
سليم خان ... ... ٣٣٤ *
سليم شاه ... ... ١٤٨ — ١٥٠ — ١٥٢ — ١٥٣ *
* سمانه ... ... ٧٧ — ٧٨ *
* سمطره ... ... ٣٩٣ *
* سنارگام ... ٧٨ — ٩٠ — ٩١ — ١٠٣ — ١١٥ —
... ... ١١٦ — ١٤٤ *
... ... شف سونارگام *
* سنارگدهي ... ... ١٠٣ *
* سنام ... ... ٧٧ *
سنبها ... ... ٢٢٤ *
* سنبهل ... ... ١٥٢ *
سند — (پسر حام) ... ... ١٩ *
* سند ... ... ١٩ — ١٧١ *

سکندر شاه ... ۱۰۰ — ۱۰۱ — ۱۰۴ — ۱۰۵ — ۱۱۹ *
سکندر لودي ... ... ۱۳۶ *
سکهه سین — (قوم بید) ... ... ۵۲ *
سکهه سین (کایسته) ... ... ۵۲ *
سلطان السلاطین ... ... ۱۰۹ *
... ... شف سیف‌الدین *
سلطان بهادر — شف بهادر (سلطان - گجراتي) *
سلطان حسین (شرقي) — شف حسین (سلطان - شرقي) *
سلطان خلیل (میر -) ... ... ۳۶۸ *
سلطان سکندر ... ... ۱۳۵ *
سلطان شاهزاده ... ۱۲۰ — ۱۲۲ — ۱۲۳ — ۱۲۵ —
... ... شف باربگ (خواجه سرا) *
سلطان محمد ... ... ۸۴ *
... ... شف خان شهید *
سلطان محمد ... ... ۲۱۳ — ۲۱۶ — ۲۱۷ —
... ... شف محمدمعظم شاه‌عالم بهادر شاه *
سلطان مظفر ... ... ۱۲۸ —
... ... شف مظفر شاه *
* سلهت ... ۴۸ — ۵۰ — ۲۴۱ — ۲۴۹ — ۲۵۷ — ۳۱۱ —
... ... ۳۱۹ — ۳۲۶ *

سليم — (تخلص غلام حسين زيدپوري مؤلف رياض السلاطين) —
... ... شف غلام حسين سليم زيدپوري *
سليم (سلطان - رومي) ... ... ٣٩٠ — ٣٩٢ *
سليمان (سلطان -) ... ... ٣٩٢ *
سليمان پاشا ... ... ٣٩٢ *
سليمان خان (كراني) ... ... ١٥٣ — ١٥٤ — ١٥٥ *
سليمان شكوه ... ... ٢١١ ٢١٢ — ٢١٣ *
سليم خان ... ... ٣٣٤ *
سليم شاه ... ... ١٤٨ — ١٥٠ — ١٥٢ — ١٥٣ *
* سمانه ... ... ٧٧ — ٧٨ *
* سمطره ... ... ٣٩٣ *
* سنارگام ... ٧٨ — ٩٠ — ٩١ — ١٠٣ — ١١٥ —
... ... ١١٦ — ١٤٤ *
... ... شف سونارگام *
* سنارگدهي ... ... ١٠٣ *
* سنام ... ... ٧٧ *
سنبها ... ... ٢٢٤ *
* سنبهل ... ... ١٥٢ *
سند — (پسر حام) ... ... ١٩ *
* سند ... ... ١٩ — ١٧١ *

سندر (راجه -) ... ... ۳۸۳ *
سندر سنگله (راجه) ... ... ۲۹۶ — ۳۵۹ *
سنگلدیپ ... ... ۲۸ —
... ... شف شنگل و شنگلدیپ *
* سوالک ... ... ۲۸ *
سوبها سنگه ... ... ۲۲۴ — ۲۲۵ *
* سوتي ... ... ۳۱۱ — ۳۸۴ *
* سورت ... ... ۲۹۹ — ۳۹۰ — ۳۹۵ — ۳۹۷ *
سورج ... ... ۲۸ — ۵۴ — ۵۵ *
* سورج گده ... ... ۱۵۰ *
* سورستي ... ... ۲۶ — ۲۷ *
* سون ... ... ۲۶ — ۱۵۷ *
* سونارگام ... ... ۴۶ *
... ... شف سنار گام *
سونج ... ... ۷۷ *
* سولرا ... ... ۴۴ *
* سونه مسجد ... ... ۱۳۱ — ۱۳۸ *
سهوا ناتهه ... ... ۲۱۹ *
سیتا رام ... ... ۲۶۳ — ۲۶۴ — ۲۶۵ *
سید آدم (بارهه) ... ... ۱۷۵ — ۱۷۷ *

سيد اشرف - شف اشرف (سيد -) *

سيدالسادات علاء الدين ابوالمفظر شاه حسين سلطان بن سيد اشرف الحسيني ... ... ١٣١ *

شف حسين شاه - و حسين شريف (سيد - مكي) و سيد شريف - و علاء الدين - و علاء الدين حسين شاه *

سيد شريف ... ... ١٢٩ — ١٣٠ — ١٣١ *

شف سيد السادات علاء الدين ابوالمظفر شاه حسين سلطان ... ... بن سيد اشرف الحسيني *

سيدهي بدر ديوانه ... ... ١٢٧ —

... ... شف بدر ديوانه (ملك -) و مظفر شاه *

سيس راؤ ... ... ٣٤٤ — ٣٤٥ — ٣٤٨ *

سيف الدوله ... ... ٣٨٦ *

سيف الدين ... ... ١٠٩ —

... ... شف سلطان السلاطين *

سيف الدين (ترك) ... ... ٧٢ *

سيف الدين (شحنه فيل) ... ... ٩٩ *

سيف خان (نواب -) ... ٤٢ — ٤٥ — ٢٠٩ — ٢٥٨ — ٣٦٠ —

... ... ٣٦٨ *

* سيكاكل ... ٣٣٣ — ٣٣٤ ٣٣٥ — ٤٩٧ — ٣٩٨ — ٤٠٠ *

* سيلان ... ... ٣٩٣ *

سیوا ... ... ۲۲۴ *

ش

شادي خان ... ... ۱۱۷ *

شاه جلال (تبریزي) — شف جلال (شاه - تبریزي) *

شاه جهان ... ۱۸۲ — ۱۸۳ — ۱۸۴ — ۱۸۵ — ۱۸۶ —
۱۸۷ — ۱۸۸ — ۱۸۹ — ۱۹۵ — ۱۹۶ — ۱۹۷ —
۱۹۹ — ۲۰۲ — ۲۰۴ — ۲۰۷ — ۲۰۸ — ۲۰۹ —
... ... ۲۱۰ — ۲۱۳ —
... ... شف ابوالمظفر شهاب الدین شاه جهان *

* شاه جهان آباد ... ۳۲ — ۳۸ — ۲۰۵ — ۲۱۱ — ۲۱۲ —
۲۱۳ — ۲۱۸ — ۲۲۳ — ۲۵۸ — ۲۶۷ — ۲۷۳ —
... ... ۲۷۶ — ۳۰۸ —
... ... شف دهلي *

شاه جهان ثاني ... ... ۲۷۵ — ۲۷۶ —
... ... شف رفیع الدوله *

شاه عالم ... ... ۱۳۶ —
... ... شف مخدوم عالم *

شاه عالم ... ... ۲۶۵ —
... ... شف محمد معظم شاه عالم بهادر شاه *

شاه عالم (پادشاه) ... ... ۳۷۴ *

* شاه‌گنج ... ... ۲۴۲ —

... ... شف عظیم‌گنج *

شاه مرتضی (هندي) ... ... ۳۱۱ *

* شاه‌نگر ... ... ۲۹۸ *

شائسته خان ... ... ۲۲۲ — ۳۰۳ —

... ... شف امیرالامرا شائسته خان *

شجاع (شاه - و شاهزاده -) ... ۲۰۹ — ۲۱۰ — ۲۱۱ —

۲۱۲ — ۲۱۳ — ۲۱۵ — ۲۱۶ — ۲۱۷ — ۲۱۸ —

... ... ۲۱۹ — ۲۲۰ — ۲۴۳ — ۲۵۰ *

شجاع‌الدوله ... ۲۹۲ — ۲۹۳ — ۲۹۴ — ۲۹۵ — ۲۹۷ —

۲۹۸ — ۲۹۹ — ۳۰۱ — ۳۰۲ — ۳۰۵ — ۳۰۶ —

... ... ۳۰۸ — ۳۱۸ —

شف مؤتمن الملک شجاع الدوله شجاع الدین محمد خان

بهادر اسد جنگ *

شجاع‌الدوله — شف وزیرالممالک نواب شجاع الدوله بهادر *

شجاع‌الدین (میر -) ... ... ۳۴۳ *

شجاع‌الدین محمد خان ... ۲۲۳ — ۲۵۲ — ۲۶۳ — ۲۶۸ —

... ... ۲۷۴ — ۲۷۵ — ۲۸۸ — ۲۸۹ — ۲۹۰ —

... شف مؤتمن‌الملک شجاع الدوله شجاع الدین محمد

خان بهادر اسد جنگ *

شجاعت خان ... ١٧٥ — ١٧٨ — ١٧٩ — ١٨٠ — ٢٧٩ —
... ... شف رستم زمان *
شجاع قلي خان ... ٢٩٤ — ٢٩٥ — ٣١١ — ٣١٣ —
... ... شف پير خان *
شحنه فيل — شف سيف الدين (شحنه فيل) *
شرف — شف محمد شرف (قاضي -) *
شرف‌الدين (مير -) ... ٣٠٦ — ٣٠٩ — ٣١٠ — ٣١٤ —
... ... ٣١٥ — ٣١٩ — ٣٢١ — ٣٢٢ *
شرف‌الملک (سنقري) ... ... ٧٢ *
شريف — شف سيد شريف *
شريف — شف مير شريف *
* شريف‌آباد ... ... ٤٩ *
شريف‌الملک ... ... ١٧٢ *
شريف خان ... ... ١٨٤ — ٢٠٤ — ٢١٧ *
شمرو (فرنگي) ... ... ٣٨٤ *
شمس‌الدين - (پسر سلطان السلاطين) ... ١٠٩ — ١١٠ —
... ... شف شهاب الدين *
شمس‌الدين (سلطان - التمش) ... ٧٠ — ٧١ — ٧٢ — ٧٣ *
شمس‌الدين (بهنگره) ... ٩٥ — ٩٦ — ٩٧ — ٩٨ — ٩٩ —
... ... ١٠٠ — ١١٨ —

... ... شف حاجي الياس *

شمس الدين حافظ ... ... ١٠٦ *

شمشير خان ... ٣١٠ — ٣٣٥ — ٣٥٦ — ٣٥٧ — ٣٥٨ —

... ... ٣٥٩ — ٣٦٠ *

شمشير خان (قريشي) ... ... ٢٤١ — ٣١١ — ٣١٩ —

... ... شف حميد خان (قريشي) *

شنكل ... ... ٥٧ — ٥٨ —

... ... شف سنكلديب و شنكلديب *

شنكلديب ... ... ٥٦ —

... ... شف سنكلديب و شنكل *

شوكت جنگ ... ٢٥٩ — ٣٦٦ — ٣٦٧ — ٣٦٨ — ٣٦٩ *

شهاب الدين ... ... ١١٠ *

... ... شف شمس الدين — (پسر سلطان السلاطين) *

شهاب الدين ... ... ٦٠ —

... ... شف معزالدين محمد سام *

شهاب الدين (قاضي -) ... ١١١ — ١١٣ — ١١٤ *

شهاب الدين شاه جهان — شف ابوالمظفر شهاب الدين شاه جهان *

شهامت جنگ ... ... ٣٩٦ —

... ... شف انورالدين خان شهامت جنگ *

شهامت جنگ ... ... ٣٥٨ — ٣٦٥ — ٣٧٦ —

شف ناصرالملک احتشام‌الدوله نوازش محمد خان بهادر شهامت جنگ *

شهامت جنگ — شف ناصرالملک صادق علي خان شهامت جنگ *

شهباز خان ... ... ۱۵۰ — ۱۶۹ *

شهریار ... ... ۱۸۲ — ۱۸۳ *

شهریار (شیخ -) ... ... ۳۶۸ *

شهریار خان ... ... ۳۱۱ *

شهنواز خان ... ... ۱۹۵ *

شیخ اچهه — شف اچهه (شیخ -) *

شیخ انور — شف انور (شیخ -) *

شیخ زاهد — شف زاهد (شیخ -) *

شیخ کبیر — شف کبیر (شیخ -) *

* شیراز ... ... ۱۰۶ — ۲۹۹ *

شیرافگن (خان) ... ۱۷۱ — ۱۷۲ — ۱۷۳ — ۱۸۲ —

... ... شف علي‌قلي بیگ (استجلو) *

شیر خان ... ۱۳۹ — ۱۴۰ — ۱۴۱ — ۱۴۲ — ۱۴۳ —

... ... ۱۴۴ — ۱۴۵ — ۱۴۶ ۱۴۷ —

... ... شف شیر شاه *

شیر خان (افغان) — ملازم شاهزاده پرویز ... ۱۹۵ *

شير شاه ... ٤٧ — ١٤٧ — ١٤٨ — ١٥٠ — ١٥٣ — ١٦٣ —
... ... شف شير خان *
شيونرائن ... ... ٢٦٠ *

ص

صادق — شف آقا صادق *
صادق علي خان ... ٣٧٥—٣٧٦ — ٣٧٧ — ٣٧٨ — ٣٨٠ —
... شف ناصرالملک صادق علي خان شهامت جنگ *
صالح بيگ ... ... ١٩٠ *
صدرالحق خان ... ... ٣٦٢ — ٣٨٢ *
صفدر جنگ — شف وزيرالملک صفدر جنگ *
صلابت جنگ — شف اميرالممالک صلابت جنگ *
صلابت خان ... ... ٢١١ *
صمصام‌الدوله خان دوران ... ... ٣٠٦ —
... شف اميرالامرا صمصام‌الدوله خان دوران خان بهادر *
صولت جنگ ... ٢٥٨ — ٢٥٩ — ٣٣٤ — ٣٣٥ — ٣٣٦ —
... ... ٣٣٧ — ٣٣٨ — ٣٦٠ — ٣٦٦ —
شف نصيرالملک سعيد احمد خان بهادر صولت جنگ *

ض

ضياءالدين خان ... ... ٢٦٠ — ٢٦١ — ٢٦٢ *

ط

طره باز خان — شف روشن‌الدوله طره باز خان *
طغا خان ... ... ٧٢ — ٧٣ —
... ... شف عزالدين طغا خان *
طغرل ... ٧٥ — ٧٦ — ٧٧ — ٧٨ — ٧٩ ... ٨٠ — ٨١ —
... ... ٨٢ — ٨٤ —
... ... شف مغيث‌الدين (سلطان -) *
طغرل كش ... ... ٨٢ —
... ... شف ملك مقدر *
طهماسپ (صفوي) ... ... ١٧١ *

ظ

ظالم سنگهه ... ... ٣٢٢ *
* ظفرآباد ... ... ١٠٠ *

ع

عابد خان (ديوان) ... ... ١٩٤ *
عابد خان ... ... ٣٣٠ — ٣٣١ —
... ... شف فرزند علي خان *
عادل — شف محمد شاه عادل *
* عادل‌آباد ... ... ٣٩٤ *

عادل شاه ... ... ٣٩٣ — ٣٩٤ —
... ... شف علي عادل شاه *
عاصم (خواجه -) ... ... ٢٣٥ *
عالم چند ... ... ٢٩٣ —
... ... شف راي رايان عالم چند *
عالم خان ... ... ٣٨٣ *
عالم شاه ... ... ٣٨٧ *
عالمگير ... ٣٦ — ٢١٣ — ٢١٤ — ٢١٥ — ٢١٦ —
٢٢١ — ٢٤٣ — ٢٤٤ — ٢٥٠ — ٢٥١ — ٢٧٤ —
... ... ٢٧٥ — ٢٧٦ —
... ... شف اورنگزيب عالمگير *
عالمگير ثاني ... ... ٣٦٣ — ٣٧١ *
عبدالرحيم خان خان خانان ... ... ١٧١ — ٣٩٤ —
... ... شف خان خانان *
عبدالرسول خان ... ... ٣٤٨ — ٣٥٤ *
عبدالرشيد (شيخ -) ... ... ٣٦٨ *
عبدالسلام ... ... ٢٠٧ *
عبدالسلام خان ... ... ١٧٩ *
عبدالعزيز (قاضي -) ... ... ١٨٤ *
عبدالعزيز (مير -) ... ... ٣٣٠ — ٣٣٢ *

عبدالکریم خان ... ... ۲۹۵ — ۲۹۶ — ۲۹۷ *
عبدالله خان ... ۱۸۵ — ۱۸۶ — ۱۸۸ — ۱۹۰ — ۱۹۱ —
۱۹۲ — ۱۹۳ — ۱۹۵ — ۱۹۶ — ۲۰۰ — ۲۰۲ —
... ... شف عبدالله خان بهادر فیروز جنگ *
عبدالله خان (سید -) ... ۲۶۸ — ۲۷۴ — ۲۷۵ — ۲۷۶ —
... ... شف قطب‌الملک عبدالله خان *
عبدالله خان بهادر فیروز جنگ ... ... ۱۹۳ *
... ... شف عبدالله خان *
عبدالمعظم خان ... ... ۱۷۹ *
عبدالواحد ... ... ۲۴۷ — ۲۴۸ *
عثمان خان ... ۱۶۹ — ۱۷۰ — ۱۷۵ — ۱۷۶ — ۱۷۷ —
... ... ۱۷۹ — ۱۸۰ *
عجم ... ... ۳۳ — ۳۹۴ *
عدلي ... ... ۱۵۱ — ۱۵۳ —
... ... شف محمد شاه عدلي *
* عدن ... ... ۳۹۲ — ۳۹۳ *
* عرب ... ... ۳۳ — ۳۸۸ — ۳۹۱ — ۳۹۲ — ۳۹۴ *
عرب دست غیب ... ... ۲۰۳ *
عرفي (شیرازي) ... ... ۳۲ *
عزالدین ... ... ۷۲ *

... ... شف عزالدين طفا خان *
عزالدين (خلجي) ... ... ٦٩ *
عزالدين طغا خان ... ... ٧٢ — ٧٣ —
... ... شف طغا خان و عزالدين *
عزالملک ملک علاءالدين خان ... ... ٧١ — ٧٢ —
... ... شف علاءالدين (خان) *
عزيزالله (ميرـ) ... ... ٣٣٤ *
عزيز کوکه (مرزا ـ) — شف خان اعظم مرزا عزيز کوکه *
عطاءالله خان ... ... ٣٠٩ — ٣١٠ — ٣٦١ —
... ... شف اعزازالدوله عطاءالله خان ثابت جنگ *
* عظيم آباد ... ٢٥٠ — ٢٦٦ — ٢٦٧ — ٢٦٩ — ٢٩٥ —
٣٠٧ — ٣٠٩ — ٣١٠ — ٣٢٦ — ٣٥٤ — ٣٥٥ —
٣٥٨ — ٣٦٠ — ٣٦١ — ٣٦٧ — ٣٧٢ — ٣٧٤ —
٣٧٦ — ٣٧٧ — ٣٧٨ — ٣٧٩ — ٣٨٠ — ٣٨١ —
... ... ٣٨٣ — ٣٨٥ —
... ... شف پٹنه *
عظيم‌الشان (شاهزاده ـ) ... ٣١ — ٢٢٩ — ٢٣٣ — ٢٣٩ —
٢٤٣ — ٢٦٤ — ٢٦٦ — ٢٦٧ — ٢٨٦ — ٣٠٠ *
* عظيم‌گنج ... ... ٢٤٢ —
... ... شف شاه‌گنج *

علاءالحق (مخدوم -) ... ... ۱۰۵ *

علاءالدين ... ... ۱۲۹ — ۱۳۱ —

شف سيدالسادات علاءالدين ابوالمظفر شاه حسين سلطان بن سيد اشرف الحسيني *

علاءالدين ... ... ۷۲ — ۷۳ —

... ... شف علاءالدين مسعود *

علاءالدين (خان) ... ... ۷۱ —

... ... شف عزالملک ملک علاءالدين خان *

علاءالدين ... ... ۹۳ — ۹۴ — ۹۵ —

... ... شف علي مبارک *

علاءالدين ... ... ۶۹ —

... ... شف علي مردان خلجي *

علاءالدين ... ... ۱۳۶ —

... ... شف نصرت شاه *

علاءالدين (سلطان -) ... ... ۸۹ *

علاءالدين حسين شاه ... ۱۳۲ — ۱۳۳ — ۱۳۵ — ۱۳۶ —

... ... ۱۳۸ — ۱۳۹ — ۱۴۲ —

شف سيدالسادات علاءالدين ابوالمظفر شاه حسين بن سيد اشرف الحسيني *

علاءالدين محمد خان ... ... ۳۲۸ *

علاءالدين مسعود ... ... ٧٢ —
... ... شف علاءالدين *
علي اخي (سلطان -) ... ... ٣٩٣ *
علي الملك (خواجه -) ... ... ٣٩٤ *
علي بهائي ... ... ٣٤٩ — ٣٥٠ — ٣٥١ —
... ... شف علي قراول *
علي خان ... ... ٧٦ *
علي عادل شاه ... ... ٣٩٣ —
... ... شف عادل شاه *
علي قراول ... ... ٣٣٩ — ٣٤٩ —
... ... شف علي بهائي *
علي قلي بيگ (استجلّو) ... ... ١٧١ — ١٧٢ —
... ... شف شيرافگن (خان) *
علي قلي خان ... ... ٣٠٥ *
علي مبارک ... ... ٩٢ — ٩٣ — ٩٤ —
... ... شف علاءالدين *
علي مردان خان ... ... ٢٢٣ — ٢٣٣ *
علي مردان خلجي ... ... ٦٨ — ٦٩ —
... ... شف علاءالدين *
علي ميچ ... ... ٦٥ *

* علي نگر — (نام كلكته كه سراج‌الدوله تجويز كرده) ... ٣٦٦ *
علي وردي خان ... ٢٩٤ — ٢٩٥ — ٢٩٦ — ٢٩٧ —
٣٠٧ — ٣٠٨ — ٣٠٩ — ٣١٠ — ٣١٥ — ٣٢٣ —
٣٢٧ — ٣٢٨ — ٣٢٩ — ٣٣٠ — ٣٣١ — ٣٣٢ —
... ٣٣٣ — ٣٣٥ — ٣٣٨ — ٣٣٩ — ٣٥٣ —
... ... شف علي وردي خان مهابت جنگ *
علي وردي خان — (مير بخشي شاه شجاع) ... ٢١٣ —
... ... ٢١٥ — ٢١٧ *
علي وردي خان مهابت جنگ ... ٣١٣ — ٣٢٤ — ٣٢٧ —
... ... ٣٢٨ — ٣٣٢ — ٣٦٣ —
شف علي وردي خان و مهابت جنگ و ميرزا بندي *
عماد خان ... ... ١٥٢ *
عمر خان ... ... ٣١٠ — ٣٣٦ — ٣٤٠ — ٣٧٤ *
عنبر — شف ملك عنبر *
عيسى خان (افغان) ... ... ٧ *
عيش خان (نيازي) ... ... ١٥٩ *

غ

* غازي پور ... ... ٣٥٥ *
غازي خان سور ... ... ١٤١ *
غالب علي خان ... ... ٣٠٣ — ٣٠٤ *

* غزنين ... ... ٦٠ *
غضنفر حسين خان ... ... ٣١١ — ٣٢٢ — ٣٢٣ *
غلام حسين خان ... ... ٣٦٥ *
غلام حسين سليم زيدپوري — (مؤلف رياض السلاطين) ... ٢ *
غلام شاه ... ... ٣٧٤ *
غلام محمد ... ... ٢٥٦ *
غوث خان ... ٣١٠ — ٣١٤ — ٣١٥ — ٣١٩ — ٣٢٠ —
... ... ٣٢٢ *
* غور ... ... ٦٠ *
غياث الدين ... ٧٥ — ٧٦ — ٧٧ — ٨٢ — ٨٤ —
... ... شف غياث الدين بلبن *
غياث الدين ... ... ٩٠ —
... ... شف غياث الدين تغلق شاه *
غياث الدين — (پسر سكندر شاه) ... ١٠١ — ١٠٢ — ١٠٣ —
... ١٠٤ — ١٠٥ — ١٠٦ — ١٠٧ — ١٠٨ — ١٠٩ *
غياث الدين (خلجي) ... ... ٦٩ — ٧٠ — ٧١ *
غياث الدين — (قاتل پسر جلال الدين) ... ... ١٥١ *
غياث الدين بلبن ... ... ٧٥ —
... ... شف غياث الدين *
غياث الدين تغلق شاه - غياث الدين محمد تغلق شاه ... ٨٩ —

... ... ۹۰ — ۹۱ — ۹۳ —
... ... شف غياث الدين *
غياث بيگ (مرزا - طهراني) ... ... ۱۷۱ *

ف

فاضل (خواجه -) — شف محمد فاضل (خواجه -) *
* فتحپور ... ... ۱۸۴ *
فتح جنگ — شف ابراهيم خان فتح جنگ *
فتح جنگ خان ... ... ۲۱۶ — ۲۱۷ *
فتح چند (ساهو) ... ... ۲۷۴ —
... ... شف جگت سيٹه فتح چند *
فتح خان ... ... ۱۵۹ *
فتح سنگه ... ... ۳۸۳ *
فتح شاه ... ... ۱۱۹ — ۱۲۰ — ۱۲۴ — ۱۲۷ *
* فتح گڈه ... ... ۳۴۸ *
* فتن ... ... ۳۹۳ *
* فتوحه .... ۳۷۴ *
فخرالدوله ... ... ۲۹۵ *
فخرالدين — (سلحدار قدرخان) ... ۹۱ — ۹۲ — ۹۳ — ۹۴ *
فخرالدين (كوتوال) ... ... ۷۸ *
فدائي خان ... ... ۱۸۵ — ۲۰۶ — ۲۰۷ *

* فرابين ... ... ٣٩٤ *
* فراشدانگه ... ... ٤١ — ٤٢ — ٢٦٠ —
... ... شف چندن‌نگر *
فرانسيس ... ٦ — ٤١ — ٢٦٠ — ٢٦١ — ٢٧٧ — ٢٧٨ —
٢٩٤ — ٣٤٤ — ٣٧٩ — ٣٩٤ — ٣٩٥ — ٣٩٦ —
... ... ٣٩٧ — ٣٩٨ *
* فرخ آباد ... ... ٢٦ — ٣٦١ *
فرخ سير ... ٢٣٣ — ٢٤٢ — ٢٤٣ — ٢٥٠ — ٢٦٦ —
٢٦٧ — ٢٦٨ — ٢٦٩ — ٢٧٢ — ٢٧٣ — ٢٧٤ —
... ... ٢٧٥ — ٢٧٦ *
فرزند علي خان ... ... ٣٣١ —
... ... شف عابد خان *
فرشته ... ... ١٥٤ *
* فرنگ ... ٣٣ — ٣٦ — ٣٧ — ٣٩ — ٤٠ — ٤١ — ٢٧٧ —
... ... ٢٧٨ *
* فرنگستان ... ... ٣٧ *
فرنگيان ... ٣٨٩ — ٣٩٠ — ٣٩١ — ٣٩٢ — ٣٩٣ — ٣٩٤ *
فضيلت (قاضي -) ... ... ١٤٨ *
فقيرالله بيگ ... ... ٣٣٢ *
* فناچهور (؟) ... ... ٢٨٠ *

فور ... ... ۵۸ *
فیروز (ملک -) ... ... ۹۳ — ۹۴ —
... ... شف فیروز رجب (ملک -) *
* فیروزپور ... ... ۹۶ — ۱۱۱ *
فیروز جنگ — شف عبدالله خان بهادر فیروز جنگ *
فیروز رای ... ... ۲۸ *
فیروز رجب (ملک -) ... ... ۹۳ —
... شف فیروز (ملک -) و فیروزشاه — (بن رجب) *
فیروزشاه ... ... ۱۲۵ — ۱۲۶ — ۱۲۷ —
... ... شف اندیل (ملک - حبشي) *
فیروز شاه — (بن رجب) ... ۹۶ — ۹۷ — ۹۸ — ۹۹ —
... ... ۱۰۰ — ۱۰۱ —
... ... شف فیروز رجب (ملک -) *
فیروزشاه — (پسر سلیم شاه) ... ... ۱۵۰ *
فیروزشاه — (پسر نصرت شاه) ... ... ۱۳۹ *
فیروزشاهي — (یعنی تاریخ فیروزشاهي) ... ... ۷۸ *

ق

قابصور (غوري) ... ... ۳۹۰ *
قادرداد خان ... ... ۳۷۴ — ۳۷۵ *
* قاسم بازار ... ... ۲۹۵ *

قاسم بيگ ... ... ٣٣٤ *

قاسم خان ... ... ١٨١ — ٢٠٧ *

قاسم خان — شف محمد قاسم خان (مير -) *

قاسم علي خان ... ٣٧٩ — ٣٨١ — ٣٨٢ — ٣٨٣ — ٣٨٤ —

... ... ٣٨٥ —

شف نصيرالملک امتيازالدوله قاسم علي خان نصرت جنگ *

* قاسم کوته ... ... ٤٠٠ *

* قاضي هنّه ... ... ٢٦ *

قتلو خان ... ... ١٥٧ *

قدرت الله (شيخ -) ... ... ٣٦٨ *

قدر خان ... ... ٩١ — ٩٢ — ٩٣ — ٩٤ —

... ... شف بيدار (ملک - خلجي) *

قرابيگ تيمور خان ... ... ٧٢ — ٧٣ *

قزلباش ... ... ٣٠٨ *

قطب ... ... ١١٤ —

... ... شف نور قطب العالم *

قطب — (پسر غوث خان) ... ... ٣٢٠ *

قطب الدين (ايبک) ... ٥٩ — ٦٠ — ٦١ — ٦٢ — ٦٤ —

... ... ٧٠ — ٩١ *

قطب الدين (خلجي) ... ... ٨٩ *

قطب‌الدین خان (کوکلتاش و کوکه) ... ۱۷۰ — ۱۷۱ — ۱۷۲ —
... ... ۱۷۳ — ۱۷۴ — ۱۷۵ *
قطب العالم ... ... ۱۰۸ — ۱۱۲ — ۱۱۳ — ۱۱۴ —
... ... شف نور قطب العالم *
قطب الملک ... ... ۱۹۰ *
قطب الملک عبدالله خان ... ... ۲۷۴ —
... ... شف عبدالله خان *
قطب خان ... ... ۱۴۰ *
قطب شاه ... ... ۱۳۷ *
قمرالدین حسین خان ... ... ۲۸۸ —
... ... شف قمرالدین خان *
قمرالدین خان ... ... ۲۹۷ — ۳۰۸ — ۳۲۵ —
... ... شف قمرالدین حسین خان *
* قندهار ... ... ۱۷۱ — ۱۸۲ — ۱۸۳ *
* قندرینه ... ... ۳۸۸ *
* قنوج ... ... ۵۸ — ۶۰ — ۱۴۷ — ۱۵۲ *

ک

* کابل ... ... ۵۵ — ۱۸۴ *
کار طلب خان ... ... ۳۱ — ۲۴۴ — ۲۴۹ — ۲۵۰ —
شف مؤتمن الملک علاء الدوله جعفرخان نصیری ناصرجنگ *

كارگذار خان ... ... ٣٦٧ — ٣٦٨ *
* كالا پاني ... ... ٣٦٥ *
كالا پهاڑ ... ٧ — ١٥ — ١٦ — ١٧ — ١٨ —
... ... ١٦٥ — ١٦٨ *
* كالپي ... ... ٦٤ — ١٤٩ *
* كالنجر... ... ... ٦٤ — ١٤٨ *
كالو كنور ... ... ٢٥٦ *
كالي ... ... ٣٤ *
كاليا ... ... ٢٥٦ *
كالي پرشاد ... ... ٣٨٢ *
* كالي كتا ... ... ٣٤ *
* كالي كوٹ ... ٣٨٨ — ٣٩٠ — ٣٩١ — ٣٩٢ — ٣٩٣ *
* كامته ... ... ١٣٤ *
* كامروپ... ... ... ٩ — ١٠ — ١١ — ٦٤ —
٦٥ — ٦٦ — ٦٧ — ٧١ — ٧٥ — ١٣٤ — ٢١٩ —
... ... شف كامروپ كامته *
* كامروپ كامته ... ... ٩ —
... ... شف كامروپ *
كامكار خان (مئين ؟) ... ... ٣٧٥ — ٣٧٩ *
كامل (خواجه -) — شف محمد كامل (خواجه -) *

کامل (میر -) ... ... ۳۱۱ — ۳۱۸ *
کانس (راجه -) ... ۱۰۸ — ۱۰۹ — ۱۱۰ — ۱۱۱ —
... ... ۱۱۲ — ۱۱۴ — ۱۱۵ — ۱۱۶ *
کایست ... ... ۵۱ — ۵۲ *
کبیر (شیخ -) ... ... ۱۷۵ *
* کنجوڑي ... ... ۳۳۵ *
* کنک ... ۱۶۳ — ۱۹۰ — ۲۸۸ — ۳۲۸ — ۳۳۳ — ۳۳۴ —
... ... ۳۳۵ — ۳۳۶ — ۳۳۸ — ۳۴۸ — ۳۶۱ —
... ... شف کنک بنارس *
* کنک بنارس ... ... ۱۶۳ — ۱۶۸ —
... ... شف حاشیهٔ پائین (۱) صفحه ۱۶۳ *
* کنوه ... ... ۲۸۰ — ۲۸۹ — ۳۴۲ — ۳۴۳ — ۳۴۵ —
... ... ۳۴۶ — ۳۴۸ — ۳۷۱ — ۳۷۳ *
* کنهره سوندر ... ... ۴۶ *
* کچهار ... ... ۱۱ *
* کچهوه ... ... ۲۱۳ *
* کدتکلور... ... ... ۳۹۱ — ۳۹۲ *
* کدي باري ... ... ۲۱۹ *
کرانیان ... ... ۱۵۲ — ۱۵۳ *
* کربلا ... ... ۲۸۱ *

كرت چند ... ... ٣٠٦ *

كرم خان ... ... ٣١٠ *

كرن (راجه - رانا -) ... ... ١٩٥ — ١٩٧ *

* كرناٹک ... ... ٣٦ — ٣٩٦ *

* كرهتي ... ... ٣٧٠ *

* كريم آباد ... ... ٢٧٠ *

كريم الدين (سلطان -) ... ... ٢٣٣ — ٢٤٢ — ٢٥٠ *

* كشمير ... ... ٤٤ — ٢٠٦ — ٢٩٢ *

كشن رام ... ... ٢٢٤ — ٢٢٥ — ٢٢٦ — ٢٤١ *

كشور خان — (سردار جهانگير) ... ... ١٧٧ *

كشور خان — (نائب فوجدار) ... ... ٣٤٧ *

* كلكته ... ٣٣ — ٣٤ — ٣٧ — ٣٩ — ٤١ —

٤٦ — ٢٩٥ — ٣٦٥ — ٣٦٦ — ٣٦٩ — ٣٧٠ —

... ... ٣٨٠ — ٣٨٦ — ٣٩٥ — ٣٩٩ —

... ... شف علي نگر *

* كمايون ... ... ٥٨ *

* كمبله ... ... ٦١ *

كمپنئ انگريز ... ٣٤ — ٣٦ — ٣٧ — ٣٩ — ٤٥ —

... ... ٥٠ — ٣٩٥ *

* كمهريه ... ... ٣٣٥ *

کناج — (پسر نهروال) ... ... ۲۰ *
کنر — (پسر دکن) ... ... ۱۹ *
کنکر بنگالی - کنکر سین بنگالي ... ۲۶۰ — ۲۶۱ — ۲۶۲ *
* کنگ کهیرا کوندي ... ... ۳۰۵ *
* کنور ... ... ۳۸۹ *
* کوتوالي ... ... ۲۸۴ *
کوچ ... ... ۹ — ۶۵ *
* کوچ ... ... ۲۷ — ۲۸ — ۵۶ — ۱۵۳ *
* کوچ بهار ... ۸ — ۹ — ۱۰ — ۴۵ — ۲۰۸ — ۲۱۸ —
... ... ۲۲۰ — ۲۴۹ — ۲۵۳ — ۲۵۴ — ۳۰۴ *
* کوچي ... ... ۳۸۹ *
کور خان ... ... ۱۷۵ *
کوسا لکهن ... ... ۱۳۴ *
* کوسي ... ... ۴۴ *
کوکلتاش - کوکه — شف قطب الدین خان (کوکلتاش - کوکه) *
کوکلتاش خان — شف خان‌جهان بهادر کوکلتاش خان *
* کول ... ... ۵۹ — ۶۰ — ۷۹ *
* کولم ... ... ۳۹۱ *
* کوله ... ... ۳۹۰ *
کولهاژه ... ... ۲۸۱ —

... ... شف محمد خان چيله *
* كوند بلي ... ... ٤٠٠ *
كهتري ... ... ٥٠ *
* كهڑک پور ... ... ٣٨٣ *
* كهل گام - كهل گانو ... ... ١٣٥ — ١٤٤ *
* كهمر ... ... ٣١١ — ٣٢١ *
كهندتيان ... ... ٣٢٩ — ٣٣٩ *
* كهونڈا گهاٹ ... ... ٨ *
* كهولهربه (؟) ... ... ٢٧٥ *
كيخسرو ... ... ٨٥ *
كيدار ... ... ٢٨ — ٥٦ *
كيسو سين ... ... ٥٣ *
كيقباد ... ... ٨٥ — ٨٧ — ٨٨ —
... ... شف معزالدين كيقباد *
* كيونجهر ... ... ١٨ *

گ

گجرا ... ... ١٩١ — ١٩٢ *
* گجرات ... ١٣٣ — ١٨٣ — ١٨٧ — ٣٨٨ — ٣٨٩ — ٣٩٠ —
... ... ٣٩٢ — ٣٩٥ *
* گدائي (ميرـ) ... ... ٣١١ — ٣١٨ *

* گدهي ... ... ۱۶۴ — ۱۶۵ *
... ... شف تیلیا گدهي *
گرشاسپ (شاه) ... ... ۶۵ — ۶۶ *
گرگین خان ... ... ۳۸۴ — ۳۸۵ *
* گرمسیر ... ... ۶۱ *
* گریه ... ... ۳۱۲ — ۳۱۴ *
گشتاسپ ... ... ۵۵ *
گل — (یکی از ندمای محرم حرم سلطان غیاث‌الدین پسر
سکندر شاه) ... ... ۱۰۵ *
* گلاب بازي ... ... ۲۰۴ *
گلاب رای ... ... ۲۵۹ *
* گنجام ... ... ۳۹۹ *
* گنج محمد خان ... ... ۳۴۳ *
* گنده گوله ... ... ۴۴ — ۴۵ — ۳۷۷ *
* گندک ... ... ۲۶ *
* گنگ ... ۲۶ — ۲۷ — ۴۴ — ۴۵ — ۴۹ — ۶۵ —
۷۷ — ۷۸ — ۹۷ — ۱۴۳ — ۱۴۶ — ۱۴۷ —
۱۵۲ — ۱۵۷ — ۱۹۳ — ۱۹۶ — ۱۹۷ — ۲۱۱ —
۲۱۷ — ۲۲۶ — ۲۲۹ — ۲۵۰ — ۲۵۶ — ۳۴۵ —
... ... ۳۷۷ *

* گنگ دژ ... ... ٥٧ *
* گوالپاڑہ ... ... ١٠٣ *
* گوالیار ... ... ١٥٢ *
* گوا مالتي ... ... ٥٠ *
* گواهٹي ... ١٠ — ١١ — ٢٠٨ — ٢١٩ — ٢٢٠ — ٢٢١ *
* گوہرہ ... ... ٣٢٤ *
گوجر خان ... ... ٣٣٤ *
* گور ... ٢٩ — ٥٠ — ٥٢ — ٥٦ — ٩٠ — ١١٦ —
١١٨ — ١٢٥ — ١٢٦ — ١٢٧ — ١٢٨ — ١٢٩ —
١٣٠ — ١٣١ — ١٣٢ — ١٣٣ — ١٣٨ — ١٤١ —
١٤٢ — ١٤٤ — ١٥٠ — ١٥١ — ١٥٣ — ١٦٣ —
... ... شف جنت آباد *
گورنر جنرل ... ... ٣٩ — ٣٩٩ *
* گوٹمکہ ... ... ٢٩ *
* گوندوارہ ... ... ٢٨ — ٤٣ *
* گوہ ... ... ٣٨٨ — ٣٩٠ — ٣٩١ — ٣٩٣ *
گھسیٹي بیگم - گھسیٹي خانم ... ٣٢٩ — ٣٦٣ — ٣٧٦ —
... ... ٣٧٧ *
* گھگر ... ... ٨٦ — ٨٧ *
گھندرب سنگھ (راجہ -) ... ... ٣١١ — ٣١٩ *

* گهورا گهاٹ ... ۴۷ — ۵۶ — ۲۱۸ — ۲۴۹ — ۳۰۴ *

* گیا مانپور ... ... ۳۷۹ *

ل

لاله — (یکی از ندمای محرم حرم سلطان غیاث‌الدین پسر سکندر شاه) ... ... ۱۰۵ *

لاله بیگ ... ... ۱۷۴ *

... ... شف جهانگیر قلي خان *

* لانده دلول ... ... ۱۵ *

* لاهور ... ... ۶۱ — ۷۰ *

لچهمي نرائن ... ... ۱۳۴ *

لشکر خان ... ... ۱۷۹ — ۱۸۵ —

... ... شف معتقد خان *

لطف‌الله (میرزا -) ... ... ۲۷۵ —

... ... شف مرشد قلي خان *

لطف‌الله شیرازي ... ... ۲۱۹ *

* لعل باغ — (در مرشد آباد) ... ... ۲۶۶ — ۲۸۲ *

* لعل باغ — (در بلدهٔ کٹک) ... ... ۳۳۶ *

* لکرا کهونده ... ... ۳۰۵ *

لکهنیا ... ... ۵۳ — ۵۴ — ۶۳ *

لکهن ... ... ۵۳ *

لکھن سین ... ... ٥٣ *

* لکھنوتي ... ٢٨ — ٥٧ — ٥٨ — ٦٠ — ٦٣ — ٦٤ —

٦٦ — ٦٩ — ٧٠ — ٧١ — ٧٢ — ٧٣ — ٧٤ —

٧٥ — ٧٦ — ٧٧ — ٧٨ — ٨٢ — ٨٣ — ٨٤ —

٨٥ — ٨٩ — ٩٠ — ٩١ — ٩٢ — ٩٣ — ٩٤ —

... ... ٩٥ — ٩٦ — ٩٨ — ١٠٠ — ١٣٢ *

* لکھوگرہ ... ... ١٢ *

* لکھو گھاٹ ... ... ٣٤ *

* لودیانا ... ... ١٨٤ *

لودي خان ... ... ١٥٥ — ١٥٦ — ١٥٧ *

لوھا سنگھ ... ... ٣٦٨ *

لیلاج ... ... ٢١٥ *

م

* ماچین ... ... ١٣ *

مادھو سین ... ... ٥٣ *

* مالدہ ... ... ٤٩ — ٥٠ — ٢٨٤ — ٣٤٦ *

مال راج — (پسر نہروال) ... ... ٢٠ *

مال‌کنور ... ... ١٣٤ *

* مالوہ ... ... ١٥ — ٨٣ *

* مالیسار ... ... ٣٣٦ *

* ماندو ... ... ۱۸۲ — ۱۸۶ — ۱۸۷ *
مان سنگه ... ... ۱۷۰ *
مانک ... ... ۸ *
مانک چند — (پیشکار راجهٔ بردوان) ... ۳۳۱ — ۳۳۲ *
مانک چند (راجه -) ... ... ۳۶۶ — ۳۶۹ *
* ماهي‌نگر ... ... ۲۸۲ *
مبارز خان ... ... ۱۵۰ —
... ... شف محمد شاه عدلي *
مبارک (سید -) ... ... ۱۹۶ *
مبارک الدوله ... ... ۲۸۴ — ۳۸۶ *
* مبارک منزل ... ... ۲۸۹ —
... ... شف میدني‌پور *
مثنوي مولوي روم ... ... ۲۴۲ *
مجبور — (تخلص مرشد قلي خان) ... ... ۲۹۹ *
مجمي ... ... ۱۰ — ۱۱ — ۱۴ *
* مچهلي‌بندر ... ... ۳۰۵ *
محمد ... ... ۲ — ۲۸۲ *
محمد — (حاجي - قندهاري) — شف حاجي محمد (قندهاري) *
محمد اسحاق خان — شف اسحاق خان *

محمد امان ... ... ٢٧٩ *
محمد امين (حاجي -) ... ... ٣٣٦ — ٣٣٧ *
محمد امين خان ... ... ٣٧٩ *
محمد امين خان (بهادر) ... ... ٣٣٧ *
محمد ايرج خان (مرزا -) ... ... ٣١١ — ٣١٨ *
محمد بابر — شف بابر *
محمد باقر (مير - خان) ... ... ٣١١ — ٣١٨ —
... ... شف باقر علي خان *
محمد باقر (ميرزا - خان) ... ... ٣٢٨ — ٣٣٨ —
... ... شف باقر (ميرزا -) — باقر خان (ميرزا -) *
محمد بختيار — شف بختيار *
محمد تاتارخان — شف تاتارخان (محمد - پسر ارسلان خان) *
محمد تقي (بخشي) ... ... ١٨٨ *
محمد تقي خان — (پسر شجاع الدين محمد خان) ... ٢٨٨ —
... ... ٢٩٧ — ٢٩٨ — ٢٩٩ — ٣٠٢ — ٣١١ *
محمد تقي خان — (فوجدار بيربهوم) ... ٣٨٣ *
محمد جان چيله — محمد جان كولهاتره ... ٢٥٦ — ٢٧٠ —
... ... ٢٨٠ — ٢٨١ *
محمد جعفر — شف مير محمد جعفر *
محمد حسن (سيد -) ... ... ٣٠٩ *

محمد خان (بنگش) ... ... ۳۰۸ *
محمد خان (سور) ... ... ۱۴۸ — ۱۴۹ *
محمد خان (سید) ... ... ۳۸۴ *
محمد ذوالفقار (خان) ... ... ۳۱۰ — ۳۲۱ *
محمد رضا (خان) ... ... ۲۹۴ —
شف ناصرالملک احتشام الدوله نوازش محمد خان بهادر شهامت جنگ *
محمد رضا (میر - نائب فوجدار هوگلي) ... ۳۴۴ *
محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ ... ... ۳۸۶ *
محمد سعید (آقا -) ... ... ۲۹۴ — ۳۰۴ *
محمد شاه ... ... ۹۰ — ۹۱ — ۹۲ — ۹۳ — ۹۶ —
... ... شف الغخان *
محمد شاه ... ... ۱۵۰ —
... ... شف محمد شاه عدلي *
محمد شاه (پادشاه) ... ۲۸۸ — ۲۸۹ — ۲۹۱ —
... ... ۳۰۸ — ۳۵۳ *
محمد شاه عادل ... ... ۱۵۰ —
... ... شف محمد شاه عدلي *
محمد شاه عدلي ... ... ۱۴۹ — ۱۵۰ — ۱۵۲ —
شف عدلي و مبارز خان و محمد شاه و محمد شاه عادل *

محمد شجاع — شف شجاع (شاه - و شاهزاده -) *

محمد شرف (قاضي -) ... ... ٢٨٥ — ٢٨٦ *

محمد علي خان ... ... ٣٩٨ —

شف والاجاه اميرالهند محمدعلي خان منصور جنگ *

محمد فاضل (خواجه -) ... ... ٢٧٨ *

محمد قاسم خان (مير -) ... ٣٧٣ — ٣٧٩ — ٣٨٠ —

شف اميرالملک امتيازالدوله قاسم علي خان نصرت جنگ *

محمد كامل (خواجه -) ... ... ٢٧٨ *

محمد معصوم ... ... ٣٨٣ *

محمد معصوم (شيخ - نائب اودیسه) ... ... ٣٤٨ —

... ... شف معصوم (شيخ -) *

محمد معظم بهادرشاه ... ... ٢٣٣ —

... ... شف محمد معظم شاه عالم بهادرشاه *

محمد معظم شاه عالم بهادرشاه ... ... ٢٦٥ —

شف بهادرشاه و سلطان محمد و محمد معظم بهادرشاه *

محمد هادي (ميرزا -) ... ... ٢٤٤ —

شف مؤتمن الملک علاءالدوله جعفر خان نصيري ناصر جنگ *

محمد هاشم ... ... ٢٩٤ —

... ... شف هاشم علي خان *

محمود (بنگالي) ... ... ۱۳۹ — ۱۴۲ — ۱۴۳ —
... ... شف محمود شاه *
محمود (سلطان - پسر فیروزشاه) ... ۱۲۶ — ۱۲۷ —
... ... شف محمود شاه *
محمود (سلطان - برادر سلطان ابراهیم لودي) ... ۱۳۷ *
محمود (سلطان - بهمني دکهني) ... ... ۳۹۰ *
محمود (سلطان - گجراتي) ... ... ۳۹۰ *
* محمودآباد ... ۴۷ — ۲۶۳ — ۲۶۴ — ۲۶۵ — ۲۷۹ *
محمود شاه ... ۱۳۹ — ۱۴۰ — ۱۴۱ — ۱۴۲ — ۱۴۴ —
... ... شف محمود (بنگالي) *
محمود شاه ... ... ۱۲۷ —
... ... شف محمود (سلطان - پسر فیروزشاه) *
محمود شاه — (پسر نصرت شاه) ... ... ۱۳۱ *
مخ ... ... ۹ *
مخدوم شاه — شف جلال (مخدوم شاه - تبریز) *
مخدوم عالم ... ... ۱۳۶ — ۱۳۹ — ۱۴۰ —
... ... شف شاه عالم *
* مخصوص آباد ... ۳۰ — ۳۱ — ۲۲۵ — ۲۴۹ —
... ... ۲۵۰ — ۴۵۲ —
... ... شف مرشدآباد *

مخصوص خان ... ... ٣٠ *
مخلص خان — (غلام فخرالدين) ... ... ٩٢ *
مخلص خان — (ديوان شاهزاده پرويز) ... ١٩٥ ـ ٢٠٢ *
مخلص خان - مخلص علي خان — (داماد حاجي احمد)
... ... ٣٢٧ — ٣٢٨ — ٣٣٠ — ٣٣١ *
* مدارن (سركار -) ... ... ٦ — ٤٩ *
مديو راتهور ... ... ٥٨ *
* مدينه ... ... ٢٨١ *
مراد بخش (شاهزاده -) ... ... ٢٠١ — ٢١٠ *
مراد خان ... ... ٣٣٣ — ٣٣٨ *
مراد شير خان ... ٣٥٦ — ٣٥٧ — ٣٥٩ — ٣٦٨ *
مراد علي (شيخ -) ... ... ٣٦٨ *
مراد علي (مير -) ... ... ٣٦٧ *
مراد علي خان — (پسر رضي خان) ... ٣٠٣ — ٣٠٤ *
مراد علي خان — (خويش سرفراز خان) .... ٣٤٣ *
مراد فراش ... ... ٢٩٢ *
مرتضى (مير -) ... ... ٢٢٢ *
مرجان — شف ملك مرجان *
مرزا علي خان ... ... ٣١١ — ٣١٧ *
مرزا اماني — شف حفيظ الله *

* مرشدآباد ... ۲۶ — ۲۹ — ۳۰ — ۳۱ — ۴۵ — ۴۶ —
۲۲۵ — ۲۲۶ — ۲۳۱ — ۲۳۲ — ۲۵۲ — ۲۶۲ —
۲۶۵ — ۲۶۶ — ۲۶۹ — ۲۷۰ — ۲۷۵ — ۲۷۹ —
۲۸۷ — ۲۹۰ — ۲۹۴ — ۲۹۹ — ۳۰۲ — ۳۰۶ —
۳۰۷ — ۳۱۱ — ۳۲۲ — ۳۲۳ — ۳۲۷ — ۳۳۴ —
۳۴۲ — ۳۴۳ — ۳۴۶ — ۳۴۹ — ۳۵۵ — ۳۵۸ —
۳۶۶ — ۳۶۹ — ۳۷۰ — ۳۷۲ — ۳۷۳ — ۳۸۰ —
... ... ۳۸۱ — ۳۸۴ *
مرشد قلي خان ... ۲۷۵ — ۲۸۰ — ۲۹۹ — ۳۰۱ —
۳۰۲ — ۳۰۳ — ۳۰۶ — ۳۱۱ — ۳۱۹ — ۳۲۵ —
۳۲۷ — ۳۲۸ — ۳۲۹ — ۳۳۰ — ۳۴۱ — ۳۳۲ —
... ... ۳۳۳ — ۳۳۴ — ۳۳۶ — ۳۳۹ —
... ... شف لطف‌الله *
مرشد قلي خان ... ۳۱ — ۲۵۱ — ۲۵۲ — ۲۵۳ —
... ... ۲۵۶ — ۲۸۰ —
... ... شف مؤتمن‌الملک علاءالدوله جعفرخان نصيري ناصر جنگ *
* مرشدگنج ... ... ۲۸۰ *
مرهت — (پسر دکن) ... ... ۱۹ *
مرهته ... ۲۲۴ — ۲۷۷ — ۳۳۰ — ۳۴۰ — ۳۴۲ — ۳۴۳ —

٣٤٤ — ٣٤٨ — ٣٥١ — ٣٥٣ — ٣٥٩ — ٣٦١ —

... ... ٣٦٢ — ٣٧٩ *

مري ... ... ١٠ — ١١ — ١٣ *

مريد خان ... ... ٣٠٨ — ٣٢٥ *

* مسكت ... ... ٣٩٣ *

مصاحب خان مهمند ... ... ٣٤٠ *

مصالح الدين محمد خان ... ... ٣٦٢ *

* مصر ... ... ١٣٠ — ٣٨٩ — ٣٩٠ *

مصطفى خان ... ٣١٠ — ٣٣٠ — ٣٣٥ — ٣٤٨ — ٣٥٠ —

... ... ٣٥٣ — ٣٥٤ — ٣٥٥ — ٣٥٦ *

مظفر جنگ ... ... ٣٨٦ —

... ... شف محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ *

مظفر جنگ — (نواسهٔ نظام الملک آصف جاه) ... ٣٩٥ —

... ... ٣٩٦ — ٣٩٧ *

مظفر خان ... ... ١٦٤ — ١٦٥ — ١٦٧ —

... ... شف مظفر علي (ترهتي) *

مظفر شاه — مظفر (سلطان-) ... ... ١٢٧ — ١٢٨ —

... ... ١٢٩ — ١٣٠ — ١٣٢ —

... ... شف سيدهي بدر ديوانه *

مظفرعلى (ترهتي) ... ... ١٦٤ —

... ... شف مظفر خان *
معتقد خان ... ... ۱۷۵ — ۱۷۹ — ۱۸۰ —
... ... شف لشکر خان *
معزالدین ... ... ۲۶۶ — ۲۶۷ — ۲۶۸ — ۲۷۲ —
... ... شف معزالدین جهاندار شاه *
معزالدین ... ... ۸۵ — ۸۶ — ۸۷ — ۸۸ —
... ... شف معزالدین کیقباد *
معزالدین جهاندار شاه ... ... ۲۷۳ —
... ... شف معزالدین و جهاندار شاه *
معزالدین کیقباد ... ... ۸۸ —
... ... شف کیقباد و معزالدین *
معزالدین محمد سام ... ... ۶۰ —
... ... شف شهاب الدین *
معصوم (شیخ -) ... ... ۳۱۰ — ۳۳۸ — ۳۴۸ —
... ... شف محمد معصوم (شیخ - نائب اودیسه) *
معصوم خان ... ... ۱۶۸ *
معظم — شف محمد معظم شاه عالم بهادر شاه *
معظم خان ... ... ۱۷۵ — ۲۰۵ *
معظم خان خان خانان ... ... ۲۱۶ *
معین الدین عباس ... ... ۱۱۰ *

مغل — مغلان — مغليه — مغول ... ٣٣ — ٣٥ - - ٧٢ —
٧٣ — ٧٦ — ٨٤ — ١٣٣ — ١٣٧ — ١٤٤ —
١٤٧ — ١٥٦ — ١٥٨ — ١٦٠ — ٢٧٨ — ٢٨٧ —
... ... ٢٩٩ — ٣٤٤ — ٣٤٥ *
* مغلپوره ... ... ٣٤ *
مغيث‌الدين (سلطان -) ... ... ٧٦ —
... ... شف طغرل *
مقرب خان ... ... ٣٣١ *
مكرم خان ... ... ٢٠٥ — ٢٠٦ *
مكند ديو ... ... ١٦ *
* مكه ... ... ١٣١ — ٢٨١ — ٣٩٤ *
* مكهرو ... ... ٣٥ — ٣٦٦ *
مگ ... ... ١٥ — ٣٦ — ١٨١ — ١٩١ *
ملا ترسم — شف ترسم (ملا - تورانى) *
* ملتان ... ... ٧٦ — ٨٤ — ٨٥ — ١٧١ *
ملك انديل — شف انديل (ملك - حبشي) *
ملك ايا ز — شف ايا ز (ملك -) *
ملك ترميني — شف ترميني (ملك -) *
ملك عنبر ... ... ٢٠١ *
ملك محمد (تيرانداز) ... ... ٧٩ — ٨٠ — ٨٢ *

ملک مرجان ... ... ۱۳۸ *
ملک مقدر ... ... ۷۹ — ۸۱ — ۸۲ —
... ... شف طغرل‌کش *
ملک میدان — (نام توپ) ... ... ۲۶۹ *
* ملوکه ... ... ۳۹۳ *
* ملیبار ... ... ۳۸۷ — ۳۹۲ *
ملیباریان ... ... ۳۹۱ — ۳۲۲ *
مموریز خان ... ... ۱۷۹ — ۱۸۰ *
* مندراج ... ... ۳۹۹ *
* مندو ... ... ۱۳۸ *
منصور جنگ — شف والاجاه امیرالهند محمد علي خان منصور جنگ *
* منصور گنج ... ... ۳۶۴ — ۳۷۲ *
منعم خان ... ... ۱۵۶ — ۱۶۰ — ۱۶۳ —
... ... شف منعم خان خان خانان *
منعم خان خان خانان ... ... ۱۶۴ —
... ... شف خان خانان و منعم خان *
* منکره ... ... ۳۵۰ — ۳۵۱ *
منکنت ... ... ۳۴۷ *
* منگیر ... ... ۱۴۰ —

... ... شف مونگير *

* منهاري ... ... ۳۶۷ *

* منير ... ... ۶۱ — ۳۷۸ *

مؤتمن الملک شجاع الدوله شجاع الدين محمد خان بهادر اسد جنگ ... ... ۲۹۱ —

... ... شف شجاع الدوله و شجاع الدين محمد خان *

مؤتمن الملک علاء الدوله جعفر خان نصيري ناصر جنگ — ... ... ۲۵۷ —

... شف جعفر خان (نواب -) و محمد هادي (ميرزا -) و مرشد قلي خان *

* موتي جهيل ... ... ۳۲ — ۳۶۳ *

* مور بهنج ... ... ۳۲۹ — ۳۳۸ — ۳۴۰ *

* مورنگ ... ... ۸ — ۴۲ — ۴۳ — ۴۴ — ۴۵ *

مولوئ روم ... ... ۲۴۲ *

* مونگير ... ۱۴۵ — ۲۱۲ — ۲۵۰ — ۲۵۴ — ۳۸۱ — ۳۸۲ —

... ... ۳۸۳ — ۳۸۴ — ۳۸۵ —

... ... شف منگير *

موهن سنگه ... ... ۳۵۶ *

موهن لعل (ديوان -) ... ۲۵۹ — ۳۶۴ — ۳۶۶ — ۳۶۷ —

... ... ۳۶۹ — ۳۷۱ *

مهابت جنگ ... ۲۵۸ — ۲۹۷ — ۳۱۱ — ۳۱۲ — ۳۱۳ —
۳۱۴ — ۳۱۵ — ۳۱۶ — ۳۱۹ — ۳۲۰ — ۳۲۱ —
۳۲۲ — ۳۲۴ — ۳۲۵ — ۳۲۶ — ۳۲۷ — ۳۲۸ —
۳۳۵ — ۳۳۶ — ۳۳۸ — ۳۳۹ — ۳۴۰ — ۳۴۱ —
۳۴۲ — ۳۴۳ — ۳۴۴ — ۳۴۵ — ۳۴۶ — ۳۴۷ —
۳۴۸ — ۳۴۹ — ۳۵۰ — ۳۵۱ — ۳۵۲ — ۳۵۳ —
۳۵۵ — ۳۵۶ — ۳۵۷ — ۳۵۸ — ۳۵۹ — ۳۶۰ —
۳۶۱ — ۳۶۲ — ۳۶۳ — ۳۶۴ — ۳۶۵ — ۳۶۶ —
... ... ۳۷۰ — ۳۷۴ — ۳۷۶ —
... ... شف علي وردي خان مهابت جنگ *
مهابت خان ... ۱۸۴ — ۱۸۵ — ۱۸۷ — ۱۸۸ — ۱۸۹ —
... ... ۱۹۷ — ۲۰۲ — ۲۰۳ — ۲۰۴ — ۲۰۵ *
مها بهارت ... ... ۵۱ *
* مهاندا — (نهري كه بر لبش مالدة واقع است) ... ۴۹ —
... ... ۵۰ *
* مهاندا — (رودخانهٔ كه مابين شهر كتك جاري ست) ... ۳۳۵ *
مهتاب راى ... ... ۳۸۲ *
مهدي — شف مير مهدي *
مهدي علي خان (ميرزا -) ... ... ۳۷۴ *
مهرالنسا ... ... ۱۷۱ —

... ... شف نورجهان و نورمحل *
* مهونه ... ... ٦٤ *
* ميدني‌پور ... ٢٢٤ — ٢٢٨ — ٢٤٣ — ٢٥٢ — ٢٨٩ —
... ... ٣٢٩ — ٣٣٤ — ٣٣٥ — ٣٤٥ — ٣٥٢ —
... ... شف مبارک منزل *
مير بنگالي ... ... ٢٧٠ — ٢٧١ *
مير تقي (بخشي) ... ... ١٩٤ *
مير جعفر — (نائب احسن‌الله خان) ... ٢٧٨ — ٢٧٩ *
مير جعفر خان ... ... ٣٢٥ — ٣٣٦ —
... ... شف مير محمد جعفر *
مير حبيب ... ٢٩٩ — ٣٠٠ — ٣٠١ — ٣٠٣ — ٣١١ —
٣١٩ — ٣٣٩ — ٣٤٠ — ٣٤٢ — ٣٤٣ — ٣٤٤ —
٣٤٥ — ٣٤٧ — ٣٥٦ — ٣٥٩ — ٣٦١ — ٣٦٢ —
... ... شف مير حبيب الله خان *
مير حبيب‌الله خان ... ... ٣٠٢ — ٣١٩ —
... ... شف مير حبيب *
ميرزا بندي ... ... ٢٩٣ — ٢٩٤ —
... ... شف علي‌وردي خان مهابت جنگ *
ميرزا پيارن — شف پيارن *
ميرزا حكيم — شف حكيم (ميرزا -)

میرزا محمد ... ... ۲۹۳ *
میرزا محمد سعید — شف محمد سعید (آقا -) *
میرزای اجمیری ... ... ۲۶۸ — ۲۶۹ —
... ... شف افراسیاب خان *
میر شریف ... ... ۳۴۲ — ۳۴۳ *
میر محمد جعفر ... ۳۳۵ — ۳۳۷ — ۳۳۸ — ۳۶۴ —
... ۳۶۷ — ۳۷۰ — ۳۷۱ — ۳۷۲ — ۳۷۳ — ۳۷۹ —
... شف جعفرعلي خان (نواب -) و میر جعفر خان *
میر مدن ... ... ۳۷۱ — ۳۷۲ *
میر مهدي ... ... ۳۴۵ *
میرن ... ... ۳۷۵ —
... شف ناصرالملک صادق‌علي خان شهامت جنگ *
میر ناصر ... ... ۳۵ *
* میگنا ... ... ۲۷ *
* میلافور ... ... ۳۹۳ *

ن

* ناج هات ... ... ۸ *
نادر شاه ... ... ۳۰۶ — ۳۰۸ — ۳۲۵ *
* ناشکور... ... ... ۳۹۳ *
ناصر — شف میر ناصر *

ناصرالدین ... ... ۷۴ —
... ... شف ناصرالدین محمود *
ناصرالدین ... ۷۰ — ۷۱ — ۸۲ — ۸۴ — ۸۵ — ۸۶ —
... ... ۸۷ — ۸۸ — ۸۹ — ۹۰ — ۹۱ —
... ... شف ناصرالدین بغرا خان *
ناصرالدین بغرا خان ... ... ۸۵ —
... ... شف بغرا خان و ناصرالدین *
ناصرالدین محمد شاه ... ... ۳۲۵ *
ناصرالدین محمود ... ... ۷۳ —
... ... شف ناصرالدین *
ناصرالملک احتشام‌الدوله نوازش محمد خان بهادر شهامت جنگ ... ... ۳۲۶ —
شف شهامت جنگ و محمد رضا (خان) و نوازش ... احمد خان و نوازش احمد خان شهامت جنگ *
ناصرالملک صادق علي خان شهامت جنگ ... ۳۷۵ —
... شف شهامت جنگ و صادق علي خان و میرن *
ناصرخان ... ... ۱۱۷ — ۱۱۸ *
ناصرشاه ... ... ۱۱۸ *
ناظر احمد ... ... ۲۵۴ — ۲۸۲ — ۲۸۴ — ۲۹۲ *
* ناظرپور ... ... ۳۷۳ *

* ناک ... ... ۳۹۳ *
* ناگپور ... ... ۳۴۰ — ۳۵۲ *
نامدار خان ... ... ۲۹۶ *
* نامروپ (؟) ... ... ۱۲ *
نانگا ... ... ۱۰ — ۱۱ *
نبول رای ... ... ۳۶۱ *
نجات خان ... ... ۲۷۹ *
* نجف ... ... ۲۸۱ *
نجم‌الدوله ... ... ۳۸۶ *
* ندیا - ندیه ... ۲۶ — ۵۳ — ۶۳ — ۲۲۵ — ۲۳۴ —
... ... ۲۸۰ — ۳۸۳ *
نرائن ... ... ۸ *
نرائینی — (صحیح نرائنی) ... ... ۹ *
* نربدا ... ... ۱۸۷ — ۱۸۹ — ۲۱۲ *
نصرت جنگ — شف نصیرالملک امتیازالدوله قاسم‌علي خان
... ... نصرت جنگ *
نصرت شاه ... ۱۳۱ — ۱۳۶ — ۱۳۷ — ۱۳۸ — ۱۳۹ —
... ... شف نصیب شاه *
نصیب شاه ... ... ۱۳۶ — ۱۳۹
... ... شف نصرت شاه *

نصيرالملک امتيازالدوله قاسم علي خان نصرت جنگ ... ٣٨١ —
شف قاسم علي خان و محمد قاسم خان (مير -) *
نصيرالملک سعيد احمد خان بهادر صولت جنگ ... ٣٣٣ —
شف سعيد احمد خان و سعيد احمد خان صولت جنگ
... ... و صولت جنگ *
نظام الدوله ... ... ٣٩٦ *
نظام الدين ... ... ٨٥ — ٨٧ *
نظام الدين احمد ... ... ١٢٩ *
نظام الملک ... ... ٣٠٨ —
... ... شف آصف جاه نظام الملک *
نظام الملک آصف جاه ... ... ٣٩٥ — ٣٩٦ —
... ... شف آصف جاه نظام الملک *
نظام خان سور ... ... ١٥٠ *
نظام شاه ... ... ٣٩٣ *
نظام علي خان ... ... ٤٠٠ *
نظرعلي (مير -) ... ... ٣٦٣ *
نعمت الله (شاه - فيروز پوري) ... ... ٢٠٥ — ٢١٧ *
نعمت خان ... ... ٢٢٦ — ٢٢٧ *
نعمت خان — (جماعه دار مرشد قلي خان) ... ٣٣٤ *
نفيسه بيگم - نفيسه خانم ... ٢٦٣ — ٣٠٣ —

... ... ۳۰۴ — ۳۲۴ *
* نکتا کھالي ... ... ۲۹۰ — ۲۹۸ — ۳۲۳ *
نکتي راني ... ... ۱۱ *
نگر سیٹھ ... ... ۲۶۸ — ۲۷۴ *
* نمکدي ... ... ۶۵ *
نندلال ... ... ۳۱۵ — ۳۱۹ *
* نواب گنج ... ... ۳۶۷ *
نوازش احمد خان - نوازش محمد خان ... ۳۲۴ —
... ... ۳۴۳ — ۳۵۶ —
شف ناصرالملک احتشام‌الدوله نوازش محمد خان بهادر
... ... شهامت جنگ *
نوازش احمد خان شهامت جنگ - نوازش محمد خان
شهامت جنگ ... ۳۵۸ — ۳۶۲ — ۳۶۳ — ۳۶۵ —
شف ناصرالملک احتشام‌الدوله نوازش محمد خان بهادر
... ... شهامت جنگ *
نوازش خان ... ... ۱۸۵ *
نوبت خان ... ... ۳۰۵ *
نوبه — (پسر حام) ... ... ۱۹ *
نوج ... ... ۵۳ *
نوج گوریه ... ... ۲۹ — ۵۱ *

نوح [علیه السلام] ... ... ۱۹ — ۵۵ *
نور (سید -) ... ... ۳۶۱ *
نورالدین محمد جهانگیر ... ... ۴۵ — ۱۷۰ — ۱۷۴ —
... ... ۲۰۶ — ۳۹۴ —
... ... شف جهانگیر *
نورالله — (زمیندار پرگنهٔ جلال‌پور) ... ... ۳۰۰ *
نورالله (سید -) ... ... ۱۹۳ *
نورالله بیگ ... ... ۳۳۲ *
نورالله خان ... ... ۲۲۴ *
نورجهان (بیگم) ... ... ۱۷۳ — ۱۷۴ — ۲۰۶ —
... ... شف مهرالنسا و نورمحل *
نور قطب العالم ... ... ۴۹ — ۱۰۸ — ۱۱۱ — ۱۳۵ —
... ... شف قطب و قطب العالم *
نورمحل ... ... ۱۸۲ —
... ... شف مهرالنسا و نورجهان *
نوشیروان ... ... ۳ *
نهروال — (پسر هند) ... ... ۱۹ — ۲۰ *
نیا مانک ... ... ۸ *
نیپال ... ... ۴۴ *
نیکوسیر ... ... ۲۷۵ *

و

والاجاه اميرالهند محمدعلي خان منصور جنگ ... ٣٩٨ —
... ... شف محمدعلي خان *
والي ... ... ١٤ *
وزيرالملک صفدر جنگ ... ... ٣٦١ *
وزيرالممالک نواب شجاع الدوله بهادر ... ... ٣٨٥ —
... ... شف شجاع الدوله *
وزير خان ... ... ١٧٠ *
ولانده ... ... ١٠ — ١١ *
ولي بيگ ... ... ٢٦٠ — ٢٦١ — ٢٦٢ *
ولي خان ... ... ١٧٩ — ١٨٠ *

ه

* هاجو ... ... ٢١٩ *
هادي — شف محمد هادي *
هادي علي خان (خواجه -) ... ... ٣٧٠ *
هاشم — شف محمد هاشم *
هاشم علي خان ... ... ٢٩٤ —
... ... شف محمد هاشم *
هاشم علي خان ... ... ٣٢٦ —

... ... شف زین‌الدین احمد خان هیبت جنگ *
* هاماوران ... ... ۵۸ *
هانسو ... ... ۱۵۵ *
* هجلي... ... ... ۲۴۳ — ۲۴۹ — ۳۳۴ — ۳۳۵ *
هدایت‌الله (شیخ -) ... ... ۳۳۴ — ۳۸۳ *
* هردوار ... ... ۲۷ *
* هرموز ... ... ۳۹۳ *
* هریهرپور ... ... ۳۳۹ *
* هلسه ... ... ۳۷۹ *
همایون ... ... ۲۹ — ۱۳۷ — ۱۴۱ — ۱۴۳ —
... ... ۱۴۴ — ۱۴۵ — ۱۵۴ *
همت خان ... ... ۳۹۶ — ۳۹۷ *
همت سنگه ... ... ۲۲۶ *
هند — (پسر حام) ... ... ۱۹ — ۲۰ — ۵۱ — ۵۵ *
* هند ... ۵ — ۱۱ — ۱۹ — ۲۸ — ۵۴ — ۵۵ —
۵۶ — ۱۰۶ — ۳۴۵ — ۳۸۹ — ۳۹۰ — ۳۹۲ —
... ... ۳۹۳ —
... ... شف هندستان *
هندال (میرزا -) ... ... ۱۴۵ *
هندستان - هندوستان ... ۸ — ۲۱ — ۲۲ — ۲۶ — ۲۷ —

۳۲ — ۳۸ — ۴۸ — ۵۵ — ۵۸ — ۶۱ —
۶۵ — ۱۳۳ — ۱۳۵ — ۱۳۶ — ۱۵۳ — ۱۵۴ —
۱۷۱ — ۲۱۳ — ۲۲۳ — ۲۴۲ — ۲۴۹ — ۲۵۳ —
... ... ۲۵۶ — ۲۷۲ — ۳۰۸ — ۳۸۷ —
... ... شف هند *
هندوستانيان - هنديان ... ... ۲۱ — ۱۴۶ *
هوشنگ خان ... ... ۱۸۱ *
* هوگلي ... ۳۲ — ۳۳ — ۳۴ — ۳۵ — ۴۲ —
۵۰ — ۲۰۷ — ۲۲۴ — ۲۲۵ — ۲۳۴ — ۲۴۱ —
۲۴۲ — ۲۴۳ — ۲۴۹ — ۲۶۰ — ۲۶۲ — ۲۶۳ —
۲۷۷ — ۲۷۹ — ۲۸۰ — ۲۸۳ — ۲۹۴ — ۲۹۹ —
۳۱۱ — ۳۴۴ — ۳۴۵ — ۳۴۸ — ۳۶۵ — ۳۶۹ *
هيبت جنگ — شف زين‌الدين احمد خان هيبت جنگ *
* هيرا جهيل ... ... ۳۲ *
هيمو بقال ... ... ۱۴۹ — ۱۵۲ *

ي

ياجوج ... ... ۲۲۹ *
يحيى خان ... ۳۰۲ — ۳۰۶ — ۳۲۸ — ۳۳۲ — ۳۳۳ *
يسين خان ... ... ۳۱۰ — ۳۲۳ *
يعقوب [عليه السلام] ... ... ۸۷ *

يغرش خان ... ... ١٢٢ — ١٢٣ *
يوسف [عليه السلام] ... ... ١٣١ — ٢٧٦ *
يوسف شاه ... ... ١١٩ *
يوسف عادل شاه ... ... ٣٩١ *
يهود ... ... ٣٨٧ — ٣٨٨ — ٣٩١ — ٣٩٢ *

تمت بالخير